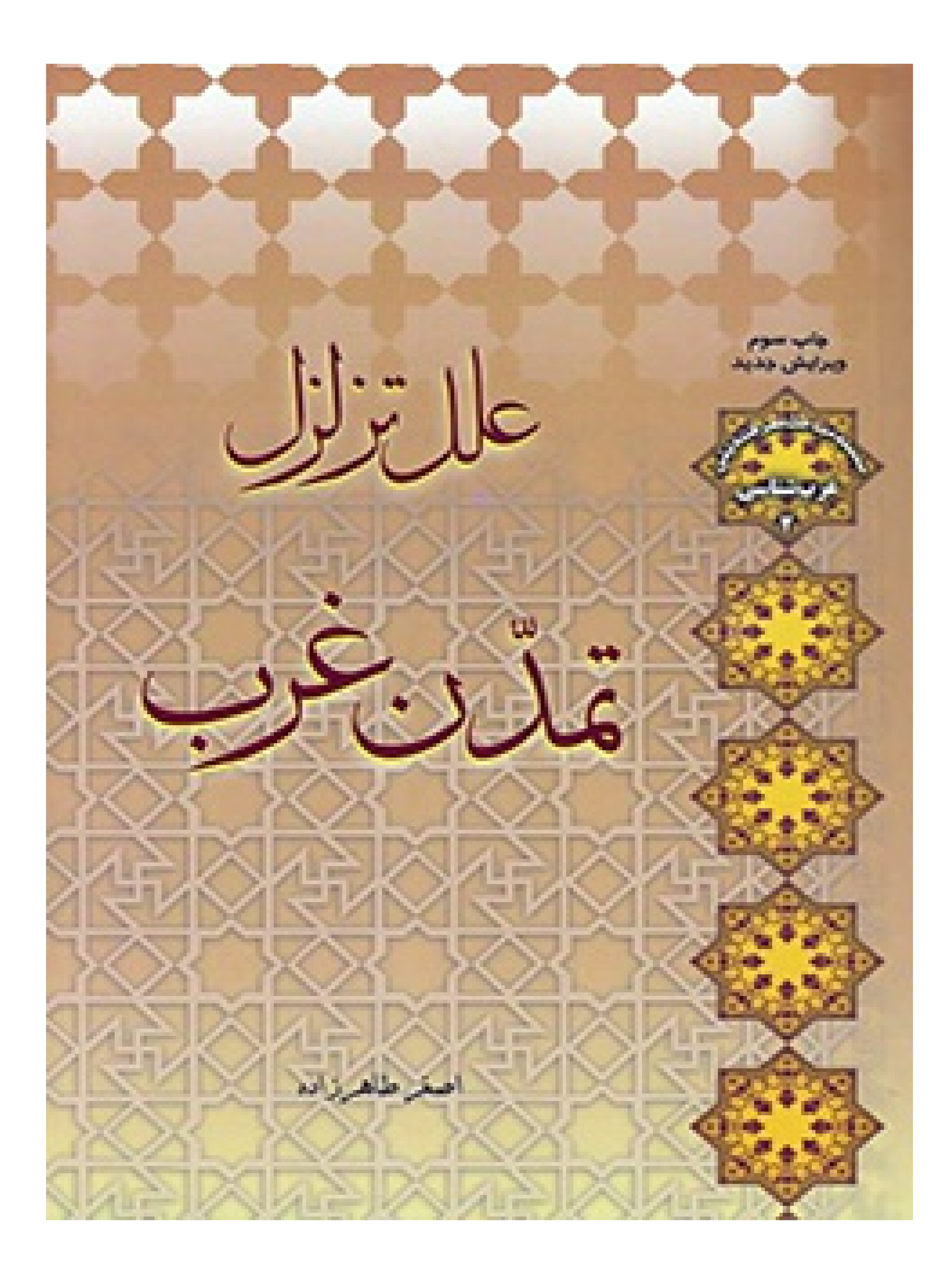

چاپ سوم
ویرایش جدید
علل تزلزل
تمدّن غرب
اصغر طاهرزاده


بسم الله الرحمن الرحیم

# علل تزلزل تمدن غرب

نویسنده:

اصغر طاهرزاده

ناشر چاپی:

لب المیزان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

# فهرست

# علل تزلزل تمدن غرب

## مشخصات کتاب

سرشناسه : طاهرزاده، اصغر، ۱۳۳۰ -

عنوان و نام پدیدآور : علل تزلزل تمدن غرب/اصغر طاهرزاده.

وضعیت ویراست : [ویراست ۲]

مشخصات نشر : اصفهان: لب المیزان، ۱۳۸۸.

مشخصات ظاهری : ۳۸۲ ص.

شابک : ۳۷۰۰۰ ریال: ۹۷۸-۹۶۴-۲۶۰۹-۱۸-۵

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.

موضوع : تمدن غرب -- بررسی و شناخت

موضوع : اسلام و غرب

رده بندی کنگره : CB۲۴۵/ط۲ع۸ ۱۳۸۸

رده بندی دیویی : ۹۰۹/۰۹۸۲۱

شماره کتابشناسی ملی : ۱۷۰۰۳۵۲

ص: ۱

## اشاره

بسم الله الرحمن الرحیم

علل تزلزل تمدن غرب

اصغر طاهرزاده

ص: ۳

**فهرست مطالب**

ص: ۶

ص: ۷

ص: ۸

ص: ۹

## مقدمه

### اشاره

باسمه تعالی

### سخنی با خواننده

۱- با نگاه به فهرست کتاب متوجه خواهید شد این کتاب بر فرهنگ دنیای متجدد نقد اساسی و زیربنایی دارد، شاید گفته شود طرز فکر گوینده، مدرن و امروزی نیست. اما سؤال این است که آیا متوجه یأس عمیقی که تمدن مدرن به جان انسان مدرن فرو کرده است، شده اید؟ یأسِ از رسیدن به شکوفایی ابعاد روحانی انسان. این کتاب تلاش دارد تا اولاً؛ خواننده را نسبت به جایگاه این یأس آگاه کند. ثانیاً؛ نگرانی ما را از ادامه ی حیاتِ جدای از تمدن غرب، از بین ببرد. و امید به امکانِ حیاتِ توحیدی و زندگی حقیقی را رشد دهد، و جایگاه تحقق حیات توحیدی را در این دنیای سراسر بحران روشن نماید، تا نه از آن یأس ها جای پائی در زندگی بماند، و نه زندگی توحیدی غیرقابل دسترس گردد.

ص: ۱۱

۲- آیا حداقل نباید جرأت تفکر کردن در افقی ماوراء این تمدن را داشته باشیم؟! یا به خود جرأت دهیم قبل از این که با سنگِ غیر مدرن بودن، اندیشه های نقد غرب را مورد اصابت قرار دهیم، به آن اندیشه ها گوش فرا دهیم تا فکر نکنیم با نفی فرهنگ غربی همه چیز از دست می رود. مگر در دوران جدید چیزی برای انسانیت مانده است که نگران از بین رفتن آن باشیم؟ فرهنگ غرب طوری اندیشه ها را تحت تأثیر خود قرار داده که انسان باور نمی کند راه دیگری برای صحیح زندگی کردن هست و لذا است که زهر فرهنگ غرب را به عنوان غذا می پذیرد تا از گرسنگی نمیرد زیرا در حال حاضر انسان ها راه دیگری برای رفع گرسنگی به ذهن نمی آورند و تبلیغات غربی اجازه نمی دهد که راه دیگری را تصور کنند، به طوری که تصور هر راه دیگری را آرزوی وَهمی و غیرمنطقی می دانند، درحالی که با مطالعه ی این کتاب و امثال آن، متوجه خواهید شد آرزوی زندگی توحیدی، یک آرمان منطقی و قابل تحقق است. البته انتظار این است که این نوع مباحث را چیزی در کنار زندگی نپنداریم، بلکه آماده باشیم تا رویکرد خود را به طور کلی تغییر دهیم.

تجربه نشان می دهد که بحث های احساسی و راه حل های کوتاه مدت برای نجات از بحران بزرگ، راه حل هایی هستند که انسان ها را از سرگردانی که در آن هستند غافل می کند و یأس آزادشدن از بحران را عمیق تر می نماید.

۳- شناخت اشکالات فرهنگِ بعد از رنسانس و به میدان آمدن تفکر اومانیستی، موضوعی است که سال ها است امثال «هایدگر» و «اشپنگلر» و

«کی یرکه گور» و دیگر منتقدین فریاد اعتراضشان را نسبت به آن بلند کرده اند و به حق هم سخنان مفیدی در نقد غرب ارائه دادند و روحِ آماده گری را بر سر راه بشر قرار دادند. اما این که پس از پشت کردن به دنیای مدرنیسم چگونه باید زندگی کنیم، موضوع دیگری است که مباحث این کتاب همت خود را بیشتر بر موضوع دوم گذاشته است تا پس از آن که انسان ها با اندک تأمل متوجه فروریختن همه ی کرامت انسانی توسط فرهنگ مدرنیته شدند، با آوای یأس آلودِ این که «راه دیگری نیست»، خود را محکومِ این اضمحلال نپندارند، بلکه متوجه شوند خدای شان -که ربّ العالمین است- هرگز آن ها را تنها نگذارده و می توانند پس از پشت کردن به دنیای مدرن راهی جهت یک زندگی با نشاط و پرثمر در جلو خود بیابند. و انگیزه ی ما از انتشار این کتاب توجه به قسمت دوم مطلب است؛ گفت:

آه

زندانی این دام بسی بشنیدیم

حال مرغی که رهیده است از این دام بگو

۴- پس از مطالعه ی کتاب متوجه خواهید شد که نقد تمدن جدید به معنی ارزیابی آن چیزی است که «هست» و نظر به آن چیزی دارد که «می تواند باشد» و نیز توجه به استعدادها و امکاناتی است که خداوند برای ما قرارداده و ما از آن کم تر استفاده می کنیم.

در تمدن غربی انسان همواره از فهم نیروی راستین خدادادی خود بی بهره مانده و به مقاصد اصیل دل نمی بندد و فطرت و شریعت برای او کهنه شده و از این رو با پائین ترین و فرسوده ترین مرتبه وجود می خواهد عمر خود را به انتها برساند و لذا همواره گرفتار بحران بوده و هست و برای رفع این بحران از منبع لایزال غیب هیچ بهره ای نمی برد و به همین

جهت باز بحران دیگری می آفریند و بیشتر از قبل از افق های قدسی دور می شود.

مباحث کتاب؛ شما را از زمین جدا نمی کند، بلکه نوع برخورد با زندگی زمینی را -آن طور که از آسمان جدا نشویم- پیشنهاد می کند. پس بحث بر سر دعوت به یک زندگی سالم است نه جداشدن از زندگی و فروافتادن در انزوا. در همین راستا گروه فرهنگی المیزان وظیفه خود دانست به نشر مباحثی که در پیش رو دارید بپردازد. این مباحث در حین تفسیر آیه ۴۶ سوره حج مطرح شد که پس از پیاده شدن از نوار و تکمیل آن توسط استاد خدمتتان عرضه می شود. به امید آن که مورد قبول خداوند قرار گیرد و افقی روشن و امیدوار کننده درمقابل خوانندگان عزیز گشوده شود. إن شاءالله.

جهت استفاده بیشتر از مباحث کتاب توجه خوانندگان عزیز را به تذکرات ذیل جلب می نمائیم:

۱- خوب است که مطالعه ی کتاب «نگرشی بر تکنولوژی از دریچه ی بینش توحیدی» را به عنوان مقدمه ی این کتاب قرار دهید و کتاب «فرهنگ مدرنیته و توهّم» و مباحث «تمدن زایی شیعه» را بعد از این کتاب مطالعه بفرمایید.

۲- پرسش ها و پاسخ هایی که بعد از طرح بحث در کتاب مطرح شده می تواند درجمع بندی نگرش شما نسبت به مباحث کارساز باشد.

۳- برای این که عزیزان متوجه شوند دغدغه ی سخنران در نپذیرفتن فرهنگ غرب از کجاست و چشم بر چه افقی انداخته و اصلاً چرا شیعه به

راحتی تسلیم وضع موجود نمی شود؛ به مباحث مهدویت، به خصوص به کتاب «جایگاه و معنی واسطه ی فیض» رجوع فرمایید.

گروه فرهنگی المیزان

ص: ۱۵

## مقدمه ی مؤلف

باسمه تعالی

۱- در شـرایطی که بشـرِ امروز همچون انسانی مست به در و دیوار می خورد و مشکل را در و دیوار می پندارد و با آن گلاویز می شود و هرگز مستی خود را نمی یابد و در نتیجه ریشه مشـکلات و آشـفتگی ها را نمی شناسد و متوجه نیست ریشه مشکل در خود او است، بیش از هرکـاری لازم است بـا نگـاهی حکیمـانه مشـکلات وضع موجود ارزیـابی شود تـا بشـر به جـای رفع مشکل، مشکل را عمیق تر ننماید.

امیـد به رؤیایی که فرهنگ غربی در قرن هجـدهم به دنبال آن بود، چشم بسـتن به حال و آینـده ی تاریخ جهان است. رؤیایی که پایـان یـافته و بر سـر علم و آزادی مورد نظر غرب آن آمـده که امروز شـما نه تنهـا در غرب که در کـل جهـان بـا آن روبه روئید.

۲- عالم معنا؛ عالمی است واقعی که کثرت و بُعـد و گذشـته و آینده و جهل و غفلت در آن راه ندارد. عالمی است که حقایق همه و یک جا در

ص: ۱۷

آن حاضـر است، و اگر بشر با آن عالم ارتباط پیدا نماید و سنت های اجتماعی اش با آن مقامِ جمعُ الجمع مرتبط شود و انتظام گیرد، دیگر سـردرگمی و بحران برای او معنـا نخواهـد داشت. با انـدک تأمل و تحقیق روشن می شود که ریشه ی بسیاری از مشـکلاتِ نوظهور بشـر امروز در گسـیختن او از عـالم معنـا به وقوع پیوسـته است. مـا می خواهیم ببینیم بشـریت در طی تـاریخ چهارصـدساله ی دنیـای مـدرن چـه چیزهـایی بـه دسـت آورد و چه چیزهـایی را از دست داد و سـپس تاریـخ معاصـر خـود را بازخوانی کنیم.

۳- اروپای بعـد از رنسانس بازتاب سـقوط تـدریجی انسان از مقام بنـدگی خدا است، به قعر درّه ی عصـیان. عصـیان در مقابل بنـدگی خـدا و سـقوط در درّه ی انسان محوری یا اومانیسم. تا آنجا که کار به عصـیان انسان متجـدد علیه ماهیت الهی خویش کشید و زندگی اش از نشاط معنوی و روحانی خالی گشت و بودن خودش برایش مسئله شد.

بشر به وسیله ی انبیاء علیهم السلام آگاه شده بود که: «برای انسان بودن باید متوجه مافوق انسان بود»؛ در حالی که بشر متجدد با طرح اومانیسم یا انسان محوری، خودِ حیوانی اش محور وجود و انگیزه انتخاب هایش شد.

۴- انسان برای تعالی بخشـیدن به خود، خلق شـده است، یعنی موجودی است در جسـتجوی خدا و دارای موهبت عقل قدسـی، عقلی که به مطلق نظر دارد و آن را می شـناسد. در صورتی که بشـر امروز از این مسـئله که در واقع مسـئله ی اصـلی وجود هر انسانی است غافل شـده، همچنان که از این نکته نیز غافل است که اراده ای در اختیار او گذاشـته شده است تا بتواند با «مطلق» اتصال و اتّحاد پیدا کند. در حالی که فرهنگ غربی عقل را تا

پایین ترین مرتبه یعنی عقل جزئی تنزل داد و جهت آن را تماماً صرف فهم جزئیات عالم ماده نمود و راه انسان را به سوی عالم معنا مسدود کرد.

بشر متجدد، نه تنها از خدا غافل است، بلکه از معنای انسان نیز غافل شده و خود را جایگزین خدا کرده است، و به همین جهت دیگر زندگی را نمی شناسد، چون زندگی را تنها به بازی با اشیائی که به تدریج رو به فنا می روند، خلاصه کرده است. ریشه ی همه ی این غفلت ها، به جای اصالت دادن به خدا، اصالت دادن به انسان است. با توجه به این امر است که می توان گفت چیزی ضد انسانی تر از «اصالت دادن به انسان» نیست. زیرا این فرهنگ با این رویکرد که درصدد است از انسان جانوری کامل بسازد، تیشه به ریشه ی انسان می زند.

۵- در سلسله بحث های پیش رو، تصمیم براین است تا نشان داده شود ریشه ی بحران های موجودِ جهان در کجاست و درمان آن چه خواهد بود؟

درست است که به نقد فرهنگ غرب پرداخته ایم ولی با رویکردی که ریشه ی بحران را فاصله گرفتن از فرهنگ انبیاء می داند و در عین نگاه کردن به غرب از منظر قرآن، از نگاه غرب شناس مسلمانی به نام «رنه گنون» که بحران غرب را به خوبی پیش بینی کرد، در سراسر کتاب بهره گرفته ایم، تا با استفاده از نظرات و اطلاعات آن حکیم بزرگ، مصداقی برای خود داشته باشیم و بتوانیم خصوصیات تمدن های نابودشده را در فرهنگ غربی به خوبی نشان دهیم.

آنچه از خوانندگان عزیز تقاضا داریم دقت در مباحث است. زیرا اگر چنین موضوعاتی در نگاه اولیه و گذرا برای ذهن انسان روشن می شد بشرِ سطحیِ امروز نیز این مباحث را دریافت می نمود و با این همه مشکل

روبه رو نمی شـد. و هرچه بر موضوعـات طرح شـده بیشتر دقت شود چشـمه های جدیـدی از تفکر و تحلیل در شـما شـروع به جوشـیدن می کند، و هرچه سـعی بر مقاومت و انکار مطالب مطرح شده باشد چیزی نمی ماند مگر ماندن و توقف در محدوده خود و از باورهای اولیه پای را فراتر ننهادن.

امیـد است عزیزان با تمام ابعاد وجود خود در مباحث وارد شونـد، به امید آن که بتوان از حجاب فرهنگ مدرنیته آزاد شد و با نگاهی دیگر به عالم و آدم نظر کرد و به بهره مندی شایسته ای از عشق به خدا نائل گردید. چرا که اولین شرط عبور از کثرت جهانِ محسوس، درست تحلیل کردن و درست شـناختن آن است، چیزی که در فرهنگ مدرنیته در نهایتِ حجاب رفته و گویا بشر مقصد و مقصودی جز پرداختن به چهره های گوناگون عالم محسوس ندارد.

چگونه می توان پـذیرفت فاصـله گرفتن انسـان متجـدد از «عـالم معنـا» نوعی ترقی و پیشـرفت است، در حالی که با این فاصـله گرفتن، نـور وجود او خـاموش شـده و در خود سـر گردان گشـته است؟ اگر بـا مـا همراز شویـد متوجه میراث روحـانی خویش خواهید شد، همان میراثی که امروز قربانی شده و به لطف خدا با طلوع انقلاب اسـلامی، تلاشـی جهت نجات بشـر شروع شده است. «سَلامٌ هِیَ حَتّی مَطْلَعِ الْفَجْر».

۶- بسـیاری از مطالب مطرح شده در کتاب نیاز به توضـیح و تفصـیل دارد، ولی اگر خواننده ی محترم به قصد درک و دانستن در آن ها نظر کند گمان می کنم در پایانْ دستِ خالی نماند، و البته اگر مطالب با نیت

معارضه خوانده شود، ممکن است نکات مبهم و موجز را به دلخواه خود تفسیر کند و هر نتیجه ای که می خواهد بگیرد.

آری کتاب ها را بایـد نقادانه خوانـد، ولی اگر قصـد معارضه در کار باشـد امکان نقادی از بین می رود. زیرا اولین قدم و مهم ترین قدم در نقادی؛ اهتمام به فهم است و آفت اهتمام به فهم، سوداهای سیاسی است که حقیقت را در حجاب می برد.

۷- خوشـا وقتی که بـا آزادشـدن بشـر از ظلمـات مـدرنیته اولین پرتوهای نور معنوی، خود را نشان دهـد، که در آن حال دیگر انسـان اطراف خود را درست می بینـد. وقتی انسـان با تمام وجود قله بلنـد انسانیت خود را دیـد حقیقت برای او رخ می نمایاند ولی تا وقتی ما خیره خیره به دروغ ها مشغولیم چگونه به نشاط معنوی دست خواهیم یافت؟

تمـدن جدیـد حاصـل کوتاه بینی بنیانگـذاران آن و پشت کردن به مهم ترین مسائلی است که عقل انسان می توانـد بشـناسد و حکیمان در طی قرون متمادی برای تبیین آن ها تلاش کرده اند.

وقتی انسان گرفتار کوتاه بینی شـد دیگر اندیشـیدن به آینـده در او محو می شود و نمی تواند از خود بپرسد که جهان مدرن به کجا می رود و ما با این جهان چه نسبتی داریم. به عبارت دیگر وقتی نور معنویت ضعیف شد انسان گرفتار «اکنون زدگی» می شود.

۸- انتقـاد مـا متـوجه کشـفیات علوم جدیـد نیست، بلکه متوجه فرضـیات و تصوراتی است که از آن به عنوان شـناخت علمی و روش علمی یاد می شود و از این طریق بسـیاری از حقایق عالم، چه در رابطه با انسان و چه در رابطه با عالم غیب کنار زده می شود.

ص: ۲۱

تمـدن جدیـد از درک واقعیـات غیرمـادی و رابطه عـالم مـاده بـا عـالم معنی عاجز است ولی چنان القاء می کنـد که گویا کل واقعیت در سـیطره اوست، در حالی که می توان گفت این تمـدن غربی است که خدا را در خود، کشـته است و دیگر در منظر آن تمـدن هیـچ امر مقدسـی وجود نـدارد. «دل بخواهی گری»، انسان مـدرن را از فهم امور مقـدس باز داشـته، و این در حالی است که متوجه نیست از چه دنیای عزیز القدری محروم مانده است!

می خواهیم بررسـی کنیم آیا لازم است و می توانیم راه خود را از راهی که جهان مـدرن در چهارصـدساله ی اخیر در آن فرو افتاده، جـدا سازیم؟ آیا هزینه ای که بایـد پرداخت قابل تحمل است؟ با توجه به این نکته که آن هایی که به اهمیت جدایی از غرب توجه کرده اند همگی دشواری کار را می دانند و متذکر شده اند.

۹- هـدف مـا از طرح این مبـاحث آن است که بیـان کنیم؛ علـوم جدیـد نه برترین علوم انـد، ونه دانشـمندان علوم امروزی می توانند جای انبیاء و اولیاء بنشینند و بشر را به سعادتی که می جوید برسانند.

چگونه می توان گفت که چه بر سر بشـر مـدرن آمده است و انسانِ کرخ شده، حتی حس فهم خود را از دست داده، تا بتواند بفهمد چه بر سرش آمده است؟

به امیـد آن که این مبـاحث شـروع تفکری باشـد که پس از آن بتوانیم بـا چشم خود – و نه بـا چشم دیگران – خود را بنگریم. گفت:

چشم

چون نرگس فروبندی که چی؟

که

بیا کورم عصایم کش اخی؟

ما بدون آن که از خود ادعایی داشته باشیم به امید جوشش چشمه های درونی مخاطبان، سخن می گوییم و این نوع گفتارها را شروعی می دانیم تا انسان ها خود به بازیابی خود بپردازند.

۱۰- وقتی روشن شد فرهنگ غربی همه ی اقوام را با تاریخ غربی می سنجد و لذا همه ی ملت ها را از تاریخ معنوی خود بیرون می اندازد، می فهمیم چرا هرجا فرهنگ غربی پا گذاشت موجب آشفتگی و گسیختگی شد و متأسفانه آنچنان آن فرهنگ جلوه ای خیره کننده داشت که فاجعه ی بی تاریخ شدن از چشم ملت ها پوشیده ماند، مگر برای کسانی که متوجه اهمیت سرمایه های تاریخِ توحیدی خود بودند. اگر امروز جوانان ما نمی توانند درست از سرمایه های دینی خود بهره مند شوند، بدان جهت است که با فکر غربی به سرمایه های معنوی خود می نگرند.

آیا ما نیاز نداریم بدانیم قدرت غربی چیست و از کجا آمده است و اکنون در چه وضعی است و به کجا می رود؟ لازم نیست همه ی مردم به این موضوعات بیندیشند ولی باید کسانی باشند که متوجه دردی شوند که بیش از امروز آینده ی بشریت را تیره کرده و از آن درد سخن بگویند وگرنه به دروغ مدعی تفکرند و بیشتر تابع میل کوچه و بازار.

باقی

این نکته آید بی بیان

در

دل آن کس که دارد نور جان

۱۱- برای روشن شدن ظلمات فرهنگ مدرنیته به هر وسیله روشنگری که برایمان مقدور بوده دست زده ایم، از سخنان حکیمانه صدرالمتألهین«رحمه الله علیه» گرفته تا اندیشه های عرفانی محی الدین بن عربی و

دقت هـای محقق مسـلمان فرانسوی یعنی «رنه گنون» یـا «عبدالواحـدیحیی»(۱) و فرمایشـات علامه طباطبـائی«رحمه الله علیه» و غیره. ولی حرف یـک کلمه بیشتر نیست و آن آیه ی ۴۶ سوره مبارکه حـج است و بس، که در حین تفسـیر سوره حج بر روی آن آیه توقف بیشتر نمودیم و حاصل آن توقف، گفتارهایی شـد که برادران و خواهران متـدین با نیتی خالص آن ها را تبـدیل به نوشـتار کردند؛ خداوند اجر جزیل و عطای خیرشان بدهد. انتظار نداشـته باشید مطالبی که بیشتر عرض حال است به صورت دسـته بنـدی و منظم بیان گردد، امید است بعداً به کمک نسـلی غیر از نسـلی که من به آن تعلّق دارم موضوعات منظم و مدون شود.

تذکر:

ص: ۲۴

---

۱- منبع اصـلی بحث، سـخنان «رنه گنـون» در کتـاب هـای «بحران دنیـای متجـدد» و «سـیطره ی کمیت» می باشـد و از بقیه ی بزرگـان به صورت غیر مسـتقیم اسـتفاده شـده است. «رنه ژان مـاری ژوزف گنون» دانشـمند پر آوازه ی فرانسوی در ۱۵ نوامبر سال ۱۸۸۶ م. در بلوای فرانسه در خانواده ای کاتولیک متولد شد. در جوانی ریاضی و فلسفه آموخت و به محافل معنویت گرا رفت و آمد داشت. در سال ۱۹۱۲ در سن ۲۶ سالگی، از طریق تصوف، مشرف به آیین اسلام گشت و نام «عبدالواحدیحیی» را برای خود برگزیـد. بسـیار زود به زبان های یونانی، لاتین، انگلیسـی، ایتالیایی، آلمانی، اسـپانیایی، سانسـکریت، عبری، عربی و بعدها چینی مسلط شد. در سال ۱۹۳۰، پس از مرگ همسـر نخسـتش، پاریس را به مقصد قاهره ترک گفت و مدت ۲۰سال تا هنگام درگذشتش(در سال ۱۹۵۱) به اروپا بازنگشت و در قبرستان مسلمین قاهره به خاک سپرده شد. وی در سال ۱۹۲۷ کتاب «بحران دنیای متجـدد» و در سال ۱۹۴۵ کتاب «سیطره ی کمیت و علائم آخرالزمان» را به رشـته ی تحریر در آورد. بنده تا آن جا که ممکن بود نکات اصـلی این دو کتاب را بنا به فراخور بحث، خـدمت خوانندگان عزیز ارائه کرده ام ولی مباحث ظریفی در آخر کتاب «سیطره ی کمیت و علائم آخرالزمان» مطرح شـده که در مباحث ما نمی گنجید. امید است پس از اتمام مطالعه ی کتابی که در دست دارید به آن کتاب رجوع فرمایید و از ظرایف فکری آن دانشمند بزرگ بهره مند گردید.

۱ – بایـد توجه داشت که روش مـا در برخورد بـا غرب و بررسـی آن فرهنـگ از جنبه ی وجودی آن فرهنگ است، نه از جنبه هــای اخلاقـی و خصــلتیِ آن و در ایـن کتـاب مرتبـه ی وجـودی و جایگـاه تـاریخی فرهنـگ غربی مـورد تحلیـل قرار گرفته است.همچنـان که وقتی «مـاده» یـا «وَهم» یا «عقل» را از آن جهت که موجود است بررسـی می کنیم، یک حکم دارد، و از آن جهت که کدام مفید است و کدام مضر، حکمی دیگر دارد. و اساساً از موجودیت موجود از آن جهت که موجود است در این روش سـخن به میان می آیـد و اگر خواننـدگان عزیز دقت به خرج دهند «هویت» غرب و – نه «ماهیت» غرب– برایشان روشـن می شود هرچنـد ذهن ساده در حـد ماهیت ها تحرک دارد، در حالی که ماهیتْ حکایت از حدود پدیده می کند و نه حکایت از حقیقت پدیـده، و آنچه حقیقتـاً موجب معرفت حقیقی می گردد بررسـی هویت یک فرهنگ است، با مواجهه با هویت یک فرهنگ امکان تفکر فراهم می شود، با منع تفکر؛ نه تنها خطر پنهان می شود، بلکه اندیشیدن به آینده نیز نفی می گردد.

۲– در کتاب «نگرشـی بر تکنولوژی از دریچه ی بینش توحیـدی» سـعی شده است نسـبت تکنولوژی با نگاه توحیدی مشـخص شـود و اگر هم گـاهی به فرهنـگ غربی پرداخته شـده بـاز در رابطه بـا شـناخت روح تکنولـوژی غربی بوده است، ولی در این کتـاب بحث از ذات تمـدن غربی است و این که ذات این تمـدن چیست و در نظام هستی چه جایگاهی دارد و چرا نبایـد برای آن حیات پایداری را در نظر گرفت.

طاهرزاده

ص: ۲۵

## جلسه اول: آثار کور دلی تمدن غربی

### اشاره

ص: ۲۷

بسم الله الرحمن الرحیم

«اَفَلَمْ یسـیرُوا فِی الاَـرْضِ فَتَکُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ یعقِلُونَ بِهـا اَوْ اذانٌ یسْـمَعُونَ بِهـا فَاِنَّهـا لاـتَعْمَی الاَبْصارُ وَلکِنْ تَعْمَی القُلُوبُ الَّتی فِی الصُّدُور»(۱)

آیا در زمین گردش نکرده اند تا دل هایی داشـته باشـند که با آن بیندیشند، یا گوش هایی که با آن بشنوند؟ در حقیقت چشم ها کور نیست لیکن دل هایی که در سینه هاست کور است.

ای پیامبر؛ آیا کسانی که با انبیاء و دین الهی مقابله می کننـد با یک سـیر تاریخی- جغرافیایی و با نگاهی عبرت انگیز، از طریق قلب و عقل، به جهان نظر کرده انـد؟ اگر عبرت می گرفتنـد، سـنت نابودی ملت ها و تمـدن ها را می دیدنـد و علت نابودی و اضـمحلال آن هـا را درک می نمودنـد و خودشان را از خطر اضـمحلال نجات می دادنـد، ولی این ها عبرت نگرفتنـد چرا که چشم قلبشان کور بود، هرچند چشم سرشان کور نبود.

ص: ۲۹

---

۱- سوره حج، آیه ۴۶.

## چگونگی ها؛ حجاب چرایی ها

آیه فوق در رابطه با کسانی که مقابل انبیاء ایستاده اند می گوید؛ آن ها چگونگی سقوط ملت ها را دیدند اما از چرائی آن سؤال نکردند. فرق است بین سؤال از چگونگی حوادث و سؤال از چرائی آن ها. به عنوان مثال؛ یک وقت از شخصی سؤال می کنید چگونه به خانه رفتید؟ ولی یک وقت سؤال می کنید چرا به خانه رفتید؟ سؤال از چگونه رفتن با سؤال از چرا رفتن تفاوت دارد. سؤال در مورد از بین رفتن یک تمدن نیز چنین است. شاید بدانید که فلان تمدن از طریق یک حادثه طبیعی مثلاً وَزِش طوفان نابود شد، ولی ندانید چرا نابود شد. آگاه شدن از چگونگی اضمحلالِ یک تمدن عبرت آور نیست تا بتوان از طریق آن بصیرت یافت و حیات خود را از نابودی نجات داد، بلکه علم به چرائی اضمحلال می تواند برای ما عبرت و بصیرت بیاورد و باعث حفظ جهت حیات مان گردد.

متأسفانه علم جدید چگونگی وقوع حادثه را بیان می کند و با تمرکز مطلق روی چگونگی وقوع حادثه، ما را از چرائی حادثه غافل می کند. این یکی از شاخصه های اصلی تمدن جدید است، زیرا تمدنی است حسی و در نگاه حسی فقط چگونگی حوادث مطرح است نه چرائی آن ها، هنگامی که از چرائی حوادث سؤال می شود، در جواب ما چگونگی حوادث را پاسخ می دهد. علم تاریخ نیز چگونگی حوادث را بیان می کند. چرائی حوادث را باید از قرآن پرسید. اگر ابن خلدون هم در مقدمه جامعه شناسی خود توان بیان چرائی حوادث را دارد چون به عنوان یک مسلمان شاگردی قرآن را کرده است.

ص: ۳۰

جواب این که چرا ملت ها نابود شدند را خداوند در قرآن به ما داده است. قرآن کتاب هدایت است و در کتاب هدایت، بحث از چرائی نابودی ملت ها و تمدن ها است. قرآن چگونگی از بین رفتن یک قوم را به طور مبهم بیان می کند و زود از آن می گذرد زیرا دانستن چگونگی اضمحلالِ یک قوم ما را به هدایت نزدیک نمی کند، بلکه فهمیدن چرائی قضیه است که می تواند چراغِ راه هدایت گردد.

شما می توانید خود را ارزیابی کنید. اگر آدم حسی هستید «چگونگی مسئله» برایتان مهم است و اگر آدم معنوی باشید «چرائی مسئله» برایتان اهمیت دارد. مثلاً- اگر این سؤال برایتان اهمیت داشت که زمین چگونه به وجود آمد؟ -که بحث علم امروزی است- بیشتر به ظاهر عالم نظر دارید، ولی اگر این سؤال برایتان اهمیت داشت که چرا زمین به وجود آمد، نگاهتان به سنت های غیبی عالم است. این که انسان چگونه به وجود آمد، یک بحث است و این که چرا انسان به وجود آمد، بحث دیگری است، علم امروزی در جواب به سؤال دوم ساکت است. بحث از غایت ها، نگاه عمیقِ عقلی به حوادث عالم است و این نگاه است که معنی حقیقی و جایگاه پدیده ها روشن می شود.

قرآن می فرماید: آیا در زمین سیر نمی کنند تا قلبی پیدا کنند که بتواند تعقل کند و راز نابودی تمدن ها را بفهمند؛ «فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يعْقِلُونَ بِها». توجه داشته باشید که آیه ی مذکور ما را متوجه قلبی می کند که می تواند تعقل کند، نه ذهنی که مفاهیم را در خود جای دهد. ذهن ما عموماً پر از وَهم و خیالات است ولی عقل آن استعدادی است که اگر درست به کار گیریم ما را متوجه غایت ها و هدف ها می نماید و نظر ما را به نهایت کارها

می کشانـد و فلسـفه وجودی مان را بیان می کند. اگر با بینش صـحیح یعنی بینشـی که قرآن به ما می دهد در عالم سـیر کنید، قلبی پیـدا می کنید که در عین رؤیت حقایق، ریشه ی اصـلی نابودی ملت ها را می فهمد «اَوْ اذانٌ یسْـمَعُونَ بِها» یا گوش هایی پیدا می کنند که واقعاً شنواست و صدای خُردشدن استخوان های ستم را در زیر فشار سنت های الهی می شنود.

حضـرت امیرالمومنین علیه السـلام هنگـامی که به قبرسـتان رفته بودنـد، فرمودنـد من همین الا ٓن صـدای اهل قبرسـتان را که از عذاب در حال فریادزدن هسـتند می شـنوم. زیدبن حارثه نیز به رسول خدا صـلی الله علیه و آله عرض کرد؛ «همین الآن صدای شعله های آتش را می شنوم»(۱) لازمه ی این نوع شنیدن، خوب فکرکردن و تزکیه نمودن و عبرت گرفتن است.

کسانی که روبه روی انبیاء می ایستند چشم دلشان کور است، قلب صنوبری آن ها کار می کند و گوششان نیز صداهای عادی را می شنود و چشمشان پدیده های مادی را می بیند، ولی در دیدن حقایق، کوراند و در شنیدن معانی، کر و بی عقل اند، زیرا از حد ظاهر به باطن نمی روند. می فرماید: «فَاِنَّها لاتَعْمَی الاَبْصارُ وَلکِنْ تَعْمَی الْقُلُوبُ الَّتی فِی الصُّدُور»؛ آن ها از نظر چشمِ سر کور نیسـتند، ولی آن چشم قلبی که در سـینه ی آن هاست، کور است. ملتی که نتوانـد سـنت الهی را بفهمد تا از ظاهر عالم به بـاطن آن نظر کنـد و تمـدنی که از حس زدگی خـارج نشود، سرنوشـتش نـابودی است. تمـدن و ملتی که از حسِ ظاهر بالاتر نیاید و در شاکله و



---

۱- «الکافی»، ج ۲، ص ۵۳.

شخصیتش وَحی و شهود و معنویت و روحانیت جایگاهی نداشته باشد، حتماً از بین می رود.

## بی آیندگی تمدن حسّی

در این مباحث می خواهیم دو مطلب را بیان کنیم: یکی این که، تمـدن جدیـد یعنی تمدنی که بعد از رنسانس در مغرب زمین بـا آن روبه رو شـدیم، یک تمـدن سراسـر حسّـِی است، و همه چیز را با این منظر می نگرد، حتی دین را. دیگر این که؛ تمـدن حسی نابودشدنی است و هرچند سنت خدا این است که به آن ها فرصت بدهد ولی این فرصت را نباید نعمت پنداشت.

آیه ی ۴۶ سوره حـج که در ابتـدای بحث مطرح شـد، به مـا کمـک می کنـد تـا بحران تمـدن غرب را که فعلاً در این برهه از تاریـخ بـا آن روبه رو هستیم، درست بشناسـیم و بـا بینشـی قرآنی جایگـاه آن را ملاـحظه نموده و به بحران هـای آن بـا چشـم بصیرت نظر کنیم و آن را مورد بررسی و تحقیق قرار دهیم. آیه مذکور می فرماید: ای پیامبر، چرا کسانی که تو را تکذیب می کنند، با سیری تاریخی و جغرافیایی در جهان نمی نگرند و یک گردش تاریخی- جغرافیایی در جهان نمی کنند تا رمز نابودی تمـدن ها را ببینند و بیدار شوند؟ بعد می فرماید: این که موهبت و نعمت نبوت را با تمام وجود نمی پذیرند، به دلیل آن اسـت که چشم دلشـان کور شـده و بصـیرتشان از بین رفته است، هرچنـد چشم سـرشان کور نیست. بـا توجه به این موضوع است که عرض می کنم بحث مـا پیرامـون تمـدنی است که کوردل است ولی کورچشم نیست. بـا معرفتِ به کوردل بودن تمـدن امروز دنیا، ماهیت و حقیقت این تمدن برای ما روشن شده و وعده قرآن در نابودی چنین

تمـدنی درک می شود و بـا فاصـله گرفتن از این تمـدن، خود را نجـات می دهیم. علامه طباطبایی«رحمه الله علیه» می فرمایـد: «مرگ انسان ها یک امر طبیعی است ولی مرگ تمدن ها دارای رمز و رازهای عبرت آموزی است».

سؤال این جاست که چرا بعضـی از تمـدن ها و فرهنگ ها می میرند و بعضـی می مانند؟ مرگِ «برژنف» و «لنین» طبیعی است، ولی این که این همه انرژی صـرف ایجـاد نظـام مارکسـیسم لنینیسم می شود و در نهایت همه ی آن تلاش ها از بین می رود و وجـدان عمومی درست علیه آن اهدافی که آن ها دنبال بودند، شورش می کند، امری طبیعی نیست، به عبارت دیگر سـنتِ بی نتیجه بودن تلاـش ها، طبیعی نیست و نمی توان از این مطلب به سادگی گـذشت. امروز اگر کسـی بخواهـد نظرات مارکس را مورد بحث قرار دهـد خودش خجـالت می کشـد. حتی خود لنین هم اگر امروز زنـده بود مجبور بود در گوشه خـانه اش پنهان شود. چون دیگر حرف های لنین را در این دوره نمی توان به عنوان حرف های قابل قبول مطرح کرد. چرا تمدنی که کم تر از صد سال قبل بنیان گذاری شد الآن حرفی برای گفتن ندارد؟ حتی آن کسانی هم که امروز در روسـیه طرفداری از مارکسیسم می کنند بیشتر معتقد به ناسـیونالیسم شوروی می باشـند وگرنه امروز کسی مارکسیسم را به عنوان یک فکر نو در جهان، قبول ندارد.

مرگ رضاخان و محمـد رضا شاه طبیعی است ولی چرا امروز کسـی سـخنان سـلطنت طلبان را به عنوان افکاری که به زنـدگی معنی بدهـد مطرح نمی کنـد؟ از طرف دیگر اولیـاء و اصـفیاء نیز می میرنـد، امـا این که چرا تمـدن اسـلام هنـوز زنـده است و آخرین حرف را برای هـدایت و سـعادت انسان ها دارد، نکته ای است که جای تأمل و تفکر دارد. هم اکنون پیامبراکرم صـلی الله علیه و آله و

ائمه اطهار علیهم السلام در جهان برزخ و قیامت زنده اند و از همه زنده تر هستند و ما و شما نیز برای حل مشکلاتمان به آن ها متوسل می شویم و هم اکنون نیز تأثیر مستقیم پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام در حیات ما از راه توسل به آن حضرات مشخص است. شما بیشترین توسل را به سید شهیدانِ تاریخ یعنی حضرت اباعبدالله علیه السلام دارید و مشکلات دنیایی خود را هم از این طریق حل می کنید، و از طرفی سنت امام حسین علیه السلام در جهان امروز هر روز زنده تر و فعال تر است در حالی که سنت یزید مطرود و مذموم است.

قرآن به ما می گوید: یک نگاه به تاریخ بکنید تا بسیاری از مسائل برایتان روشن شود. با سیر تاریخی و دیدن مرگ تمدن ها و فرهنگ های ضد دینی که روبه روی انبیاء ایستادند، می توان قلبی پیدا کرد که خوب فکر و تأمل کند «قُلُوبٌ یعِقلُوَن بِها» و نیز گوشی پیدا کرد که صدای خردشدن استخوان های تمدن های ظالم و ستمگر را بشنود، «فَاِنَّها لاتَعْمَی الاَبْصارُ وَلکِنْ تَعْمَی القُلُوبُ الَّتی فِی الصُّدُور»، ای پیامبر؛ آن ها که فرهنگ نبوت و زندگی دینی را رد می کنند، چشم سر دارند، از تلسکوپ و میکروسکوپ می توانند استفاده کنند ولی چشم دل ندارند. چشم سرشان بیناست ولی چشم قلبشان کور است. چشم حس آنان بیدار است و ابزار کشف ژن ها و کوانتوم ها، یعنی ریزترین پدیده های حسی را دارند، اما شرایط فکری آنان به گونه ای است که دلشان بیدار نیست. قرآن می فرماید: حال که اینان چشم دل ندارند و حکیم و بصیر نیستند، سنت الهی نابودشان می کند.زیرا توانائی های حسی برای بقاء حیات آن ها کافی نیست و ثمره ای برای آن ها در پی نخواهد داشت و سرمایه ای برای شخصیت آن ها نخواهد شد.

## ریشه های فکری تکذیب نبوت

با توجه به نکات فوق اگر احساس کردیم که تمدن امروزِ دنیا کوردل است، طبق وعده ی قرآن خواهیم دانست که این تمدن سر به سلامت نخواهد برد. از این رو برای نجات خود و جامعه ی خود تا آن جایی که توان داریم باید از سیره و سنت این تمدن فاصله بگیریم و به تمدن انبیاء نزدیک شویم. با دقت در فرهنگ غربی متوجه می شویم تکذیب نبوت یکی از خصوصیات این تمدن است. پیروان این تمدن، انبیاء و مَشْی آن ها را تکذیب می کنند. قرآن می فرماید: «وَ انْ یکَذِّبُوکَ فَقَدْ کَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَومُ نُوحٍ وَ عادٌ وَ ثَمْودُ...»(1) ای پیامبر؛ تکذیبی که از طرف قوم تو صورت می گیرد چیز نوظهوری نیست، زیرا قبل از قوم تو، قوم حضرت نوح علیه السلام و قوم عاد - که قوم حضرت هود علیه السلام باشد- و قوم ثمود -که قوم حضرت صالح علیه السلام باشد- نیز پیامبرانشان را تکذیب می کردند.

انسان ها در طول تاریخ - چه مؤمن و چه کافر- در مورد وجود خدا مشکل نداشتند ولی کافران معتقد بودند که خداوند برای انسان برنامه ای نمی فرستد. می گفتند: قبول نمی کنیم که خداوند برای ما پیامبر فرستاده باشد. این ها نبوت را که عامل حقیقی زندگی و سعادت انسان است، تکذیب می کردند. قرآن در آیه مورد بحث می فرماید: تمدن و ملتی که کوردل است، نبوت را به عنوان اَسراری که به قلب نبی نازل و بر زبان او جاری می گردد و رمز صحیح زندگی کردن است، تکذیب می کند.

ص: ۳۶

---

۱- سوره حج، آیه ۴۲.

یکی دیگر از ویژگی های تمدن کوردل این است که از نظام سرمایه داری و قدرت به عنوان عامل بقاء پیروی می کند. به عنوان نمونه لازم است توجهی به تمدن قوم نوح علیه السلام بکنیم. قرآن می فرماید: «قالَ نُوحٌ رَبِّ اِنَّهُمْ عَصَوْنی وَ اتَّبَعُوا مَنْ لَمْ یزِدْهُ مالُهُ وَ وَلَدُهُ اِلاَّ خَساراً»(۱) حضرت نوح علیه السلام می گوید: خداوندا ! آنان در برابر من شوریده اند و کسانی را پیروی می کنند که مال و فرزند دارند، در حالی که مال و فرزندشان برای آنان هیچ فایده ای ندارد. در توصیف منکران نبوت می فرماید: آنان به دنبال سرمایه داران قدرت طلب هستند که چون بی دین اند این مال و فرزند به نفعشان نیست.(۲)

سپس در ادامه آیه می فرماید ما به خاطر گناهشان که پیروی از سرمایه داران قدرت طلب بود، آن ها را غرق کردیم. البته در اسلام، صِرف سرمایه داری مذموم نیست بلکه سرمایه د اری که به پشتوانه ی سرمایه اش روبه روی پیامبران بایستد مذموم است. همان گونه که قرآن از قول حضرت نوح علیه السلام می فرماید: اینان در مقابل من از کسانی پیروی می کنند که مال و فرزند و قدرتشان نفعی برای آنان نداشته است. بنابراین علت نابودی ملت ها این است که چشم دلشان کور است و به سرمایه داران و قدرتمندانی که به سرمایه و قدرت تکیه کرده اند، دل می بندند.

به نظر می رسد تمدن امروزِ جهان، شبیه تمدن های نابود شده تاریخ است و در مقایسه با صفات تمدن هایی که انبیاء به وجود آورده اند، دارای صفات تمدن هایی است که نابود شده اند، و می توان گفت: این تمدنی که متجددین شیفته آنند، در تاریخی که قرآن از جهان به ما معرفی می کند،



---

۱- سوره نوح، آیه ۲۱.

۲- در قرآن عموماً واژه «ولد» علاوه بر معنای فرزند دلالت بر معنای قدرت هم دارد.

پایگاه ارجمندی ندارد. امروز مشخص است که تمدن غربی دستخوش بحران شده است و پیش از آن که تلاش کند خود را از بحران خارج کند، هرچه بیشتر به ضعف های بحران زای خود نزدیک می شود.

ادعای ما این است که این تمدن به خودی خود بحران زاست، زیرا مقابل سُنَن الهی است و نه هماهنگ با آن. انسان در این تمدن خود را همه کاره ی جهان می داند و نقشی برای خداوند قائل نیست. معتقد است خودش قواعد نظام طبیعت را بهتر می فهمد، و بر همان اساس با طبیعت برخورد می کند و عملاً ـ روبه روی طبیعت می ایستد و موجب بحران های زیاد زیست محیطی می شود، در حالی که طبیعت، لطف خداست و باید بر اساس دستورات الهی با آن هماهنگ شد. این مسلّم است کسی که قبول ندارد خداوندی عاقل و حکیم و مدبّر طبیعت را به وجود آورده، به جای بهره گرفتن صحیح از استعداد های موجود در عالم، به گونه ای با طبیعت برخورد می کند که مشکل آفرین و بحران زا خواهد شد.

«ای. اف. شُوماخِر» می گوید: «کدام سرمایه داری را می شناسید که حاضر است از سرمایه بخورد بدون این که چیزی به جای آن بیاید؟ تمدنی که باعث شده است نفت و گازوئیل که حاصل میلیون ها سال فعالیت بیولوژیک زمین است، در یک روز سوخته شود، دو مشکل به وجود می آورد؛ یکی این که ما به سرعت عادت به مصرف نفت و گاز می کنیم که زمین برای بازسازی آن میلیون ها سال زمان صرف کرده است. دیگر این که طبیعت از ما انتقام خواهد کشید، که یکی از نمونه های بارز انتقام طبیعت، مسئله آلودگی شهرها و محیط زیست می باشد و نمونه ساده اش فعالیت غیرعادی دانه های گرده در هوا و اِسانْس ها در طبیعت است که

مخـاط بینی شـما را تحریک می کنـد و به اصـطلاح، شـما دچار حساسـیت می شویـد. حساسـیت نتیجه ضـعف بـدن و حضور غیرعادی عوامل خارجی است و بشر امروزی در این تمدن دچار ضعف حیاتی و بیولوژیک شده است. به همین جهت در برابر دانه هـای گرده حساسیت نشـان می دهـد، چرا که برخوردش با پدیـده های طبیعی، غیرطبیعی است. بشـر امروزی که به جای پیاده روی، تمام راه ها را با اتومبیل طی می کند و یا چندین ساعت بدون حرکت در برابر تلویزیون یا کامپیوترمی نشیند، دچار ضعـف حیـاتی می شـود و در نـتیجه عوامـل خـارجی به سـرعت بر او اثر می گذارنـد و او مقـاومت طـبیعی خـود را در مقـابل تحریکات خارجی از دست می دهد».(۱)

## عقب نشینی نفس در مقابل بیماری ها

در تمـدن امروز انسـان معتقـد است، همه کـاره ی عـالم انسان است و حتی برای نفس ناطقه، در درمان بیماری ها نقشـی قائل نیست، روش درمان طبّ جدیـد در مقابل حساسـیت ها این است که با تجربه و آزمایش، آنتی هیسـتامین بسازد و تجویز کنـد. در این صورت، شـخص مریض از طریق تجویز پزشک مواد ضـد حساسیت را به انـدازه ای مصـرف می کنـد که فعلاً بهبودی یابد و بیماری او رفع شود، در حالی که نفس ناطقه ی انسان در مقابل عوامل آلرژی زا، به اندازه ای موادِ ضد حساسـیت تولید می کنـد که به سایر قسـمت های بدن آسـیب نرساند. انسان ها با مصـرف آنتی هیسـتامین- که اندازه های مصـرف را از طریق آزمایش های محدود به دست آورده اند- برای خود مشکل ایجاد می کنند. زیرا اولاً: نفس ناطقه ی انسان در این حال



---

۱- «کوچک زیباست»،ای. اف. شوماخِر، ص ۱۰ به صورت خلاصه و همراه با شرح.

نسبت به ساختنِ به اندازه ی کافی از مواد ضد حساسیت، عقب نشینی می کند؛ نفس ناطقه ای که به عنوان یک حقیقت روحانی و مجرد و همه جانبه نگر، بدن انسان را تدبیر می کرد، حالا از این به بعد ساختن آنتی هیستامین را به خود انسان وا می گذارد تا با مواد شیمیائی بیرون از بدن، آن را تهیه کند. ثانیاً: در سایر مواردی هم که در بدن حساسیت به وجود می آید دیگر نفس ناطقه دخالتی نخواهد کرد، چون عادت کرده تا با مواد شیمیایی بیرونی، مشکل را برای او حل کنیم. در این حالت شخص باید برای رفع حساسیت خود، آنتی هیستامین و کورتُن مصرف کند. این؛ نمونه بود تا عرض شود وقتی انسان از راه طبیعی و با هماهنگی طبیعت قدم برنداشت چگونه دائم گرفتار برنامه های خود می شود و باید با ساختن انواع وسایل بیرونی با مشکلات دست و پنجه نرم کند. در حالی که اگر به هنگام درمان، استعدادهای بدن را تقویت کند، درمان بیماری در بستر طبیعی بسیار موفقیت آمیز خواهد بود و انسان با بحران های جدیدی روبه رو نمی شود، همان نوع درمانی که در طول تاریخ گذشته وجود داشته که اساس آن تقویت استعدادهای بدن به وسیله استراحت و پرهیز بوده است. چون قبول داشتند خالق عالَم، حکیم است و لذا کلیه برنامه هایشان را براساس خلقت حکیمانه ی عالم و با هماهنگی با آن عالم استوار می کردند و نیز سعی می نمودند عالم را در همان تعادلی که دارد حفظ کنند. وقتی هم از تعادل خود خارج می شد به کمک توانائی های درونی اش دوباره آن را به حالت تعادل خود برمی گرداندند. مثل کاری که با بدن بیمار انجام می دادند.

شالوده ی طبّ قدیم، پرهیز بوده است. چون در سایه ی پرهیز، زمینه ی تأثیر نفس ناطقه بر بدن افزایش می یابد و استعدادهای آن شکوفا و تقویت می شود، در واقع با ایجاد زمینه ی حضور و تدبیرِ بیشترِ نفس ناطقه، بدن به تعادل خود باز می گردد. در طی پرهیز از غذا، نفس ناطقه به جای توجه به هضم غذا، فرصت پیدا می کند تا به مقابله با بیماری بپردازد. تمدن غرب این گونه القاء کرد که از طبّ قدیم کاری ساخته نیست و آن را کنار گذاشت، در حالی که طبّ قدیم در ارگانیسم بدن دخالت نمی کرد، بلکه پتانسیل های بدن را رشد می داد و تقویت می نمود تا بر بیماری غلبه پیدا کند.

در نظام درمانی که انسان با دخالت خود - مثلاً با تجویز آنتی هیستامین- نفس خود را باز نشسته می کند، مرتب خود را گرفتار بیماری می کند. زیرا به روش طبیعی با بیماری برخورد نمی شود، این است که ملاحظه می کنید امروزه درمان ها تبدیل به گرفتاری شده است. و مجبور شده ایم مراکز مهمِ درمان آلرژی و حساسیت به وجود آوریم. مراکز بزرگ درمان آلرژی به وجود آورده اند که شخص باید یک ماه یا بیشتر تحت نظر باشد تا آلرژی او رفع شود. با این همه تلاش، در این کار موفق نمی شوند مگر این که مجدداً نفس را به صحنه بیاورند تا نفسِ عقب نشسته، دوباره نقش خود را انجام دهد. اگر از کسانی که در آن مراکز تحت درمان قرار گرفته اند از وضع بهبودیشان سؤال کنید، اکثراً می گویند: یکسال خوب بودم ولی مجدداً حساسیتم عود کرد. البته ما در اینجا قصد بررسی مسائل و مصائب پزشکی امروز دنیا را نداریم. روش برخورد با

بیماری حساسیت یک مثال ساده بود تا چگونگی برخورد تمدن جدید با موضوعات روشن شود.

سخن اصلی آن است که نوع برخورد تمدن جدید با طبیعت از نوع برخورد کسی است که معتقد نیست خداوندی علیم و حکیم و مدبّر این طبیعت را به وجود آورده است. در سایه ی بی اعتقادی به تدبیر حکیمانه خداوند است که ما بیش از حد در عالم طبیعت دخالت می کنیم و به جای رفع بحران به بحران های دیگری گرفتار می شویم، و به جای هماهنگی با نظام طبیعت، با آن مقابله می کنیم.

## بحرانی دیگر به بهانه ی رفع بحران

موفقیت های ظاهری تمدن جدید نباید موجب شود تصور کنیم که بحران های ایجادشده، به کمک همین تمدن، قابل رفع است. در حالی که بر اساس مبنای عرض شده، این تمدن هرگونه اقدامی برای رفع آن بحران ها انجام دهد، بحران جدیدی را به وجود می آورد. چگونه می توان از تمدنی که ماهیتاً بحران ساز است انتظار داشت که بحران های خود را از بین ببرد؟ تمدن بحران ساز، نه تنها بحران خود را از بین نمی برد، بلکه با تلاش و اقدامی که برای رفع بحران می کند، بحران جدیدی به وجود می آورد و تا وقتی که موضع گیری خود را نسبت به طبیعت - که ریشه در بینش او دارد- عوض نکند، هر روز بحران ها افزون می گردد.

امروزه تبلیغ می شود که تنها تمدنِ ممکن، همین تمدن غرب است و با نابودی این تمدن، همه چیز نابود می شود، و با این گونه تبلیغات می خواهند ما را به این نتیجه برسانند که اگر امام زمان عجل الله تعالی فرجه هم ظهورکنند، مطابق این

تمدن عمل خواهند کرد و این تمدن را به رسمیت می شناسند. ما اعتقاد داریم این تمدن نه تنها، یگانه تمدن ممکن نیست و با نابودی آن، جهان نابود نمی شود، بلکه معتقدیم تا نتوانیم از این تمدن عبور کنیم برکات زندگی دینی که ارض را به عرش متصل می کند رخ نمی نماید. این را هم گوشزد کنیم که ما باید با تلاش خود، وسائل نجات از این ظلمت را تدارک کرده و یا لااقل طوری از این تمدن فاصله بگیریم که با نابودی آن، امکان ماندن برای ما وجود داشته باشد، زیرا اندیشمندان معتقدند افق تاریخ غربی دیگر روشن نیست و به تدریج تاریک و تاریک تر می شود. آری آبادانی غربی مایه ی آبادانی همه ی جهان نشده است اما بسیاری از ملت ها طوری به غرب پیوسته اند که ویرانی آن، ویرانی آن ها را نیز به دنبال خواهد داشت.

## معنی شغل در تمدن جدید

علت کوری قلب این تمدن چیزی جز این نیست که جوهره آن ضد دین است. این تمدن، تمدن دینی نیست. اگر کلیسایی هم در کنار این تمدن هست، نه تنها ربطی به این تمدن ندارد، بلکه مقهور این تمدن است. نگاه به زندگی در این تمدن، نگاهی است بریده از وظیفه ی الهی. به عنوان نمونه آیا معنی و جایگاه کسب و شغل و پیشه در زندگی توحیدی با صنعت جدید یکی است؟ در شرایطی که تمام فضای زندگی دینی بود، کسب و شغل هم یک فعالیت دینی به حساب می آمد، و با تکلیف دینی مربوط و مرتبط دانسته می شد، به طوری که اگر در پیشه و کسبی قرب الهی بیشتر ولی درآمد آن کم تر بود به راحتی آن پیشه و کسب پذیرفته

می شـد. زیرا افراد می خواسـتند کنـار کسب خود، دینشان را نیز ادامه دهنـد، چون زنـدگی را در راسـتای دینـداری معنی می کردند و نه در راستای درآمد بیشتر.

در رابطه با ارزش دادن به وظیفه یا درآمد؛ موضوع «روزمعلم» را در نظر بگیرید. از زمانی که معلمی به عنوان وسیله ی درآمد بیشتر مطرح شـد و قـداست آن زیر سؤال رفت، روز معلم به وجود آمـد تا به معلمان متـذکر شونـد از جنبه ی معنوی آن شـغل شریف غافل نشوند. و نیز از زمانی که با ارزش نهادن به درآمد بیشتر، شخصـیت «زن» زیر سؤال رفت، «روز زن» به وجود آمد تا متـذکر وظیفه ی مقـدس مادری آن ها شوند. و باز وقتی که معنای پرسـتاری به عنوان یک وظیفه ی معنوی زیر سؤال رفت، روزی را به عنوان «روز پرسـتار» تعیین کردند تا به پرسـتاران متذکر شوند از منظر وظیفه ی الهی به کار خود بنگرند. قراردادن این روزها حاکی از این است که در شـرایط جدید این نوع فعالیت ها که در زمانی معنای مقدسـی داشـته، آن معنا را از دست داده است. زمـانی معلم بودن مسـاوی بـا نوعی حیـات معنوی بود که در کنـار آن درآمـد مختصـری هم وجود داشت. ولی در فرهنگی که راه ارتباط با عالم قدس و معنا بسـته شد و انسان ها همه ی واقعیات را در عالم ماده می جویند، شغل معلمی تبدیل به یـک شـغل صـرفاً اقتصـادی می شود. در این حالت برای معلم این سؤال مطرح می شود که اگر معلمی یک حیات اقتصادی است چرا به سـراغ یک شـغل بهتر نروم که آسان تر و پردرآمـدتر باشد؟ آن گاه روز معلم مطرح می شود تا انگیزه ی ادامه ی کار در معلمان حفظ شود. از وقتی معلم بودن زیر سؤال رفت که شغل و پیشه به معنی پول درآوردن، معنی شد.

ص: ۴۴

اگر شما می بینید در تاریخ گذشته، بسیاری از شغل ها در عین درآمد کم، مورد احترام بوده، و کسی از شغلش هرگز احساس خستگی و پوچی نمی کرده است، به جهت آن بوده که دین در کنار شغل و پیشه جایی برای خود داشت و شخص در عینی که به ظاهر مشغول کسب و کار بود، مشغول انجام وظایف دینی هم بود. اما در تمدن امروزی زندگی و کسب و درآمد به گونه ای تعریف شده است که در کنار آن ها دین داری قرار ندارد. شخصیتِ هرکس در تمدن جدید با درآمد دنیایی معنا پیدا کرده است، نه با ارتباط با عالَم معنا، و این است علت این که روان ها متلاطم و انگیزه ها سرد و ضعیف شده، به طوری که هرکس با شغل خود مسئله دارد.

تمدن غربی، شغل و کسب و کار را از وظیفه و شوق دینی جدا کرد، درنتیجه صنعت از هنر جدا شد. در حالی که آنچه امروز در موزه ها به عنوان آثار هنری گذشتگان به نمایش در می آید وسایل زندگی و نمونه هایی از نوع کسب و کار آن ها بوده است. زندگی و شغل و هنر آنچنان درهم تنیده بود که نمی توان زیبایی های زندگی را از شغل جدا کرد. آنچه را برای زندگی می ساختند -چون محور زندگی آن ها اقتصادِ صرف نبود- آن را هنرمندانه می ساختند و از این طریق، نه تنها مخارج زندگی خود را تأمین می کردند، بلکه روح خود را نیز تغذیه می نمودند. ولی در تمدن امروز که منظر انسان ها را عالم ماده پر کرده و ملاک ارزش ها درآمد مادی است. و ارزش شغل ها با کسب درآمد مادی سنجیده می شود، آن چیزی که در گذشته برای تامین مخارج ساخته شده است، امروز به عنوان هنر شناخته می شود. در حالی که شخص سازنده ی

آن چیز، قصد هنرمندشدن را نداشته است، منتها چون افق روحش را در عالم معنویت قرار داده، شغل و زندگی او همراه با عشق دینی بوده است. او به مغازه هم که می رفت هدفش حفظ ارتباط با عالم قدس و معنویت بود و این باعث می شد که زندگی او آن قدر لطیف شود که صنعتش هم هنر به حساب آید. در حالی که در تمدن جدید حتی هنرمند هم در کارش ملاک های اقتصادی را مدّ نظر دارد و ارزش آثار هنری به مقدار پولی است که برای خرید آن تعیین می کنند. و لذا نه تنها شغل از روح هنری خارج می شود بلکه هنر هم بی روح می گردد.

## رنسانس و گسیختگی از عالم قدس

وقوع «رنسانس» و «رفرم» و «اومانیسم» نه تنها تجدید حیات و اصلاح نبود، بلکه مظهر سقوطی ژرف بود و موجب گسیختگی روح بشریت از سنن معنوی گردید.

«رنسانس» گسیختگی با عالم قدس را در زمینه ی علوم و هنر پدید آورد، پدیده ی «رِفُرم» همین امر را در زمینه ی مذهب به وجود آورد و حاصل آن «پروتستانتیسم»(۱) شد و از آن طرف «اومانیسم» به نحوی بشر را اصالت داد که گویا بشر خودش خدا است. بدین شکل روح دینی نفی شد. «اومانیسم» یا روحیه ی خودبنیاد و اَنانیت، چیزی بود که انبیاء در طول تاریخ همواره بشر را در جهت مبارزه با آن تشویق می کردند، ولی با پدیدآمدن رنسانس، مورد توجه و احترام قرار گرفت و سراسرِ برنامه های



---

۱- پروتستانتیسم که توسط مارتین لوتر در قرن ۱۶ مطرح شد، رفُرمی است در مذهب کاتولیک تا هرچه بهتر مسیحیت را با غرب جدید هماهنگ سازد.

تمـدن جدیـد حول محور چنین انسانی تنظیم شـد و به بهانه ی تسـلط بر زمین، از آسـمان روی برگرداندند. سـپس به برآورده ساختن نیازمندی های مادی بشـر پرداختند، که نمونه ی آن را در کثرت وسایل زندگی در غذا و لباس و غیره می یابید، و طبع گرایی به جـای فطرت گرایی نشـست و ابعـاد حیـوانی انسـانی تقـویت شـد. طبع انسـان همواره به نیازهـای وَهمی می پردازد و دنیاگرایی پیشه می کند، در حالی که فطرت متوجه نیازهای حقیقی انسان است و به خدا و عالم وَحدانی نظر دارد.

با بررسی روح رنسانس و رفرم در مذهب و اومانیسم، می توان به شباهت های این تمدن با تمدن های اقوام گذشته که هلاک شدند پی برد. رنسانس نوعی از گرایش و تفکر را به صـحنه آورد که عملاً در آن تفکر نقش دین باید از جهت دهی به علوم و هنر حـذف شود و علم و هنر به خودی خود تکلیف خود را تعیین کننـد. در گذشـته، علوم وصلِ به دین و مرتبط با آن بودن به طوری که رابطه ی بین عـالم مـادون و عـالم مـافوق همواره در نظر گرفته می شـد و در منظر انسـان هـا نظر به ملکوتِ عالم نقش فعّالی داشت، ولی در صـنعت و علـومِ فاصـله گرفته از دین، به هیـچ وجه جنبه ی روحـانی انسـان هـا رعـایت نمی شود. رنسانس با پشت کردن به عالم قـدس نیاز به دینی داشت که در راسـتای اهـداف خود باشد و لذا پروتسـتانتیسم به عنوان دینی که دنیا برایش مهم است پدیـد آمـد. به بهانه ی رفرم در دین و مبارزه با خرافات، معنویت تحقیر شد، دین را به گونه ای طرح کردند که فقط نتیجه دنیایی داشـته باشد. اگر شهادت را ارزش می نهادند نه از آن جهت که انسان هایی متدین به بهترین نحو وظیفه ی الهی خود را انجام می دادند تا به عالم غیب وصل شوند، بلکه چون موجب

غرور ملی شدند و عاملی بودند که کشور را از نظر اقتصادی در مقابل تهاجم بیگانه حفظ کردند، مورد احترام هستند. در پروتستانتیسم فعالیتِ هرچه بیشتر اقتصادی و تولید ثروت نه تنها مذموم نیست که یک کار دینی به حساب می آید.

اومانیسم؛ انسان را محور بایدها و نبایدها و خوب ها و بدها می داند. آن چیزی خوب است که میل انسان آن را خوب بداند و چیزی بد است که انسان آن را بد بداند، نه این که خداوند باید حق و باطل و خوب و بد را تعیین کند. لذا کشش های مادی و غرایز حیوانی بر کشش های معنوی غلبه می یابد و مذهب وسیله ای است برای زندگی دنیایی بهتر، بدون آن که دنیا بستر تعالی معنوی انسان باشد. با توجه به خصوصیات خاص تمدن غربی، از هم گسیختگی آن همان چیزی است که در قرآن می توان نمونه های آن را نشان داد. وقتی قرآن می فرماید: «فَكَاينْ مِنْ قَرْيهٍ اَهْلَكْناها وَ هِی ظالِمَهٌ»؛(۱)

چه بسیار شهر هایی که ما اهل آن را به خاطر این که ظالم بودند و در حالی که مشغول ظلم بودند، هلاک کردیم، نشان می دهد آینده ی تمدن غربی به کجا ختم می شود.

ظلم یعنی غفلت از «حق الله» و «حق الناس» و «حق النفس» که در تمدن های غیر دینی اتفاق می افتد، زیرا وقتی حقوق خدا رعایت نشد مسلّم حقوق مردم رعایت نخواهد شد و احترام به حقوق بشر، به رعایت حقِ نفس امّاره تبدیل می شود و صحنه ی جامعه، صحنه ی میدان داری نفس امّاره می گردد و لذا بشر از معنویت فاصله می گیرد و در او استعداد درک



---

۱- سوره حج، آیه ۴۵.

حقـایق از بین می رود و در نتیجه قلب ها کور خواهـد شـد و تمـدنی که قلب ها در آن کور شـد، دره های هلاکت خود را نه تنها نمی بیند، بلکه آن ها را برکه های نجات می پندارد و با پای خود به سوی هلاکت خود قدم بر می دارد.

## آفات فاصله گرفتن از طبیعت

از خصوصـیات بـارز تمـدن غربی این است که خواسـتار چیزهایی است که تمـدن های توحیـدی برای فاصـله گرفتن از آن ها تلاش می کردند. در نگاه اولیه ممکن است تصور شود ملت های گذشته طالب برق و یخچال و کولر بودند ولی علمِ به دست آوردن آن هـا را نداشـتند. ولی تـوجه هرچه بیشـتر به احوالاـت آن هـا نشـان می دهـد که زنـدگی را طـوری می شـناختند که امکانات طبیعی را برای ادامه ی آن زنـدگی کافی می دانسـتند و به خوبی می فهمیدنـد اگر درصدد چنین چیزهایی باشـند، نه تنها باید از زندگی طبیعی فاصله بگیرند، بلکه باید تمام زندگی خود را جهت حفظ این دست آوردها مصرف کنند و زندگی آن ها تبـدیل می شود به ساختن ابزارهایی برای زنـدگی. به عبارت دیگر چون می فهمیدند با فاصـله گرفتن از طبیعت زندگی را گم می کننـد هرگز طالب آن گونه زنـدگی که غرب پدیدآورد نبودند. آری! هرچند با پدیدآمدن این نوع زندگی امروزه دیگر نمی توان به راحتی از آن فاصله گرفت، ولی لااقل آن را به عنوان یک دست آورد بزرگ نباید پنداشت.

به گفته ی رنه گنون؛ «پژوهش هایی را که تمـدن جدید دنبال می کند، صـرفاً اهمیت عملی دارند، نه روحانی، و این پژوهش های عملی متحقق

نمی شود مگر بـا حـدّ اعلای مخـالفت با معنویت، و به دست مردمانی چنان مسـتغرق در مادیات که دیگر ورای ماده چیزی به ادراکشان در نیایـد...». او می افزایـد: «در گذشـته این پژوهش ها به دست انسان های بزرگ انجام نمی شـد چرا که برای آنان قیمت عمرْ گران بهاتر از آن بود که این چنین در امور مادی مصرف شود که نتیجه آن فقط عمل است».(۱)

نهـایت تلاـش این تمـدن، عمل است نه صـعودِ روحانی و ارتباط با خـدا. انسان های بزرگِ تاریـخ اصولاً نمی خواسـتند روی آنچه تمـدنِ امروزِ دنیا غرق آن شـده و شدیـداً آن را پـذیرفته است، وقت و فکر بگذارنـد. البته نمی گوییم اگر عـده ای وقت صرف کردند و یک پدیده علمی را به دست آوردند، ما از آن اسـتفاده نکنیم. بلکه صـحبت این است که اندیشـمندان بزرگ دنیای گذشـته چنین تمدنی را مطلوب نمی دانستند. پژوهشگرانِ امروز کسانی هستند که تمام عمرشان را در ماده می گذرانند و مسـتغرق در ماده می باشـند و به همین انـدازه از حقایق معنوی که عامل بقاء و ثبات هر تمدنی است، غافل می شوند و وقتی متوجه باشـیم تمـدن های نابودشـده تمـدن هایی هسـتند که به سـنن معنوی هستی پشت کرده انـد، و برعکس؛ تمدن هایی که هنوز اصالت آن ها به صورتی فعّال باقی مانـده، تمـدن هایی هسـتند که به سـنن روحانی و معنوی وفادارند، امیدی به آینده ی تمـدن غربی نمی توانیم داشـته باشـیم. زیرا مـدافع تمدن های الهی و انسان های متدین خداوند است، که قرآن در این باره می فرماید: «اِنَّ اللَّهَ یدافِعُ عَنِ

ص: ۵۰

---

۱- «بحران دنیای متجدد»، رنه گنون، چاپ دوم، انتشارات امیرکبیر، ص ۱۲۲ (به صورت خلاصه).

الَّذینَ امَنْوا اِنَّ اللَّهَ لا یحِبُّ کُلَّ خَوَّانٍ کَفُور»(1) خداوند مدافع کسانی است که ایمان آوردند و هرگز خیانت کاران کافر را دوست ندارد. پس تمدن ایمانی با نور الهی پایدار می ماند ولی آن هایی که به حقوق الهی خیانت کنند و کفر بورزند مورد محبت و لطف الهی نیستند تا خداوند آن ها را از اضمحلال حفظ کند.

همان گونه که دین پیامبران باقی مانده است، و هر دینی توسط پیامبر بعدی، سیر تاریخی خود را طی می کند، اگر تمدنی بر پایه ی دینی که تحریف نشده و به انحراف نیفتاده است پایه گذاری شود نه تنها از بین نمی رود بلکه هر روز رشد می کند و چهره های باطنی خود را آشکار می نماید. در حالی که با تعمق در مبانی تمدن جدید روشن می شود که این تمدن نه تنها ادیان گذشته را تأیید نمی کند بلکه در ضدیت با آن ها به میدان آمده است.

ممکن است عزیزان بفرمایند؛ غربیان هم به کلیسا می روند و اعتقادات توحیدی دارند در حالی که باید عرض کنم برای این که جامعه بشری بتواند زندگی دینی داشته باشد باید مناسبات اجتماعی و تربیتی و آموزشی اش بر اساس آموزه های دینی باشد. به عبارت دیگر؛ تمدن باید تمدنی معنوی باشد، نه این که اعتقادات فردی، دینی باشد ولی نظام اجتماعی آن سکولار. فیزیک و ریاضی و طبّ و شهرسازی و غیره همه باید با منظری که دین تعیین می کند شکل داده شود و ادامه یابد.(2)



---

۱- سوره حج، آیه ۳۸.

۲- در مورد این که چگونه منظر علوم سکولار می شود به مباحث «تمدن زایی شیعه» به جلسات ۷ و ۸ و ۹ مراجعه فرمایید.

گرایش های مبهم و اشتیاق های خیالی به سنن معنوی کافی نیست تا یک جامعه پایدار بماند و از فعالیت هایش بهره مند شود، بلکه باید تمام مناسبات جامعه مطابق آموزه های انبیاء الهی باشد تا به کمک مددهای الهی جامعه به اهداف عالیه ی خود دست یابد. وقتی متوجه شدیم ذات این تمدن بحران ساز است و معضلات جهان همه ناشی از وجود این تمدن است دیگر دنبال آن نیستیم که در بستر تمدن غربی به دنبال آرامش باشیم. متأسفانه در حال حاضر قصه ما شبیه قصه آن شخص سیاه ترسناکی است که کودکی را بغل کرده بود و کودک همچنان گریه می کرد و او هم مرتب او را تکان می داد تا آرام شود. شخصی به او رسید و گفت: مشکل؛ خودِ تو هستی، طفل از تو می ترسد، کودک را پایین بگذار، آرام می شود و دیگر گریه نمی کند.

باز گردید به آیه ای که در ابتدای بحث قرائت شد و در آن تدبّر کنید که؛ «اَفَلَمْ یسیرُوا فِی الاَرْضِ فَتَکُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ یعقِلُونَ بِها اَوْ اذانٌ یسْمَعُونَ بِها فَاِنّها لاتَعْمَی الاَبْصارُ وَلکِنْ تَعْمَی القُلُوبُ الَّتی فِی الصُّدُور»؛ آیا اگر جامعه قلبی بیدار پیدا نکرد و چشم دل او نابینا گشت امکان نجات دارد و راه سعادت خود را می یابد؟ به این نتیجه می رسیم که تمدن غربی به علت نظرنداشتن به سیره ی معنوی انبیاء حیاتش پایدار نیست و ما نباید سرنوشت خود را به آن گره بزنیم.

«والسلام علیکم و رحمهالله و برکاته»

ص: ۵۲

## جلسه دوم: بحران غرب و انکارِ شهود و اشراق

### اشاره

ص: ۵۳

بسم الله الرحمن الرحیم

«اَفَلَمْ یسیرُوا فِی الاَرْضِ فَتَکُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ یعقِلُونَ بِها اَوْ اذانٌ یسْمَعُونَ بِها فَاِنَّها لاتَعْمَی الاَبْصارُ وَلکِنْ تَعْمَی القُلُوبُ الَّتی فِی الصُّدُور»(۱)

ای پیامبر؛ آیا کسانی که با انبیاء و دین الهی مقابله می کنند یک نگاه تاریخی عبرت انگیز به گذشته ی اقوام هلاک شده نینداختند، تا برای آن ها قلب هایی ایجاد شود که بدان تعقل کنند یا گوش هایی به وجود آید که بدان بشنوند؟

اگر دشمنان پیامبران سنت نابودی ملت ها و تمدن ها را می دیدند و علت نابودی و اضمحلال آن ها را درک می نمودند خود را از رسیدن به آن سرنوشت نجات می دادند، ولی این ها عبرت نمی گیرند، زیرا چشم قلبشان کور است، هرچند چشم سرشان کور نیست.

## تکنیک؛ نقابِ ذاتِ غرب

با توجه به آنچه در جلسه قبل بیان شد ممکن است این سئوال برای عزیزان مطرح شود که اگر فرهنگ و تمدن غرب فاسد است، چرا علم و



---

۱- سوره حج، آیه ۴۶.

تکنولوژی مربوط به آن فرهنگ را زیر سؤال می برید و نفی می کنید؟ چه اشکال دارد که علم و تکنولوژی آن ها را بپذیریم ولی فرهنگ آن ها را نپذیریم؟

لازمه ی جواب به این سؤال توجه به جوانب مختلف موضوع است، که از همه مهم تر توجه به رابطه ی بین تکنولوژی و فرهنگی است که در آن فرهنگ این تکنولوژی پدید آمده است و هرجا پا می گذارد فرهنگ خود را نیز به همراه می آورد. شاید دقیق ترین و ظریف ترین مباحث مربوط به غرب همین نکته باشد که تا حدّی در کتاب «گزینش تکنولوژی از دریچه ی بینش توحیدی» بدان پرداخته شده است. از طرف دیگر؛ در کجای دنیا ملتی را سراغ دارید که توانسته باشد تکنولوژی و علمِ غرب را بگیرد ولی فرهنگ آن را نپذیرد؟ چه بسیار کسانی که به اسم علم یابی به سراغ غرب رفتند ولی بدون آن که خود بدانند بیش از آن که علم غربی را بگیرند تماماً فکر و فرهنگ غربی را گرفتند. زیرا اگر جدای از انتزاع ذهنی موضوع را بررسی کنیم، فکر و تمدن غربی چیزی جدای از تکنیک و علم آن نیست، با آن جهان بینی است که این تکنیک جای خود را پیدا کرد، و به همین جهت گفته می شود: «غرب یک کلِّ واحد است». آنچه تا کنون موجب توجه انسان ها به غرب شده غفلت از همین نکته است و لذا به سوی علم غربی می روند ولی غرب زده برمی گردند. غرب علم و تکنیک خود را نقاب ذات و ماهیت خود نموده است تا تحت لوای تکنولوژی، تمدن غربی سیطره یابد. آری گزینش تکنولوژی با نگاه توحیدی تا حدّی ممکن است ولی لازمه ی آن اولاً: خودآگاهی و

دل آگاهی توحیدی است. ثانیا: این گزینش به عنوان راه حلّی برای دوران گذار مفید است تا آرام آرام ملت ها از خود شروع کنند.

قرآن ما را متوجه این نکته ی مهم می کند که هرجا علمی جدای از راه کارهای پیامبران به صحنه آمد بشر را با ناکامی روبه رو می کند و از طریق همان علم دچار بحرانی می شود که منجر به نابودی بشریت است. می فرماید:

«اَفَلَمْ یسیرُوا فِی الاَرْضِ فَینْظُرُوا کَیفَ کانَ عاقِبَهُ الَّذینَ مِنْ قَبْلِهِمْ کانُوا اَکْثَرَ مِنْهُمْ وَ اَشَدَّ قُوَّهً و اثاراً فِی الَارضِ فَما اَغْنی عَنْهُمْ ماکانُوا یکْسِبُونَ، فَلَمَّا جاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَیناتِ فَرِحُوا بِما عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ وَ حاقَ بِهِمْ ماکانُوا بِهِ یسْتَهْزِؤُنَ»؛(۱)

ای پیامبر آیا مردمی که تو را به عنوان پیامبر خدا انکار می کنند، سیری تاریخی در جغرافیای اطراف خود انجام نمی دهند تا عاقبت آن هایی را که هم قدرت و هم تعدادشان از این ها بیشتر بود ببینند و قلبشان بیدار شود که آنچه آن ها با علم و تلاش خود به دست آوردند نفعی برایشان نداشت؟ زیرا وقتی پیامبران به سراغ آن ها رفتند آن ها دارای علم بودند و به علمی که داشتند خوشحال و امیدوار، ولی همان عذابی که پیامبران آن ها را از آن بر حذر می داشتند و آنان به مسخره می گرفتند، آنان را در بر گرفت.

به پیامبران گفتند: ما علم و تکنیک و قدرت داریم بنابراین نیازی به دین و راهنمایی های شما نداریم و دین و وعده ی عذابی را که پیامبران به



---

۱- سوره مؤمن (غافر)، آیات ۸۲ و ۸۳.

آن ها می دادند مسخره کردند. خداوند نیز آن ها را به آنچه مسخره می کردند گرفتار کرد.

ملاحظه می کنید که در آیه ی فوق عامل نپذیرفتن سخن پیامبران را داشتن علم معرفی می کند. می فرماید: «فَرِحُوا بِما عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْم» یعنی به علمی که داشتند خوشحال و دلگرم بودند و خطراتی را که پیامبران به جهت کفر آن ها مطرح می کردند و آن ها را از عاقبت شوم آن می ترساندند به مسخره می گرفتند. در حالی که قرآن می فرماید: «وَحاقَ بِهِمْ ماكانُوا بِهِ يسْتَهْزِؤُنَ»؛ همان چیزی را که مسخره می کردند احاطه شان کرد.

قرآن در آیات مختلف از تاریخ گذشتگانی خبر می دهد که از علم و تکنیک بهره مند بودند ولی چون دیندار نبودند نابود شدند. به عنوان مثال؛ در تحقیقات روشن شده که تکنیک فرعونیان از بعضی جهات نسبت به تکنیک امروز جهان قوی تر و برتر بوده است. یا در بعضی از فسیل هایی که از انسان های گذشته به دست آمده علائم عمل جراحی مغز دیده می شود، به طوری که جمجمه شخص را بریده و جراحی کرده اند. قرآن علت نابودی و اضمحلال این تمدن ها را ضعف علم و تکنیک نمی داند بلکه ایستادگی در برابر پیامبران و دین الهی بیان می کند. این ها معنویت را از صحنه زندگی خارج کرده و علمِ غیر معنوی را به صحنه آوردند و به آن دلخوش و مغرور شدند و به دین اهمیت نداده و آن را مسخره کردند. در حقیقت انسان مادی و علم مادی همیشه حقایق غیبی را مورد تمسخر و استهزاء قرار می دهد. این نوع علوم مصداق آیه «فَرِحُوا بِما عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْم» می باشند. به عبارت «مِنَ الْعِلْم» دقت کنید؛ یعنی یک چیزهایی

می دانستند اما آنچه می دانستند کافی نبود. به علم اندك خود دلخوش و مغرور بودند و دین و معارف الهی را رها کردند و حتی با مسخره کردن آن، مقابل دین ایستادند. خداوند به جهت نحوه برخوردشان با دین و نبوت، آن ها را از طریق همان علمشان به نابودی کشاند.

فراموش نکنیم که علوم جدید نیز امور معنوی را کنار زده و خود را جای همه حقیقت نشانده است و خلقت را بدون خدا و بدون حکمت الهی مطرح می کند. علم جدید از درك واقعیات غیرجسمانی نظام عالم عاجز است و بدون این که به این ناتوانی اقرار کند، انسان را از معنی تهی می داند و برای حیات معنوی و تعقل قدسی وی هیچ جایی باز نکرده است. در واقع در علوم جدید معنویت کشته شده است و در آن منظر هیچ چیز مقدس نیست.

گالیله مطرح کرد آنچه در قالب اعداد نیاید علم نیست و در نهایت فاقد هستی است و دکارت با قطع رابطه لطیف بین خدا و جهانِ مخلوق، عملاً جهان را از خدا جدا کرد و علوم جدید براساس همین بینش پایه گذاری شد.

## فرهنگ غربی و غفلت از عقل قدسی

در تحلیل تمدن غرب به دو نکته ی بسیار مهم باید دقت کنید؛ نکته اول این که تمدن غرب تمدن حذف نبوت است. یعنی نبوت و دین در آن جایگاه و نقشی ندارد. نکته دوم این که موضوع علوم آن تمدن، منحصر به علوم تجربی است و موضوعاتی مثل ملائکه، وَحی، خدا و واقعیت های معنوی از افق اندیشه بشر دور نگه داشته شده، و عقل قدسی که قوه ای

است در نهاد هر انسان، در این تمدن تعطیل شده است. در حالی که انسان به کمک عقل قدسی می تواند نسبت به خدا و واقعیاتِ فوق عالم محسوس معرفت مستقیم پیدا کند.

بحث بر سر این است که تمدن غربی با بینشی به علوم تجربی خود می نگرد که همین علوم نیز به نفع او تمام نمی شود. نمونه ی ساده ی آن بحران محیط زیستی است که از محصولات این علوم حاصل شده. نمونه های زیادی را با بصیرتی که قرآن می دهد در تاریخ می توان دید که مصداق این سخن قرآن اند که؛ «فَما اَغْنی عَنْهُمْ ما کانُوا یکسِبُون» از آنچه به دست آوردند بهره مند نشدند.

علوم تجربی مثل آتش است که هم نور می دهد و هم می سوزاند، لذا اگر در فرهنگ دینی رشد کند جنبه نورانیتش به مردم می رسد، ولی اگر در فرهنگ غیردینی رشد کند جنبه سوزندگی و تخریبی اش نصیب جامعه می شود.

همچنان که مستحضرید قرآن در مورد تمدن های ویران شده فرمود؛ «فَاِنَّها لا تَعْمَی الاَبْصارُ وَلکِنْ تَعْمَی القُلُوبُ الَّتی فِی الصُّدُور» آن تمدن ها چشم سر داشتند ولی بصیرت و چشم قلب نداشتند، در علم جزئی رشد بسیار کرده بودند تا حدّی که به آن مغرور نیز گشتند ولی از فهم حقایق قدسی عاجز بودند.

به گفته ی رنه گنون: «چون هیچ گونه سنت معنوی اصیل در این نوع تمدن ها و در این نوع از علوم موجود نمی باشد تا مردم بتوانند برآن تکیه کنند، ناگزیر دست به دامان سنن ساختگی و کاذب می شوند، سننی که

هرگز وجود خارجی نداشته و لذا اغتشاش و هرج و مرج به بار می آورند.»(۱)

از آن جایی که بشر نمی توانـد بـدون سـنت و آداب و رسوم زنـدگی کند، هرگاه از سـنن معنوی غافل و محروم گردد، حتماً سنن کاذب و دروغین می سازد و با همان سـنت های دروغین زندگی می کند. به همین خاطر خداوند تأکید می فرماید شعائر الهی را بزرگ بدارید(۲)

و اگر ما چنین نکردیم مجموعه ای از اعمال مَن درآوری را بزرگ می کنیم و به آن ها می پردازیم.

نوع نگـاهی که امروزه به مُـِد و مـدل لبـاس هست نگـاهی است همراه بـا قـداست، ولی قـداستی کاذب. امروزه لباس به عنوان وسیله ی پوشش و یا وسیله ی زیبایی در نظر گرفته نمی شود، بلکه اگر آن لباس در عین زیبایی از نظر مردم از مد افتاد، دیگر به آن اعتنایی نمی شود و این یک نوع قداست بخشیدنِ کاذب به مد است. بشرِ امروز گرفتار مقدس کردن چیزهایی است که در حقیقت مقـدس نیست ولی بـا همـان احترام و احساسـی که به چیزهای مقـدس نگریسـته می شود با آن چیز ها برخورد می کند.

ریشه ی مقدس سازی ها آن است که بشر از قداست های برین و حقیقی و اصیل جدا شد. در منظر بشـر مدرن از یک طرف روحانیت و کلیسا و مسجد و پیامبر و امام مقدس نیست، از طرف دیگر چیزهایی را همچون مقدسات پذیرفته است که عقل هر عاقلی از آن تعجب می کند. ملاحظه می کنید که روزنامه هایشان سخیف ترین توهین ها را به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله



۱- «بحران دنیای متجدد»، رنه گنون، ص ۳۱.

۲- سوره حج، آیه ۳۲.

می کننـد و بعـد که اعتراض می کنید می گویند ما توهین به پیامبران را تقبیح می کنیم ولی برای حفظ آزادی مطبوعات نباید جلو کار آن ها را گرفت. یعنی آزادی مطبوعات آنچنان مقـدس است که در هیـچ شـرایطی نبایـد با آن برخورد کرد. یا تحت عنـوان دموکراسـی، اگر مردم به همجنس بـازی رأی دادنـد، همین که رأی مردم به چیزی تعلـق گرفت آن چیز مقـدس است، چون نفسِ رأی مردم مقـدس است. یا معتقدند گذشـته ی بشـر، هرچه بوده کهنه شده، و بشـر رو به ترقی است، پس هرچیزی که جدیـد است بهتر از نوع قبلی آن است و از این طریق تجـدد به خودی خود مقدس است و لذا همین که چیزی جدید اسـت پس حتماً پیشـرفته تر و بهتر خواهـد بود، حال چه مـدل جدیـد ماشـین باشد یا طراحی خانه و لباس و وسایل زندگی. حتی اگر فرق ماشـین مدل جدید با مدل قدیم در تغییر سپر آن باشد، آن هم از آن جهت که ذهنِ طرّاح، این شکل را بهتر پسندیده، باز چون جدیـد است پس پیشـرفته تر است. عرض بنـده در این نیست که آزادی بیـان و مطبوعـات خوب نیست، یا احترام به رأی مردم کار غلطی است و یا وسایل جدیـد بدتر از مدل قدیمی آن است. عرض بنده آن است که متوجه باشـید بشـر جدید با چه چیزهـایی معـامله ی مقـدس می کنـد، در حـالی که بـا یـک نگاه متعادل و منطقی روشن می شود بسـیاری از چیزهایی که در فرهنگ غربی مقـدس شـده دارای تقدس دروغین است، و ما باید متوجه باشـیم تا وقتی به معنویات و حقایق قدسـی نظر نکنیم همواره تقدس های کاذب ساخته می شود.

ص: ۶۲

## آفات غفلت از سنن ثابت

اگر بشریت از نظر معرفتی از سنن ثابت الهی غافل شود با ایجاد سنت های من درآوری زندگی خود را سراسر گرفتار بحران و اغتشاش می کند، بدون آن که ریشه ی اصلی بحران را بشناسد. باید به خود جرأت دهیم و با مبانی دقیق اظهار کنیم؛ چون تمدن غربی با سنن ثابت الهی قطع رابطه کرده است، عین اغتشاش و بحران است. در چنین شرایطی سازندگان تکنولوژی هر نیتی که داشته باشند، در عمل تکنولوژی موجود تنها نتیجه ای که به دست می دهد آن است که یک قدم بشریت را به سوی عدم تعادل و بحران نزدیک می کنند.

به گفته ی رنه گنون: «دلیل این که اندیشه های جهان متجدد به هیچ وجه منطبق با نظم حقیقی نیست این که؛ این اندیشه ها تقریباً همیشه با روحیه ی مخالفت با معنویت پرورده شده است.»(۱)

در اندیشه ی فرهنگ غربی هیچ معنویت حقیقی مدّ نظر نیست، تمام نظرها به عالم ماده و به امکاناتی است که در آن وجود دارد، در حالی که در جای خود ثابت شده، ماده در ذات خود عین حرکت و عین کثرت است و عالم کثرت اگر با عالمی که وجودش عین وحدت است تدبیر نشود، عین بی نظمی خواهد بود. لذا هرچه بشر به ماده نزدیک تر شود به بی نظمی نزدیک تر شده، و هرچه به عالم معنا نزدیک شود به نظم و یگانگی نزدیک شده است. از آن جایی که خداوند در عینی که عین یگانگی است، عین بقاء است، هر جریانی از عالم الهی فاصله بگیرد به اضمحلال خود نزدیک می شود.



---

۱- «بحران دنیای متجدد»، رنه گنون، ص ۳۷، همراه با کمی شرح.

## فرهنگ غربی و عمل زدگی

انبیاء الهی؛ ایمان و شهود را بر عمل مقدم داشته اند، در حالی که تمدن جدید، عمل را بر شهود و ایمان برتری داده و حتی این تمدن کار را به جایی کشانده که حاکمیت عمل را تنها مشغله ی خود ساخته و منکر هر نوع معنویت راستین شده است. برعکسِ انبیاء که بر تقدم احوال آسمانی نسبت به عمل تاکید می کنند و در عین حال مقام مشروع عمل را در زندگی انسان منکر نیستند و خودشان در زندگی خود این مطلب را نشان دادند.

در فضای فرهنگ مدرنیته؛ کارِ بشر به جایی رسیده است که اگر سجده طولانی داشته باشد و از این طریق جان خود را با عالم معنویت مرتبط کند، گویا هیچ کاری انجام نداده است، ولی اگر یک جاده بسازد، تا زودتر به سر کار خود برود، کاری انجام داده، چون عمل را بر ایمان و شهود ترجیح می دهد ولی یک ساعت تمرکز قلبی بر روی حقایق متعالی کاری حساب نمی شود. در حالی که باید پرسید بشرِ عمل زده به سوی کجا این چنین شتابان در حرکت است؟ انبیاء در عینی که عمل را حذف نکردند تقدم را به ایمان می دهند، زیرا حقیقتِ انسان بدن او نیست، حقیقت او جنبه ی مجرد اوست که از طریق حقایق معنوی تغذیه می شود و به نشاط و امید می رسد. دین به انسان توصیه می کند باید آنقدر روی نیت خود کار کرده باشی و آن را با حقایق معنوی آشنا کنی که در کارهای عملی هم نیت الهی تو زنده و فعال باشد. بنا به فرمایش امام صادق علیه السلام ؛ «وَ

ص: ۶۴

لِكَلِّ امْرِیءٍ ما نَوی ...»(۱) هرکس بـا نیت خود محشور می شود، و می فرماینـد؛ کـلِّ عمل، نیت است. لـذا هرکس بایـد نیت خود را زنـده و الهی نگه دارد تـا تلاش هـایش به ثمر برسـد. اگر نیت انسان فاسـد بود و جهت جان به سوی عالم قـدس سـیر نداشت، به اندازه ی همه ی کوه ها هم خدمت کند هیچ نفعی برای او ندارد.

خداونـد خود می توانـد به بنـدگانش کمک کنـد، خداونـد زمینه ی امتحان ما را فراهم می کنـد تا از طریق نیات الهی رشد و تعالی بیابیم. همان طور که رزق هرکس را تعیین کرده و به او می رسانـد. حال اگر ما خوب امتحان بدهیم ما را مظهر اراده ی خود جهت رساندن رزق به بندگانش می گرداند. و از طریق ما رزق بنده اش را می رساند. ملت ها آنچه باید بشوند می شوند و آن مسیری را که باید طی کنند طی می کنند. هرکس باید در این مسیر خود را آنچنان اصلاح کند که مسیرش مسیر اراده خداوند باشد نه مسیر هوس خود.

تمـدنی که عمـل را بر ایمـان و شـهود برتری داد، بشـریت را به سوی پوچی و بحران سوق می دهـد چون عمـل یک نوع تغییر صورت موقت است و نمی توانـد به خودی خود اصـیل باشـد و اگر به اصل و مبدأیی برتر از عالم ماده وابسـته نگردد، توهّمی محض خواهد بود، زیراآنچه پایدار است معنویت و نیت است و نه خودِ عمل.

این که در فرهنگی معنویت و بندگی خدا کار به حساب نمی آید ضربه ای است بر پیکر جامعه ی انسانی و سبب می شود که عمده تلاش

ص: ۶۵

---

۱- بحارالأنوار، ج ۶۷ ، ص ۲۱۰.

مردم در مسیری قرار گیرد که در نهایت با بهره ای روبه رو نشوند. روحیه ی فاصله گرفتن از معنویت و هجده ساعت در روز کارکردن حاصل چنین فکر و فرهنگی است که شتاب ها و حرص ها در آن زیاد است ولی به سوی هدفی وَهمی. مردمی که باید قسمت عمده ی عمر خود را در جهت سیر به سوی معنویت مصرف کنند و راهی به سوی عالم غیب و ابدیت در جلوی جان خود بگشایند، باور کرده اند اگر هجده ساعت در روز کار نکنند زندگی و عمر خود را باخته اند. چنین مردمی هرگز نمی توانند زندگی خود را به ثمر برسانند، این ها فراموش کرده اند این فکر و فرهنگ از روزی که مردم از فرهنگ دینی فاصله گرفتند و به فرهنگ غربی نزدیک شدند وارد زندگی آن ها شد. در اسلام هرگز چنین روحیه ای تأیید نمی شود، برعکس؛ ما را بیشتر به تفکر دعوت فرموده اند.

در خبر داریم؛ عَنِ الْحَسَنِ الصَّیقَلِ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَمَّا یرْوِی النَّاسُ إِنَّ تَفَکُّرَ سَاعَةٍ خَیرٌ مِنْ قِیامِ لَیلَةٍ قُلْتُ کَیفَ یتَفَکَّرُ؟ قَالَ:« یمُرُّ بِالْخَرِبَةِ أَوْ بِالدَّارِ فَیقُولُ أَینَ سَاکِنُوکِ وَ أَینَ بَانُوکِ مَا لَکِ لَا تَتَکَلَّمِینَ»(۱) حسن صیقل گوید: از امام صادق علیه السلام سؤال کردم مردم روایت می کنند که تفکر یک ساعت بهتر است از قیام در یک شب. این تفکر چیست؟ امام علیه السلام فرمودند: این که انسان در خرابه ها و خانه ها حرکت کند و بگوید: ساکنان تو کجا رفتند و بانیان شما چه شدند، شما را چه شده است که سخن نمی گویید. و نیز امام صادق علیه السلام می فرمایند: «کَانَ أَکْثَرُ عِبَادَهِ أَبِی ذَرٍّ



۱- «بحارالأنوار»، ج ۶۸ ، ص ۳۲۰.

رَحْمَهُ اللَّهِ عَلَيهِ التَّفَکّرَ وَ الِاعْتِبار»(۱) اکثر عبادت ابوذر«رحمهالله علیه» تفکر و عبرت بود. و همچنین از رسول خدا صلی الله علیه و آله داریم که؛ «الْعَاقِلِ أَنْ یکُونَ لَهُ ثَلَاثُ سَاعَاتٍ، سَاعَهٌ ینَاجِی فِیهَا رَبَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ سَاعَهٌ یحَاسِبُ فِیهَا نَفْسَهُ وَ سَاعَهٌ یتَفَکَّرُ فِیمَا صُنْعَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَیهِ وَ سَاعَهٌ یخْلُو فِیهَا بِحَظِّ نَفْسِهِ مِنَ الْحَلَال فَإِنَّ هَذِهِ السَّاعَهَ عَوْنٌ لِتِلْکَ السَّاعَاتِ- وَ اسْتِجْمَامٌ لِلْقُلُوبِ وَ تَوْزِیعٌ لَهَا ..»؛(۲) عاقل بایـد سه ساعت برای خود معین کنـد؛ ساعتی که در آن با خداونـد مناجات کند و ساعتی که در آن به حساب خود برسد و ساعتی که در آن در باره مصنوعات خداوند فکر نماید و ساعتی که در آن از زندگی بهره مند گردد و از حلال دنیا استفاده کند، زیرا که این ساعت کمک ساعتهای دیگر و تفریح الهام دلهاست.

امیرالمؤمنین علیه السلام در وصیت خود به امام حسن علیه السلام فرمودنـد: «لَا عِبَادَهَ کَالتَّفَکُّرِ فِی صَنْعَهِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَل»(۳) عبادتی مانند تفکر در مخلوقات خداوند نیست.

امام صادق علیه السلام روایت می کنـد که رسول خـدا صـلی الله علیه و آله فرمودند: «أَغْفَلُ النَّاسِ مَنْ لَمْ یتَّعِظْ بِتَغَیرِ الدُّنْیا مِنْ حَالٍ إِلَی حَال»؛(۴) غافل ترین مردم کسی است که از تغییرات دنیا پنـد نگیرد و از نقل و انتقالات جهان غفلت کنـد. امام باقر علیه السلام می فرمایند: «إِنَّ اللَّهَ یحِبُّ الْمُدَاعِبَ فِی الْجَمَاعَهِ بِلَا رَفَثٍ الْمُتَوَحِّدَ



---

۱- «بحارالأنوار»، ج ۶۸ ، ص ۳۲۳.

۲- «بحارالأنوار»، ج ۷۴، ص: ۷۴.

۳- «بحارالأنوار»، ج ۶۸ ، ص ۳۲۴.

۴- «بحارالأنوار»، ج ۶۸ ، ص۳۲۴.

بِالْفِكْرَهِ الْمُتَخَلِّی بِالصَّبْرِ الْمُسَاهِرَ بِالصَّلَاهِ»؛(۱) خداونـد دوست دارد کسـی را که بـدون جـدال بـا جامعه معاشـرت کنـد، و در خلوت خود اهل تفکر باشد و آراسته به صبر و شکیبائی باشد و شب ها بیداری بکشد و نماز بگذارد. امام رضا علیه السلام می فرماینـد: «طُوبَی لِمَنْ کَانَ صَمْتُهُ فِکْراً وَ نَظَرُهُ عِبَراً وَ کَلَامُهُ ذِکْراً وَ وَسِعَهُ بَیْتُهُ وَ بَکَی عَلَی خَطِیئَتِهِ وَ سَلِمَ النَّاسُ مِنْ لِسَانِهِ وَ یدِه»؛(۲)خوشا به حال آن کس که سکوتش از روی فکر، و نظرش عبرت، و کلامش ذکر خـدا باشد، در خانه اش جای گیرد و بر گناهانش گریه کند و مردم از زبان و دست او در آسایش باشند.

تاریخ از سجده های طولانی حضـرت امیرالمومنین علیه السلام و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خبر می دهد. امام صادق علیه السـلام ساعت ها به دور کعبه طواف می کردنـد و یک ذکر را تکرار می کردنـد، و از این طریق حضور قلب مبارکشان را در محضـر حق حفظ می کردند. زیرا اصلاح قلب کُلِّ عمل است و عملِ منهای اصلاح قلب، سرگردانی است. در حالی که تمدن غربی سراسر عملِ منهای اصلاحِ قلب است. و ملاحظه می فرمایید که چه بسیار جوانان ما با پذیرفتن این فرهنگ ایمان خود را از دست می دهنـد و دنیاگرا و دنیاپرست می شوند. این ها به خاطر این است که فراموش کرده ایم ما آمده ایم در این جهان تا خود را تغییر دهیم و شایسته ی قرب الهی گردانیم، نه این که جهان را تغییر و هوسمان را جواب دهیم.

ص: ۶۸

---

۱- «بحارالأنوار»، ج ۶۸ ، ص۳۲۵.

۲- «بحارالأنوار»، ج ۶۸ ، ص ۳۲۵.

## نزدیکی تمدن غربی به عدم

از آن جایی که عمل؛ یک تغییر صورت موقت است نمی تواند به خودی خود اصیل باشد و اگر به اصل و مبدئی برتر از عالم ماده وابسته نباشد بازی های قوه ی وَهمیه خواهد بود، قوه ی واهمه ای که مدتی ما را به عملی وا می دارد و پس از آن صورت دیگری را به ذهن ما می آورد و ما را جهت تحقق آن صورت،تحریک می کند و باز صورتی دیگر، در حالی که اگر قلب و عقلِ انسان متوجه عالم معنویت شد و حرکات انسان بر اساس آن عالم صورت گرفت، به جهت پایداری آن عالَم، عمل ما نیز پایدار می ماند.

در روایت آمده است که: «لا صَلاةَ اِلَّا بِحُضُورِ الْقَلْبِ»؛(۱)

اگر نمازتان با حضور قلب نباشد، آن حرکات هیچ نتیجه ای ندارد، یعنی برای شما پایدار نمی ماند. نه تنها نماز ما باید با نیت الهی و حضور قلب باشد بلکه همه کارهای ما باید برای خدا باشد تا از طریق اتصال با پایداری خدا، پایدار بماند. به عنوان مثال: اگر یک ساختمان بسازید ولی نیت تان الهی نباشد حقیقتاً کاری نکرده اید، فقط مقداری طبیعت را جابجا کرده اید. چه فرقی می کند که این سنگ ها کنار خیابان و یا در دامنه ی کوه باشد، یا در ساختمان شما؟ در خیال خود خوشحالیم که آن سنگ ها فعلاً دیوار من است. در حالی که اگر میل و آرزویمان عوض شود این دیوار دیگر به درد ما نمی خورد. یک مقدار خاک را با آب مخلوط می کنیم تا خشت شود. خشت ها را روی هم می گذاریم، تا دیوار شود. دیوار چیست؟ همان



---

۱- «گنج حکمت یا احادیث منظوم»،باقری بیدهندی، ص ۱۷۶.

خشت و آجرها است، و آن خشت ها هم که همان خاک هاست، حال در این اعمال، خودت کجاست؟ و اگر نیتی الهی در میان نباشد، خود را در این اعمال گم کرده اید. آری؛ عمل، تغییر صورت است، تغییر صورتِ خاک ها و خشت ها. حال اگر نیت الهی در کار نباشد این اعمال گذرا است، هم دیوار خراب می شود،هم شما می میرید و چیزی برایتان نمی ماند. اما اگر بگویید چون بندگی خدا مقصد من است، باید خانه ای بسازم که بتوانم بندگی کنم، این نیت ماندنی است و اگر نیت برای انسان اصیل بود - نه خود عمل- کثرت طلبی پیش نمی آید.

مشهورترین و بارزترین خصلت دوران جدید همین عمل زدگی است که عین تغییر و اضطراب و تحرک است، به طوری که برای بقای خود نیاز به تغییر مداوم و سرعت روز افزون دارد، و این یعنی تفرقه در میان کثرت، بدون اتصال به هیچ اصل و مبدئی عالی، حال آن که این نوع عمل نتیجه و سرانجامی جز اضمحلال ندارد.

موضوع فوق را می توان به کمک براهین محکم نیز اثبات کرد. ملاصدرا«رحمه الله علیه» در برهان صدیقین روشن می کند که خداوند عین وجود است، و وجود هر موجودی از خدا سرچشمه می گیرد، از طرفی وحدت از صفات کمالی وجود است، پس خداوند که عین وجود است، عین وحدت است و هرجا که وجود تحقق دارد وحدت نیز محقَّق است. از آن طرف «عدم»، نقیض «وجود» است و کثرت، نقیض «وحدت». یعنی هر جا پای وجود نیست، عدم در میان است و هرجا پای وحدت نیست کثرت در میان است. پس کثرت با عدم، و وحدت با وجود، همراه است. هرچه مرتبه و درجه ی وجودِ شئی نازل تر باشد از وحدت فاصله گرفته و به کثرت

نزدیـک می شـود. پس هرچه موجـودی از وجـود مطلق فاصـله اش بیشـتر شود کـثرت آن بیشـتر می شود و هر چه به خـداوند نزدیك شود به وحدت نزدیك شده است.

به عنـوان مثـال: درجه ی کمـال عقـل بیشـتر از درجه ی کمـال مـوی سـر است، زیرا درجه ی وجودی عقـل بیشـتر از درجه ی وجودی موی سـر است. عقـل چون کمال بیشتری دارد و معنوی است انقسام پـذیر نیست. ولی اشـیاء مادی چون کمال کمتری نسبت به عقـل دارنـد قابل تقسـیم هسـتند. هر چه به عالم ماده نزدیك تر شویم به کثرت و عـدم نزدیك شـده ایم و برعکس؛ هرچه به خـدا نزدیك تر شویم به وحـدت نزدیك شـده ایم و نسبت به وجودِ مطلق، قرب پیـدا کرده ایم. حال اگر تمام توجه روحِ یك ملت متوجه ماده و مادیات شد، چون ماده عین کثرت و پراکندگی است چیزی جز پوچی و اضمحلال برای آن ملت نمی ماند، مثل کسـی است که به جمع آوری سایه ها بپردازد، برای چنین کسـی وقتی آفتاب آمد هیچ چیزی نمی ماند. مکتب های دنیایی، مردم را توصیه به جمع آوری سایه می کنند، چیزی که شاخصه ی امروزی آن را در تمدن غربی می یابید.

### تمدن غربی و روح های آهنی

تمـدنی که شدیـداً گرایش به مـاده و امور مـادی دارد، به این معنی است که گرایش به کـثرت دارد و کـثرت عبـارت است از پوچی و عدم و اضـمحلال، و این یعنی گسـیختگی، یعنی کلافه شدن، یعنی بی سـروته شدن، یعنی دل بسـتن به سایه هایی که برای روحی که تکویناً در مقام وحدت

است، سختی به بار می آورد و هیچ مشکلی را به راستی حل نمی کند تا احساس کند به سرمایه دست یافته است.

همچو

صیادی که گیرد سایه ای

سایه

او را کی بود سرمایه ای

سایه ی

مرغی گرفته مرد سخت

مرغ

حیران گشته بالای درخت

روح انسان لطیف تر از جسم او است، اگر ملتی بیش از حد از روح فاصله گرفت به جسم نظر می کند که برای روح، حکمِ همنشینی خشن را دارد و لذا در کنار آن احساس آرامش نمی کند. به همین جهت بشر جدید احساس بی وطنی می کند.

در رابطه با لطیف بودن روح و نیاز آن به این که می طلبد با وجوداتِ لطیف مأنوس باشد به نوع موادی که ملت های توحیدی برای ساختمان سازی استفاده می کردند توجه کنید. عموماً در خانه سازی های خود از چوب و خشت استفاده می کردند و سنگ هایی نیز در پی ساختمان در زیرِ زمین به کار می رفت. درحالی که در تمدن غربی بیشتر به سختی های عالم طبیعت و قسمت های خشن آن همچون آهن و سیمان نظر و گرایش دارد، و نام این گرایش را هم تمدن نهاده است. ملتی که از غیب فاصله گرفت، وسایل زندگیش بیشتر آهنی می شود. خداوند در قرآن می فرماید: «لَقَدْ اَرْسَلْنا رُسُلَنا بَالْبیناتِ وَ اَنْزَلْنا مَعَهُمُ الْکِتابَ وَ الْمیزانَ لِیقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَ اَنْزَلْنَا الْحَدیدَ فیه بَأسٌ شَدیدٌ وَ مَنافِعُ لِلنَّاسِ وَلِیعْلَمَ اللَّهُ مَنْ ینْصُرُهُ وَ رُسُلَهُ بِالْغَیبِ، اِنَّ اللَّهَ قَوِی عَزیزٌ»(۱) به راستی ما پیامبران خود را با دلایل آشکار فرستادیم و با آن ها کتاب و میزان نازل کردیم تا



---

۱- سوره حدید، آیه ۲۵.

مردم به قسط قیام کنند و آهن را که در آن سختی شدید و منافعی نیز برای مردم دارد، نازل کردیم، تا خدا معلوم بدارد چه کسی در غیبْ او و پیامبرانش را یاری می کند، آری خدا نیرومندِ شکست ناپذیر است. مسلّم برای قیام به قسط و مقابله با دشمنانِ عدالت، نیاز به آهن دارید، و لذا می فرماید: آهن از جهتی برای شما منافعی دارد، برای این که جلو عدالت کُشی ها را بگیرید و بستر زندگی را هموار کنید تا بتوانید بندگی کنید، نه این که زندگی شما «آهنی» بشود چون می فرماید: در آن سختی شدیدی هست. پیام آیه آن است که: آهن را بر سر دشمن بکوبید نه بر سر خودتان. طبیعت آنقدر آهن به بشر عرضه نکرده که تمدن امروز این همه آهن در زندگی ها وارد می کند. طبیعت بی آهن نیست ولی پرآهن هم نیست. آیا روح بشر طاقت آن را دارد که این همه آهن در زندگی اش وجود داشته باشد؟ برای این که مطلب روشن شود احساس خود را وقتی در خانه های قدیمی هستید با وقتی در خانه های مدرن هستید مقایسه کنید.

هرچه از لطایف غیب جدا شدیم، از جنبه های با صفای طبیعت فاصله گرفتیم و به جنبه های سخت طبیعت نزدیک شدیم.

## ریشه ی مشاجره ی روح ها

هیچ کس منکر نیست که این همه خشونت شاخصه ی بارز تمدن غربی است ولی علاوه بر آن، شاخصه ی بارز دیگر این تمدن را باید در مقابله ی آن با امور قدسی جستجو کرد که ریشه ی اصلی خشونت آن تمدن در این دومی است. به بیان دیگر خشونت؛ خصوصیات روحی ملتی است که از خدا - به عنوان لطیف ترین حقیقت- جدا می شود و به ماده نزدیک

می گردد، و عـالم ماده مطلوب او می شود و لـذا به همان انـدازه حکم مطلوب آن ها بر روحشان سـرایت کرده است؛ و از آن جهت که مـاده پـایین ترین درجه ی وجود را داراست و کثرت و عـدمِ وحـدت و لطـافت، به کم ترین نحو در آن وجود دارد، روحیه ی خشونت و مقابله با امور قدسـی در تمدن غربی به صورتی بی سابقه ظهور کرده است. این یک قاعده تکوینی اسـت که اگر روحی به خدا نزدیک شد چون خداوند عین غنا و بی نیازی و قرار است، آن روح نیز آرامش و آسودگی از دنیا را در خود می یابد، و برعکس، اگر کسی به ماده نزدیک شد خصوصیات ماده در روح او سرایت می کند. ماده ذاتاً عبارت است از کثرت و تفرقه و تقسـیم، به همین جهت برای تمـدنی که به آن نزدیک می شود آنچه پیش می آید نمی تواند چیزی جز انواع اضـطراب هـا و مشـاجرات باشـد، و چون از عـالم قـدس بریـده است در نهایت، نابودی همه چیز را به دنبال دارد، مگر این که بر گشتی صورت گیرد.

در راسـتای ایـن قاعـده کـه روح تمـدنی کـه بـه مـاده گرایش دارد، اضـطراب و مشـاجره است؛ امـام خمینی«رضـوان الله علیه» فرمودنـد: «اگر همه انبیاء علیهم السـلام کنارِ هم بودنـد هیـچ وقت اختلاف نداشـتند»، چون به حقایق و لطایف هستی دل بسـته بودند، نه به عالم ماده.

خانواده هایی که روح و روانشان مادی می شود هیـچ وقت زنـدگیشان از مشاجره و دعوا به دور نیست، زیرا از منبع یگانگی و اُنس جدا شده اند. خداوند می فرماید: «ظَهَرَ الْفَسادُ فِی الْبَّرِ وَ الْبَحْرِ بما کَسَبَتْ اَیدِی النَّاسِ

لِیذیقَهُمْ بَعْضَ الَّذی عَمِلْوا لَعَلّهُمْ یرجعْونَ»؛(۱) به سبب آنچه دست های مردم فراهم آورده فساد در خشکی و دریا نمودار شده است تا سزای بعضی از آنچه را که کرده اند به آنان بچشاند، باشد که بازگردند.

منظور آیه این است که؛ نظام الهی نظامی بدون فساد و بدون دردسر است و آنچه فساد در این زمین هست به خاطر خود مردم است. مردم چون دنیاگرا شدند و از خدا فاصله گرفته و به فهم خود اطمینان کردند مشکلات و فساد بسیاری به بار آوردند، در چنین بستری اگر برنامه ۵ ساله و ۱۰ ساله و ۱۰۰ ساله هم بریزند مشکل حل نمی شود. این آیه می فرماید تا وقتی که خداوند در صحنه زندگی انسان ها و در مناسبات آموزشی و تربیتی و اقتصادی نقش ندارد و انسان ها اندیشه و تمایلات خود را برای اداره ی امورِ خود کافی می دانند، فساد ظاهر می شود و انواع بحران ها، اعم از تربیتی و اقتصادی، زندگی آن ها را فرا می گیرد. می فرماید: مقداری از مشکلات و بحران هایی را که حاصل آن زندگی است به جانشان می اندازیم بلکه متنبه شوند و از مسیر بی دینی برگردند. «لِیذیقَهُم بَعْضَ الَّذی عَمِلْوا»؛ مقداری از نتیجه اعمالشان را به آن ها می چشانیم، «لَعَلَّهُم یرْجِعون» شاید که تغییر مسیر دهند. اما اگر تمام وجود خود را در زندگی مادی متوقف کرده باشند، ریشه و علت بحران ها را به چیز دیگری ارجاع می دهند و با تکیه بر همان علم مادی خود می خواهند مشکل را حل کنند، آن وقت نه تنها مشکل حل نمی شود بلکه بحرانی بر بحران هایشان اضافه می گردد. عصبانی شدن از مشکلاتی که به دست خود ایجاد کرده ایم

ص: ۷۵

---

۱- سوره روم، آیه ۴۱.

مشکل را رفع نمی کند، زیرا با عمیق ترکردن بحران نمی توان رفع بحران کرد. باید خود را تغییر دهیم وگرنه روحانیت و اسلام و نظام جمهوری اسلامی را مقصردانستن، محرومیت از دریچه ای است که به سوی ما گشوده شده تا خود را از بحران های جهان غرب برهانیم.

## زندگی دنیایی؛ پوچی و اضطراب

وقتی متوجه شدیم بحران های موجود جهان امروز، لازمه ی خاصیت زندگی در زمین نیست، بلکه حاصل افکار و اعمال تمدنی است که خدا و نبوت را به حاشیه رانده، پس خداوند می خواهد مقداری از آثار آن انحراف را به غرب بچشاند، «لَعَلَّهُمْ یرْجِعُونَ»؛ شاید به سوی توحید برگردند.

ابتدا باید متوجه بود بارزترین خصلت دوران جدید همین عمل زدگی است که عین تغییر و اضطراب و حرکت های افراطی است و برای بقاءِ خود نیاز به تغییر مدام و سرعت بیشتر دارد. به گفته ی رنه گنون؛

«آدمی هرچه بیشتر در ماده مستغرق گردد، عوامل تفرقه و تضاد در شخصیت او بیشتر شدت و وسعت می یابند وبرعکس، هرچه بیشتر به جانب معنویتِ محض صعود کند، به وحدت نزدیک تر می گردد و وحدت واقعی وقتی حاصل می شود که فکر و عمل خود را با اصول هستی و شریعت واقعی تطبیق دهد».(۱)

شریعت الهی از عالم غیب و از طرف پروردگار انسان ها، و از عالم وحدت نازل شده است، هرچه جامعه به شریعت الهی نزدیک شود به



---

۱- «بحران دنیای متجدد»، رنه گنون، ص ۵۴.

وحدت نزدیک شده، و هرچه به وحدت نزدیک شود از تضاد و تفرقه جدا خواهد شد و از آن طریق موانع ادامه ی حیات زمینی برطرف می شود. و بالعکس؛ هرچه جامعه به ماده نزدیک شود به بی حاصلی عمر و پشیمانی و پوچی می رسد، حتی وقتی متوسط عمر آن جامعه طولانی شود، پوچی آن جامعه گسترده تر شده است. مهم این است که بدانیم خداوند قوانین و سننی دارد که هراندازه به آن ها نزدیک شویم میل ها و گرایش ها طوری مدیریت می شوند که گرفتار بحران و تضاد نخواهند شد. و برعکس؛ هراندازه از خدا دور شویم طبق سنن الهی با دست خودمان زمینه ی هلاکت خود را فراهم می کنیم. در مورد یهودیانی که در مدینه برای خود قلعه های محکمی بنا کرده بودند با این پندار که هیچ کس را یارای پیروزی بر آن ها نیست. می فرماید: «هُوَ الَّذِی أَخْرَجَ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْکِتَابِ مِن دِیارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ مَا ظَنَنتُمْ أَن یخْرُجُوا وَظَنُّوا أَنَّهُم مَّانِعَتُهُمْ حُصُونُهُم مِّنَ اللَّهِ فَأَتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَیثُ لَمْ یحْتَسِبُوا وَقَذَفَ فِی قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ یخْرِبُونَ بُیوتَهُم بِأَیدِیهِمْ وَأَیدِی الْمُؤْمِنِینَ فَاعْتَبِرُوا یا أُولِی الْأَبْصَارِ»(۱) خداوند همانی است که از میان اهل کتاب، کسانی را که کفر ورزیدند، در نخستین اخراج از مدینه بیرون کرد، گمان نمی کردید که بیرون روند و خودشان گمان داشتند که دژهایشان در برابر خدا مانع آن ها خواهد بود ولی خدا از آنجایی که تصور نمی کردند بر آنان درآمد و در دل هایشان بیم افکند، به طوری که به دست خود و به دست مؤمنان خانه های خود را خراب می کردند. پس ای صاحبان دیده! عبرت گیرید. این که می فرماید:



---

۱- سوره حشر، آیه ۲.

خداونـد به دست خودشـان و به دست مؤمنـان خانه های آن ها را خراب کرد به این علت است که در جای دیگر می فرمایـد: «...وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا»(۱) همه ی لشکریان آسمان و زمین از خدا است، و خدا علیم و حکیم است. پس دست و پـای کفـار می شود لشـکر خـدا و آن هـا را به وسـیله ی خودشـان و با میل و هوس خودشان می گیرد و به هلاکت می رساند.

جنس ماده محدودیت است و لذا آن قسمتی از آن که در نزد من است، در دست شما نیست. به همین جهت در زندگی مادی تزاحم و تضـاد ظـاهر می شود و در تضـاد و تزاحم، مقـابله هست و مقـابله هم اضـطراب را به دنبـال دارد، در نتیجه اگر انسـان مطلوب خود را در عالم ماده قرار داد، همواره با اضـطراب و تضاد با بقیه به سر می برد و در چنین شرایطی به کلی از روحانیتِ فطری خود بـاز می مانـد. قرآن این نوع رویکرد به دنیـا را تحت عنوان «حیـات دنیا» معرفی می کنـد و می فرمایـد: «اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَياةُ الـدُّنْيا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَزِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يهِيـجُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يكُونُ حُطَامًا وَفِي الْآخِرَهِ عَـذَابٌ شَدِيـدٌ وَمَغْفِرَهٌ مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ وَمَا الْحَياةُ الدُّنْيا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ»؛(۲) بدانید که زندگی دنیا در حقیقت بازی و سرگرمی و آرایش و فخرفروشی شما به یکدیگر و فزونی جویی در اموال و فرزندان است، مَثَل آن مَثَل بارانی است که با رشد گیاهان، کشاورزان را به شگفتی می اندازد، سپس



---

۱- سوره فتح، آیه ۴.

۲- سوره حدید، آیه ۲۰.

آن گیاه خشک شود و آن را زرد و پژمرده بینی، آنگاه خاشاک شود. و در آخرت دنیاپرستان را عذابی سخت است و مؤمنان را از جانب خدا آمرزش و خشنودی است، و زندگانی دنیا جز کالای فریبنده نیست.

چنانچه ملاحظه می فرمایید قرآن خصوصیات «حیات دنیا» را سرگرمی و فخر و کثرت طلبی در مال و قدرت برمی شمارد، که شروع و ظاهری جذّاب و انتهایی پوچ و بی ثمر دارد، مِثْل بوته های سبز که در ابتدا جذّاب و با طراوت اند ولی پس از مدتی به زردی و پژمردگی می گرایند و به کاه تبدیل می شوند. حال برعکس؛ اگر از افق معنویت به دنیا نگاه شود و در فضای توجه به وحدت، به کثرت ها بنگریم، کثرت ها در تدبیر وحدت قرار می گیرند و دیگر جنبه ی تضاد آن ها ما را از روح معنوی به اضطراب ها نمی کشاند. به گفته مولوی:

دیگران را تلخ می آید شراب عشق و ما

آن ز دست دوست می گیریم و شِکّر می شود

با توجه به نکته ی فوق است که بزرگان می فرمایند اگر منظر و مطلوب تمدنی، عالم ماده شد، سراسر آن جامعه و تمدن گرفتار تضاد و تقابل و اضطراب می شود و هرچه ارتباط چنین جامعه ای با عالم غیب ضعیف تر گردد، مقام معنوی و غیبی اولیه ی خود ر ا بیشتر از دست می دهد و از فطرت الهی خود دور می شود.

## خصوصیت تمدن دینی

در حیات دنیایی دو اضطراب در صحنه است؛ یکی اضطرابِ به دست آوردن آنچه از دنیا ندارد، و دیگری اضطراب حفظ آنچه از دنیا به دست آورده است. و لذا انسان با واردشدن در این نوع زندگی، در

کلاف سردرگمی وارد شده است که هرگز به انتها نمی رسد، در حالی که اگر منظر جامعه ای به طرف معنویات قرار گرفت، جنس معنویات طوری نیست که یا بایـد پیش من باشد، یا پیش شـما، و نه تنها روحیه ی تضاد و تقابل در آن نیست بلکه روح آرامش و امید سراسر آن را فرا می گیرد، چون جنس عالم غیب، حرکت و تغییر نیست، اضطرابِ از دست رفتن چیزها در آن نیست تا گرفتار رقابت شویم و بخواهیم همـدیگر را حـذف کنیم. لذا در آیه ی ۲۱ سوره حدید می فرماید: «سَابِقُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاء وَالْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاء وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ»(۱) برای رسیدن به آمرزش پروردگارتان و بهشتی که عرض آن چون عرض آسمان و زمین است و برای کسانی آماده شـده که به خـدا و پیامبرانش ایمان آورده انـد، بر یکـدیگر سـبقت جویید. این فضل خداست که به هرکس بخواهد آن را می دهد و خداوند دارای فضل عظیمی است.

وقتی سـبقت هـا به سوی مغفرت پروردگـار باشـد و انسـان جهت خود را به سوی بهشتی که در اوج گستردگی است بینـدازد، دیگر زندگی بشر بستر حذف یکی توسط دیگری نخواهد بود و چنین جامعه ای مهد آرامش است.

در تمدن دینی که متذکر فطرت انسان ها است، عموماً جوانانِ جامعه که به عهد فطری خود نزدیک ترند متدین تر اند. درست است که همیشه در طول تاریخ انسان های خوب و بد داشته ایم ولی رویهم رفته ازدحام جوانان



---

۱- سوره حدید، آیه ۲۱.

به سوی دیانت و معنویت بوده است. زیرا در دوران بلوغ در عینی که جنبه های غریزی رشـد می کننـد، جنبه های فطری نیز به همان صورت رشد می کند. حال در جامعه ای که دارای سـلامت اولیه است و محور تفکر افراد، دین است هیچگاه شـهوت را میـدان دار نمی یابیـد، چون شـرایط جـامعه متـذکر جنبه ی فطری و ایمـانی جوانـان است. ازدحام شـهوت گرایی که امروز در تاریخ معاصـر ملاحظه می فرمایید یکی از استثنایی ترین حوادث تاریخ است و از آثار و نتایج تمدن بحران زده ی مادی گرای غرب است. در این تمدن هرگونه معنویت فعّالی که متذکر انسان ها باشد مرده است و چشم دیدن سنن الهی به کلّی به کوری گراییده است.(۱)

## فرهنگ غربی و تغییر کمّی همه چیز

برای تحلیـل وضع امروز بشـر لازم است روح هـا و روحیه هـای تمـدن غربی را که سراسـر جهـان را تحت تأثیر خود قرار داده بشناسـید. آنچه به عنوان اصـلی ترین شاخصه در شـناخت تمـدن غربی بایـد در نظر گرفت، جـدّی گرفتن پایین ترین درجه ی وجود هستی است، تمدن غربی چیزی را که به هیچ وجه در یک منظر حقیقت گرا «جدّی نیست»، جدی گرفته است. به همین جهت بایـد متوجه شویم هیـچ راهی برای نجات این نسل و فرزنـدانمان نداریم مگر این که بتوانیم بطلان این تمدن را در منظر جوانان به بهترین نحو روشن کنیم، تا ارزش کاذب آن از چشم آن ها بیفتد.

ص: ۸۱

---

۱- عزیزان عنـایت داشـته باشـند که وقتی صـحبت از جهت گیری یـک تمـدن در میـان است، افراد و یـا گروه هایی که از آن تمدن فاصله گرفته و خود نیز از روند آن جامعه ناراحت اند مدّ نظر نیست.

وقتی متوجه شدیم تنها و تنها راه نجات؛ برگشت به دین الهی در همه ی مناسبات بشری است، باید متوجه بود در طرح دین و تبلیغ آن، نگاه نقادانه به تمدن غربی هرگز نباید مورد غفلت قرار گیرد، وگرنه با طرح مطهرات از شناخت نجاسات غفلت کرده ایم، و این ما را به طهارت کاملی نمی رساند.

تمدن جدید هرگونه اصل عالی و برتر از فردّیت را نهی می کند و عملاً هرگونه نگرشِ روحانی به انسان را منکر است که این همان «اومانیسم» است. به گفته ی «رنه گنون»؛ «دیدگاه غیر روحانی، کم و بیش در تاریخ گذشته ی جهان به چشم می خورد، ولی همیشه محدود و سرگردان بوده و هرگز سراسر یک جامعه ی متمدن را به این گونه که در غرب در سده های اخیر دیده می شود فرا نگرفته است. چیزی که تا کنون دیده نشده، تمدنی است که سراپا بر اساس بینشی حسی بنا شده است، و قطعاً همین امر است که به جهان متجدد خصلت غیر طبیعی و غیر عادی داده و آن را به صورت نوعی دهشت و ناهنجار در آورده است».(۱)

فراموش نکنیم که علم جدید در قرن هفدهم همزمان با طغیان تفکر غرب برضد وحی، زاده شد و از آن به بعد مطالعه طبیعت را مطلقاً در وجه ریاضی آن می شناسد و جنبه های معنوی و به قول خودشان کمّیت ناپذیر را، خارج از موضوع تحقیق می دانند. علم جدید بر مفروضات معینی مبتنی است، که ازجمله ی آن مفروضات؛ استقلال واقعیت مادی است و این که تحولات عالم را صرفاً با علل مادی توجیه می کند. و عمل خداوند از نظر علم و در باور دانشمندان جایی ندارد. از نظر علوم جدید، هستی به عنوان



---

۱- «بحران دنیای متجدد»، رنه گنون، ص ۸۲.

کتابی که حاوی حکمت خداونـد است، نه تنها معنا نـدارد که این سـخن را تفکری غیر علمی می داند. به همین جهت همواره مفاهیم عالی تر به مفاهیم دانی تر و تجربه پـذیر، تقلیل می یابنـد تا هیـچ ماورائی مطرح نباشـد و همه چیز را تا سـر حد تفسیر کمّی پایین می آورد، چون همه چیز باید خصوصیت علم تجربی پیدا کند.

البته می توان قبول کرد که علم جدید با روش تجربی خود به عنوان روشـی برای شناخت، جنبه هایی از طبیعت را شناخته ولی نه همه ی جنبه های آن را. مشـکلِ امروز آن است که جوامع غربی و غرب زده آنچنان علم جدیـد را پـذیرفته انـد که در واقع آن را یک ایـدئولوژی و مکتبِ کامل و طریقه ای برای نگریسـتن به همه چیز می داننـد و این آن خطر بزرگی است که جامعه ی بشـری را تهدید می کند. در چنین نگرشی است که دین و وَحی نسبت به هستی بی ربط جلوه می کند، و در رابطه با چنین تفکری است که واقعیـاتِ معنوی که همواره پیرامون انسـان بوده و هست تا حـدودی از بین رفته و جنبه ی رازگویی طبیعت از آن گرفته شـده، و این فکر اساسـی که پدیـده هـای طبیعت آیـات خداونـد و مظـاهر اسـماء اوینـد، منهـدم شـده، به طوری که تحصیل کرده های دانشگاه ها طبیعت را جسم مرده ای می پندارند که اجازه ی هرگونه تصرفی در آن را به خود می دهند.

وقتی هرگونه اشـراق و شـهودِ روحی از منظر انسان فرو کاسته شد و فردیت پرستی محور تصمیمات انسان قرار گرفت، شهوت پرستی و دنیادوستی آنچنان افق روح و روان انسان را اشـغال می کنـد که بـدون آن که خود بدانـد قـدم های او تماماً به سوی اضمحلال خواهد بود، زیرا دیگر هیچ کس در جایی که باید باشد نیست و هیچ مقام معنوی و هیچ حکومت

ص: ۸۳

معنوی به رسمیت شناخته نمی شود، لذت بر حقیقت سبقت می جوید و انسان به جای خدا می نشیند و زمین می خواهد بر آسمان پیروز شود و در این صورت از انحطاط چنین تمدنی هیچ گریزی نیست.

«والسلام علیکم و رحمهالله و برکاته»

ص: ۸۴

## جلسه سوم: تضاد تمدن غربی با حقایق قدسی

### اشاره

ص: ۸۵

بسم الله الرحمن الرحیم

«اَفَلَمْ یسیرُوا فِی الاَرْضِ فَتَکُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ یعقِلُونَ بِها اَوْ اذانٌ یسْمَعُونَ بِها فَاِنَّها لاتَعْمَی الاَبْصارُ وَلکِنْ تَعْمَی الْقُلُوبُ الَّتی فِی الصُّدُور»(۱)

آیا در زمین گردش نکرده اند تا دل هایی داشته باشند که با آن بیندیشند، یا گوش هایی که با آن بشنوند؟ در حقیقت چشم ها کور نیست لیکن دل هایی که در سینه هاست کور است.

خداوند در آیه ی قبل از آیه فوق، فرمود: «فَکَاینْ مِنْ قَرْیهٍ اَهْلَکْناها وَ هِی ظالِمَهٌ»؛(۲) چه بسیار ملت ها و تمدن هایی که به جهت ظلم و انحرافشان نابود شدند و برهم ریختند. سپس فرمود: آیا این مردم نمی روند زمین را سیر کنند، آن هم سیری تاریخی، تا دل هایشان بیدار و گوش هایشان شنوا شود؛ «فَتَکُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ یعْقِلُونَ بِها»؛ و دارای قلبی بشوند که بتوانند تعقل کنند. «اَوْاذانٌ یسْمَعُونَ بِها»؛ یا گوشی پیدا کنند که بتوانند بشنوند، و از طریق آن تعقل و آن توجه، بصیر و حکیم گردند؟ پیام آیه این است که اگر انسان رمز سقوط تمدن ها را بشناسند بصیر می شود. سپس می فرماید:



---

۱- سوره حج، آیه ۴۶.

۲- سوره حج، آیه ۴۵.

ای پیامبر، کسانی که رو در روی تو ایستاده اند این ها بصر دارند ولی بصیرت ندارند. «فَإِنَّها لاتَعْمَی الاَبْصارُ» این ها چشم سرشان کور نیست، «وَلكِنْ تَعْمَی القُلُوبُ الَّتی فِی الصُّدُور» چشم دلشان که در سینه هایشان جای دارد کور است.

بنا به تقاضای بعضی از برادران و خواهران بنا شد در رابطه با این آیه و روشن کردن مصداق آن، بحث را گسترش دهیم، به امید آن که إن شاءالله بر بصیرتمان افزوده شود. تنها خواهش بنده آن است که مطلب را با حوصله ادامه دهید و زود هم نتیجه نگیرید، تا به لطف خدا و نور قرآن نتیجه های خوبی حاصل شود. زیرا قرآن حقایقی دارد که با کشف یکی از آن ها بسیاری از آیات برای ما روشن و در کنار آن آیات، رمزهایی گشوده می شود که آیه مورد بحث یعنی آیه ۴۶ سوره حج از جمله ی این آیات است.

## پایان رؤیاهای غرب

عرض شد که با یک مقایسه ی دقیق می توان فهمید تمدن امروزِ جهانِ غرب شبیه تمدن هایی است که نابود شده اند و به واقع فرهنگ غربی، نابودی را در درون خویش دارد، و ارزش بحث از آن جهت است که اگر ثابت شود این تمدن مصداق تمدن های کوردلی است که نابود شده اند، حداقل نتیجه ی آن این خواهد بود که نباید زندگی خود و ملت را به این تمدن گره زد، و علاوه بر آن روشن می شود سرنوشت کسانی که به این تمدن گره خورده اند به کجا ختم می شود. نکته ای که لازم است در این جا بدان اشاره شود این است که بدانیم قدرت فرهنگ غربی از کجاست و

ص: ۸۸

اکنون غرب از نظر تاریخی در چه وضعی است و به کجا می رود. با انـدکی تأمل بر روی غرب متوجه شویم رؤیایی که غرب در قرن هجدهم در خود می پروراند امروز به پایان رسیده است و همه چیز، ما را دعوت می کنـد که باید از غرب عبور کرد وگرنه از گردونه ی تاریخ بیرون می افتیم. در این رابطه کافی است کمی به آینده تاریخ بیندیشیم. البته نباید گفت ما به آینده چه کار داریم، زیرا درست زنـدگی کردنِ امروزِ ما در گرو توجه به آینـده ای می باشد که واقعی و سعادت بخش باشد. درست است که عبور از غرب ما را با انبوه سؤالات روبه رو می کنـد، ولی عنایت داشته باشید اگر به جای عقب نشینی در مقابل سؤالاتِ پیش آمده بتوانیم جواب مناسبی به آن ها بدهیم توانسته ایم عبور تاریخی بزرگی را رقم بزنیم و از این طریق دریچه های هدایت به سوی آینده ای نورانی و معنوی را بگشاییم. با بررسی عمیق روی این مسئله می توان به بینش و نگرشی هدایت گرانه دست یافت، البته این امر نیاز به فکر و حوصله بسیار دارد. زیرا هدایت و بینش، غیر از اطلاع و دانش است و برای به دست آوردن بینشی برتر از حرف های عادی زمانه، باید حوصله و تدبر زیادی را به صحنه آورد.

### تفاوت منظر تمدن مادی و تمدن معنوی

وقتی بر اساس استدلال های محکم اثبات شده که ذات و جوهر عالم ماده عین کثرت و حرکت است، مسلّم خواهد بود مردمی که به این عالم نزدیک شوند و مقصد و مطلوب خود را عالم ماده قرار دهند، از عالم ثبات و بقاء که مربوط به عالم غیب است چیزی نمی شناسند، و عملاً خود

را با عالمِ تغییر و حرکت مشغول می کننـد و از آن لـذت می برند و از حکمت و تعمق دور می افتند، در نتیجه مظهر روحیات خاصـی می شونـد که امروزه آثـار آن را در غرب و کشورهـای غرب زده می یابیـد، که عبـارت باشـند از انسان های آلوده به خیـال بـا حرکت های پرشـتاب و افراطی، انسان هایی که ادامه ی زنـدگی را در شـتابِ هرچه بیشتر جسـتجو می کننـد. این در حالی است که انسان های آرام که به حقایقِ ثابت عالم مرتبط هسـتند از این تمدن گریزانند. بر همین مبنا عرض شد این تمدن پژوهش هـایی را دنبـال می کنـد که صـرفاً اهمیت عملی دارد و این نـوع پژوهش هـا محقق نمی شود مگر بـا فاصـله گرفتن از معنویات و به دست انسان هایی که چیزی ماورای ماده و حرکت به ادراک و فهم آن ها نیاید.

با نگاه به وضع موجود آیا انسان های حکیم می تواننـد از ارزش های فرهنگ غربی پیروی کنند؟ یا برخلاف نگاهی که تمدنِ غربی نسـبت به عالم دارد انسان ها و جوامعی هستند که بر پایه ی سنن معنوی تحرک دارند و اشراق و شهود عقلانی را اساس زنـدگی قرار می دهند، و بنیاد هرچیز را معنویت می شناسـند؟. با کمی تأمل می توان متوجه بود که نقطه نظر و دریچه ی نگاه تمـدن معنوی بـا تمـدن مـادی از اساس متفاوت است. یکی همه چیز را مبتنی بر اصول معنوی می یابـد و دیگری هر چیز را به صورت جـدا و پراکنده و بدون هر گونه هدایت معنوی می شـناسد. به عنوان مثال وقتی انسان چیزی را می بیند، و عمل رؤیت انجـام می شـود این چشم نیست که می بینـد بلکه نفس انسـان به عنوان یـک حقیقتِ مجرد، از طریق چشم می بینـد، چشم در عملِ رؤیت به عنوان یک ابزار است که به کمک رشته های عصبی عمل دیدنِ پدیده های مادی را انجام می دهد، ولی در

عالم خواب و رؤیای صادقه نیازی به چشم نیست. انسان در رؤیای صادقه در عینی که عمل دیدن را انجام می دهد و چیزهایی را می بیند که بعداً با چشم سر با آن ها روبه رو می شود، نیازی به ابزاری به نام چشم ندارد.

حال از مثال فوق می توان متوجه شد، همان طور که فعل و انفعالِ رؤیت، ریشه در باطنی دارد به نام نفس ناطقه، که موجود مجردی است. فعل و انفعالات طبیعت نیز به همین صورت است و با مدیریت عالم باطنی به نام عالم ملکوت انجام می گیرد و همان طور که چشم مظهر رؤیتی است که مربوط به نفسِ مجرد انسان است، طبیعت نیز مظهر قوای ملکوتی است. حتی در قرآن ریشه ی تغییر جهت طبیعت و ظهور خشکسالی ها را در کفر انسان ها تبیین می کند.(۱)

بدین معنی که تمام عکس العمل طبیعت را در سنتی معنوی می یابد و ظاهر پدیده ها را به باطن آن ها وصل می کند، چیزی که در تمدن غربی به کلی مورد غفلت قرار گرفته و موضوعی به نام باطنِ فعّالِ عالَم در منظر آن تمدن قرار ندارد، و به همین جهت گفته می شود از نظر قرآن تمدن غربی گرفتار کورچشمی است و عوامل پایدار عالم را نمی شناسد تا با اتصال با آن عوامل از بحران و اضمحلال رهایی یابد.

تحلیل تمدن غربی، به این معنی نیست که جزءجزء آن تمدن را به طور جداگانه مورد بررسی قرار دهیم و بحث کنیم کدام قسمت آن خوب است و کدام قسمت آن بد، بلکه باید توجه کرد که نگاه این تمدن به طرفِ کدام جنبه ی هستی است، به طرف جنبه ی ثابت و ملکوتی عالم، یا به طرف جنبه ی ناپایدار و مادی عالم. تمدن غربی در تهیه ی ابزارهای پدیده های مادی بسیار موفق بوده اما استعداد دیدن عالم معنا را به کلی از



---

۱- به تفسیر المیزان در شرح آیه ۹۱ سوره اعراف رجوع شود.

دست داده است. از آن طرف خداونـد علت نـابودی تمـدن هـا را در آیه مـورد بحث کوربودن دل آن هـا معرفی می کنـد، به همین دلیل می گوییم پیشرفت های علمی تمدن غربی در نهایت برای آن ها فایده ای به همراه ندارد، به تعبیر قرآن: «فَمَا أَغْنَى عَنْهُم مَّا كَانُواْ يكْسِبُونَ»؛(۱) آنچه را به دست آوردند آن ها را بی نیاز نکرد. عرض بنده به این معنی نیست که علم تجربی و یا بهـداشت بـد است بلکه می خواهم بگویم تمـدن غربی نمی توانـد بهره ی لازم را از آن ها ببرد چون کوردل است و زنـدگی انسان ها را به اصلی پایدار متصل نمی کند.

## آیا گزینش تکنولوژی ممکن است؟

ممکن است سؤال شود؛ بـا توجه به این که کـلِ تمـدن غربی جهـتی به سوی حقیقت نـدارد و به همین دلیـل تمـدن بیهوده ای است، آیا ما بایـد به کلی به آن پشت کنیم و هیچ بهره ای از دست آورد های آن نخواهیم، یا با آن تمدن به صورت گزینشـی برخورد کنیم و آنچه را بر اساس زنـدگی معنوی خود می توانیم بپـذیریم، گزینش کنیم؟ پاسـخ به این سؤال بسـتگی به درجه بینش سؤال کننـده دارد و نمی توان جواب واحـدی به سؤال داد. زیرا یک وقت در فضایی که بینش توحیدی حاکم است این سؤال مطرح است، در آن صورت با توجه به جهت توحیـدی جامعه می توان برای مـدتی تکنولوژی غربی را در حـدّ مورد نیاز گزینش کرد تـا در شـرایطی قرار گیریم که از خود شـروع کنیم و آنچه مناسب فرهنگ توحیـدی خودمان است بسازیم. بینش توحیدی چنین توانی را دارد که چیزهایی را از

ص: ۹۲

---

۱- سوره حجر، آیه ۸۴.

فرهنگ های دیگر گزینش کند و روح فرهنگی آن ها را با تشعشعات توحیدی از آن ها بزداید. ولی یک وقت انسان های معمولی با تمدن غربی روبه رو می شوند و سؤال فوق در چنین فضایی مطرح است، متأسفانه انسان های معمولی با رویارویی با تکنولوژی غربی شدیداً تحت تأثیر فرهنگ همراه آن تکنولوژی قرار می گیرند، چنین افرادی باید تا آن جا که ممکن است خود را از زندگی غربی دور نگه دارند و در صورتی که ممکن نیست -که عموماً هم ممکن نیست- با نزدیکی به آموزه های مذهبی سعی کنند ظلمات غربی را پشت سر بگذراند، وگرنه باره ها دیده ایم نزدیکی به تکنولوژی غربی برای ملت ها، قصه فردی می شود که برای آب آوردن رفت، ولی آب او را برد. در پاسخ به سؤالی که موضوع گزینش قسمت های مفید تمدن غربی را مطرح می کند، نمی توان به راحتی گفت باید خوب های تمدن غربی را بگیریم و بدهای آن را رها کنیم، زیرا تمدن غربی یک کلّ واحد و یک فرهنگ یک پارچه است. با این همه درجه ی بینش سؤال کننده تعیین کننده ی محدوده ی جواب است و سؤال کننده باید در رابطه با جواب فکر کند، اگر جامعه نسبت به غرب بصیر است و در منظر خود متوجه حقایق عالم غیب می باشد، با نزدیکی به تکنولوژی غربی، فرهنگ غرب آن جامعه را با خود نمی برد. زیرا اگر جهت گیری جامعه، توحیدی شد و ابزارها برایش مقصد نبود، به راحتی تشخیص عوامل انحراف را می دهد و لذا از هر چیزی که آن جامعه را به حق نزدیک می کند استفاده می کند و از هرچیزی که او را به خودش مشغول می کند گریزان است، و بر همین مبنا بنده معتقدم حال که شرایط آنچنان نیست که بتوانیم به کلی از غرب فاصله بگیریم، پس با رشد نگاه

قدسی از یک طرف، و نشان دادن روح ضد قدسی غرب از طرف دیگر، ملت خود را طوری تربیت کنیم که با رویارویی با تکنولوژی غربی گرفتار فرهنگ ضد قدسی غربی نشود.(۱)

### تفاوت علم غربی با علم حقیقی

نگاه علم امروز به عالم از آن جهت که از عالَم معنا بریده است، نگاهی سطحی و پراکنده در میان جزئیات است، همراه با تجزیه و تحلیل های بی حاصل و پرزحمت، بدون این که حتی یک گام در طریق معرفتِ راستین پیشروی داشته باشد. علم حقیقی، علمی است که برای انسان بصیرت به همراه دارد و حقایق را برای جان انسان روشن کند.

علم

آن باشد که جان زنده کند

مرد

را باقی و پاینده کند

از آن جهت که حقیقت انسان مجرد است و در واقع انسان با آن وَجه از حقیقت خود به سر می برد، علمی که آن وَجه پایدار را وارد حقایق عالم وجود ننماید، به انسان جفا کرده و در قیامت که انسان با حقیقت خود روبه رو می شود، در حجاب و ظلمات قرار می گیرد. علم امروز فقط به انسان ها اطلاعاتی از عالم ماده می دهد، اطلاعاتی که منجر به انتقال جان انسان ها به سنن پایدار عالم نمی گردد و هیچ بصیرت و نوری را به همراه ندارد.



---

۱- موضوعی که در چند سطر اخیر مطرح شد؛ جواب بسیاری از «چه باید کرد»هایی است که دوستان در مقابله با غرب مطرح می کنند و بنده نیز راه کار را در همین امر می بینم و بیشترین فعالیت خود را در همین راستا قرار داده ام.

یکی از آثار تمـدن غربی جمع آوری اطلاعات است که به اصـطلاح به آن «دانش» گوینـد، نه «بینش». ولی علم پیامبران منجر به بینش و بصـیرت می گردد و به انسـان نورانیت می دهـد. علمی که منجر به بینش و بصـیرت نگردد، عامل کبر و خودبزرگ بینی و تحقیر دیگران خواهـد شـد. حضـرت علی علیه السـلام به امـام حسن علیه السـلام می نویسـند؛ «وَ اعْلَمْ اَنَّهُ لاخَیرَ فی عِلْمٍ لاـیَنْفَعُ وَ لاـیَنْتَفَعُ بِعِلْمٍ لایحِقُّ تَعَلُّمُه»؛(۱) در دانسـتن علمی کـه بـه تـو نفـع نمی رسانـد خیری نیست و علمی هم که شایسـتگی دانستن ندارد، سودی نمی رساند. بنابراین علمی که به تو نفع نمی رساند جهلش بهتر است.

در روایت داریم که امام صادق علیه السـلام در حال رفتن دیدند شخصی در میان عده ای ایستاده است، امام سؤال کردند: این شخص کیست؟ گفتند، او علامه است. پرسیدند: چه می داند؟ گفتند: علم أنْساب می داند، مثلاً می داند که این آقا فرزند چه کسـی اسـت و پنجاه نسـل گذشـته او را می شـناسد، و نَسَـب همـه مردم مکه یـا مـدینه را می دانـد. امـام فرمودنـد: «علمی که دانسـتنش نفعی به شـما نمی رسانـد، جهلش بهتر است.» چرا که حقیقت علم باید کاشـفیت و نورانیت باشد، این نوع اطلاعات چه نتیجه ای برای تعالی انسان ها دارد؟

بـا طرح این مقـدمات امیـد دارم روشن شـده باشـد که تمـدن غربی آنچه را به نـام علم مطرح می کنـد، معرفت راستین نیست. علاوه بر این که علم و صـنعت را نیز با هم مشـتبه و مخلوط کرده، در حالی که علم و صـنعت دو مفهوم متفاوت هسـتند. علم، دانائی برین است؛ مانند خودشناسی و



---

۱- «نهج البلاغه»، نامه ۳۱.

خداشناسی و علم به اسمای الهی، این ها موجب بیداری قلب است و علم حقیقی همین ها است، چون عامل کاشفیت حقایق عالیه است. ولی صنعت، تغییردادن طبیعت است. صنعت یعنی آن توانایی که بتوان مجموعه ای از اعضای طبیعت را جابجا کرد، و آن ها را تراشید و قالب گیری کرد. مثل ساختن انواع وسائلی که شما امروزه با آن روبه رو هستید. در این کارها به صِرف خود آن ها هیچ نورانیت و کاشفیتی در میان نیست. با تجربه می آموزیم چه رابطه ای بین اجزاء طبیعت هست و از این طریق طبیعت را در اختیار خود در می آوریم، ولی با تسلط بر طبیعت به عوالم برتر از طبیعت دست پیدا نکرده ایم، مگر این که در راستای ارتباط با عوالم معنوی هم قدمی برداریم.

فرهنگ غربی علاوه بر این که مفهوم «علم» و «صنعت» را مشتبه نمود، مفهوم «عقل» و «سواد» را نیز مشتبه کرده. عقل و سواد دو مفهوم متفاوت می باشند، به طوری که نه سواد داشتن دلیل بر عاقل بودن است، و نه بی سواد بودن دلیل بر بی عقل بودن. چه بسیار افراد با سوادی که بی عقل اند و چه بسیار عاقلانی که بی سوادند. ابوذر آن صحابه ی بزرگ پیامبر صلی الله علیه و آله عقل دارد ولی سواد ندارد. خود پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نیز عقل دارند ولی سواد ندارند. غفلت در صورتی پیش می آید که سواد داشتن را به خودی خود یک کمال تصور کنیم و همین امر موجب شده بود که بعضاً دانشجویان می پرسیدند: چرا پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله سواد ندارند، آیا این یک نقص نیست؟ این ها فکر می کردند اگر شخصی «اَ اِ اُ آ» را بتواند بشناسد و بنویسد، به خودی خود کمال است و حال آن که پیامبر صلی الله علیه و آله باید هیچ نقصی نداشته باشد، چرا از این کمال بی بهره اند! در حالی که حروف نوشتاری یکی از

انواع ارتباط است به روش کتبی، که به خودی خود کمال به حساب نمی آید. ممکن است انسان هایی که از حقایق معنوی محروم اند این ها را کمال بدانند به امید آن که از طریق کتاب و نوشتار کمالی به دست آورند، بروند و سواد خواندن و نوشتن بیاموزند، ولی این قصه ی ما است نه قصه ی آن هایی که با علم لدنی با حقایق نورانی مرتبط اند، ما که با حقیقت قرآن مرتبط نیستیم از طریق خواندن الفاظ قرآن و تدبّر در آن إن شاءالله راهی به سوی حقیقت قرآن پیدا می کنیم، ولی کسی که جانش با حقیقت قرآن مرتبط است چه نیاز دارد که با الفاظ قرآن به آن حقایق برسد؟ حکیمان گذشته به این «اَ اِ اُ» نوشتن ها، علم نمی گفتند، به آن ها «سواد» می گفتند، سواد یعنی سیاه کردن کاغذ. می گفتند: به مکتب بروید تا سواد یاد بگیرید یعنی کاغذها را سیاه کنید. به هر حال سواد داشتن و اصطلاحات الفبا را دانستن، ابزار مربوط به آدم های ناقص است که نسبت به حقایق، بصیرت کامل ندارند. حال پیامبری که عقل کل است نیازی به سواد ندارد تا از کتاب و الفبا چیزی بیاموزد. فراموش نفرمائید که سواد داشتن یعنی دانستن این که اگر زیر این خطِ قائم کسره بگذاریم می شود «اِ». مثل این که بدانیم این خیابان یک طرفه است. در حالی که دانستن و ندانستن آن در اصلِ شخصیت شما نقشی ندارد. این ها اعتباراتی است که بشر برای گذران امور اجتماعی اش قرار داده است. امر اعتباری به خودی خود حقیقتی نیست و به راحتی می توان آن را تغییر داد. مثلاً اگر شما بدانید که قیمت پرتغال کیلویی ۵۰۰ تومان است، آیا فردا که قیمت آن ۴۰۰ تومان می شود، و همه آن دانایی بی فایده می شود، از حقیقت شما چیزی کاسته شده است؟ البته باید با اعتباراتِ اجتماع خود آشنا باشیم تا بتوانیم زندگی کنیم ولی:

این

همه علم بنای آخور است

که

عمادِ بودِ گاو و اُشتر است

با این علوم می خواهیم زندگی دنیایی را سامان دهیم.

از طرفی دیگر در جامعه یک کسی بنّائی و دیگری نجّاری می کند تا طبیعت را در اختیار انسان ها قرار دهد، این کار ها صنعت است، صاحبان آن مهارت دارند چگونه مصنوعات را کنار هم قرار دهند، ولی علم به معنی کاشفیت و دست یافتن به حقایق، چیز دیگری است.

### صنعت به جای علم

یکی از غفلت های تمدن غربی این است که سواد و عقل را از یک طرف، و علم و صنعت را از طرف دیگر با هم مشتبه کرده است. آنچنان صنعت و تکنولوژی داشتن عمده شد که همه فکر کردند علم همین تکنولوژی است، و تکنولوژی داشتن سرپوشی شد که بی علمی دنیای مدرن دیده نشود. همچنان که سواد، حجاب بی عقلی شد. گویا هرکس سواد دارد عقل دارد و هرکس سواد ندارد عقل ندارد. طوری فضا تغییر کرد که کسی متوجه بی علمی و بی عقلی پیش آمده در تمدن غربی نشد.

آری؛ گرفتاری بشر امروز از آنجا به وجود آمد که تمدن غربی با داشتن صنعت و سواد همچون عالمان و عاقلان به خود می بالد. در حالی که اگر این تمدن به علم دست یافته بود باید روشنائی بیشتر به زندگی و روح و روان انسان ها ارزانی می داشت نه این که سردرگمی و افسردگی به همراه آورد. در نزد یک انسان حکیم این سردرگمی جایی برای بالیدن ندارد.

تمـدن غربی و انسـان غربی عمـل زده است و کارهـای انجام شـده در این تمـدن حـدّی است که انسان ها در به دست آوردن حوائج مادی سـرعت گیرند. حال با این همه سـرعت به کجا می روند و چه سـرنوشتی پیدا می کنند؟ پیدا است که چون چشم دل ندارند، ولی ابزار سریع دارند، مصیبت شان بیشتر خواهد بود و فرصت تفکر و بازخوانی خود را نیز از دست داده اند.

امـام خمینی«رضوان الله تعـالی علیه» می فرمودنـد که شـیخ الرئیس گفته است: «من از گاو می ترسم چون شاخ دارد ولی عقل ندارد». امام«رضوان الله تعالی علیه» مصداق این سخن را غرب و صدام می دانستند و می فرمودند: این ها مثل گاوی هستند که زور دارند ولی عقل ندارد.

با غفلت از ابعاد معنوی عالم و آدم، دیگر هدف علم، نجات انسان و عامل کشف حقیقت نیست، بلکه وسیله ی تسلط بر جهان است و بر این اساس فنّ تسلط بر طبیعت به اسم علم به صحنه آمد.

### گمان علمی یا یقین علمی؟

«رنه گنون» یکی از مسائل قابل توجه در علم جدیـد را چنین بیان می کنـد؛ «علم، وقتی به شـکل جدیـد به وجود آمـد، نه تنها فقط عمق خود را از دست داد بلکه می توان گفت فاقد استحکام لازم گشت، زیرا پیوستگی علم به اصول معنوی است که آن را از تغییر و تزلزل مصـون می دارد. در صـورتی که وقـتی علم منحصـراً در جهـانِ تغییر و تحـول محصـور گردیـد و از اصـول معنوی منقطع شـد، دیگر هیـچ جنبه ی بـا ثبـاتی که بتوانـد برآن تکیه کنـد در بر نـدارد و چون متکی بر هیـچ پایه ی محکمی نیست به احتمالات و

نظریه های فرضی محدود می شود که این نظریه ها نیز صرفاً ساخته ی خیال پروری فرد است.»(۱)

علم جدید، علم به نمود ها است بدون توجه به این که نمودها ریشه در بودها دارند، و به همین جهت آن علمی نیست که متوجه حقایق باشد، علمی فاقد استحکام است، زیرا صرفاً تجربی است و در میان جزئیاتِ پراکنده در حال جستجو است، به تعبیر ابن سینا «ظُنُون پراکنده است» گمان هایی که ریشه در هیچ حقیقت یقینی ندارد. یک وقت علم تجربی در عین نظر به جزئیات یک نظر هم به جنبه ی غیبی آن ها دارد و متوجه سنن پایدار عالم است، در این صورت چون عالم غیب ثابت و پایدار است چنین علمی ضایع نمی شود و به اندازه ای که وصل به غیب است استحکام دارد، و برعکس، به اندازه ای که از اتصال غیبی خود جدا شود ضایع و متزلزل می شود. از آنجایی که علم جدید به بهانه ی استقلال از معنویت، کاملاً رابطه اش را با غیب قطع کرده است و در محدوده ی تجربه ی صرف سیر می کند و درنتیجه استحکام لازم را ندارد، ملاحظه می فرمایید امروز نظریه ای مطرح می شود، و فردا خلاف آن بیان می گردد. مثلاً امروز می گویند فلان غذا برای فلان بیماری ضرر دارد فردا می گویند ضرر ندارد، شما در تاریخ معاصر از این نظریه های متفاوت و گاهی متناقض بسیار می یابید.(۲)



---

۱- «بحران دنیای متجدد»، رنه گنون، ص ۶۷.

۲- در مورد متزلزل بودن نظریه های علمی در نگاه فرهنگ غربی به کتاب «علم و دین» از آیان باربور رجوع فرمائید.

وقتی متوجه باشیم علم تجربی در فرهنگ غربی، مثل علم تجربی در نزد حکیمان گذشته نیست و امروزه این علوم از اصول معنوی منقطع شده اند و در جهانِ تحول و تغییر محصور گردیده اند، می فهمیم چرا در نگاه علم تجربی امروزی دیگر هیچ جنبه ی با ثباتی که بتوان بر آن متکی بود، وجود ندارد، و به هیچ نظریه ی علمی نمی توان اعتماد نمود، بر همین مبنا است که یقینِ علمی تبدیل به پندار و خیال می شود و امروزه ظهور و نمود آن را در انبوه اظهار نظرهای متفاوت و متناقض می بینید.

شعار عدم جزمیت که نباید هیچ سختی را به صورت یقینی اظهار کرد، یک بیماری است، نه یک هنر و امتیاز، علت آن هم آن نوع از علوم تجربی است که از اصلِ غیبی خود رها شده اند. امور مورد بحث در علوم امروزی بر فرضیات ذهن عالمان علوم تجربی تکیه دارند، در صورتی که علوم حکیمان گذشته بر سنت های معنوی عالم تکیه داشت، ذهن عالمان علوم تجربی امروزی، همواره در تغییر است ولی اگر بر سنت های معنوی تکیه داشت چنین نبود.

## راز گسترش دنیای مدرن

ممکن است سؤال شود علت رشد و توسعه ی علوم تجربی محض در تمدن جدید در چیست؟ در جواب باید گفت: این علوم، علوم جهان محسوس و جهان مادی است و به طور ملموس می توان با موضوع آن ارتباط برقرار کرد. ملتی که تا حد عالم ماده سقوط کرده و همه ی افق روح آن را پدیده های محسوس پُر کرده است، همه ی همّت خود را در تغییر عالم ماده صرف می نماید و صرفاً در این امر رشد می کند، و در

همین راستا سایر ملت ها هم که در عالم ماده متوقف باشند گرایشاتشان آن ها را با تمایلات تمدن غربی همراه می کند، در حالی که تمدن های معنوی منافعی که برایشان کافی باشد و بتوانند با آن به سر برند، در چنین علومی ندیدند، تا همه ی همت خود را صرف عالم محسوس کنند و از معارف عالیه محروم شوند. به عبارت دیگر علت رشد همه جانبه ی تمدن جدید در بین همه ی طبقات اجتماع، این بوده که حد آن، محدود به حس انسان ها بوده و هر آدم معمولی بدون هیچ گونه تعمق و تعقل و اشراقی می تواند به آن علوم نزدیک شود و در نتیجه در سطح گسترده ای ظهور کرده است. این گسترد گی به جهت سطحی بودن آن است که به شکل افراطی تمام فعالیت انسان ها را به خود جذب می کند.

جوامع غربی بعد از رنسانس به سوی مادی شدن سقوط کردند، به طوری که هر نگاه مادی به عالم برای آن ها قابل فهم شد ولی نگاه معنوی به عالم دیگر برای آن ها قابل فهم نبود، و همین امر موجب شد تا تمام انرژی خود را در محدوده ی فهم و استفاده در پدیده های مادی به کار گیرند و این به واقع نباید یک پیشرفت به حساب آید. چون تمام فکر و ذکر این تمدن محدود به پایین ترین مراتب عالم وجود گشت و از سیر به عوالم گسترده ترِ غیب و معنویت باز ماند.

وقتی توجه به عالم محسوس ما را از توجه و سیر در عوالم معنوی باز ندارد دیگر در دل دادن کامل به عالم محسوس آنچنان منافعی نمی یابیم تا همه همت خود را صرف تمدن مادی کنیم، هرچند تمدن مادی در چشم انسان های حسی بسیار با شکوه جلوه کند.

ص: ۱۰۲

راستی چرا تمدن های گذشته تمام روح و روان و فرصت خود را صرف تکنیک و علوم تجربی نمی کردند؟ آیا توانایی چنین کـاری را نداشـتند یـا چنین کارهایی در مقایسه با زنـدگی معنوی برای آن ها ارزش نـداشت؟ انسان های حکیم همیشه متوجه بوده انـد که اگر بخواهنـد چنین تمـدنی بسازند تمام عمر و فرصت خود را باید جهت ساختن و حفظ آن به کار گیرند و عملاً خود را از ارتبـاط با معارف عالیه و حقایق ربانی محروم کرده انـد و از این لحاظ است که برای آن ها چنین تکنیک و تمـدنی ارزش ندارد، همچنین که هدف پیامبران ساختن چنین تمدنی نبود، هر چند به مؤمنین توصـیه می کردند در دل طبیعت فعالیت کننـد و از طریـق تعامـل بـا طـبیعت، مایحتـاج خود را به بهـترین نحو به دست آورنـد ولی نه به آن معنی که تمـام همّت آن ها صرف زندگی مادی شود و گرفتار حرصِ سیری ناپذیر گردند.

## تفاوت علم گذشته با حال

وقتی همه ی همت فرد صـرف زنـدگی مـادی شـد، جـامعه از معنویت فاصـله می گیرد و در منظر خود جز امور مـادی را نمی نگرد، و از طرفی اگر از معنویـات فاصـله گرفت دنیا به شـدت برای انسان جلوه می کنـد و در نتیجه تمام همت خود را صـرف رفاه دنیایی اش می نمایـد و همه ی وقت خود را صـرف می کنـد تا ابزاری برای خوب تر اسـتفاده کردن از دنیا بسازد و معنی زندگی را در ساختن ابزارها و تکنیک ها می فهمد و نه چیز دیگر.

آری علوم تجربی به خودی خود نامشـروع نیست بلکه آنچه نامشـروع است افراطی است که موجب می شود تمـام ذهن و فکر ملت را فعالیت های

ص: ۱۰۳

تجربی اشغال کند، و منجر به تمدنی شود که انسان ها را از ارتباط با عالم قدس محروم کند. تمدن جدید ابتدا نگاه بشر را به زندگی تغییر داد و سپس توانست این چنین او را از زندگی معنوی به زندگی سراسر مادی مشغول کند، چیزی که ناخواسته تا حدّی در دوران سازندگی در کشور ما نیز ظهور کرد.

در عصر حاضر تمام فکر و اندیشه ی جوامع غربی و غرب زده، علوم تجربی به معنی خاص آن شده است، علومی که در منظر آن ها هیچ توجهی برای زندگی در عالم معنوی مدّ نظر نیست. ائمه علیهم السلام به شاگردانشان که عاشق ولایت بودند، علوم تجربی هم یاد می دادند ولی آن علوم به علت جهت گیری هیچ ربطی با علوم تجربی دنیای مدرن ندارد. نه شیمی جدید، کیمیاگری قدیم است و نه ستاره شناسی جدید همان منجمی و اخترشناسی دنیای کهن است. اساساً جهت گیری علوم جدید با علوم گذشته فرق دارد، علوم جدید سیری قهقرایی فهم و فِراست است و به جای این که موجب حکمت در شخص عالِم شود روحیه ی سطحی نگری و بی حکمتی را به دنبال دارد.

آن روز که جابربن حیان«رحمه الله علیه» به پابوسی امام صادق علیه السلام می رفت و علم کیمیا می آموخت می خواست از آن طریق متوجه قواعد عالم تکوین شود، تا شرایط سیر به منازل روحانی و معنوی را نشان دهد و توجه ها را به سنن معنوی عالم جلب نماید، ولی نگاه علم شیمی امروزی به عناصر، نگاه دیگری است، اگر عالمان جدید در شخصیت فردی، انسان های دینداری هم هستند، علم آن ها به دین شان وصل نیست. عالمان علم کیمیا اشاره ها را از عالم معنا می گرفتند و تجربیات را خود انجام می دادند، تا حجاب های

بین خود و عالم غیب را برطرف نمایند، در حالی که شیمی امروز هیچ گونه اتصالی به عالم معنا در خود ندارد، و این به جهت تفاوتی است که در جهت گیری عالمان جدید و عالمان قدیم موجود است، و همین جهت گیری است که باعث بی حکمتی و سطحی نگری علماء تجربی شده است. سعی عالمان گذشته در آن بود که با توجه به قوانین ماده رابطه بین عالم ماده و عالم غیب را کشف کنند و انسان ها را متوجه عالم غیب نمایند، در نتیجه هرچه در آن عالم پیشرفت می کردند حکیم تر می شدند، زیرا علوم تجربی آن ها از علوم عقلی جدا و منفک نبود. ولی عالمان تجربی تمدن جدید به عالم ماده به عنوان یک واقعیت مستقلِ جدای از عالم معنا می نگرند، در حالی که حقیقت عالم ماده چیزی جز حرکت و کثرت نیست و آنچه به این کثرت، وحدت و انسجام می دهد عالم معنا است که مقامش مقام وحدت است.

در تمدن غربی با عالمانی روبه رو می شوید که در اوج تخصص علمی هیچ گونه آگاهی به سنن معنوی ندارند تا آن جا که بعضاً خدا را نیز نمی فهمند. زیرا در این تمدن بخش عالیه ی علم مورد غفلت قرار گرفته است و لذا نباید علوم امروزی را صورت تکامل یافته ی علوم قدیم دانست، و از این جا است که برای کسی که متوجه معارف عالیه است، پیشرفت های سطحی تمدن غربی نمی تواند آنچنان جذّاب باشد که برای مردم معمولی جذّاب است. چون نگرانی اهل معارفِ معنوی از فدا شدن زندگی دینی در پای نگاه مادی تمدن جدید چیزی نیست که بتوان نادیده گرفت.

ص: ۱۰۵

## تفاوت پیشه وری گذشته با حال

نه تنهـا جهت عالمـان گذشـته بـا عالمـان تجربی در تمـدن غربی متفـاوت است، حتی پیشه ور گذشـته بـا پیشه ور امروز ماهیتاً متفـاوت انـد. پیشه ور گذشـته چون پیشه و کسب و کـار خود را بـا عقیـده توحیـدی اش عجین می نمود نه تنهـا کـار و تلاش اقتصادی او، او را از نظر به خداوند غافل نمی کرد، بلکه کسب و کارش وسـیله ی قرب به پروردگارش نیز بود، و همین باعث می شد در حین کار و فعالیت حکمت او نیز افزوده شود. ولی در نگاه تمدن غربی، کار و کسب وسـیله ی اتصال به پول اسـت و لذا هر چه در آن نوع زندگی پیشرفت بیشتر نصیب انسان شود حرص او افزوده می شود و در نتیجه سطحی تر و نادان تر می گردد. پیشه وری که کـار را به عنوان وظیفه ای از وظـایف حیات زمینی می نگرد نه تنها کسب خود را از دینـداری خود جـدا نمی پندارند، بلکه مواظب است که همه ی زندگی خود را در کسبِ معاش خلاصه نکند. در چنین فضایی است که شخصـیت انسان، جهتی حکیمانه می یابد، شخصیتی که فعالیت های اقتصادی او حوصله ی تفکر در امور معنوی را از او نمی گیرد.

وقتی بـا تکیه بر اصول معنوی، عـالم محسوس بررسـی شود، هر علمی مفهومی عـالی و تفسـیری عرفانی به خود می گیرد، این نحوه بررسـی موجب می شود که آن بررسـی های علمی، خصلت قدسی و آسمانی پیدا کنند. در چنین نگاهی علوم حقیقی از علوم اعتبـاری و علم اَبـدان از علم اَدیـان بـاز شـناخته می شود و دیگر صـحنه ی علم و دانـایی، صـحنه ی جَوَلاـن علوم تجربی صرف نخواهـد شـد. در آن حال پزشک ما به جای این که حدّ نگاهش فقط نظام فیزیولوژیک بدن باشد، چون به معانی عالیه نیز نظر

دارد، می توانـد در نگـاه به نظام فیزیولوژیک بـدن، باطن معنوی و ملکوتی کارکردهای مادی را نیز احساس کنـد و خود را با عـالمی بسـی گسترده تر از عـالم ماده روبه رو یابـد. چیزی بالاتر از ظاهر عکس العمل های بـدن دسـتگیرش می شود و بـدین معنی می گوئیم آن علم خصـلتی قدسـی پیـدا می کنـد و طـبیب مـا حکیم نیز خواهـد بود. در همین رابطه می گوییم در نظـام دینی، همه ی علوم می تواننـد قدسـی باشـند، چون در آن نظام انسان عالم را از منظری می نگرد که با منظری که علوم تجربی امروزی مـدّ نظر عالمان قرار می دهد متفاوت است، و در همین رابطه تأکید می شود نباید در عین توقف در منظر تمدن غربی، با استفاده از یک روایت، بدون توجه به جهت ها، به طور مطلق بگوئیم که دین اسلام «علمُ اْلاَبدان» را کنار «عِلْمُ الادیان»(۱)

قرارداده است پس علم پزشـکی امروزی نیز مورد توجه اسـلام است! غافل از این که وقتی چشم انسان به حقایق عالیه باز شـد، در آن صورت علم الابدانش هم می شود عین علم الادیان، چون به همه چیز خصلت آسمانی می دهد.

وقتی جنبه ی آسمانی چیزها از منظر انسان خارج نشد به خوبی علم حقیقی از علم اعتباری نیز باز شناخته می شود، و می فهمد امور اعتباری و قراردادی که امور نسبی و روزمره و گذرا هستند و در رابطه با نیازهای



---

۱- علی علیه السـلام فرمودنـد: «و العلم، علمـان. علم الادیـان و علم الأبـدان، فبعلم الأدیـان حیـاه النّفـوس و بعلم الأبـدان حیـاه الأجساد و اعلم انّ الادیان اشرف من الأبـدان و حراسه الأدیان أوجب من حراسه الأبـدان»؛ و علم بر دو گونه است: علم دین و علم بـدن. حیات روح به وسیله علم دین، و حیات جسـد به واسـطه ی علم بـدن است، و بدان که دین بر جسد شـرافت دارد و نگهداری دین از نگهداری بدن لازم تر است.

زنـدگی دنیـایی معنی پیـدا می کننـد، جـای علـوم حقیقی را نمی گیرنـد. مثلاًـ مـا برای جابجاشـدن در روی زمیـن به خـودرو نیازمنـدیم و تمام خیابان ها براساس این نیاز معنی پیدا می کنند. حال اگر خودرویی وجود نداشـته باشد وجود این همه خیابان بی معنـا می شود، پس به اعتبـار نیـاز ما به خودرو، خیابان معنی دارد وگرنه خیابان به خودی خود حقیقتی نـدارد، همچنان که ماشـین سواری هم امری است اعتباری و در رابطه با زندگی زمینی و نیاز ما به جابجایی معنی پیدا می کند، در راستای این نیاز آهـن هـایی را ذوب کرده و تغییر شـکل داده ایم و شـرایط احـتراق بنزین را در آن فراهم نمـوده ایم و اسم آن را گذاشـته ایم خودرو، چون می خواهیم از جایی به جایی برویم و می خواهیم با سـرعت هم برویم. حال اگر سـرعت را نخواهیم و یا شـرایط وجـودی مـا طـوری شود که جابجـایی برای مـا معنی ندهـد، خود به خود ماشـین هـای سواری از آن جهت که ماشـین سواری هسـتند معنی شان را از دست می دهند. هر چند از آن جهت که متعلق به یک مرتبه از وجود یعنی متعلق به عالم ماده اند معنی خود را دارند.

## محدودیت علوم تجربی در فهم دین

یکی از انحرافات و اشـتباهات بعضـی ها این است که می خواهند از زاویه ی علم تجربی، دین را تفسیر کنند و تصور می کنند وسـعت درک علم تجربی تا آنجایی است که به همه ی حقایق عالم وجود احاطه دارد. این ها می خواهند علت همه ی احکام الهی را در محـدوده ی درک علـم تجربی پیـدا کننـد، مثلاًـ می خواهنـد علـت حرمـت طلاـ برای مرد را در محـدوده ی نظـام فیزیولوژیک مرد بیابند ، در حالی که اگر علت

فیزیولوژیکی موضوع را هم پیدا کردیم معلوم نیست مقصد اصلی حرمت طلا برای مرد همین یک نکته باشد. ابتدا باید متذکر باشیم که مگر علم تجربی توانایی فهم ابعاد عالم وجود و مراتب تجرد انسان را دارد که بتواند تشخیص دهد چرا طلا برای مرد حرام است؟ این ها متوجه نیستند تأییدی که علم تجربی از دین می کند، اینقدر محدود و یک بعدی است که در بسیاری از مواقع اصل احکام دین را در حجاب می برد. زیرا دین از منظری بسیار بالاتر از منظر علم تجربی به عالم و آدم می نگرد و با توجه به وسعت ابدی انسان برای انسان حکم نازل می نماید. به همین جهت هرگز نباید انتظار داشته باشیم علم تجربی بتواند تفسیر صحیحی از دین ارائه دهد، و اگر هم بعضی از احکام دین را تفسیر می کند، باید متوجه باشیم تفسیر آن، تفسیری است بسیار محدود. می گویند شاعری شعری سرود و در جلسه پادشاه آن را خواند در حینی که شعر خود را می خواند و همه گوش می دادند، دیوانه ای که در گوشه مجلس نشسته بود، دائم می گفت: بَه بَه! همه ساکت بودند و فقط این دیوانه بَه بَه می گفت. ناگهان شاعر شعرش را قطع کرد و گفت:

آفرینی

که این مُغَفِّل کرد

روز

عیش مرا مبدل کرد

شعر

کافتد قبول خاطر عام

خاص

داند که سست باشد و خام(۱)

یعنی آفرین این دیوانه مرا بیچاره کرد، چرا که حد تأیید این شخص آن حدی نیست که من شعرم را طرح کرده ام. همچنین است تأییدی که



---

۱- «هفت اورنگ»، نورالدین عبدالرحمان جامی.

علم تجربی از دین بکند و بخواهد علت اصلی احکام الهی را در محدوده ی خود تعیین نماید.

از جمله کسانی که سعی می کردند دستورات دین را در محدوده ی علم تجربی تبیین کنند آقای بازرگان بودند، نتیجه کار ایشان این شد که جوانان مجاهدین خلق، مارکسیست شدند، زیرا پیام عملی امثال آقای بازرگان ناخواسته این خواهد بود که آنچه دین هزار و چهارصد سال پیش گفته حالا علوم تجربی همان را می گوید. امثال مجاهدین خلق هم به این نتیجه رسیدند که تا حالا باید از دین هزار و چهارصدسال پیش پیروی می کردیم و حالا هم از علم جدید پیروی می کنیم و چون مارکسیسم مبتنی بر نظریه های علمی جدید است زنده تر و مدرن تر است.

می گویند: کسی سؤال کرده بود چرا نماز صبح و مغرب و عشا را باید بلند بخوانیم؟ یکی در جواب گفته بود: چون این نمازها باید در تاریکی خوانده شود و اگر آهسته بخوانیم و کسی بخواهد از آنجا رد شود به ما برخورد می کند، به همین خاطر گفته اند بلند بخوانید تا با هم برخورد نکنید! اگر چنین است پس می توان چراغ را روشن کرد و نماز را آهسته خواند! مگر نتیجه چنین توجیهاتی غیر از این است؟ به این نحو که نمی شود دینداری کرد. اگر از من بپرسید چرا باید نماز صبح را بلند خواند می گویم نمی دانم ولی می دانم که از فروع دین است و در فروع دین باید از حکم دین تبعیت کنیم تا توانسته باشیم بندگی خود را اظهار کنیم. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در مورد حج بیت الله الحرام می فرمایند: «أَ لَا تَرَوْنَ أَنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ اخْتَبَرَ الْأَوَّلِينَ مِنْ لَدُنْ آدَمَ علیه السلام إِلَى الْآخِرِينَ مِنْ هَذَا الْعَالَمِ بِأَحْجَارٍ لَا تَضُرُّ وَ لَا تَنْفَعُ وَ لَا تُبْصِرُ وَ لَا تَسْمَعُ فَجَعَلَهَا بَيْتَهُ الْحَرَامَ الَّذِي

جَعَلَهُ لِلنَّاسِ قِیاماً ثُم وَضَعَهُ بِأَوْعَرِ بِقَاعِ الْأَرْضِ حَجَراً وَ أَقَلِّ نَتَائِقِ الدُّنْیا مَدَراً وَ أَضْیقِ بُطُونِ الْأَوْدِیهِ قُطْراً بَینَ جِبَالٍ خَشِنَهٍ وَ رِمَالٍ دَمِثَهٍ وَ عُیونٍ وَشِلَهٍ وَ قُرًی مُنْقَطِعَهٍ ... ابْتِلَاءً عَظِیماً وَ امْتِحَاناً شَدِیداً وَ اخْتِبَاراً مُبِیناً وَ تَمْحِیصاً بَلِیغاً»؛ نمی بینید خدای سبحان، پیشینیان از آدم علیه السلام تا بعدی ها را با حرمت نهادن بر سنگ هایی بی سود و زیان آزمود؟ که نه می بینند و نه می شنوند. پس خدا آن را خانه ی با حرمت خود ساخت و برای فراهم آمدن و عبادت مردمانش آن خانه را در سنگلاخی نهاد از همه سنگستان های زمین دشوارتر، و ریگزاری که رشد گیاه در آن از همه کم تر. به درّه ای از دیگر درّه ها تنگ تر، میان کوه هایی سخت و ریگ هایی نرم که راه رفتن در آن آزمایشی بسیار بزرگ و امتحانی دشوار و آزمودنی آشکار برای پدید آمدن نافرمان از فرمانبردار.(۱)

حضرت می فرمایند خداوند خانه ی خود را در سخت ترین مکان ها قرار داد و مردم را به زیارت آن دستور داد تا هیچ انگیزه ای جز بندگی خدا در میان نماند.

باید برسیم به این نکته که صاحب دین دستور داده است تا ما این اعمال را انجام دهیم و صاحب دین اسرار عالم را می داند، ما هم باید تبعیت کنیم تا بیش از آن که به منافع مادی برسیم، به قرب پروردگار نایل شویم.

یکی از ضعف های عمده ی علم تجربی غربی راززدایی است، به طوری که توجه انسان را از نظر به حقایق بیکرانه ی عالم که سراسر راز



---

۱- «نهج البلاغه»، خطبه۱۹۲.

است منصرف می کند. در حالی که هر آنچه در عالِم حسّ و ماده هست دارای باطن و رازی است که باید از طریق دینداری با آن باطن نیز مرتبط گشت و ارتباط با آن باطن تکیه گاهی است برای معرفت حقیقی به مراتب پایین. چنین نگاهی است که به هر چیزی مفهومی عالی و تفسیری عرفانی می دهد، نگاهی که از نگاه علم تجربی به موجودات، بسیار متفاوت است.

## آثار بی حکمتی علوم جدید

عرض شد علم در تمدن غربی دانشی از سنخ پایین است، چون فقط به بررسی ماده می پردازد. به همین جهت خود را یکسره در عرض پایین ترین واقعیات نگه داشته است. لذا قلبش کور و از حکمت محروم شده است و به هرآنچه از خودش برتر است جاهل گشته است. به همین جهت در دانشگاه ها پس از سال ها تحصیل، افق فکر انسان از روابط موجود در بین پدیده های مادی به جایی دیگر معطوف نمی شود و در نتیجه ناخودآگاه قلب انسان کور و از فهم حکیمانه ی عالم محروم می شود. بار ها با دانشجویانی روبه رو شده ام که پس از چند سال درس خواندن در دانشگاه نسبت به امور معنوی دچار شک شده اند. این ها چندین سال، تمام روح و روان خود را در تماس با موضوعاتی به کار بردند که هیچ گونه ارتباطی با عالم معنا برای آن ها در بر نداشته است، چنین افرادی جز به ماده و دنیا فکر نکردند. چنین قلبی آرام آرام حس معنوی اش را از دست می دهد و پس از مدتی دیگر خدا و غیب را حس نمی کند تا بخواهد به آن ایمان داشته باشد. ممکن است دلایلی بر وجود خدا در عقل خود داشته باشد ولی بصیرت قلبی ندارد و لذا به تدریج به وجود معنویات شک می کند،

مثل این که انسان دست خود را مدتی روی یخ بگذارد، دیگر حسّ قبلی را ندارد. حال اگر خداوند به او کمکـ کرد و دوباره به دین و معنویت نزدیکـ شد، آهسته آهسته جبران گذشته می شود، در غیر این صورت در شکاکیت باقی می ماند. اگر تمام توجه انسان به همین علوم تجربی بریده از غیب معطوف شد از شکـ هم یکـ قدم پائین تر می آید و به کلی منکر هرگونه معنویت خواهد شد، چون تحت تأثیر علم غربی، نتوانست از منظری روحانی به عالم بنگرد.

بر اساس نکات فوق است که می گوئیم: علم در تمدن جدید، دانشی است از سنخ عالم ماده و یکسره در عرض پائین ترین واقعیات عالم مانده است و در نتیجه کوری قلب و بی حکمتی را به دنبال دارد. دستی که مدتی بر روی یخ قرار گرفته هر چقدر هم تلاش کند در آن حال نمی تواند گرمی و زبری اشیاء را احساس کند، راه برگشت به احساس قبلی، فاصله دادن دست است از یخ. قلبی هم که تمام توجه اش به عالم پایین بود، هر چقدر هم که به خود فشار آورد نمی تواند عالم معنی را حس کند.

به گفته ی رنه گنون: «حقیقت این است که به واقع، یکـ قلمرو و زمینه ی غیر روحانی وجود ندارد که به نحوی با قلمرو قدسی نقطه ی مخالف باشد. فقط یکـ دیدگاه غیر روحانی وجود دارد که به مفهوم صریحِ خود چیز دیگری به جز دیدگاه جهل و بی خردی نمی باشد. به همین جهت علم مدرن را به کردار، یکـ «دانش جاهل» باید دانست، دانشی جاهل از سنخ پائین که خود را یکـ سره در طراز پست ترین

واقعیات نگه داشته، دانشی جاهل به آنچه از خودش برتر است، جاهل به هر مقصدِ عالی تر از خود».(۱)

## آفت اومانیسم

یکی دیگر از خصوصیات تمدن غربی این است که هرگونه اصل عالی و برتر از فردیتِ محدودِ مادی را برای انسان نفی کرده و عملاً هر نگرش روحانی به انسان را منکر است، که این همان اومانیسم است. چنین نگاهی به انسان یکی از مصداق های آیه ای است که می فرماید: «فَانَّها لاتَعْمَی الاَبْصارُ وَلکِنْ تَعْمَی الْقُلُوبُ الَّتی فِی الصُّدُور»؛(۲)آن ها از نظرِ داشتن چشم سر کور نیستند و لکن از نظر چشمِ دلی که در سینه ها است، کورند و از دیدن ابعاد متعالی انسان محروم می باشند. و این یکی از مصیبت هایی است که با نزدیکی به تمدن غربی به ما رسیده است و آن تعریفی است به شدت پایین از آنچه انسان در ذات خود هست. وقتی چنین تصوری را از خود برای خود پذیرفتیم تسلیم امیال غریزی خود می شویم و این ریشه ی تضادهایی است که بین افراد جامعه شکل می گیرد، زیرا خودخواهی های پدیدآمده از این نگاه، اجازه نمی دهد تا کسی غیر خود را تحمل کند، و طرف مقابل هم در همین روحیه قرار می گیرد. اگر هم همدیگر را تحمل می کنند به این دلیل است که می خواهند با اتحاد همدیگر رقیب ثالثی را از بین ببرند، تا بعد به سراغ همدیگر بیایند. در چنین شرایطی هیچ کس به هیچ کس رحم نمی کند و همه در صدد دریدن همدیگرند. در طی



---

۱- «بحران دنیای متجدد»، رنه گنون ، ص ۷۹.

۲- سوره حج، آیه ۴۶.

سال های اخیر به همان اندازه که جوامع به فرهنگ غربی نزدیک شدند این روحیه نیز در بین افراد جوامع مختلف قوت گرفت.

آری دیدگاه غیر روحانی به عالم و آدم کم و بیش در تاریخ گذشته نیز بوده است ولی همیشه محدود و سرگردان بوده و هرگز سراسر یک جامعه ی متمدن را آن گونه که در غرب در سده های اخیر دیده می شود، فرا نگرفته بود. آنچه تاکنون دیده نشده، تمدنی است که سراپا بر اساس بینش مادی و حسی بنا شده باشد و اصرار هم داشته باشد که خود را به عنوان یک تمدن و فرهنگ معرفی کند. قطعاً همین امر است که به جهان متجدد خصلت غیرطبیعی و غیرعادی داده و آن را به صورت نوعی دهشت و ناهنجاری درآورده است.

همیشه در دنیا آدم فاسد بوده است ولی آدم های فاسد همیشه سرگردان و محدود بوده اند. در گذشته ی توحیدی ما آدم های بی دین و فاسد، تحقیر شده و محدود بودند و هرگز فساد سراسر یک جامعه را به شکلی که امروزه در فرهنگ غربی دیده می شود، فرا نگرفته بود که بی دینی عادت یک جامعه شود و فرهنگ و تمدن جامعه براساس آن حرکت کند.

علم فرهنگ غربی که از سنخ پائین ترین واقعیات عالم است، سطح فکر مردان و زنان را در حد مُد و تجمل تنزل داده است. مگر نه این است که ارزش تفکر هر انسانی به اندازه ی آرزوهای اوست؟ علمای انسان شناس نیز می گویند اگر می خواهی سطح فکر شخصی را ببینی چه اندازه است، آرزوهای او را بررسی کن، اگر آرزوهایش شدیداً مادی بود سطح فکر او هم به همان اندازه پائین است، و اگر آرمان های او،

آرمان هایی معنوی بود به همان اندازه سطح فکر او متعالی است، چون جان او با حقایق عالم بالا مرتبط است و از آن عالم نور می گیرد. حتماً ملاحظه فرموده اید انسان هایی که تقوای لازم را ندارند و نسبت به احکام الهی دقت لازم را به خرج نمی دهند، و نه در رعایت حرام و حلال دقیق اند و نه در رعایت ظاهر اسلامی، عموماً این ها آدم های بی خیال، کم فکر و بسیار سطحی هستند، تمام فکرشان، شکل دکمه پیراهنشان یا سرویس چایخوری یا مدل لباسشان است. اگر بررسی کنید می بینید پایین ترین مخلوقات تاریخ کسانی هستند که سطح فکرشان در حد مد و تجمل متوقف شده است. البته این یک مسئله ی علمی است نه این که قصد توهین به فرد یا افراد را داشته باشیم، ولی در هر صورت سطح فکر افراد بر اساس نظر به افقی است که آرزوهایشان را براساس آن تنظیم می کنند. و به همین جهت انسان های بزرگ را در دعاهایشان می توان شناخت، از ائمه معصومین علیهم السلام که بگذریم که چگونه در دعاهایشان نظر خود را به عالی ترین نقطه های کمال انسانی می اندازند، دعای یک جوان مسلمان را مقایسه کنید با افرادی که تحت تأثیر فرهنگ غربی هستند. آرزوی جوان مسلمان در دعایش این است که؛ «خدایا ملت ها را از دست ظالمان روزگار رهایی بخش» این انسان بر اساس معیاری که عرض شد از روشنفکرترین انسان ها است. چون اولاً: متوجه جامعه است و به فردیت خود توجه ندارد و به اندازه محدودیت خودش فکر نمی کند. ثانیاً: می خواهد انسان ها از پستی و سقوط نجات یابند. حال آرزوی این فرد را با آرزوی دست پرورد گان تمدن غربی مقایسه کنید که آرزویشان داشتن هر

چه بیشتر شرایط و وسایلی است که بی خیالی شان را عمیق تر کند و در وَهمیاتِ بیشتر زندگی را بگذرانند.

تمدن غرب با نگاه اومانیسمی طوری به صحنه آمده که بی آبرویی پست ترین تفکرها و گناه آلودترین اعمال، پنهان شد. وحشت از این جاست که در فضای تمدن غربی تفکر سطحی و خودخواهی افراطی دست پروردگان تمدن غربی آشکار نیست، از آن بدتر حتی چنین افرادی به عنوان آدم های آبرومند مطرح هستند! شاید روشن ترین دلیل بر ناهنجاری این تمدن همین نکته ی اخیر باشد. آری همیشه در جوامع بشری با ملاک هایی که انبیاء الهی آورده اند، آدم های بد مشخص می شده و بدی هم می کرده اند ولی در عین حال از اعمال خود خجالت می کشیدند و بدی و رذالت این افراد در جامعه تحقیر می شده. ولی امروز پست ترین انسان ها، با پایین ترین تفکر در جامعه، آبرومند هستند و پوچی آن ها پیدا نیست! قرآن می فرماید: «قُلْ یا اَیهَاالنَّاسُ اِنّما اَنَا لَکُمْ نَذیرٌ مُبینٌ»؛(۱)

ای پیامبر! به مردم بگو: ای کسانی که دل هایتان کور شده، من شما را از آینده ای که در پیش دارید می ترسانم و هشدار می دهم. زیرا شما با این نوع زندگی که در پیش گرفته اید در اضمحلال و بحران هستید به طوری که هیچ نقطه ی مثبتی که شما را نجات دهد باقی نگذارده اید. ولی روح انذار از بدی ها در فرهنگ غربی مورد غفلت قرار گرفته است.

به گفته ی «رنه گنون»: «فردپرستی علت معین و اساسی سقوط و انحطاط غرب است، زیرا همین اندیویدوآلیسم به نحوی از انحاء، محرک



---

۱- سوره حج، آیه ۴۹.

و مُوجِد رشد و تکامل بی نظیر پست ترین امکانات نوع بشر گردیده است، امکاناتی که توسعه ی دامنه ی آن مستلزم هیچ گونه عامل فوق بشری نبوده، و حتی فقط در صورت فقدان چنین عاملی می تواند به طور کامل گسترش و توسعه یابد»(۱) به خودگرائیدن و فردیتِ خود را پرستیدن، یعنی به پست ترین مرتبه انسان نظر کردن. می فرماید: همین نگاه به خود موجب اصلی انحطاط تمدن کنونی است. در واقع تمدن کنونی در چنین شرایطی قرار دارد. البته عنایت دارید که وقتی از عظمت یا انحطاط تمدن ها سخن گفته می شود، روشن است که نه آن عظمتْ یک باره حاصل شده و نه آن انحطاط یک مرتبه اتفاق می افتد.

فردگرایی به شدت انسان را تک بعدی می کند و از توجه و رشد همه جانبه ی ابعاد انسانی اش غافل می کند. عمده ی فکر انسان خودش و شکم و شهوتش می شود، در همین راستا انواع غذاهای رنگارنگ جهت جواب گویی به امیالِ تحریک شده و انواع لباس ها، برای جواب گویی به شهوات افراطی وارد فرهنگ غربی شد. تمدن های توحیدی به جهت نوع نگاهی که به عالم و آدم دارند در عین بی محلی نکردن به نیازهای جنسی، مواظب اند همه همّت انسان ها در این راه مصرف نشود، ولی تمدن غربی آنچنان تمام توجه خود را در راستای ارضای هر چه بیشتر شهوات به کار برده که به نتایج غیر قابل تصوری در این مسیر رسیده است.

فردیت پرستی موجب نفی هرگونه اشراق و شهود روحی است. کسی که تمام توجه روحش مشغول خودش باشد، دیگر نوری بر قلبش نمی تابد تا وسعت گیرد و به حقایقی ماوراء خودِ فردی نظر کند و حقیقت



---

۱- «بحران دنیای متجدد»، رنه گنون، ص ۸۳.

بیکرانه ی عالم معنویت را در منظر خود داشته باشد. شهود روحی استعدادی است فوق بشری که انسان را از توهماتِ صرفاً فردی آزاد می کند. در نگاه معنوی بیشتر از موضوعاتی سخن به میان می آید که دغدغه ی کمال انسان ها در آن نهفته است، در حالی که در روحیه ی فردگرایی و اومانیسم انسان ها میل دارند به هر قیمت که شده ولو به بهای فداکردن حقیقت، خود را بنمایانند و برای مشهورشدن به راحتی اندیشمندان بزرگ را نادیده می گیرند، در حالی که در تمدنِ مبتنی بر سنن معنوی تقریباً نمی توان تصور کرد که فردی مدعی شود اندیشه ی او جدای از الهامات معنوی منحصر به خود اوست.

## حقایق؛ کهنه و نو ندارند

هیچ امام و پیامبری نیامده است تا بگوید من دین اختراع کرده ام، زیرا پیامبران از طریق وحی الهی متوجه حقایق و قوانین عالم وجود می شوند، حقایقی که به صورت تکوینی در این عالم هست؛ حال پیامبر با بعثت و تحولی خاص که خداوند در او ایجاد می کند، اوج می گیرد و صورت تشریعی آن حقایق تکوینی را از خداوند و به واسطه جبرئیل دریافت می کند. بنابراین هیچ کس مخترع حقایق نیست. اختراعات، ساخته های ذهن مخترع است. مثلاً می توان ضبط صوت اختراع کرد، بدین صورت که پدیده های موجود در عالم را در انضباطی خاص کنار همدیگر قرار داد و استعداد نهفته در آن ها را ظاهر نمود، ولی موضوع حقایق فرق می کند مثلاً ـ خدا در عالم هست و باید با رفع حجاب هایی که بین ما و او وجود دارد، او را یافت، پس هیچ وقت کسی نمی تواند بگوید من خدا را

ص: ۱۱۹

اختراع کردم. همچنین است در مورد دین و مکتب های الهی. اگر تمدنی بگوید من مکتب جدیدی اختراع کرده ام، اگر ربطی به حقایق عالم ندارد که اندیشه ای دروغین و ناصواب است و به خاطر ابداع و اختراعِ آن مکتب نباید کسی به خود ببالد، چون آن را بافته است، به همین جهت می توان گفت: «اندیشه ای که صادق و حقیقی باشد نمی تواند نو باشد». زیرا صدق و حقیقت محصول ضمیر انسانی نیست و مستقل از ما وجود دارد و ما فقط آن را شناخته ایم. ولی در تمدن غربی به جهت غلبه ی روحیه ی فردگرایی و اومانیسم، افراد زیادی پیدا شدند که مدعی اختراع مکاتب اند، مکاتبی که منحصر به خودشان است و این است که می توان گفت این تمدن با پندار فیلسوفان دوره ی مدرنیته به سر می برد و نه با حقایق، و به همین جهت در متن جامعه ی غربی انواع آرزوها و احساساتِ مبهم بروز می کند که با هیچ گونه معرفت واقعی قابل توجیه نیست. در حالی که پیامبران به جهت ارتباط با حقایق عالم، همگی یک سخن داشتند، خداوند در مورد آن ها می فرماید: «لانُفَرِّقُ بَینَ اَحَدٍ مِنْ رُسُلِه»؛(۱) هیچ فرقی بین رسولان خداوند نمی گذاریم. و لذا هیچ پیامبری نیامد بگوید که یک حرف جدید اختراع کردم که پیامبر قبلی نداشت.

## انسان غربی و آرزوهای وَهمی

تمدن جدید انسان ها را با آرزوهای مبهم سرگرم می کند که آن آرزوها ریشه در واقعیت عالم ندارند، انسان غرب زده خانه و ماشینی می خواهد که نظام الهی برای ارائه ی آن ماشین و خانه ساخته نشده ولی



---

۱- سوره بقره، آیه ۲۸۵.

انسان غرب زده با هزار زحمت سعی می کند صورت های خیالی خود را بر طبیعت تحمیل کند تا در نهایت خانه و ماشینی مطابق آرزوهای وَهمی خود بسازد، خانه و ماشینی که پس از مدتی دیگر خیالات او را ارضاء نمی کند و لذا آن ها را عوض می نماید. چون انسان غرب زده گرفتار تمدنی شده است که به دنبال چیزهایی است که جهان برای به وجودآمدن آن ها خلق نشده است، این است که در کاخ های خیالی وارد می شود. چیزی که در فرهنگ انبیاء به شدّت از آن نهی می شد و به ما توصیه می شود آنچه خداوند در اختیارتان گذاشته برای بندگی شما کافی است. با رضایت به آنچه خدا در اختیارتان گذارده خود را در مسیر بندگی قرار دهید.(۱)

پیامبر صلی الله علیه و آله به مردان آموخته اند که آنچه در بقیه زن ها می طلبی در همسر خودت هست، در این صورت مرد مسلمان با همسر خود درست زندگی می کند. ولی جوانی که تحت تأثیر تمدن وَهمی است وقتی هم ازدواج کرد، طوری گرفتار وَهمیات است که احساس می کند آن همسری که می خواست به دست نیاورده است. در آن فضا عملاً طوری تربیت شده که همسری را می خواهد که در دنیا وجود ندارد، لذا از زندگی ناراضی است و در سایر امور هم میل و آرزوهایی دارد که خداوند خلق نکرده است، به جای آن که به نظام الهی راضی شود و در چنین بستری به امور مهم تر از



---

۱- در آخر دعای ابو حمزه ثمالی به جهت همین نوع از تربیت دعاکننده از خدا تقاضا می کند: «اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ إِیمَانا تُبَاشِرُ بِهِ قَلْبِی وَ یقِینا حَتَّی أَعْلَمَ أَنَّهُ لَنْ یصِیبَنِی إِلا مَا کَتَبْتَ لِی وَ رَضِّنِی مِنَ الْعَیشِ بِمَا قَسَمْتَ لِی»؛ خدایا من از تو ایمانی می خواهم که با قلبم همراه باشد، و یقینی روشن، تا بدانم که به من نمی رسد جز آنچه برای من نوشتی و راضی دار مرا به همان زندگانی که قسمتم کردی.

زنـدگی مـادی توجه کنـد همه همّت او صـرف پدیـد آوردن چیزهـایی می شود که خـدا برای او خلق نکرده، می سـازد و باز خراب می کند و دوباره به فکر ساختن چیز دیگری است که ساخته وَهمیات اوست.

وقتی روشن شود انـدیشه در تمـدن جدیـد، ابهامی و پنداری است و نه واقعی، و چون واقعی نیست انسان را به دنبال آرزوهای مبهمی می برد که هیـچ ربطی بـا معرفت واقعی نـدارد، از این جـا معلـوم می شود چرا در تمـدن غربی این همه انرژی به سوی ناکجاآباد مصـرف می شود بدون آن که به سـر منزلی مشخص رهنمون شود. آیا وظیفه ی حکیمان آن است که در مقابل این تمدن ساکت باشند تا بشریت را به هر جا می خواهد ببرد؟ و از ترس آن که متهم به ضد پیشرفت می شویم اجازه دهیم جوامع بشری هر روز با بحرانی جدید روبه رو شوند؟ غافل از این که آنچه در این بحران ها فراموش می شود مذهب است.

ابتـدا بایـد به خوبی تبیین شود این تمـدن بـا رویکردِ دنیـایی اش هیـچ جایی برای دین باقی نمی گـذارد. راه بازگشت به دین، پشت سرگذاشتنِ تمدن غربی است. امام خمینی«رضوان الله علیه» در پیام استقامت، جمله ی عجیبی دارند. می فرمایند: «راستی اگر مسـلمانان مسائـل خود را به صورت جـدی بـا جهانخواران حل نکننـد و لااقل خود را به مرز قـدرت بزرگ جهان نرسانند آسوده خواهند بود؟»

یعنی؛ تـا جهـان اسـلام یـک ابرقـدرت جهـانی نشـود هیچگـاه از دست تمـدن غربی راحت نمی شود. معنی نـدارد که هر روز بخواهیم به تمـدنی نزدیک شویم که با موجودیت دینی ما درگیر است، هرگز نباید با حرکات انفعالی در مقابل اتهامات واهی که ریشه در ذات ضد دینی این

تمدن دارد، به دفاع از مذهب بپردازیم. بلکه باید ثابت کنیم تمدن غربی در آنچنان حجاب سیاهی فرو افتاده که شعور درک مذهب و نبوت را ندارد، تا گرایش به غرب از چشم و دل جوانان ما بیرون آید. اگر می خواهیم مشکل تهاجم فرهنگی را حل کنیم، باید کورچشمی و بحرانی بودن تمدن غربی را به درستی تبیین نماییم.

## تضاد روح غربی با دیگر ملّت ها

مسائل و بحران های پیش آمده تصادفی به وجود نیامد بلکه ریشه در نوع نگاه تمدن غربی به زندگی و عالم دارد، تحول و توسعه مادی در طول صد و پنجاه سال گذشته آنچنان عظیم بود که خطرها حتی از فرصت ها سریع تر رشد کرده است. صلح و آرامش چگونه می تواند بر بنیاد علمِ بی مسئولیت و تکنولوژی خشونت بار استوار گردد؟ جنگ های موجود ریشه در نادرستی اندیشه ها دارد. تمدن غربی بر مبنای روحیه فردیت پرستی و اومانیسم منافع خود را طوری تعریف کرده که با منافع ملی دیگر کشورها در تضاد قرار دارد.

زندگی نادرست ریشه در میل های عنان گسیخته دارد، میل هایی که به وسیله ابعاد قدسی کنترل نشده است و درنتیجه منجر به پرورش صفی طولانی از میل های بی پایه گشته که می خواهد به کمک ماشین برآورده شود. غفلت از خردمندی تا بدان پایه رسیده که کارشناسان می خواهند یک بیماری را با تشدید علل آن شفا دهند، در حالی که درمان مسئله را باید در درون انسان ها جستجو کرد و آن عبارت از آن است که انسان به جای خداشدن، بندگی پیشه کند و با پشت کردن به میل های سرکش، به

آنچه خداوند در اختیار انسان گذاشته راضی گردد، تا دریچه های حکمت به سوی او گشوده شود. از طریق حکمت است که توخالی و پوچ بودن تمدن غربی روشن می شود.

تمـدن غربی با روحیه ی حرص و طمع؛ انسان ها را بر ضـد انسان ها و ملت ها را بر ضد ملت ها برمی انگیزد، حرص و طمعی که فقط در قلمرو معنویت در کنترل در می آید نه در جواب گویی بیشتر به آن ها. این حکمت است که به انسان راه نشان می دهـد تا چگونه برفراز امیال خود زندگی کند، بدون حکمت به سوی برپایی یک اقتصاد هیولا گونه جلو می رویم که در ابتدا زنـدگی خودمـان را منهـدم می کنـد، بـدون آن که به پایـداری معنوی دست یـابیم. به امیـد برآورده شـدن آرزوهـای وَهمی، سرنوشت و آینده ی خود را از انبیاء گرفته و به دست اقتصاددان هایی می دهیم که اگر هیچ عیب دیگری نداشته باشند، نسبت به دیدن انسان سخت یک بعدی اند.

اگر بخـواهیم محـور اصـلی این جلسه را گوشـزد کنیم و بحث را تمـام نمـائیم اصـل بحث این بود که: چون وجود مطلق، عین وحـدت مطلق است و در مقابل آن، عالم ماده عین حرکت و کثرت است لذا هر اندازه که تمدنی به عالم ماده نزدیک شود از وجود مطلق و وحـدت مطلق فاصـله گرفته و به پریشـانی و بحران و اضـمحلال نزدیک می شود. آثار چنین فاصـله گرفتن را به صورت هـای مختلف در تمـدن غربی می توان ملاحظه کرد و همـان طور که قبلاً عرض شـد نه عظمت یک تمـدن یک باره حاصل می شود و نه انحطاط تمدنی یک باره اتفاق می افتد.

«والسلام علیکم و رحمهالله و برکاته»

ص: ۱۲۴

## جلسه چهارم: دموکراسی غربی و برگزیدگان کاذب

### اشاره

ص: ۱۲۵

بسم الله الرحمن الرحیم

«اَفَلَمْ یسیرُوا فِی الاَرْضِ فَتَکُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ یعقِلُونَ بِها اَوْ اذانٌ یسْمَعُونَ بِها فَإنَّها لاتَعْمَی الاَبْصارُ وَلکِنْ تَعْمَی القُلُوبُ الَّتی فِی الصُّدُور»(۱)

آیا در زمین گردش نکرده اند تا دل هایی داشته باشند که با آن بیندیشند، یا گوش هایی که با آن بشنوند. در حقیقت چشم ها کور نیست لیکن دل هایی که در سینه هاست کور است.

## بشر جدید و عدم توجه به ناتوانایی های خود

خداوند در آیه ی فوق می فرماید: با نگاهی تاریخی به جغرافیای اطراف خود نگاه کنید تا ببینید چه ملت هایی با توانایی هایی بیشتر از آنچه در نزد شماست، نابود شدند. ای پیامبر آیا انسان هایی که روبه روی تو ایستاده اند و سخن ات را نمی پذیرند، در این زمین با نگاهی تاریخی سیر کرده اند؟ اگر سیر می کردند و آثار هلاکت اقوام گذشته را می دیدند و کمی درمورد آن تفکر می نمودند، دارای قلبی نورانی می شدند. قلبی که به وسیله ی آن عقلشان به کار می افتاد و تعقل می کردند. اگر اینان نحوه ی



---

۱- سوره حج، آیه ۴۶.

زندگی و مرگ تمدن های گذشته را به درستی بررسی می کردند، آنچنان گوش هایشان شنوا می شد که به خوبی بانگ بلند عبرت انگیزِ بی حاصلی فرهنگ کفر را می شنیدند. آری این ها گوش و چشمی که بشنوند و ببینند دارند ولی دلی که بتواند از ظاهر به باطن عبور کند و عبرت گیرد ندارند، به عبارت دیگر بصر دارند اما بصیرت ندارند. چشم سر آن ها کور نیست، چشم دلشان کور است.

«فَإنَّها لاتَعْمَی الاَبْصارُ وَلکِنْ تَعْمَی القُلُوبُ الَّتی فِی الصُّدُور»؛

با کورشدن چشم دل آن پیام ظریفی که در درون سرنوشتِ بی ثمر فرهنگ کفر نهفته است از منظرشان پنهان می ماند و لذا نمی فهمند که اگر طرح پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را برای زندگی زمینی نپذیرند همه ی اعضای عالم وجود بر ضدشان موضع گیری می کنند. این ها از آن شعوری که بتواند اسرار را ببیند و معنویات را درک کند محرومند. به قدری به دنیا و دیدنی های آن نظر کرده اند که از فهم فهمیدنی ها محروم شده اند، از حد حس بالاتر نرفتند و نبوت را نشناختند، نبی را نفهمیده و اسرار نبوت را درک نکرده اند. فرعون می بیند که دریای نیل برای حضرت موسی علیه السلام و یارانش باز شد و آن ها عبور کردند، ولی به جهت کوردلی در آن حادثه چیزی جز جاده ای خشک در وسط دریا ندید. از خود نپرسید آن قدرت معنوی که ماورای آب و دریا، جاده ای خشک ظاهر می کند در کنار موسی علیه السلام است، و تا موسوی نشوی نمی توانی از آن استفاده کنی، با غفلت از این موضوع به طرف آن جاده رفتند و تماماً غرق شدند.

تمدن امروزِ دنیا مصداق موضوع فوق است، چشمشان کور نیست ولی دلشان کور است، و ناتوانایی های خود را نمی بینند. با این توضیح اگر این

تمـدن را و ضـعف های معرفتی آن را خوب بشناسـیم، اولاً: عمرمان را به پای این تمدن از بین نمی بریم. ثانیاً: چشم دلمان باز می شود و اسراری از دین و دیانت و ایمان و نبوت برایمان روشن می شود، به طوری که ماورای ظاهرِ عالم، نقشِ حضورِ فعّالِ عواملِ معنوی در منظر مـا ظـاهر می گردد، و نتیجه ی دومی که با شـناخت تمـدن غربی حاصل می شود، هـدیه بزرگی است. زیرا با توجه به حضور عوامل معنوی در عالم، جایگاه مسـئله ی نبوت به خوبی روشن می شود و این که چگونه باید عمل کرد تا عوامل معنوی به مدد انسان ها آیند و موجب به ثمر رسیدن تلاش های آن ها شوند. تا چشم دل ما بر این حقیقت بسته است چشم سـرمان تماماً متوجه تمدن مادی حسی دنیایی است و در نتیجه آنچه را باید بفهمیم، نمی فهمیم و چیزی را در زندگی به رسمیت می شناسیم که ارزش به رسمیت شناختن ندارد.

برای درک حقـایق غیـبی، حس جدیـدی فوق حواس ظـاهری نیـاز است و مسـلم انسـانی که افق نگـاه خود را در محـدوده ی محسوسات متوقف کرده از طرح موضوعاتی که می خواهـد او را از این افق خارج کند، خسـته می شود ولی چاره ی کار نفی پیـام انبیـاء نیست، چـاره ی کار تغییر ساحت است تا به سـرنوشتی که هلاکت را به همراه می آورد نزدیک نشویم. آری کمی شکیبایی نیاز است.

### تمدن غربی؛ متهم یا مدعی

در جلسه گذشته سخن به این جا رسید که تمدن غربی نه تنها غیردینی بلکه ضد دینی است و تلاش می کند هر فکر قدسی را نفی کند و لذا با نفی تمدن غربی است که حقایق قدسی و نور اسلام چهره ی خود را

می نمایانند. باید با نگاهی منطقی و نقدی واقع بینانه هیبت و شکوهِ دروغین این تمدن روشن شود. در حال حاضر به جهت آن که مذهب با موضع گیری های انفعالی در مقابل این تمدن به دفاع از خود می پردازد شرایط طبیعی نیست، باید روشن شود این تمدن از نظر معرفتی در انحطاطی قرار دارد که در اثر آن شعور درک مذهب و نبوت را ندارد. به عبارت دیگر تمدن غربی باید در موضع متهم قرار گیرد. در حالی که فعلاً در موقعیت مدعی نشسته است، گویا ما بدهکاریم که متوجه حقایق قدسی عالم هستیم، نه تمدنی که از وجود و نقش آن حقایق غافل است!

وقتی به خوبی به این نتیجه رسیدیم که فهم معنویت و درک جایگاه نبوت برترین شعور ممکن در این عالم است، متوجه می شویم که تمدن غربی به جهت حسّی بودنش، توان درک نبوت و پیام انبیاء علیهم السلام را در هیچ کدام از ابعاد آن ندارد و لذا باید در موضع متهم از خود دفاع کند که چرا بر ناتوانی خود در فهم ظرائف عالم وجود اصرار می ورزد؟ و از درک عالی ترین حقایق محروم و با این همه خود را طلب کار می داند.

در صدر اسلام مسلمانان ابتدا مأمور به مقابله نبودند، تا این که توانستند شرایط بازخوانی خود را فراهم کنند، ابتدا زد و خورد نبود، فقط دشمن ضربه می زد، ولی پس از مدتی آیه نازل شد: «أُذِنَ لِلَّذِینَ یقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَی نَصْرِهِمْ لَقَدِیرٌ»؛(۱) به کسانی که جنگ بر آنان تحمیل شده رخصت مقابله داده می شود، زیرا مورد ظلم قرار گرفته اند و البته خدا بر پیروزی آنان سخت تواناست. خداوند با نزول این آیه دستور فرمود



---

۱- سوره حج، آیه ۳۹.

دیگر وقت مقابله ی مستقیم فرا رسیده است. چون ذات اسلام، چیزی جز نفی کفر و شرک نیست و باید در اولین فرصت که شرایط فراهم می شود حرکتِ تهاجم فرهنگی خود را در مقابل فرهنگ کفر شروع کند وگرنه این کفر است که هر روز شبهه ای می تراشد و ما باید جواب دهیم، در حالی که فرهنگ غربی سراسر نقص است و در مقابل کوچک ترین اشکال معرفتی کمر خم می کند.

در امربه معروف و نهی از منکر به طرفی که مرتکب منکر شده می گوئیم: چرا راه را اشتباه می روی؟ خواهش نمی کنیم که بیا و دیندار شو، بلکه شخص را زیر سؤال می بریم که چرا مسیر معروف و قابل قبول را رها کرده ای؟! همان گونه که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به قیصر روم و پادشاه ایران نامه نوشتند که چرا مسیر باطل را انتخاب کرده اید؟ و فرمودند اگر سخن مرا نپذیرید و به دینی که من آورده ام در نیایید نابود می شوید. روحیه ی دینی چنین برخوردی را اقتضا می کند.

جایگاه مذهب الهی، از آن جهت که از حق سخن می گوید، جایگاه انفعالی نیست، جایگاه مذهب آن است که انحراف را بنمایاند و هرگز از انحراف منفعل نشود. مذهب الهی به صورت انفعالی به دفاع از خود نمی پردازد تا به استغنایش ضربه بخورد. پیامبران علیهم السلام با یک قامت برافراشته حرف خود را در تاریخ می زنند و به تاریخ جهت می دهند، و ملاک و شاخص صحیح بودن حیات بشر را تعیین می کنند تا معلوم شود هر قسمتی از حیات بشر که مطابق سخن انبیاء است صحیح، و هر قسمت که مطابق نیست، غلط است. مثل شاخصی که اندازه ی انحراف را تعیین می کند، با شاخص است که معلوم می شود مثلاً هم اکنون ظهر شرعی است. وقتی

دین الهی در میان نباشد عمق انحراف جامعه نامعلوم می ماند و تا نابودی خود جلو می رود. بر اساس همین قاعده خبرگان و اندیشمندان در نظام جمهوری اسلامی یک رهبر و یک رئیس جمهور پیش بینی کردند، زیرا رئیس جمهورگرفتار کار اجرایی است و از آن جایی که کار اجرایی عموماً با موانعی روبه روست و نسبت به جنبه ی آرمانی جامعه همواره عقب تر است، باید رهبری باشد که جنبه آرمانی و اهداف اصلی نظام را متذکر شود تا همواره جهت ها به سوی آرمان ها سیر کند و توجیه حضور موانع، موجب غفلت از اهداف نشود. آنچه را رهبر نظام الهی مدّ نظر دارد، اهدافی است که اسلام متذکر آن است، ولی آنچه رئیس جمهور مدّ نظر دارد اجرای برنامه ها و عبور از موانع برای رسیدن به اهداف است، در اینجا است که اگر موانع فراوان باشد مسئولان اجرایی کشور به همان اندازه که توانسته اند موانع را برطرف کنند راضی می شوند و اهداف بلند مدت فراموش می شود.

## تحمیل جهالت بر حکمت

در مورد دعوت انسان ها به دین، مسئله به این صورت است که انسان ها نیاز به دین دارند ولی دین، محتاج مؤمن شدن انسان ها نیست، بلکه آن ها نیازمند دین هستند. پیامبران مردم را متوجه دین و جایگاه آن در زندگی اجتماعی و فردی شان کردند و رفتند، حالا مردم باید به دنبال دین بروند تا زندگی خود را از دست ندهند. آدم ها باید به علمای دین روی آورند تا دین را در اختیار آن ها قرار دهند، نه این که علماء به مردم التماس کنند بیایید دینداری کنید. همان طور که ما به پیامبران التماس می کنیم و خاک

پای آن ها را سرمه چشمان خود می کنیم تا شاید یک توجهی به ما بکنند و از آن حقیقتی که دارند ما را محروم ننمایند. با توجه به این نکات است که گفته می شود استغنای دینی را هیچگاه از دست ندهید و ابهت دینی خود را حفظ کنید. اگر کوردلی و عدم بصیرت این تمدن نسبت به حقایق روشن شود، عظمت دین ظاهر می گردد. اثبات عظمت دین خیلی کار مشکلی نیست، مشکل، فهمیدن حجاب ظلمانی مدرنیته است، تا این ظلمات را در نوردیم و حقیقت دین شکوفا گردد.

به گفته ی رنه گنون «در دنیای متجدد هیچ چیز و هیچ کس در جایی که باید باشد، نیست - همه چیز از جای خود متزلزل شده است- افراد بشر دیگر هیچ قدرت و مقام معنوی را به رسمیت نمی شناسند. عوام اجازه ی بحث پیرامون امور قدسی و اعتراض بر جنبه ی قدسی آن ها را به خود می دهند، جهالتِ خود را بر حکمت تحمیل می کنند، خطا و اشتباه بر حقیقت سبقت می جوید، انسان، به جای خدا می نشیند و زمین است که می خواهد برآسمان پیروز شود، فرد است که خود را مقیاس جمیع امور قرار داده و مدعی است احکامی که با عقلِ نسبی و خطاپذیرِ خود استنباط می کند باید بر عالم حاکم باشد.»(۱)

ریشه ی موضوعی که رنه گنون در سخن فوق متذکر می شود در این است که انسان مدرن هیچ چیز را در این جهان کامل و بی نقص نمی داند و می خواهد به جای خدای واهبُ الصُّوَر همه چیز را صورت بخشی کند و صورت وَهمی خود را به آن بدهد. برعکسِ انسانِ خداپرست که نمی خواهد در این جهان خدایی کند، بلکه در نظر او کثیری از امور عالم،



---

۱- «بحران دنیای متجدد»، رنه گنون، ص ۱۰۳.

صورت نهایی خود را پیدا کرده و باید آن ها را پذیرفت و لذا هرگز داعیه ی تغییر آن ها را در سر نمی پروراند. انسان مؤمن به خدا، به معمار جهان معترض نیست، بلکه او را بهترین مدبّر می داند، در حالی که بشر متمدن انسان را به جای خدا نشانده است و به بندگی خود در مقابل خدای جهان معترض است. حرف فرهنگ غربی این است که؛ «فیلسوفان تاکنون جهان را تفسیر کرده اند، ولی حالا نوبت تغییردادن جهان است.»

روح جهان بینی انسان مدرن اعتراض به جهانی است که خداوند در اختیار بشر گذارده است. زیرا می خواهد همه چیز برای جواب گویی به نفس اماره ی او باشد و لذا به واقعیات جهانِ موجود قانع نیست، در حالی که اساس جهان بینی انسان دینی آن است که به بندگی خدا قانع است و بندگی خدا را به عنوان حقیقتِ اصیل خود پذیرفته است. انسان دینی متوجه است خالقی حکیم و علیم جهان را ایجاد کرده و جهان را در نظام کلی خود به عالی ترین شکلِ ممکن پدید آورده است. توجه به نظام هستی با این نگاه به طور کلی برعکسِ نگاه انسان مدرن به جهان هستی است، او جهان را مخلوقی ناقص می داند که باید براساس امیال خود آن را تغییر دهد و در نتیجه جای خدا می نشیند و ابزارهای مهیبی جهت تغییر جهان اختراع می کند، در چنین شرایطی دیگر انسان به جای آن که به خالق خود عشق بورزد، به مصنوع خود عشق می ورزد.

با توجه به موضوعات فوق است که اعتقاد داریم در وضعیت کنونی تمام تجزیه و تحلیل های فرهنگ مدرنیته نسبت به عالم و آدم به هم ریخته است و درست برعکسِ آنچه باید تصمیم بگیرد تصمیم می گیرد و چیزی را انتخاب می کند که هرگز نباید دست به انتخاب آن می زد و به همین

جهت حتماً عکسِ آنچه بایـد نتیجه بگیرد، نتیجه می گیرد. وقتی انسان همه ی همّت خود را صـرف تغییر جهان نمود آنچه را خوب است، بد و آنچه را بد است خوب می داند.

## غرب و ادعاهای بی دلیل

وقتی وظایف ما تابع هیچ قانون قدسـی و مشـروعی نباشد، هر فردی به انجام هرکار نامشخصی کشیده می شود، و این شاخصه ی روشنِ تمـدن جدیـد است که با شکسـتن قداست های عالم، مثل نبوت، وحی و امامت، ظهور نمود و بشـر را به ورطه هایی انداخت که شاید دیگر جبران آن امکان نداشـته باشد و بدون آن که دلیلی بر صـحت اعمال خود داشـته باشد، ادعاهایی کرد. در صورتی که انبیـاء ابتـدا حقانیت دین خود را از طریق معجزات ثابت می کردنـد و سـپس سـخنان خود را در ذیل نظام دینی خاصـی که از طریق پروردگار انسان ها نازل شده بود ارائه می کردند. برای اطمینان بشـر یکی از وظائف پیامبران طرح معجزه است. پیامبران خدا از طریق معجزات، نبوت خود را ثابت می کنند و می نمایانند که سـخنان آن ها همان سخنان خداست و در واقع با این کار بشـر را نسـبت به راه کارهایی که ارائه می دهند مطمئن می کنند. به همین جهت معجزه با جادوگری و حتی با کرامت تفاوت دارد. معجزه کاری است که هیچگاه و به هیچ وجه بشـر توانایی انجام آن را پیدا نمی کند و با تلاش و ریاضت و آموزش به دست نمی آیـد. وقتی بشـر به حقانیت سـخنان نبی خـدا اعتماد کرد، کلمات وَحی الهی برای او ملاک تشـخیص حقیقت می شود و می تواند راه خود را با اطمینان از آن بگیرد و در اختلاف ها و سرگردانی ها به آن تکیه کند، اما

ص: ۱۳۵

فرهنگ مدرنیته با نفی هرگونه حقیقت آسمانی رجوع به هر ملاک اطمینان بخشی را در مقابل خود مسدود کرد و در صدد برآمد با ادعاهای بی دلیل بشر را جلو ببرد.

گاهی اختلاف بین افراد در حد اختلاف سلیقه است، بدون آن که در جهت گیری کلی با همدیگر اختلاف داشته باشد، که چنین اختلافی انسان برانداز نیست، ولی زمانی اختلاف بر سر خوب و بد بودن و یا صحیح و غلط بودن امری صورت می گیرد که اگر در آن امور، جامعه به مسیر صحیحی دست نیابد جهت کلی آدم و عالم ویران می شود در این موارد برای حل اختلافات باید معیارهای مطمئن در منظر جامعه باشد تا در انتخابِ جهتِ کلی به بحران نیفتد. در این موارد اگر سخنانی اطمینان بخش در میان نباشد سرگردانی باقی می ماند.

باید به حقانیت و طهارت اندیشه ای که می خواهیم بدان رجوع کنیم مطمئن باشیم، آن هم راه کاری که علاوه بر نداشتن نقص عقلی، همه جانبه باشد و هیچ خللی در آن یافت نشود. سخنان و نتایج عقلی استدلالی گرچه درست است ولی همه جانبه نیست، نسبت به آنچه مدّ نظر دارد استدلال می کند تا واقعی بودن آن روشن شود. اما سخن انبیاء نه تنها غلط و اشتباه نیست، بلکه چون از طرف خالق هستی آمده، تمام ابعاد عالم و آدم را در نظر دارد و بر اساس این توجهِ همه جانبه ی انسان و جامعه را راهنمایی می کند. در حالی که فرهنگ غربی با نفی نقش نبوت در مناسبات بشری، بشریت را از نتایج سخنان همه جانبه ی انبیاء محروم کرد و لذا بیش از چهارصدسال است بشر با انواع نظریه ها و تئوری ها برای اداره ی عالم و آدم روبه رو است.

ص: ۱۳۶

## جایگزینی حافظه به جای عقل

رنه گنون معتقد است در تمدن جدید در روش آموزشِ لفظی و کتابی، بیشتر سخن بر سر یادگرفتن، و کم تر در موضوع فهمیدنِ حقیقی است. در حال حاضر هدف از آموزش، انباشتن مفاهیم است، و بدین وسیله کیفیت در راه کمّیت قربانی شده و حافظه جایگزین عقل گشته.(۱)

آموزش و فهمیدن در جهان متمدن به معنی جمع آوری اطلاعات است، در حالی که بشر نیاز به شعوری دارد که قواعد و سنن جاری در عالم را بفهمد. دانستن به تنهایی به معنی فهمیدن نیست، نباید تصور کرد آن کسی که مطالبی را می داند ضرورتاً انسان فهمیده ای است. تمدن جدید، بشر تحصیل کرده را کسی می داند که مخزنی از اطلاعات باشد در حالی که به تجربه روشن شده است بعضی از افراد مطالب زیادی می دانند و اطلاعات زیادی دارند ولی شعور و فهمشان متناسب با اطلاعاتشان نیست. انسان برای فهمیدن حقایق و سنن الهی نیاز به آمادگی روحی دارد تا جهت روح و جان خود را متوجه آن ها بنمایاند و در این راستا اطلاعاتی فراوان نیاز نیست، بلکه شعور و فهم خاصی لازم است که فطرتاً در اختیار همه انسان ها هست. همانطور که در موضوع دفاع مقدس هشت ساله، کسی مثل شهید «حسین فهمیده» با آن سن کم و یا آن پیرمرد بی سواد روستایی، جایگاه تاریخی آن دفاع را فهمیدند و خود را فدا کردند. ولی بعضی از استادان دانشگاه نفهمیدند که در آن دوران در کجای تاریخ قرار دارند. چون در آموزش های مدرن به کسی چشمِ دیدن سنن الهی را نمی آموزند. در نظام



---

۱- «بحران دنیای متجدد»، رنه گنون، ص ۱۰۷.

جدیدِ آموزشی افرادی که وارد دانشگاه می شوند بیشتر می دانند، بدون آن که نسبت به فهمیدن تأکید شود. انسانی که از لحاظ شعور رشد کند شخصیت او فربه می شود ولی انسانی که فقط اطلاعاتش زیاد شود، شخصیتش آماس می کند، به قول شیخ شبستری:

برو

ای دوست، خود را نیک بشناس

که

نبود فربهی مانند آماس

عده ای نماز نمی خوانند و شاید به خدا و قیامت هم اعتقاد نداشته باشند ولی از درس معارف اسلامی نمره بیست می گیرند. آیا می توان گفت این شخص چون از درس معارف اسلامی نمره خوب گرفته از آن پیر مرد متدین که نمره ده هم نمی گیرد دین دارتر است؟ به قول نویسندگانِ کتاب «آموختن برای زیستن»، کلاس های سینه به سینه، هزارها سال بشر را در حدّ فهمِ قابل قبول نگه داشت و با بصیرت کامل بدون آن که خود و دیگران را به بحران بیندازند، زندگی کردند. ولی اطلاعاتِ کلاس های صدسال اخیر چون در آن ها دانش هست ولی بصیرت نیست هیچ اقدامی در جهت کنترل امیال سرکش و وحشیانه ی بشر انجام نداده است. امروز در کلاس ها، رابطه ی معلم و محصل، رابطه ی حکیمانه نیست، از آن طرف هم رابطه ی بین فرزندان با پدران و پدربزرگ ها از بین رفته و مدرسه جای آن را گرفته است ولی دیروز که رابطه ی پدر و پدربزرگ با فرزند در مزرعه برقرار بود، و فرزند با سینه ی پر از تجربه و عبرت پدر و پدر بزرگ مرتبط می شد، جوانان از آن ها حکمت های زیادی می آموختند، درنتیجه بشر در آن بستر به توحش کنونی گرفتار نبود. اکنون موضوعِ امتحانات مطرح در مدارس و دانشگاه ها حرص و ولعِ کسب اطلاعات را بالا برده است، بدون این که قدمی در جهت رشد شعور مخاطبان بردارد. آیا به واقع

آن جایی که هدف صرفاً انباشتن مفاهیم است، کیفیت یکسره در راه کمیت قربانی نمی شود؟ راه نجات از این ورطه، راه دوری نیست، کافی است از طریق دین و نبوت نظرها متوجه سنن جاری در هستی شود تا بشر امیال خود را کنترل کند و متوجه حقایق قدسی عالم بگردد. وقتی نظرها متوجه سنن جاری در هستی نباشد حتی اگر بهترین کتاب ها خوانده شود که معانی و شعور دینی در آن موج می زند، چون صرفاً جهت کسب اطلاعات و قبول شدن در کنکور خوانده می شود، در آن مطالعات هیچ معنویت و بصیرتی به دست نمی آید، چون از ابتدا بصیرت، هدف نبود. ولی اگر آن کتاب ها را برای ارتباط با روح والای مؤلف بخوانیم، در عین این که با گریه های او گریه می کنیم، بینش و بصیرت او را نیز به ارمغان می بریم در این نوع تعلیم و تربیت است که می توان گفت خواندن به اسم رب است برای نظر به «اسم رب»، همان که فرمود «اِقْرَأ بِاسْمِ رَبِّکَ الَّذی خَلَقَ»(۱) به اسم پروردگارت بخوان و هدفت کسب بینش باشد نه جمع اطلاعات و دانش.

آری همه ی این ها به جهت آن است که در تمدن جدید حافظه، جایگزین عقل شده است، به طوری که عقل و تعقل در موضوعات به حاشیه می رود و سواد به متن می آید. چه بسیار اشخاصی که سواد دارند ولی عقل ندارند و چه بسا حرص با سواد شدن سبب زائل شدن عقل می گردد. در حالی که اشخاصی همچون «ابوذرِ» عزیز سواد نداشتند ولی عاقل بودند و عاشقانه گرد پیامبر صلی الله علیه و آله می گردیدند.

ص: ۱۳۹

---

۱- سوره علق، آیه ۱.

در گذشته چون سواد دار بودن هدف نبود خوب فکر می کردند، و اگر هم به دنبال سواد بودند برای تدبر و تفکر در متونی بود که با تدبّر و تفکر نوشته شده بود. ولی امروز صرفِ با سوادشدن و خواندن، هدف شده است به طوری که فرصت فکرکردن را از انسان ها گرفته است. سواد به تنهایی و خواندن و مطلع شدن هیچ گاه ما را به سوی یک حقیقت بالا سوق نمی دهد، ما را از ارتباط موجود در بین پدیده های مادی مطلع می کند، در حالی که ما به این دنیا نیامده ایم تا صرفاً اطلاعاتی از دنیای مادی جمع آوری کنیم، آمده ایم تا به سوی حقایق معنوی صعود نماییم و ذات مجرد خود را تا بیکرانه های حقایقِ وجود سیر دهیم و با عوالم معنوی مأنوس گردیم و درجه ی وجودی خود را شدّت بخشیم. در حالی که انباشتن مفاهیم و اطلاعات هیچ نقشی در شدت بخشیدن به وجود انسان ندارد، نهایتاً خبر از وجود آن حقایق به ما می دهد، و اطلاع از چیزی، غیر از مأنوس شدن با آن است. همان طور که آدرس داشتن نسبت به مقصدی عین رسیدن به آن مقصد نیست.

## دموکراسی و برگزیدگان کاذب

مبحث مهم دیگری که در رابطه با تمدن غربی و جدایی آن از عالم قدس مطرح است موضوع دموکراسی است. سؤال این است که آیا رأی مجموعه ی آدم ها به حقیقت نزدیک است و به خودی خود اصالت دارد؟ به نظر می رسد دموکراسی به صورتی که امروز در جهان از آن استفاده می شود، یکی از انحراف های بزرگ تاریخ بشر است. زیرا اگر تمام مردم دنیا به یک نفر رأی دهند که او خوب است، دلیل خوب بودن او نیست و

ص: ۱۴۰

در ذات او هیچ تغییری ایجاد نمی شود، عامل خوب بودن هرکس بستگی به قرب او نسبت به حقیقت دارد و نه به نظر افراد کثیر. قرآن در مورد این که اکثر مردم متوجه حقانیت پیامبر صلی الله علیه و آله نیستند و می گفتند او عقلش را از دست داده است که این حرف ها را می زند می فرماید: «أَمْ يَقُولُونَ بِهِ جِنَّةٌ بَلْ جَاءهُم بِالْحَقِّ وَأَكْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ * وَلَوِ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَن فِيهِنَّ بَلْ أَتَيْنَاهُم بِذِكْرِهِمْ فَهُمْ عَن ذِكْرِهِم مُّعْرِضُونَ»؛(۱) می گویند او با آوردن این سخنان فکرش آشفته است، در حالی که او با سخنان حقی به طرف آن ها آمد و اکثر آن ها نسبت به حق کراهت دارند. حال اگر خداوند از میل آن ها پیروی می کرد، آسمان و زمین و هرچه را در آن بود فساد می گرفت. پس قضیه ی آوردن وَحی آن نیست که آن ها می گویند، بلکه ما به فکر و یاد آن ها بودیم که آن را آوردیم و آن ها از یاد خودشان روی گردانند و در حقیقت به فکر خودشان نیستند.

آیه ی فوق می رساند که نظر مردم به خودی خود اصالت ندارد مگر آن که در بستر حقی قرار داشته باشد.

رنه گنون در این رابطه نکته ی دقیقی را مطرح می فرماید که: «قاطع ترین حجت علیه دموکراسی در این چند کلمه خلاصه می گردد که عالی تر نمی تواند از پست تر به وجود آید زیرا «بیشتر» نمی تواند از درون «کمتر» در آید. و این کاملاً بدیهی است که ملت نمی تواند قدرتی را که خود دارا نیست به دیگران ارزانی دارد. قدرت راستین نمی تواند به جز از



---

۱- سوره مؤمنون، آیات ۷۱ و ۷۰.

عـالم بالاـ از جـای دیگر ناشـی شود و بر این اسـاس است که مشـروع و بر حق است. و گرنه با قـدرت و حکومتی تقلیل یافته و مجعول که غیر قابل توجیه است، سـر و کار داریم، زیرا فاقد اصل است، و در آن به جز آشفتگی چیز دیگری نمی تواند وجود داشـته باشـد... حکـومتِ مبتنی بر دموکراسـی فقـط و فقـط قـانون مـاده و نیروی بهیمی اسـت... نقطـه ی پیونـد میـان نظریـه ی «دموکراسـی» و فلسـفه ی «اصالت ماده» در همین امر است... این امر همان واژگونی کامل نظام طبیعی است، زیرا عبارت است از اعلامِ برتری کثرت، آن برتری که به واقع تنهـا در جهـان مـادی وجود دارد، در حالی که در جهان هستی وحـدت در رأس سلسـله قرار دارد و همین وحـدت اسـاس و اصـلی است که هر کثرتی از آن سرچشـمه می گیرد ... و بـدین سـان نقش رهبری انسان های برگزیـده، حتی وجودشان، با دموکراسـی سازگار نیست ... بالأخره بر اثر بی منطقی شـگفت انگیزی، کار به آن جا رسید که برگزیدگان کاذبی به صحنه آمدند»(۱)

حکومت و قـدرت تقلیل یافته یعنی حکومتی که ریشه ی معنوی نـدارد تا بر جان انسان ها حکومت کند و لذا می فرماید چون فاقد اصل است و آن حاکمیت صورت ولایت الهی نیست، در نتیجه به جز آشفتگی نتیجه ای به بار نمی آورد.

آنچه امروزه تحت عنوان دموکراسی مطرح است این نیست که عده ای کثیر بر روی حقیقتی متعالی اتفاق نظر کنند بلکه بدون نظر به هیچ حقیقتی صـرفاً میل مردم نقش بازی می کند، در حالی که کثرتِ میل ها به خودی خود از ضعف آن ها نمی کاهد مگر این که به وحدت حقیقی که همان حضرت احدیت است، متصل باشند، این است که گفته می شود



---

۱- «بحران دنیای متجدد»، رنه گنون، ص ۱۲۱- ۱۱۲.

دموکراسی موجود در عالم، حکومت ضعیف بر ضعیف است و به همین جهت بی نتیجه است و جامعه را به جایی برتر نمی رساند.

در عالم ماده پرتقال های زیاد نسبت به پرتقال های کم، قابل توجه تر است، ولی در عالم معنویت این طور نیست که کثرت قابل توجه باشد، با توجه به این امر است که می فرماید: «حکومتِ مبتنی بر دموکراسی فقط و فقط از ماده و نیروی جسمانی و حیوانی پیروی می کند و نقطه ی پیوند دموکراسی و ماتریالیسم در همین امر است.» جنبه طبیعی هستی آنچنان است که مرتبه ی فوقانی عالم عین وحدت است و هر چه نازل شود کثرت پیش می آید، حال اگر کثرت در قله قرار گرفت و رأی اکثریت نشانه ی حقانیت به حساب آمد، این امر همان واژگونی نظام طبیعت است. زیرا اعلان برتری کثرت برعکس واقعیت است، چون در هستی، وحدت در رأس سلسله قرار دارد و این وحدت است که اساس هر کثرت می باشد. حال اگر شرایطِ جامعه عکس آن شد دیگر جامعه و افراد به سوی کمال مطلوب سیر نمی کنند، چون در جامعه ی خود به قله ای نظر دارند که حاصل کثرت است. چنین شرایطی جامعه را به چیزی جز همان که هستند راهنمایی نمی کند.

همه پذیرفته اند که چون از نظر تعداد فرقی با همدیگر ندارند پس از جهت فهم هم فرقی با همدیگر ندارند، در این شرایط است که می توان گفت: نقش رهبری انسان های برگزیده و حتی وجود آن ها با دموکراسی سازگار نیست. دموکراسی؛ برگزیدگان کاذب را به وجود می آورد و انسان هایی در آن فضا انتخاب می شوند که به واقع برتر از بقیه نیستند تا بقیه را به طرف کمال مطلوبشان رهنمون باشند. زیرا جریان کثرت، به

وحدت برنگشته، بلکه کثرت به کثرت نظر کرده و چون جمع ناقص باز هم ناقص است رأی بیشتر منجر به سیر به کوی کمال حقیقی نمی شود بلکه سیر به سوی کمال وَهمی خواهد بود.(۱)

در راستای حاکمیت قدسی لازم است بدانیم اولاً: خداوند کمال مطلق است. ثانیاً: خداوند وحدت محض است. ثالثاً: وحدت مساوق وجود است رابعاً: وجود تشکیکی است و لذا وحدت تشکیکی است، پس طبق این

ص: ۱۴۴

---

۱- اشکال هایی که به دموکراسی موجود در جهان مدرن وارد شده فراوان است و از زوایای مختلف مورد نقد و بررسی قرار گرفته است، ولی عزیزان عنایت داشته باشند که هیچ یک از منتقدین به دموکراسی، معتقد به بی رنگ کردن نقش مردم در اداره ی امور خود نیستند، حرف منتقدین به غیر عملی بودن شعارهایی است که تئوری دموکراسی موجود اظهار می دارد، زیرا اگر «دموکراسی» را به عنوان حکومت مردم بر مردم تعریف کنیم، این تعریف هرگز تحقق خارجی به خود نمی گیرد و نباید اجازه دهیم با کلمات فریب دهنده ما را به ناکجاآباد حواله دهند. تردستی رهبران دنیای مدرن در این است که مردم را معتقد سازند که خود حاکم بر سرنوشت خود هستند، و به جز حکیمان جوامع غربی بقیه قادر نیستند فکر کنند که چنین امری محال است، همیشه می توان به یاری تبلیغات در ذهن مردم عادی که در مسیر معنوی سیر نمی کنند، جریانی را برانگیخت و آن ها را به آن سو سیر داد. مسلم همیشه افرادی که قادرند با معرفت کامل به هدف و منظور خود، ابراز عقیده کنند زیاد نیستند و این نکته است که منتقدین به دموکراسی را وامی دارند بپرسند چگونه می توان پذیرفت باید نظر اکثریت چون قانون پذیرفته شود و در زمان های طولانی بر سرنوشت افراد حاکم باشند؟ وقتی متوجه آفات دموکراسی به معنی امروزین آن شدیم می فهمیم که چرا خداوند قوانین اصلی حیات بشر را به وسیله ی پیامبران به بشر ارزانی داشته و در دل ارائه ی قوانین الهی، انسان هایی را نیز قرار داده که با ارتباط با عالم قدس مظهر اجرای آن قوانین باشند و بستری را فراهم کرده تا با فطرتِ تک تک انسان ها گفتگو کند تا حاکمیت انسان های الهی را با تمام وجود پذیرا باشند و دیگر حکومت اکثریت مطرح نباشد، بلکه حکومت جان انسان ها در میان باشد. در چنین بستری نظر اکثریت به وحدت باز می گردد و از اصل و ریشه ی وحدانی منقطع نمی شود. در آیه ۵۹ سوره نساء در رابطه با مدیریت قدسی «اولی الامر» نکاتی هست که می توانید به تفسیر دقیق آن در المیزان رجوع فرمائید.

مقدمات، کمال مطلق همان وحدت محض است، در نتیجه هرجا به اندازه ای که وحدت حقیقی در صحنه است، کمال حقیقی در صحنه است و هرجا کثرت در صحنه است نقص در صحنه است، مگر این که آن کثرت متصل به وحدت باشد. و چون دموکراسی نظر به کثرت دارد، بدون اتصال به وحدت، نمی تواند ولایت فقیه را که ظهور احکامِ متصل به خداوند است بپذیرد ولی می پذیرد یک فرد به صرف این که رأی زیادی به او داده اند، حاکم باشد. چون در دیدگاهی که وحدت، اصالت ندارد، ذات کثرت، موجودیت پیدا می کند در حالی که در حکومت الهی، که پیامبر و امامان معصوم علیهم السلام احکام و قوانین الهی را متذکر می شوند، ابتدا مردم را به حکم الهی دعوت می کنند تا مردم با رأی خود بخواهند به جای امیال اکثریت، حکم الهی در مناسبات آن ها جریان یابد. و اگر هم به حاکمیت اعتراض دارند بدان جهت است که می گویند چرا از اجرای حکم الهی کوتاهی کرده است؟ در نظام الهی، حاکمان به جای آن که رأی و نظر خود را بر مردم حاکم کنند، حکم خدا را که عین طلب فطرت همه ی انسان ها است، بر جامعه حاکم می کنند. و چون وحی الهی و سخنان امامان معصوم علیهم السلام از طرف خداست و خدا وحدت محض است، نه تنها مورد قبول همه ی جان هاست، بلکه موجب آشفتگی و بحران نمی شود و نظام جامعه مطابق نظم طبیعی جهان هستی خواهد بود.

در زمان غیبت امام علیه السلام، ولی فقیه سعی می کند حرف خدا و رسول و امام را براساس اجتهاد خود، کشف کند و به جامعه برساند، به جامعه ای که با انتخاب خود خواسته است تا حکم خدا در مناسبات آن جاری باشد. ولی فقیه تلاش می کند رأی و سخن گرفته شده از مسیر وحدت را به

جامعه برساند و به همین جهت در نظامی که فقیه بر آن ولایت دارد جامعه گرفتار بحرانی که دموکراسی غربی جامعه را در خود فرو می برد، نمی شود.

## آرامش در حاکمیت انسانِ به وحدت رسیده

توجه به قوای بهیمی و سنگینی های ماده که توجه به مرحله ی نازله ی هستی است موجب می شود که همواره برای انسان محدودیت بیشتری پیش آید و او را به سوی کثرات رهسپار کند و این همان روحیه ی ماتریالیسم است که در روان انسان حاکم می شود. انسان هرچه بیشتر به دنیا نظر کند، محدودتر می شود و هرچه به معنویت نظر کند، وسعت می یابد، آن هم وسعتی حقیقی، کسی که به دنیا به عنوان مطلوب روح خود، نظر کند در محدودیت قرار می گیرد، هر چند ممکن است این محدودیت را حس نکند و تصور کند با به دست آوردن دنیای بیشتر از محدودیت آزاد می شود غافل از آن که برای آزادشدن از محدودیت باید ساحت خود را تغییر دهد و نظر خود را به جایی بیندازد که در ذات خود نامحدود است، در آن حال است که می فهمد ذات عالم ماده محدودیت است و هرچه در ذات عالم ماده فرو رود بر محدودیت خود افزوده است؛ درنتیجه از عالم ماده به عنوان مطلوب روح خود، منصرف می شود و با مرتبط شدن با حضرت احدی، احساس می کند همه گنج های عالم در نزد اوست. وقتی روشن شد انسان اگر خود را از محدودیت عالم ماده آزاد کرد و به بی نهایتی عالم معنا نظر کرد، به آزادی حقیقی که مطلوب اوست دست

یافته است، می فهمد فرهنگ غربی با رویکرد دنیایی خود چه خسارت بزرگی به عالم و آدم وارد کرده است.

بـا توجه به نکـات فوق است که می توان گفت؛ اگر جامعه اهـداف اصـلی خود را در سـیر به سوی حقایق معنوی قرار داد، در عینی که کارها با نظم خاصی انجام می گیرد، هرگز گرفتار هرج و مرج نخواهد شد، و معنی تمدن اسلامی نیز همین است که مناسبات جامعه با نظر به عالم معنا مدیریت شود.

تنهـا یـک راه برای رهایی از هرج و مرج و آشـفتگی وجود دارد، و آن احیاء دگرباره ی معنویت است که موجب ظهور انسان هـای برگزیـده در جهان کنونی می شود، انسان هایی که متـذکر عالم قـدس انـد و راه فرو بسـته به سوی آن عالم را در مقابل انسان ها می گشایند. با حضور چنین انسان هایی در مدیریت جامعه، بشـر سـر و سامان می گیرد. در همین راستا حضرت روح الله خمینی«رضـوان الله تعـالی علیـه» می فرمایـد: «مـا آن چیزی را کـه می خـواهیم، حکـومت الله اسـت، حکـومت خـدا را می خواهیم. مـا می خواهیم قرآن بر مـا حکومت کنـد. مـا می خواهیم قوانین اسـلام بر مـا حکومت کنـد. مـا هیـچ حکومتی را جز حکومت الله نمی توانیم بپذیریم، و هیچ دستگاهی را که بر خلاف قوانین اسلام باشد نمی توانیم بپذیریم».(۱)

غرق شـدن در دنیـا و عـالم ماده، که عین حرکت و تغییر است، موجب اضـمحلال جامعه و بی ثمری کارها می شود و مشـکل آنچنـان کم نیست که بتـوان بـا دموکراسـی موجود - که بـاز حـاکمیت کـثرت بر کـثرت است- آن را رفع کرد. در حـالی که خداوند برای زندگی ما برنامه دیگری را ارائه



---

۱- «صحیفه نور»، ج ۸، ص ۲۸۲.

فرموده است تا از طریق دین الهی و امامی معصوم زمین به آسمان متصل گردد و همه ی استعدادهای آدم و عالم شکوفا شود، تا انسان ها به زیباترین شکل معنی زند گی را بفهمند.

دلایل متقن و محکم از یک طرف و روایات قابل توجه از طرف دیگر ما را متوجه وجود «واسطه ی فیض» در هستی می کند، واسطه ی فیضی که به عنوان مظهر کاملِ «اسم الله»، انسان کاملی است که مقامش، مقام حمل همه ی اسمای الهی است، اسمایی که خداوند در باره اش فرمود: «وَعَلَّمَ آدَمَ الأَسْمَاء كُلَّهَا»؛(۱) و وقتی انسان کاملی که همه ی اسمای الهی را می شناسد مدیریت جامعه ی انسانی را به عهده گیرد، روح همه ی عالم، بر عالَم مدیریت می کند و تکوین و تشریع هماهنگ می شود، و همان حقیقتی که بی واسطه و تکویناً از خداوند فیض می گیرد، تشریعاً جامعه را به سوی اهداف عالیه اش راهنمایی می نماید.

حال آنچه را خدا برای ما خواسته است مقایسه کنید با آنچه امروز در جهان مدرن جریان دارد. چگونه می توان با چنین حاکمانی جامعه را از بی سر و سامانی موجود خارج کرد و به شکوفایی های روحانی سوق داد؟ آیا با ایجاد آرزوهای وَهمی و مشغول کردن بشر به وَهمیات می توان به آینده ی این تمدن امیدوار بود؟ یا این که باید بپذیریم تزلزلْ سرنوشت حتمی چنین بی سر و سامانی می باشد. آری این سؤال پیش می آید که در حال حاضر ما چه کنیم؟ مسئله روشن است، وقتی از یک طرف نظرها به سوی مدیریت امام معصوم جلب شد، و از طرف دیگر ظلمات مدیریت



---

۱- سوره بقره، آیه ۳۱.

امروزین دنیـا معلوم گشت، موضوعِ گـذار از آن ظلمات به سوی نور پیش می آیـد، که مرحله ی گـذرا را بایـد با ولایت فقیه طی کرد.

فقیه یعنی کارشناسـی که حرف خدا و پیامبر و امام را به سوی جامعه ی انسان ها سـیر می دهد. فرق فقیه با امام معصوم در این است که: امام معصوم خودش در مقام وحـدت و قرب الهی است. ولی، فقیه خودش در مقام وحدت نیست و چنین ادعائی هم نـدارد. بلکه از نظر علمی این توانایی را دارد که سـخنان خـدا و پیامبر و امام را به جامعه برساند؛ تا جامعه آماده شود و ظرفیت حاکمیت مسـتقیم امام معصوم عجل الله تعالی فرجه در آن به وجود آیـد. هر چند در زمان غیبت هم امام عصـر عجل الله تعالی فرجه نقش خود را دارنـد و مـددهای خود را اِعمـال می کننـد. در حـال حاضـر هم انسـان هـا فیض حقیقی را از مقام وحـدت انسانی یعنی حضـرت صاحب الامر علیه السـلام می گیرند، منتها حکومت در زمان غیبت امام، از طریق ولی فقیه اداره می شود تا عملاً حکم حضـرت اَحدی در جامعه جاری باشد و جامعه ی اسـلامی از هرج و مرجی که روان فرد و جامعه را در غرب فرا گرفته، مصون بماند.

اگر جایگـاه ولایت فقیه را در عصـر حاضـر درست بشناسـیم و با عزمی تمام به آن روی کنیم در این دورانِ ظلمانی سرنوشـت بسـیار بهتری خواهیم داشت. یک دانشـمندان آلمانی می گویـد: «اگر مردم اروپا ولایت فقیهِ جمهوری اسـلامی را بشناسـند بر حاکمان خود می شورند و حکومتی شبیه حکومت اسلامی ایران بر کشورشان حاکم می کنند».

حکومت نخبگان و برگزیدگان معنوی چیزی است که دین حضـرت مسـیح علیه السـلام نیز بر آن تأکید داشته و غرب به جای آن که انحراف پیش آمده توسط کلیسای قرون وسطی را جبران کند، جهت خود را به سوی

دموکراسی موجود انداخت و با چیزی بسیار بدتر از قبل روبرو شد. کلیسا در تاریخ دراز مدت خود قاعده ی حاکمیت انسان های برگزیده ی معنوی را دنبال می کرد و سال ها کشورهای مسیحی را اداره می کرد، اشکال از وقتی پیش آمد که عده ای بدون هیچ شایستگی معنوی واسطه ی بین خدا و مردم شدند. مثل این است که ولی فقیه بخواهد به جای حکم خدا، هوس خود را حاکم کند و ما هم به جای این که با آن شخص مخالف شویم که حکم خدا را نمی گوید، با اصل ولایت فقیه به مقابله و به مخالفت بپردازیم. همان کاری که اروپای بعد از رنسانس کرد، به جای آن که با چنین کشیشانی مخالفت کند، با حاکمیت دین مخالفت کرد و در هدایت جامعه اصل را بر رأی مردم گذاشت.

درست فهمیدن جایگاه ولایت فقیه باعث می شود که متوجه ضرورت آن در حال حاضر باشیم و از آن طریق بتوانیم بسیاری از مشکلات تاریخی خود را جبران کنیم. غفلت از وضع تاریخی که در آن هستیم موجب می شود تا با آرزوهای وَهمی باز به عقب برگردیم. مطمئناً اگر روش حکومتی فدرال آلمان در این کشور جایگزین شود، وضع از این هم که هست بدتر خواهد شد. زیرا اولاً: ما در شرایط تاریخی دیگری هستیم. ثانیاً: ملت ما به دنبال اهداف دیگری هستند که مکتب تشیع در منظر آن ها قرار داده است و از طرفی ما در حال حاضر نسبت به اروپا جزء کشورهای فقیر هستیم. در حالی که آن ها سالهای سال با انواع چپاول ها و استعمارگری ها برای خود سرمایه ها اندوخته اند و با این همه با مشکلات بزرگی روبه رو هستند. مردم ما، به دلایل فراوانی باید برای دینداری و پذیرفتن حکم خدا در زندگی فردی و اجتماعی آماده شوند و با ولایت

فقیه و حکومت اسلامی نه تنها روح و روان خود را معنوی کنند، بلکه مشکلات اقتصادی شان را هم حل نمایند تا گرفتار شرایطی نشوند که دموکراسی امروزین غرب برای بشر پدید آورد.

## محدودیت دانش مدرن

مطلب دیگری که در رابطه با کوردلی تمدن غربی مطرح است و هرج و مرج اجتماعی و روانی را پدید آورد محدود شدن این تمدن به دانش مادی است.

علمِ غربی که به حقایق روحانی پشت کرد و در چهارصدساله ی اخیر توسعه یافت، فقط و فقط مربوط به مطالعه ی جهان محسوس می باشد، این علم تنها روش هایی را که با عالم محسوس مرتبط است روش های «علمی» اعلام کرد و هر روش دیگری را غیر علمی خواند و با این کار هر علمی را که مربوط به ماده نیست انکار کرد، به طوری که دانش آموختگان علم جدید اگر هم به معنویات معتقد باشند آن ها را قابل اندیشیدن نمی دانند. به گفته ی رنه گنون؛ «وقتی یک دانشِ مادی صرف، به منزله ی یگانه دانشِ ممکن جلوه کند، و وقتی افراد بشر عادت کرده اند که بیرون از این دانش هیچ معرفتی را ارزشمند نشمارند، و وقتی هرگونه آموزش و تربیتی که انجام می شود هدفش این است که برافراد بشر پرستش این علم را تلقین کند، در آن صورت چگونه این افراد می توانند عملاً ماتریالیست نباشند؟ یعنی چگونه می توانند جمیع مشغله های خود را معطوف به ماده نبینند؟ به چشم متجددین گویی هیچ چیز جز آنچه ملموس و مشهود باشد وجود ندارد و یا دست کم اگر هم بپذیرند که چیزی غیرمادی وجود دارد، چنین

امری را نه تنهـا ناشـناخته اعلام می دارنـد، بلکه «ناشـناختنی» به شـمار می آورنـد. و در نتیجه خود را از مشـغول داشـتن به آن حقایقِ عالیه معاف می داننـد و حتی جهان معنا را یک نمونه از جهان ماده می داننـد و لـذا مدعیان ایمان هم در عمل کردن به اصول ماتریالیسم، به هیچ وجه دست کمی از کافران ندارند.»(۱)

چنانچه ملاحظه می فرمائیـد در جمله ی فوق سـخن از روح ماتریالیسـمی است که در جامعه غربی حاکم است، حال چه افراد، معتقد به خدا و قیامت باشـند و چه نباشـند. مثلاً اگر شخصی در عین انجام عبادات شرعی تمام دنیایش، مشغله ها و دانش های مادی باشد، این شـخصِ معتقد به دسـتورات دین، در انتخاب های زندگیش همان قدر ماتریالیست است که آن فرد بی اعتقاد. کسـی که تمـام افق روحش همین علم مـادی است، و آن علمی که جایگـاه نبی و نبوت را می نمایانـد، نمی فهمـد این فرد در واقع ماتریـالیست است هر چنـد که ادعـای آن را نداشـته باشـد. کسـی که با تمام وجود برای قبول شـدن در کنکور درس می خواند و تمام افق روحش قبولی در کنکور و دست یابی به حقوق مکفی است، و چهار سال هم در دانشگاه فقط با همین علوم تجربی سـر و کار دارد و موضوعات معنوی را قابل تحقیق و مطالعه نمی دانـد، عملاً قلبش به جایی می رسد که معنویات برای او واقعیـات قابل توجهی نیسـتند. آن هنگام است که در معنویات شک می کنـد و آرام آرام حقانیت آن هم از منظر قلبش می رود، تا آن جا که ممکن است در انجام عبادات نیز کوتاهی کند. چنین افرادی اگر هم بخواهند روی معنویات فکر کنند، چون شعورشان از حدّ عالم ماده بالاتر



---

۱- «بحران دنیای متجدد»، رنه گنون، ص ۱۲۸.

نرفته است معنویات را تا سطح صورت های مادی پایین می آورند تا قدرت فهم آن را داشته باشند. چنین افرادی بهشت و جهنم را هم دنیایی و مادی تجسم می کنند.

محدود شدن به علم مادی موجب شده که امروز در جامعه ی اسلامی افراد زیادی وقتی می خواهند در مورد بهشت و جهنم و ملائکه و خدا فکر کنند، همه را تا سطح دنیا پایین می آورند و آن ها را شبیه به ماده می دانند. به جای این که خودشان بالا روند تا به عالَم اعلی برسند، عالم اعلی را پایین می آورند. اهل کتاب، به خصوص یهود، نمونه ی روشنی از دینداران دنیاپرست هستند. تعبیر یهود اُمت که در سخنان پیامبراسلام صلی الله علیه و آله مطرح است، اشاره به همان متدینینی دارد که صورت های مادی بر فکرشان غالب است، این ها اگر عکس این مطلب را هم اظهار کنند از نوع موضع گیری هایشان معلوم است که نسبت به حقایق معنوی فکر نکرده اند بلکه فقط آن ها را در حافظه نگه داشته اند و در هر فرصت طوطی وار بازگو می کنند.

در راستای محدود کردن علم به علم حسی، تمدن غربی تا آنجا جلو آمد که متجددین تلاش دارند هر «کیفیتی» را به «کمیت» بکشانند و این کار، مشکلی عظیم به بار می آورد. زیرا حقیقتاً این فرهنگ با چنین کاری هیچ گاه معنویت را نخواهد فهمید و مصداق آیه ای است که می فرماید: «فَاَنّها لاتَعْمَی الاَبْصارُ وَلکِنْ تَعْمَی الْقُلُوبُ الَّتی فِی الصُّدُور»؛

این ها چشمِ سر و حس شان کور نیست، چشم دلشان کور است. کمیت و ماده را می فهمند ولی معنویت و عالم اعلی را نمی فهمند.

ص: ۱۵۳

حاصلِ کشانـدن کیفیات به صورت کمیات آن شـد که امروز بشـر در طمأنینه و آرامش قرار نـدارد و از خردمنـدی مسافت ها فاصـله گرفته، در عالَمی به سـر می برد که احساس غربت، جای آرامش و قرار را گرفته است. زیرا در خانه ای که در آن روح حسی حاکم است به مولوی و حافظ وقعی گذارده نمی شود، اگر هم مثنوی خوانده می شود سعی در به کمّیت در آوردن آن اشعارِ سراسر کیفی است.

امید است در این جلسه توانسـته باشـیم روشن کنیم رهبری و سـیاست مدینه بدون قرب به حق، حرف عوام فریبانه ای است که بیشترین خسارت را به مردم می زند و معلوم شده باشد دوری از خدا و تبدیل انسان به توده و فرو رفتن انسان در نفسانیات، که همه و همه از شـاخصه هـای تمـدن غربی است، چه بلایی بر سـر مردم این روزگار آورده است. و آیه ای که در ابتـدای بحث خوانـده شـد و علت سـقوط تمـدن هـای گذشـته را کـوردلی آن هـا معرفی کرد، چگونه مصـداق خود را در جهـانِ امروز می نمایاند.

«والسلام علیکم و رحمهالله و برکاته»

## جلسه پنجم: انسان بی هویت

### اشاره

ص: ۱۵۵

بسم الله الرحمن الرحیم

«اَفَلَمْ یسـیرُوا فِی الاَـرْض فَتَکُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ یعقِلُوَن بِهـا اَوْ اذانٌ یسْـمَعُونَ بِهـا فَإِنَّهـا لاـتَعْمَی الاَبْصارُ وَلکِنْ تَعْمَی القُلُوبُ الَّتی فِی الصُّدُور»(۱)

آیا در زمین گردش نکرده اند تا دل هایی داشـته باشـند که با آن بیندیشند، یا گوش هایی که با آن بشنوند؟ در حقیقت چشم های آن ها کور نیست لیکن دل هایی که در سینه ها دارند کور است.

## مدرنیته و وارونه گشتن نظام طبیعی

خداونـد در آیه ی فوق می فرمایـد: ای پیـامبر آن هـایی که بـا نبوت مقابله می کننـد و نقش حقایق غیبی را در عالم منکر می شوند، آیا به صـحنه تاریخ نگاهی کرده اند؟ اگر این ها سرنوشت ملت هایی را که از غیب بریدند و به حس گرویدند بررسی کنند، بیش از آن که چشم سرشان باز شود، چشم دلشان باز می شد. ولی قضیه از این قرار است که آن هایی که حضور سنت های غیبی خداونـد را در این عالم نمی فهمند، چشم دلشان کور است، هرچند چشم سـرشان کور نباشد. این ها ارتباط خود را با اصیل ترین

ص: ۱۵۷

---

۱- سوره حج، آیه ۴۶

واقعیـات هستی قطع کرده انـد و بـا نازل ترین واقعیات که همان محسوسات باشـد، زنـدگی می کننـد. که نمونه ی بارز آن را امروزه در تمـدن غربی می توان یـافت، این تمـدن عـالَم را به نوعی نگریسـته است که در آن نگاه معنویت و حقایق غیبی هیچ نقش اساسی ندارد.

در طول تاریـخ، کارهای نادرست و کارهای درستِ زیادی به چشم می خورد، همچنان که در جوامع مختلف انسان های بد و انسان های خوبی وجود داشته اند، با این همه؛ آن جوامع مسیر خود را طی کرده اند و در بسیاری موارد بستری برای تعالی آن هایی که می خواسـته اند متعالی شوند، فراهم بوده است. مشکل وقتی اساسی می شود که عقاید باطل و اعمال فاسد در جامعه به عنوان عقایـد و اعمال آبرومنـدانه جلوه می کنـد و از آثار سوء آن در سـرنوشت فرد و جامعه غفلت گردد. وقتی در جامعه، انسان های حکیمی باشـند و اکثر افراد هم بدانند که آن ها انسان های اندیشـمند و حکیمی هستند، حال یا از آن ها پیروی می کننـد، یا نمی کنند، این جامعه برای کسانی که بخواهند متعالی باشـند، بستر مناسبی است. اما گاهی نه تنها حکیمان در جامعه منزوی هسـتند، بلکـه طـوری است که اساساً برای حکمت و انـدیشه ی واقعی ارزش قائـل نمی شونـد و قهرمانـان جـامعه افراد سطحی و سطحی نگر می باشند، چنین جامعه ای محکوم به سقوط است.

خطر این جاست که انـدیشه ی قدسـی و حکیمانه از نظرها فرو افتـد و بازار عمل های فاقد اندیشه رونق گیرد و عمل زدگی به خودی خود بر ذهن و فکر جـامعه حـاکم شود. چنین جـامعه ای در برآینـدِ کلی به سوی انحراف سـیر می کنـد و در نهـایت با ناکامی روبه رو می شود. زیرا اولاً: از

عقایـد باطل و اعمال فاسـد و آثار سوء آن ها غفلت شده است. ثانیاً: صاحبان اندیشه های قدسـی و انسان های حکیم در چنین جامعه ای میـدانی برای تغییر رفتار افراد ندارند. هر جامعه ی انسانی ممکن است در برهه ای ازحیاتش کج اندیشـی کند. وقتی نوع ارزش هـای جـامعه به گونه ای است که موفقیت و کمـال خود را در انحرافِ هر چه بیشتر می جویـد، بایـد در آن جـامعه منتظر بحران های اساسـی بود، هر چه از حیات این جامعه بگذرد نه تنها به چیز برتری نمی رسد بلکه هر روز با ناکامی بیشتری روبه رو می شود.

علم جدید و فرهنگ مدرنیته به گونه ای خود را مشـغول حسّـیات کرد که دیگر حضور معنویات را در اداره ی زندگی، امری ضروری نمی دانـد تـا بخواهـد وقت و انـدیشه ی خود را صـرف حضور هر چه بیشتر آن نمایـد و این دقیقاً وارونه نمودن نظام طبیعی جـامعه است. زیرا نظـام طبیعی عالَم طوری است که مراتب پائین همواره تحت تأثیر و مـدیریت مراتب عالی تر اداره می شونـد، به طوری که مراتب عـالی ترِ عـالم مـاده یعنی عالم غیب و معنویات حکم خود را بر عالم ماده إعمال می کننـد تا عالی ترین مراتب غیب یعنی حضـرت اَحدی که بر تمام مراتب هستی احاطه دارد. حال در نظر بگیرید سـرنوشت فرهنگی که معتقد است هرچه تحت حـواس در نیایـد «غیر واقعی» است چه خواهـد بود، و چرا تمـدن غربی اصـالت را به عمـل می دهـد و از هر آنچه فایـده ی محسوس نـدارد گریزان است! و چرا هرجا این تمدن وارد شد ملت ها به حقایق قدسـی بی علاقه می شوند. در این فضا است که علم، تنها به معنی وسیله ی بسط صنعت به میدان می آید.

بشری که بنا بود بر ماده حکومت کند و آن را در اختیار بگیرد، برده و غلام ماده شد و بلند پروازی هایش را محدود به اختراع و ساختن

ماشین های غول آسا کرد و کارش به جایی رسید که خودش به ماشین تبدیل شد. آیا در چنین شرایطی کارگران که اعضاء مهم جامعه محسوب می شوند به چیزی جز به ماشینی که در کنار آن کار می کنند می توانند فکر کنند؟ به گفته ی رنه گنون؛ «کارگرانِ امروزی، با صنعت گران پیشین تفاوت بسیار دارند، کارگران امروزی به جز خدمت گزاران و بردگان ماشین چیز دیگری نمی باشند، و به اصطلاح، خود عضو و پیکر ماشین شده اند. اینان ناگزیرند پیوسته به شیوه ای ماشینی حرکات مشخص را تکرار کنند تا اتلاف وقتی صورت نگیرد.»(۱)

چون هدف آن ها تولید هرچه بیشتر است، و آنچه حاکم است «کمّیت» است و لذا می توان تمدن غربی را «تمدن کمّی» نامید. تمدنی که در آن جز صنعت، تجارت و امور مالی هیچ چیز دیگر اهمیت ندارد، قدرت مالی بر سراسر تصمیم گیری های فرهنگ غرب حاکم است و توده ی مردم تحت تأثیر چنین تلقیناتی قرار گرفته اند بدون آن که متوجه شوند تحت تأثیر چه تلقیناتی هستند.

## مدرنیته و معنویتِ به تاراج رفته

آیا با توجه به این که ماده ذاتاً کثرت و تشتت است جامعه ی مادی زده می تواند روزی روی آرامش به خود ببیند؟ آیا رقابت های مادی فرصتی برای به خودآمدنِ بشر باقی می گذارد تا بفهمد قدرت های معنوی، برتر از جمیع ستیزه جویی هایی است که روح فرهنگ مدرنیته برای ایجاد صلح بر بشریت اِعمال کرده است؟ رنه گنون می گوید: «روح عمل زد گی آنچنان حاکم شده که حتی آنان که مدعی قبول قدرت های معنوی هستند، عملاً



---

۱- «بحران دنیای متجدد»، رنه گنون، ص ۱۳۵.

هرگونه تأثیر واقعی و هر نوع حق مداخله در شئون اجتماعی را برای امور معنوی قبول ندارند، به طوری که بین مذهب و مشغله های معمولی زندگی دیواری کشیده اند، چه در امور فردی و چه در امور اجتماعی. حال سؤال این است آیا معایب تمدن کمّی از مزایایش بیشتر نیست؟ معارف عالیه ای که به دست فراموشی سپرده شده، ادراکات قدسی که بنیادش منهدم گشته، معنویتی که به تاراج رفته است، همه در اثر رویکرد افراطی به صنعت و تکنولوژی بود. تمدن غربی نمی پذیرد که افرادِ بشر کم تر کارکردن و به کم قناعت کردن را برای زندگی کردن، بهتر به شمار آورند»؛(۱)

زیرا در منظر این تمدن آنچه ارزش دارد کمّیت و کثرت است و لذا اگر کسی مثل غربی ها در جوش و خروش مادی نیست، او را تن پرور به شمار می آورند، هرچند با کنترل میل ها و وهمیات خود متوجه حقایق قدسی شده باشد، زیرا این امور دیده نمی شود و لمس نمی گردد. قهرمانان این جهان کسانی اند که نیروی عضلانی آن ها به نهایت رسیده باشد گرچه درنده خو باشند. آیا این نوع نگاه به انسان، شیدا شدن به امور پوچ به حساب نمی آید؟ آیا اینان می توانند خود را خوشبخت تر از انسان های حکیم که در دوران گذشته بودند، بدانند؟ به گفته ی رنه گنون: «این تمدن همیشه بیش از آنچه بتواند ارضاء نماید نیازمندی به وجود می آورد»(۲)

زیرا وقتی انسان در راه برآوردن هوس ها گام نهاد و از حقایق قدسی- که کنترل کننده ی هوس اند- منقطع گشت، دیگر توقفی نخواهد داشت و دلیل موجهی برای کنترل کردن امیال خود ندارد، با جمیع وسایل



---

۱- همان، ص ۱۴۵.

۲- همان، ص ۱۴۵.

می کوشد هر چیزی را که میل می کند به دست آورد، برای او تنها جواب دادن به همین امیال اهمیت دارد و چون با پول می توان وسایل جواب گویی به امیال را به دست آورد، تمام فکر و ذکر او آن است که پول بیشتر داشته باشد، دائماً نیازمندی های تازه برای خود کشف می کند و با پول بیشتر باید آن ها را به دست آورد.

وقتی در جامعه ای برآوردن امیال حسی ارزش به حساب آمد حتماً ثروتمندان ارزشمندتر از بقیه خواهند بود، چون می توانند به ارزش های حسی دست یابند. بخواهند یا نخواهند در چنین فرهنگی، جامعه گرفتار تضاد می شود و از بحران و سقوط در این جامعه گریزی نیست.

در چنین شرایطی پایداری بر مذهبی فعّال که متوجه امور قدسی است نه تنها شایسته ی تقدیر است بلکه شایسته ی داشتن حقِ حیات در آینده ای است که دیگر امکان حیات تمدن غربی به پایان رسیده است.

مسلّم است که در پایداری در مقابل تمدن غربی یک قدرت الهی نهفته است که می فهمد نمی توان عالَم دین را با عالَم تجدد آشتی داد وگرنه باید با مذهبی سخت تحقیرشده به سر بریم که همواره در زیر حمله های خصمانه ی فرهنگ مدرنیته دست و پا می زند. چون ذات مدرنیته دشمنی با هر امری است که بشر را به عالَمی فراتر از عالَم حس دعوت می کند، نمی توان گفت فرهنگ غربی با مسیحیت کنار آمده است. به گفته ی رنه گنون؛ «روحیه ی متجدد، ضد مسیحی می باشد، زیرا ذاتاً مخالف مذهب است».(۱)



---

۱- همان، ص ۱۵۰.

## ماشینیسم؛ رباینده ی درخشش حیات

با حضور ماشین در تمدن جدید، دیگر انسان نمی تواند حاصل حیات خود را در کار خود ببیند. در حالی که انسان دوست دارد خودش باشد و حاصل کار خود را در ساخته ی خود احساس کند. ولی در این تمدن همچنان که عرض شد، کارگران به جز خدمتگزاران و بردگان ماشین، چیز دیگری نمی توانند باشند، بلکه خود، عضوی از پیکر ماشین اند. کوزه گر هنگامی که کوزه ای می سازد، حس می کند که خودش آن کوزه را ساخته و به عنوان یک انسان مشغول تولید چیزی است که می خواهد تولید کند. ولی کارگری که در کارخانه ی بافندگی در حال کار است، حس می کند که ماشین کار می کند و او به عنوان یک ابزار در خدمت ماشین است. کوزه گر می تواند حاصل ده سال تجربه ی خود را در آخرین کوزه ای که ساخته، ببیند و نیز آن تجربه ها را در آخرین کوزه با آن ظرافت ها به نمایش گذارد و خود نیز به تماشای آن بنشیند، در واقع در آینه ی آخرین کوزه، ده سال عمر خود را بازیابی می کند. اما کسی که ده سال کنار ماشین بافندگی عمر خود را طی کرده حاصل کارِ روز آخر عمر او با روز اول برایش یکسان است، چون در حقیقت کارگر نیست که پارچه می بافد، بلکه ماشین است که پارچه می بافد و به همین جهت می توان کارگران را از پشت ماشین ها عوض کرد بدون این که محصول ماشین تغییر کند، چون ظرافت فکر و ذهن آن ها در تولیدات ماشین نقشی ندارد. در دنیایی که ماشین کارِ تولید را به عهده دارد به جای این که کار کارگر در گروِ شخصیتش باشد و حاصل حیات خود را در کار خود نظاره کند، خودش در گروِ ابزار کارش می باشد و غلام و برده ی ماشین

ص: ۱۶۳

است. در چنین شرایطی انسان خودش نیست و نمی تواند خود را در کار خود بیابد و سخت ترین فشارهای روحی از اینجا شروع می شود. حقیقتاً انسان ها در کنار ماشین ها از انسانیت خود به دور می افتند و به پای تولید انبوه، ذبح می شوند.

تمدن غربی به جهت روح کمّیت گرایش، به ظرائف روح انسانی توجه ندارد، و لذا تصمیماتی برای انسان ها می گیرد که رعایت آن ظرائف در آن مطرح نیست، به همین جهت انسان در مناسبات دنیای مدرن عضو پیکر ماشین محسوب شده و از هویت خود خارج گشته است و دیگر نمی تواند حکیمانه بیندیشد. حال ذهن و فکر چنین انسانی را به راحتی می توان با یک کار تبلیغاتی به هر طرفی کشانید و همه شاهدیم چگونه در فرهنگ غربی با وسایل مادی صِرف توده ی مردم را به هر طرف که بخواهند می کشانند، ولی آن ها را واداشته اند که به غلط باور کنند به خودی خود انتخاب می کنند و کسی بر آن ها حاکمیت ندارد، و این که متوجه نیستند خودشان آنچه را انتخاب کرده اند، انتخاب نکرده اند، دلیل بر پایین آمدن فهم آن ها و نشانه ی سقوط تمدن جدید است.

## خاستگاه پدیده ی تبلیغات در عصر جدید

خوب است در این مورد تأمل بفرمائید که چرا عنصر تبلیغات وارد تمدن جدید شد؟ از خود بپرسیم چرا باید انتخاب مردم را با انواع ترفندها این چنین تحت تأثیر قرار داد؟ چه روحیه ای در ملل دنیا پدید آمده که صاحبان قدرت امیدوار شدند اگر یک کلید طلایی یا یک ماشین پر از پول را چندین بار در تلویزیون نمایش دهند، می توانند انسان ها را به

مسیری بکشانند که صاحبان قدرت اراده کرده اند؟ ابتدا با انقطاع انسان ها از عالم قدس و فرو ریختن اندیشه حکیمانه، امکان هرگونه انتخابی برای انسان ممکن شد، سپس پدیده و فرهنگ تبلیغات امروزی وارد زندگی جوامع گشت تا در این سرگردانی آنچه را بخواهند بر اختیار آن ها تحمیل کنند، انسانی که جهت جان خود را از عالم معنی منقطع کرده و خیالات خود را بدون هر کنترلی رها نموده است به راحتی تحت تأثیر عواملی قرار می گیرد که اراده کرده اند خیالات چنین انسانی را در اختیار خود بگیرند.

انسانی که خیالات خود را در ارتباط با عالم قدس، به حکمت نیامیخته و در کنترل معانی عالیه قرار نداده است به راحتی اهل تقلید از این و آن است، هرکس بیشتر بتواند خیال او را جذب کند، برده ی او خواهد شد. گاهی می بینید امروز جمله ی بسیار سطحی و مضحکی از تلویزیون پخش می شود، فردای آن روز افراد بدون آن که به آن جمله فکر کنند آن را تکرار می نمایند. این تأثیرپذیری به جهت قدرت تبلیغات نیست، بلکه به خاطر آن است که انسان جدیدی پدید آمده که دیگر نمی تواند حکیمانه تصمیم بگیرد، در چنین انسانی عنصر مقاومت در مقابل عوامل تحریک کننده ی خیال از بین رفته است. عامل مقاومت در مقابل عوامل تحریک خیال، اعتقادات دینی است، در آن حالت است که انسان متدین به جهت ملکه ی تقوی، با هر خیالی ربوده نمی شود. ملکه ی تقوی قلب انسان را متوجه اصول پایدار عالم و سنن الهی می کند و لذا به خوبی متوجه جایگاه امور ناپایدار و زودگذر می شود و به راحتی خود را در اختیار تبلیغات قرار نمی دهد. به گفته ی مولوی:

مرسفیهان

را رباید هر هوا

زان

که نَبْوَدْشان گرانی قوا

ص: ۱۶۵

کشتی

بی لنگر آمد مرد شَر

که

ز بادِ کژ نیابد او حذر

لنگر

عقل است عاقل را امان

لنگری

دریوزه کن از عاقلان

با توجه به امر فوق است که تأکید می شود، هیچ گونه راهی غیر از دین و راه کارهای دینی برای رهایی انسان از هجوم تبلیغاتی که تمدن غربی بدان دامن می زند، نمی توان یافت. حتی اگر القائات غیردینی اندک مقاومتی نسبت به تبلیغات غربی در جامعه پدید آورند، تأثیر آن ها موقتی است و در حدی نیست که روح انسان را متوجه ثابتات عالم بکند. دین به جهت قدرت ذاتی که دارد و می تواند از طریق ملکه ی تقوی، جان انسان را متوجه حقایق پایدار عالم نماید، امکان کنترل بازی های خیال را در انسان پدید می آورد تا انسان ها بتوانند در برابر تمدنی که با تحریک خیال انسان ها خود را بر سایر ملل تحمیل می کند، پایداری و مقابله کنند.

## عدم جدائی تکنولوژی از فرهنگ غربی

از جمله سؤالاتی که در این گونه مباحث پیش می آید این است که با توجه به آنچه در باب ماهیت این تمدن بیان شد، بالاخره ما در برابر این تمدن، و پیرو آن در رابطه با صنعت و تکنولوژی که با روح تمدن غربی به وجود آمده اند و با آن یگانه اند، چه موضعی باید بگیریم؟ در جواب باید عنایت داشته باشید حال که کار ما بدانجا رسیده که این صنعت را به عنوان یک ضرورتِ ناگوار باید بپذیریم، لااقل بدانیم استفاده کردن از آن، فقط به عنوان سلاحی است که بتوان به وسیله ی آن در برابر سیطره جویی غرب پایداری کرد و هستی خود را حفظ نمود، وگرنه چیز دیگری نخواهد بود. ممکن است ابتدا تصور بفرمایید می توان صنعت و تکنولوژی را از فرهنگ

غربی جدا نموده و با زدودنِ فرهنگ غربی، از صنعت و تکنولوژی آن استفاده نمود ولی فکر می کنم با مباحثی که در کتاب «گزینش تکنولوژی از دریچه بینش توحیدی» عرض شد، روشن شده باشد تحقق چنین امری غیرممکن است. در آن جا عرض شد تکنولوژی غربی بر اساس فرهنگی خاص شکل گرفته است تا جواب نیاز های آن فرهنگ را برآورده سازد و لذا هر جا ظاهر شود، عملاً همان نیازها را به وجود می آورد و جای آن فرهنگ را باز می کند. این صنعت زاییده ی آن فرهنگ است و چهره دیگری از آن زندگی است و لذا اگر صنعت و تکنولوژی این تمدن در جامعه ای وارد شد، خواه ناخواه فرهنگ خود را نیز به دنبال می آورد. این است که شما ملاحظه می فرمائید از فرودگاه های عالم بگیر تا تلویزیون، همه و همه با فرهنگ غربی خود را آراسته اند و بر اساس آن فرهنگ با مردم تعامل می نمایند. تنها کسانی می توانند در عین استفاده از تکنولوژی غربی، تحت تأثیر فرهنگ آن قرار نگیرند که در شناخت فرهنگ غربی به خودآگاهی خوبی رسیده باشند و نسبت به فرهنگ توحیدی، دل آگاهی و شوق حضور داشته باشند. انسان های معمولی که خیالاتشان تحت تأثیر شوق حضور با عالم معنا نیست، در مواجه شدن با تکنیک غربی، فرهنگی را هم که این تکنیک در بستر آن به وجود آمده است، به راحتی می پذیرند، زیرا در بستر فرهنگ غربی وجود چنین تکنیکی ضرورت یافته، به همین جهت انسان های معمولی در مواجهه ی با آن تکنیک به فرهنگ مخصوص به آن نیز منتقل می شوند. آری در یک تحلیل انتزاعی می توان صنعت را از فرهنگ آن جدا کرد ولی یک انسان عادی در عمل و در خارج از ذهن نمی تواند یکی را گزینش کند و دیگری را رها نماید.

ص: ۱۶۷

همـان طـور که در ذهن می تـوان نقش و نگـار فرش را از خـودِ فرش جـدا نمـود، ولی در خـارج از ذهن، فرش همـان نقش و نگارهاست و جـدایی آن دو ممکن نیست. فرهنگ غربی نیز در عمل از تکنیک مخصوص به آن فرهنگ جداشدنی نیست، به خصوص که مـا بـا مردمی زنـدگی می کنیم که به طور کلّی نمی تواننـد بـا روحیه ی اشـرافی که دارنـد بـا غرب و تکنولوژی برخورد کنند، توجه داشته باشید که ما با نخبگان روبه رو نیستیم.

## چه باید کرد؟

لازمه ی اتخـاذ موضع گیری صـحیح نسبت به غرب و تکنیک آن، شـناخت شـرایط تاریخی است که در آن به سـر می بریم. بحث بر سـر این است که ما در چه شـرایط تاریخی هستیم؟ واقعیت این است که نه می توان درهای مملکت را به روی صنعت غرب بست، و نه می توان چشم بسـته تسلیم آن شد و نسبت به روح فرهنگ ضد قدسی تکنیک غربی حساسیت نشان نداد. در این حـالت است که اگر از صـنعت غربی اسـتفاده می کنیم این اسـتفاده بـا دل خونی همراه است. اگر عمیقاً نسـبت به موضوع بیندیشـیم، اسـتفاده از تکنیک غربی همچون نوشـیدن کاسه زهری است که از نوشیدن آن چاره ای نیست. باید متوجه باشیم با پذیرفتن این صنعت جا برای ظهور بهترین صنعت و بالتبع بهترین تمدن که به وسیله ی انبیاء مدّ نظر بشر قرار گرفته است، تنگ می شود. تـا آن جا که به جای عبور از تمـدن غربی، تمـدن غربی ملاک ارزیابی همه ی تاریـخ قرار می گیرد، حتی سؤال می کننـد چرا در زمان پیامبر صـلی الله علیه و آله برق اختراع نشـد؟ در نظر چنین بینشـی امور تکنیکی موجودِ جهان از ضـروریات حیات انسانی محسوب می شود به طوری که

انسان بـدون این ها دیگر انسان نیست. وقتی غرب، ملاک ارزیابی همه چیز شـد به جای آن که غرب متهم باشد و مورد انتقاد قرار گیرد، باید اسـلام را از زیر دست و پای انتقادهای مربوط به آن بینش نجات داد و به جای آن که اسلام در جایگاه مدعی بنشـیند، در جـای متهـم قرار می گیرد. متأسـفانه عـده ای هـم در عینی که اصـالت را به تمـدن غربی می دهنـد سـعی می کنند بگویند اسلام هم همین هایی را گفته که غرب می گوید. غافل از این که از نظر اسلام انسان ها جهت امر دیگری به دنیا آمده اند و از نظر اسلام تکنیکی که تمام زندگی انسان را مشغول خود کند مقصد و مقصود حیات دنیایی انسان نبوده و نیست.

اشـکال اینجاست که ما تصور کنیم تنها یک صـنعت می تواند وجود داشته باشد، آن هم همین صنعت غرب است و چنانچه از آن جدا شویم هیچ صنعت دیگری وجود ندارد. و با توجه به این که این صنعت از فرهنگ غرب جدا نیست، پس باید فرهنگ غرب را بپـذیریم و در یـک کلاـم در نگـاه به عالم و آدم، ماتریالیست و مادی شویم، حال چه در امور فردی خود اهل عبادت باشیم و چه نباشیم.

وقـتی دقت کنیم که همراه تکنولوژی غربی فرهنـگ دنیـاگرایی را هم وارد کرده ایم لااقـل در گزینش خود بیشتر احتیـاط می کنیم و از سرعت خود به سوی غرب کمی می کاهیم.

ما با جهانی روبه رو هستیم که غرب با توجه به شرایط خاص اقتصادی و قدرت تکنیکی که دارد، بخواهیم و نخواهیم به مقابله و رقـابت بـا ما پرداخته است. به همین جهت ما مجبور به رقابت با آن ها هستیم، هرچنـد از این گونه رقابت و فعالیت که بیشتر ما را گرفتار خود می کند، کراهت

داریم ولی در این رقابت جز رفع سلطه ی بیگانگان قصد دیگری نداریم، تا آرام آرام انوار تمدن اسلامی از افق ظاهر شود و تکنولوژی مناسب آن تمدن به ظهور آید. آری در مقابل بیگانگانی که تنها تکیه گاهشان اِعمال زور و رشد نیروی حیوانی و قدرت مادی است که صنعت در اختیارشان نهاده است، باید قدرتمند شد تا بتوان در مقابل قدرت آن ها ایستاد.

برای نجات از ظلمات دوران باید چند کار انجام داد؛ اولاً: از فرهنگ خودی مواظبت نمود تا لگدکوب اقتصاد و توسعه ی غربی نشود. ثانیاً: در اقتصاد و صنعت چنان موفقیتی به دست آورد که بتوان با آن ها رقابت کرد تا بمانیم، نه این که مقهور شویم و از دست برویم. ثالثاً: در عین توجه به دو امر اخیر، باید افق اندیشه ی اندیشمندان جامعه به تمدنی باشد ماوراء تمدن غربی، تمدنی که تکوین و تشریع در آن هماهنگی دارند و بشر در بستر طبیعت - به عنوان آیت الهی- زمینه ی صعود روحانی خود را فراهم می کند و به جای سرکوب قوای طبیعت، از طریق تعامل با طبیعت از قوای آن در شکل دادن به زندگی نهایت استفاده را می نماید.

## نتایج نهایی اختراعات غربی

«رنه گنون» می گوید: «در باب اختراعات جدید این کافی نیست که به آثار امروزی آن ها توجه کنیم، بلکه باید به نتایج دورتر آن ها نیز توجه کرد، تا بفهمیم بیشتر خدمات ادعایی که بهتر است ترقی مادیش بنامیم، موهوم و خیالی است تا واقعی. و نیز بفهمیم آیا به دست آوردن این تمدنِ خیالی ارزش بذل این همه عمر را داشته و دارد؟»(۱)

خطر اینجاست که به



---

۱- «بحران دنیای متجدد»، رنه گنون، ص ۱۴۲.

اسم رونق صنعتی، حضور در عالم قدس و معنویت از فرهنگ بشر فرو افتد و نیز تحت عنوان رقابت اقتصادی با غرب، معارف الهی و نگاه معنوی به عالم و آدم مورد غفلت قرار گیرد. ممکن است گفته شود که ملت ایران، ملتی مذهبی هستند و از این جهت با نزدیکی به تکنولوژی مدرن به مشکلی که غرب در آن افتاد، نمی افتد. اما باید خود را فریب نداد و متوجه شد با تجدد زدگی سال ها است که روح دینی فرو کاسته شده و عادت دینی بر معرفت دینی غلبه یافته است، آنچه پایدار می ماند و جامعه را پایدار نگه می دارد، معرفت دینی است و آن هم معرفت قلبی و حضوری و نه معرفت حصولی و عادت دینی.(۱)

عادت دینی با روبه رویی با شرایط جدید رنگ خود را می بازد، دختری که در روستای خود دور از غوغای شهر با عادت دینی زندگی می کند طبیعی است که حجاب خود را رعایت می کند. ولی وقتی به شهر آمد اگر آن حجاب را با معارف قلبی و معنوی نپذیرفته باشد، در شرایط جدید حجاب خود را از دست می دهد. در مواجهه با غرب، باید معرفت حضوری خود را نسبت به دین شکوفا کرد تا بتوان ظلمات فرهنگ غربی را دید و از آن فاصله گرفت، در آن صورت جوانِ ما مقهور فرهنگ غربی نخواهد شد، وگرنه آن کس که در حدّ عادت دینی مانده است به راحتی وقتی با مظاهر تمدن غربی روبه رو شود

ص: ۱۷۱

---

۱- آیت الله جوادی«حفظه الله» می فرمایند: علوم حصولی در عقلی ترین شکل خود یعنی فلسفه، به عالم خارج راه ندارند و مشکلی را نمی گشایند، ... و درست بر همین اساس است که بسیاری از دانش آموختگان حوزه و دانشگاه به رغم دستیابی به علوم مختلف، در مقام عمل دست و پایشان می لغزد... این علوم به تنهایی از تأثیر بر نَفْس عالِم خود ناتوان اند، چه رسد به تأثیر در انسان ها و موجودات عالم. (کتاب امام مهدی عجل الله تعالی فرجه موجودِ موعود، ص ۸۵ و ۸۶)

مقهور آن می گردد و تلألؤ اختراعات چشم او را آنچنان پر می کند که به هیچ چیزِ دیگری ارزش نمی دهد. اگر با چشم دقیق و آینده نگر خطرات این اختراعات را برای بشر روشن نکنیم، یکپارچه خود و فرهنگ خود را در برابر آن ها می بازیم.

در جهانِ عمل زده و حسّی شده، نه برای فهم و عقلِ قدسی مقام و جایگاهی وجود دارد و نه برای هر آنچه خصلت باطنی و غیبی و روحی محض دارد. این امور در چنین فرهنگی دیده نمی شود و لمس نمی گردد. استیلای غرب، استیلای ماده پرستان با انواع گوناگون ماده پرستی، بر روح و روان انسان ها است و لذا در چنین تمدنی «قناعت» و «عبادت» که اوج عروج و تعالی روح انسان است و کمال و آزادگی هر انسانی در بستر آن دو محقق می شود، زیر سؤال می رود.

## اوقات فراغت هدیه ای الهی

فرهنگ غربی با بستن راه عالم قدس بر روی قلب انسان ها و با ایجاد انواع سرگرمی ها نعمتی همچون اوقات فراغت را ضایع نموده است. خداوند نعمتی به نام اوقات فراغت در این جهان برای ما گذاشته است تا انسان ها از یک طرف فرصت عبادت و از طرف دیگر ملکه ی زهد نسبت به دنیا را در خود رشد دهند، و در فرصت هایی که پیدا می کنند هر چه بیشتر از دنیا فاصله بگیرند و به خدا نزدیک شوند. حضرت امام سجاد علیه السلام در دعای مکارم الاخلاق می فرمایند: «وَارْزُقْنی صِحَّةً فِی عِبادَهٍ، وَ فَراغاً فی زَهادَهٍ»؛ خدایا! از تو سلامتی می خواهم برای بندگی، و فراغت

می خواهم برای زهد پیشگی. از خدا می خواهند اوقات فراغتشان وسیله ی زهد در دنیا شود و فرصت اُنس با خدا باشد.

تمـدن غربی بـا ایجاد روحیه ی عیاشـی، اوقات فراغت انسان ها را بستر نزدیک شـدن هرچه بیشتر به دنیا و لـذات آن کرده، به طوری که اوقات فراغت، عامل اضـمحلال تفکر وعبادت شـده است. در تمـدن غربی بشـر به کلی فراموش می کنـد که حیات دنیایی را فرصتی بگیرد برای تغییر خود و شایسـته ی شـدن برای قرب الهی. این تمـدن حیات دنیایی را فقط به عنوان شـرایطی برای تغییر دنیا می شـناسد. بنا بود خود را آنچنان تغییر دهد که شایسته ی قرب الهی شود ولی تغییر خود را رها کرده و سراسرِ زندگی را به تغییر بیرون خلاصه کرده است.

آیا جای شـگفتی نیست که در بازی های ورزشی هر روز زمینه ای جدید به صحنه می آید تا هر چه بیشتر انسان ها در بازی و سرگرمی باقی بمانند؟ و از این طریق اوقات فراغت را با انواع بازی ها و سـرگرمی ها تمام کنند؟ طوری شده که اوقات فراغتِ به جز سـرگرمی معنی دیگری نمی دهد. در حالی که در فرهنگ دینی هر کس به جایی رسـید با اسـتفاده ی صـحیح از اوقات فراغت بود. دین بستری فراهم می کنـد تـا انسان ها در اوقات فراغت خود راه اُنس بیشتر با خـدا را در جانشان فراهم کننـد. در اوقات فراغت و با زهد و دوری از دنیا انسان متوجه مقامات عالی درون خود می شود. ولی در سـرگرمی های موجود به شدت از مقامـات عـالیه ی انسانی غفلت می شود و عملاً اوقات فراغت از بین می رود. از آن طرف برای این که انسان ها از این همه عیاشی و سرگرمی خسته نشوند هر روز بازی جدید و متنوعی درست می کنند. این جنس سرگرمی های

دنیایی است که پس از مـدتی دیگر نمی توانند روح انسان را ارضاء کنند ولی اگر همان سـرگرمی به عنوان کار، جزء زندگی باشـد این مشـکل را ندارنـد، مثل تفاوت پیاده روی به عنوان قسـمتی از زندگی که باید راه خانه تا مزرعه را طی کنید، با پیاده روی به عنوان ورزش.

ورزش در تمـدن های گذشـته به عنوان قسـمتی از زنـدگی و فعالیتی برای دفاع بهتر و ایجاد توانائی بود ولی در حال حاضـر با این که در تبلیغ از ورزش موضوع سـلامتی و توانائی بـدنی مطرح است، در عمل به یک بازی و سـرگرمی تبـدیل شـده است. شکـل ورزش هـای باسـتانی نشـان می دهـد که آن حرکات صورت فعالیتی برای آمادگی جنگی در مقابل دشـمن بوده است. وسایل ورزشی زورخانه همان گرز، سپر، تیر وکمان است که چون امروزه ابزارهای جنگ تغییر کرده، به یک نوع بازی تبدیل شـده است، وقتی سـرگرمی مقصـد و مقصود شـد، قهرمانـان جامعه پهلوانان خواهنـد بود، هرچنـد آن پهلوانان درنـده خوترین انسان ها باشـند. جوانمردی تبـدیل به پهلوانی شده است و این وارونه کردن نظام انسانی است. پهلوان کسـی است که به عنوان مثال یک سـنگ بزرگ را بلند کند، ولی جوانمرد کسی که بر خود حکومت نماید و در مقابلِ سخت ترین هوس ها و فسادها بایستد.

پیامبراکرم صـلی الله علیه و آله به آن اشخاصی که برای زورآزمایی سنگی را بلند می کردند، فرمودند: «أَشْجَعُ النَّاسِ مَنْ غَلَبَ هَوَاه»؛(۱)

قدرتمنـدترین شـما کسـی است که بر نفس خود غلبه کند. در حقیقت پیامبراکرم صـلی الله علیه و آله پهلوانی را به جوانمردی تبدیل کردند.

ص: ۱۷۴

---

۱- «من لا یحضره الفقیه»، ج ۴، ص ۳۹۵.

بر هر کـدام از مظاهر تمـدن غربی بنگریـد بر خلاف ظاهر آن، جهت ضد انسانی دارد و چیزی تحت عنوان حق و باطل در آن فرهنـگ معنـا نـدارد. در بینش غربی بـا فاصـله گرفتن از سـخن انبیـاء، حرفی بر اساس این که چه چیزی حق است و چه چیزی باطل معنی نـدارد، خوب آن است که انسان های هوس زده آن را خوب بداننـد و حق نیز با همین ملاک ارزیابی می شود. در اومـانیسم، منفعت و ضـرر بر مبنـای هـوس انسـان تعریف می شود، حـتی اگر این منفعت به قیمت ضـایع کردن حقوق ملت ها باشـد، برای آن هـا مهم نیست. بـا توجه به این مطلب است که نبایـد در ارزیابی چنین تمـدنی بگوییم کـدام قسـمتِ آن خوب است و کـدام قسـمت آن بـد است بلکه بایـد آن را بر اساس جهت کلی که دارد ارزیابی کرد و بدان جهت که در کلیتِ خود حق و باطلی نمی شناسد آن را نفی نمود. البته ممکن است همان امکانات و تجهیزات را در فرهنگ و تمدنی الهی آورده و در آن هضم نمود و بوی متعفن مـاده پرستی آن را از بین برد، همچون سـگی که در نمکزار بیفتـد و اسـتحاله شود. و همچنان که عرض شد این باید با خودآگاهی و دل آگاهی مردم همراه باشد که به راحتی ممکن نیست.

## ایجاد نیاز یا قناعت

آنچه بایـد بر آن تأکیـد شود عبـارت از آن است که فرهنـگ مـدرنیته فرهنـگ ایجـاد نیازهـا است و نه تنهـا انسـان را به انواع نیازهای ساختگی مشغول می کنـد، بلکه روحیه ی مصـرفی بی پروا را تشویق می کنـد، به طوری که صـفت مقدس قناعت به عنوان یک صفت مذموم تبلیغ می شود. پیدا شدن انواع وسایل برای زندگی، بیش از آن که انسان را ارضاء کند

نیازمنـدی به وجود می آورد، آن هم نیازمنـدی های وَهمی که در هیـچ جایی توقف ندارد، و این در حالی است که طبق یک قاعده ی مسلّم هر چه نیازمندی آدمی افزون گردد احساس نداشتن برای او افزایش می یابد و خود را بیشتر فقیر حس می کند.

انسـان غرب زده بـا تعریفی که از خود دارد، نمی پـذیرد که بـا قنـاعت زنـدگی کنـد و زنـدگی با قناعت و پارسایی را بهترین زنـدگی بدانـد. این فرهنگ طوری زنـدگی و ارزش های آن را تعریف می کند که اگر کسـی در حدّ کفافِ خود کار کند و بیشتر به امور فکری، اخلاقی و انسانی بپردازد به عنوان یک انسان غیر فعّال و غیر متعادل معرفی می شود، خیلی راحت قناعت و زهـد را زیر سؤال می برد. در حالی که اولیای الهی به ما آموخته انـد؛ «بالاترین داشـتن، نخواسـتن است». با دقت در زندگی های غرب زده مشاهـده می کنیـد بسیاری از چیزهایی که انسان ها جمع کرده انـد هیـچ نیازی به آن ها ندارند ولی چون بقیه دارنـد او هم خریـده است و وسایـل قبلی را بـدون آن که غیر قابل اسـتفاده شود به جرم آن که قـدیمی شـده، رها کرده و این است که برای به دست آوردن نیازهـای کـاذب و وَهمی صـبح تا شب شـروع به دویـدن و فعالیت و کار و تلاش می کننـد. در حالی که خداونـد از طریق انبیاء الهی چشم ها را بصـیر می کند تا مواظب باشـیم نیازهای کاذب، ما را نَرُباید و در همان راسـتا انسان ها را دعوت به زهـد و قناعت می کننـد، زهـد و قناعتی که نه تنها زندگی را محدود نمی کند بلکه عامل ورود انسان به عرصه های وسیع تری از زندگی می شود.

در سیره ی زنـدگی حضـرت علی علیه السـلام داریم که؛ یـک بـار حضـرت در بالاـی منبر پیراهن شان را تکان می دادنـد. از حضرت علت آن کار را سؤال

کردنـد. جواب دادند چون همین یک پیراهن را داشـتم و آن را شسـته بودم و هنوز خشک نشده است، آن را تکان می دهم تا خشـک شود. عرض بنـده این نیست که در حـال حاضـر هم ما یک پیراهن داشـته باشـیم، بحث بر سـر این موضوع است که با غفلت از زهـد و قناعت همه ی زندگی عرصه ی مصـرف افراطی می گشت و امکان واردشدن در فهم معارف دینی و اصـلاح نفس برایمان نماند.

تأکیـد دین بر سـاده زیستی و قنـاعت است و این یـک حکم همیشـگی است تـا انسـان گرفتـار کلافه ی تجمّل و فزون خواهی نشود. فرورفتن در چنین کلافه ای امکان یافتن راه رهایی به سوی سعادت را غیرممکن می سازد.

انسانی که با ارزش های غربی خود را تعریف کرده سـعی می کند با تمام قوا هر چیزی را که موجب رفع نیازمندی های مادی می شود به دست آورد. در حالی که آن چیز جدیـد برای او یک نیاز جدیـد را به همراه می آورد، و فروافتادن در چنین ورطه ای از آنجـا شـروع می شود که همه ی همّت انسـان غرب زده در رفع نیازهای مادی خلاصه می شود، نیازهایی که هرگز تمام شـدنی نیست و هر وسـیله ای از آن اشـاره به وجه کامـل تری دارد که وَهـم انسان ها تصور می کنـد. این است که ملاحظه می فرمایید صد سال است هزاران شکل ماشین سواری ساخته شده و هرکدام که ساخته شد اشاره به نوع کامل ترِ خود دارد و صد سال دیگر هزاران شـکل دیگر می سازند و باز باید هزاران شکل دیگر بسازند. آیا این فرو افتادن در ورطه ای نیست که هرگز به انتهای آن نمی توان رسید؟ این چنین گرفتار شکل های بی نهایت متفاوت شدن یک نحوه رسیدن به مقصد است یا

دورشـدن از مقصـد است؟ ریشه ی آن در کجـا است؟ چگونه وقتی انسـان اسـیر بی نهایت نیازهاست می توانـد آزاد زنـدگی کند؟ از حضـرت رسول صـلی الله علیه و آله سؤال کردند شرح صدر چیست؟ فرمودند: «نُورٌ یقْذِفُهُ اللَّهُ فِی قَلْبِ الْمُؤْمِنِ فَیشْرَحُ صَـدْرَهُ وَ ینْفَسِـحُ»؛ نوری است که خداونـد در دل مؤمن می افکند پس سـینه اش گشاده گردد. عرض کردند آیا این نشانه ای هم دارد تـا به آن شـناخته گردد؟ «فَقَالَ نَعَمْ وَ الْإِنَابَهُ إِلَی دَارِ الْخُلُودِ وَ التَّجَافِی عَنْ دَارِ الْغُرُورِ وَ الِاسْـتِعْدَادُ لِلْمَوْتِ قَبْلَ نُزُولِه»(۱) فرمودنـد: آری؛ توجه به قیـامت، و فاصـله گرفتن از دنیـا، و آمادگی برای مرگ قبل از آمـدنش است. آیا تمـدن جدیـد چنین فرهنگی را می فهمد؟ این همه نیاز سازی و اسارت در دنیا، نهایت کار بشـر را به کجا می کشاند؟ این تمدن می خواهد مسـیر بشر را بر چه ساحلی فرود آورد؟ به ساحل قناعت و آرامش، یا به نیازمندی و اضطراب؟

ظلمـات مـدرنیته یعنی ظلمـاتِ بـاطن انسـان های غرب زده و فرو رفته در نفسانیات، به طوری که انسان های زد و بنـددار جای انسان های معنوی را گرفته اند و در آن حال جامعه هیچ فکر و ذکر معنوی را بر نمی تابد و عهد با خدا را فراموش کرده و راه نزدیکی به منزل دوست را گم کرده و دست خود را از دست اولیاء الهی بیرون آورده است.

خـدایا: تـو یگـانه ای، هرچه به تو نزدیـک تر شویم از پراکنـده پرسـتی آزاد و به مقصـد خود نزدیـک می شویم، پس مـا را به خودت نزدیک فرما.

«والسلام علیکم و رحمهالله و برکاته»



---

۱- «بحارالأنوار»، ج ۶۵، ص ۲۳۶.

## جلسه ششم: آثار ناپایداری تمدن غربی

### اشاره

ص: ۱۷۹

بسم الله الرحمن الرحیم

«اَفَلَمْ یسـیرُوا فِی الاَـرْضِ فَتَکُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ یعقِلُونَ بِهـا اَوْ اذانٌ یسْـمَعُونَ بِهـا فَاِنَّهـا لاـتَعْمَی الاَبْصارُ وَلکِنْ تَعْمَی القُلُوبُ الَّتی فِی الصُّدُور»(۱)

آیا در زمین گردش نکرده اند تا دل هایی داشته باشند که با آن بیندیشند، یا گوش هایی که با آن بشنوند؟ در حقیقت چشم ها کور نیست لیکن دل هایی که در سینه هاست کور است.

## شریعت الهی؛ امکان به ثمررسیدن زندگی

چنانچه مستحضرید خداوند در آیه ی فوق می فرماید: ای پیامبر؛ آیا کسانی که با انبیاء و دین الهی مقابله می کنند یک نگاه تاریخی و عبرت انگیز به جهان گذشته و سرنوشت اقوام هلاک شده نکردند؟ اگر با نگاه عبرت انگیز به آن ها می نگریستند در دل حوادث گذشته، سنت نابودی ملت ها و تمدن ها را می دیدند و علت نابودی و اضمحلال آن ها را درک می نمودند و به خوبی نگران آینده ی مقابله با پیامبرشان می شدند. هم قلب های آن ها بصیر می شد و عاقلانه به امور خود نظر می کردند، هم



---

۱- سوره حج، آیه ۴۶.

گوش هایشان شنوا می گشت و نسبت به سخنان انبیاء توجه کافی می کردند. اقوام به هلاکت رسیده ی گذشته چشم سر داشتند که ظاهر دنیا را ببینند ولی چشم قلب هایشان کور بود و عوامل معنوی و ظریفِ جاری در عالم را نمی دیدند.

خداوند در آیه ی فوق ما را دعوت می کند تا به سرنوشت ملت هایی که هلاک شدند و از زندگی خود هیچ بهره ی واقعی نگرفتند، نظر کنیم. از ما می پرسد مگر رمز نابودی آن ها این نبود که نقش شریعت الهی و سنن معنوی را در سازمان ارتباطات خود از بین بردند؟ سنت هایی که باید با چشم دل دید و آن ها چشم دلشان کور بود و ادراکشان آنچنان حسی و روابط و اهدافشان آنچنان مادی شده بود که در شخصیت و تفکر خود شرایط نظر به نقش سنن الهی را به کلی ویران کرده بودند، و در نتیجه تمدن آن ها از هم گسیخت، بدون آن که بفهمند عامل این گسستگی و ویرانی چه بود. در آیه ی مذکور خداوند تاکید می فرماید سنت هلاکت تمدن ها استثناء بردار نیست، گذشتگان بر اساس همین قاعده نابود شدند و آیندگان هم اگر زمینه ی بصیرت قلبی را در خود از بین ببرند به همان سرنوشت دچار می شوند.

وقتی تمدنی در مقابل رمز و رازهای نبوتِ انبیاء خود را به نشنیدن بزند، به سویی حرکت می کند که انتهای آن گسستگی و نابودی است. آیات متعدد در قرآن هست که می فرماید: وقتی پیامبران به اقوامِ پشت کرده ی به سخن خدا خبر نابودی شان را می دادند آن ها به جای به

ص: ۱۸۲

هوش آمـدن می گفتند: «مَتی هَذَا الْوَعْد اِنْ کُنْتُمْ صادقین»(۱) اگر راست می گوییـد آن نابودی چه موقعی است. یعنی به جای فهم قاعـده و سـنت جاری در هستی، موضوع را به مسـخره می گرفتنـد. خداوند از زبان پیامبر به آن ها می گوید: عجله نکنید سنت هلاکت اقوام وعده ای است که در وقت و سرآمدش جاری می شود. فرصتی در اختیار شـما هست که اگر بخواهید می توانیـد چشم دل را بیـدار کنیـد و آن سـنت را ببینیـد و در کار و زنـدگی خود تجدیـد نظر نمایید. چون خدایی که انسان را و جهان را آفریده در کنار این دو، شـریعتی را نیز به صـحنه آورده تا این انسان در این جهان امکان به ثمر رسـیدن خود و جامعه را فراهـم کنـد، حـال اگر خـود و جهـان را طـوری تعریـف کرد کـه جـایی برای شـریعت الهی در مناسـبات فردی و اجتمـاعی نگـذاشت و با این همه تـذکر دلسوزانه که انبیای الهی به او می دادنـد خود را به نشـنیدن زد، خداوند در موردشان می فرماید: «فَأَخَذْناهُمْ بَغْتَةً وَ هُمْ لا یشْعُرُونَ»(۲) پس ناگاه آن ها را می گیریم بدون آن که شعورِ فهم ریشه های آن نابودی و گسست را بفهمند.

از آن جایی که آیات قرآن قصه ی اقوام نابودشـده ی گذشـته را مطرح می فرماید تا ما امروز به قواعد نابودی آن ها پی ببریم و وضـع امروزین خود را ارزیـابی کنیم، مـا به تحلیـل تمـدن غرب پرداخـتیم و هر چه بیشـتر دقت کردیم، بیشـتر متوجه شـدیم سرنوشت این تمدن همان سرنوشتی است که اقوامِ به هلاکت رسیده ی گذشته با آن روبه رو شدند، و خواستیم نتیجه



---

۱- سوره یونس، آیه ۴۸.

۲- سوره اعراف، آیه ۹۵.

بگیریم سرنوشت خود را به تمدن غربی گره نزنیم و بر خلاف ظاهرِ جذّاب آن تمدن، به کمک آیات الهی باطن آن را تحلیل کنیم.

## تمدن غربی و گرایش های کاذب

یکی از نکـاتی که بایـد در تحلیل تمـدن غرب مـدّ نظر داشت این است که فرهنگ غربی با عمـده کردن بینش مادی، موجب گرایش های کاذب در جوامع انسانی شـده است. در حالی که اگر ما جایگاه عالم ماده را درست بشناسـیم، دیگر مظاهر تمدن غربی را به عنوان موضوعـاتی اصـیل و مفیـد نمی پـذیریم تـا گرفتـار نیازهـای کـاذب شویم. با دقت در جایگاه عالم ماده، می فهمیم سـردرگمی و بی سـر و سامـانی غرب و ملت هـای غرب زده ریشه در دو رویکرد دارد، یکی این که فقـط با ظاهر عالم ارتباط دارنـد و تمام توجه خود را به ظاهر عالم ماده معطوف داشـته انـد. دیگر این که اسـرار دین و دیانت را که متذکر نقش سنن الهی در عالم است، سـخن غیر علمی می داننـد و به چیزی نمی گیرند، و لذا از تعادلِ لازم که باید جای هر کدام از عالم ظاهر و باطن را درست تعیین کنند، خارج شده اند.

در جلسه ی قبل عرض شـد هرچه نیازمندی بیشتر باشد، از آنجایی که بشـر در نیازمندی بیشتر با محرومیت و فقدانِ بیشتر روبه رو است، و در نتیجه بـا اضـطراب بیشتری زنـدگی می کنـد، تمـدن غربی به گونه ای است که با رویکردِ صِرف به ماده، برای انسان نیازمنـدی می آفریند. زیرا هدف آن تمدن هرچه بیشترداشـتن دنیا است، دنیایی که عین کثرت است و هر قدر هم که از آن داشـته باشـی باز همه آن را نـداری و چون در نگاه غربی به عالم و آدم، بایـد همه ی دنیا را داشت، هیچ وقت به آنچه می خواهی

نمی رسی. هر چند از منظر یک انسان دینی، هرگز این همه داشتن ها نیاز نباشد. زیرا در منظر انسان دینی، آن چیزی که انسان می خواهد خدا است، خدایی که اَحد است و لذا هر وقت با او روبه رو شدی همه ی او را داری، او کثیر نیست که اگر مقداری از آن را داشته باشد، مقداری دیگر از آن پیش تو نباشد. وقتی مقصد انسان خدا باشد، دنیا در حدّ کفاف مورد توجه قرار می گیرد و آن هم به عنوان وسیله برای ارتباط با خدایی که واحد و پایدار است. حال در نگاه مادی تمدن غربی، مقصد انسان دنیایی می شود که عین کثرت و عین ناپایداری است و لذا انسان در فضای آن زندگی، هرگز احساس رسیدن به مقصد نمی کند، هرچند بیشتر دنیا را داشته باشد. وقتی دنیایی که عین ناپایداری است در اختیار شما باشد در واقع هیچ چیزی در اختیار شما نیست. این است که عرض می شود این تمدن با زیاده پرستی و با کثرت طلبی، انسان را در اوج بی محتوایی قرار می دهد و تنها در او «بسیار خواستن» را رشد می دهد، نه «بسیار بودن»ی که با خدایی که عین بودن است تأمین می شود. اگر کسانی «بودن» و بقاء بخواهند، سرمایه ی فطری خود را که عین ارتباط با خداست پاس می دارند ولی کسانی که بخواهند داشته باشند یعنی خواستن را به جای بودن در خود رشد دهند، به جای نور فطرتِ خود، آنچه در دست غیر است دوست دارند، و همواره احساس بی محتوایی می کنند.

## رفع نیاز یا ایجاد نیاز؟

اگر وجود انسان از طریق ارتباط با عالم معنا و فاصله گرفتن از عالم ماده، شدید شود، نیازش به دنیا کم می شود و با رفع حجاب بین او و خدا،

اتصالش به غنیّ محض افزون می گردد. هرچه اتصال به غنیّ محض شدیدتر شود نیاز به بیرون کم می گردد و به همان اندازه از ابزارها آزاد می شود. وقتی انسان غنای خود را در ارتباط با خداوند به دست آورد، حرصِ داشتن ابزارهای بیشتر برای به دست آوردن دنیای بیشتر در او شعله نمی کشد، تا با به دست آوردن یک ابزار، زمینه ی حرص بیشتری برای داشتن ابزاری دیگر در او رشد کند. بلکه آزاد از رقابت های اهل دنیا به وسایلی از زندگی می اندیشد که بتواند در زندگی دنیایی به بهترین نحو عمل کند و افق ارتباط خود با عالم قدس و معنویت را وسعت بخشد. این است که انسان دینی به بهترین نحو از زندگی زمینی استفاده می کند و بهترین وسایل را نیز در زندگی خود می سازد ولی نه آنچنان که گرفتار حرصِ داشتن شود، افق او در جای دیگر است.

روحیه ی مُدپرستی نمونه ی روحیه ی نیازمندی انسان غربی و غرب زده است. ملاحظه کنید چگونه این تمدن، انسان را آلوده به گرایشی می کند که در اثر آن، بدون آن که مثلاً به لباس جدیدی نیاز داشته باشد و بدون آن که لباس گذشته ی او غیر قابل استفاده شده باشد، دیگر لباس قبلی خود را نمی خواهد، و عیناً با لباس دوم هم در مقابل لباس سوم همین برخورد را می کند. این یعنی نوعی از زندگی که انسان بدون دلیل خود را نیازمند لباس های فراوان نموده، که عبارت است از فرهنگِ نیاز بیشتر به ابزارها، و نه استفاده ی بیشتر از آن ها. حال همین روحیه در مورد خانه و ماشین و سایر ابزارهای زندگی حاکم است. آیا دیگر چنین انسانی امکانی می یابد که در فرصتی و خلوتی به ابعاد معنوی خود توجه کند و به سوی عالم بیکرانه ی غیب نظر بیندازد و عبادات الهی را هدیه ی بزرگی بداند تا غربت

ص: ۱۸۶

خود را در زمین جبران کند؟ انسان در فرهنگ غربی از برترشدنِ معنوی خود به نشاط نمی آید، بلکه در سراسر زندگی فقط به جوابگویی به خواستن های بی حدّ و حصر دنیایی خود مشغول است، خواستنی که پایان ندارد و نیازمندی در متن آن نهفته است، زیرا طلب چیزهایی است که با به دست آوردن آن ها، اشاره به داشتن چیزهای دیگر شروع می شود، نه با به دست آوردن آن ها، اشاره به اُنس بیشتر با خدا شروع شود و بگوید:

دیر

آمدی ای نگار سر مست

زودت

ندهیم دامن از دست

آری نیاز به جدیدبودنِ ابزارها در ذات فرهنگ غربی نهفته است و این مشکل کوچکی نیست، یک فاجعه ی بزرگ است که عالم و آدم را به ورطه ی هلاکت انداخته.

عرض شد دین الهی با ایجاد زمینه ی ارتباط انسان با خدا و غنیّ مطلق، آنچنان انسان را از خلأ های وَهمی آزاد می کند که او به حدّاقلِ داشتنِ دنیا بسنده می کند، در حالی که خواستن دنیا، به جهت کثرت و تزاحمی که در عالم ماده هست، زندگی را در گِره و تعارض می اندازد، چون اگر این قطعه زمین را شما داشتید، دیگر من نمی توانم همان قطعه زمین را داشته باشم، این است که گفته می شود، انسانی که اسیر خواستن های دنیایی شد، همیشه باید با زندگی و با بقیه ی افراد کشتی بگیرد. و این باعث می شود که ثقل توجه انسان از درون و عالم بیکرانه ی غیب، متوجه عالم خارج و تنگناها و تعارض های آن شود، در این حالت همواره خواستن ها، انسان را به دنبال خود می کشند.

ص: ۱۸۷

عاشق شـدن بر بیرونی ها چشـمه ی درون انسان را می خشـکاند و وجود او را به یک بیابان برهوت تبدیل می کند. مولوی در وصف این حالت می گوید:

نه

زجان یک چشمه جوشان می شود

نه

بدن از سبز پوشان می شود

نه

صدای بانگ مشتاقی در او

نه

صفای جرعه ی آبی در او

عبرت گرفتن از سرنوشت اقوامِ به هلاکت رسیده موجب می شود تا انسان از خواستن های افراطی، که شاخصه ی تمدن غربی است، دست بردارد تـا گـوهر نـابِ تـوجه به حق در وجود او متجلی گردد و بفهمـد بیش از آن که بایـد به دنبـال طلاـ باشـد، خودش طلا هست. گفت:

تو

جوان بودی و قانع تر بُدی

زر

طلب گشتی، خود اول زر بُدی

مبنای فکری فرهنگ غرب بر این اساس است که افقی وَهمی را در مقابل انسان می گشایـد تا به او القاء کنـد در آنچه هستی، کافی نیست، آنچه را من به تو عرضه می کنم به جای آن بنشان. در نتیجه انسان نسبت به آنچه خداوند به او داده است و زمینه ی صـعود روحانی اوست، غافل می شود و همه ی فکر و ذکرش می شود رسـیدن به آنچه فرهنگ غربی به او نشان می دهـد، هـدفی وَهمی که معلوم نیست چیست و کجـاست، چون هر آنچه درفضای فکری این فرهنگ می یابی، خبرِ چیز دیگری را که بهتر از آن است جلوی شـما می گـذارد، همیشه احسـاس می کنی هیـچ چیز نـداری، مثل این است که به شـما بگوینـد کوهی وجود دارد و تو بایـد به قله آن برسـی تا سـعادتمند شوی، بی آن که کوهی به تو نشان دهنـد، ولی با این کار انسان را از سِـیر

درونی و توجه به ارزش های معنوی باز می دارند، در حالی که به قول مولوی:

ص: ۱۸۸

وِیسه

و معشوق هم در ذات توست

وین

برونی ها همه آفات توست

بیرونی ها درحدّ ابزارهایی هستند تا با آرامش کامل از پنجره ی درون راهی به سوی بی نهایت خوبی ها باز کنیم، ولی وقتی همه زندگی به دویدن به سوی ناکجاآباد تبدیل شد، کار به جایی می رسد که انسان فرصت جواب دادن به گرایش های معنوی اش را از دست می دهد.

## روش مقابله با غرب

با توجه به مقدماتی که در رابطه با فهم ذات تمدن غربی گذشت، شاید وقت آن شده است که بتوان بی پرده و با صراحت بیان کرد، بین روحیه ی مذهبی و روحیه ی مدرنیته، جز تضاد، هیچ گونه ارتباط دیگری نمی تواند وجود داشته باشد و هرکس که می خواهد با حفظ روحیه ی دینداری با فرهنگ مدرنیته آشتی کند، خیال خامی در سر می پروراند.

مسلمانانی که تعلق به غرب دارند بیش از ارتباط با پوسته ی دین نمی توانند با حقیقت دین مرتبط باشند، اینها هویت خود را در غرب می جویند و می خواهند با عصری کردن دین، دین را قربانی علوم غربی و نگاه غربی کنند. این ها بخواهند یا نخواهند در حقیقت از نگاه دین به عالم و آدم بیگانه اند و بی خبری ایشان از حقایق آسمانی موجب می شود که خود را از نظر فکری و روحی به مقام دستیاران «غرب پرستی» تنزل دهند و با هرگونه معنویتِ راستین به نبرد برخاسته و از جهت نظری هرگونه معنویتی را منکر می شوند. اینان حتی اگر بخواهند بر ضد استیلای اجانب پیکار کنند، شیوه و روششان همان روش غربی هاست؛ همانطور که غربی ها با روش های گسسته از معنویت و دوری از سُنَنِ آسمانی با

یکدیگر مقابله می کنند، همان روش را پیشه می کنند، و نتیجه ی آن پیکار، چیزی جز فرهنگ غرب نیست.

آری اگر روش مبارزه با غرب، غیر دینی باشد، همان مبارزه ی غرب با غرب است. روش مقابله ی انبیاء با دنیای جاهلیت برای آن بود که افق جان انسان ها از زمین به سوی آسمانِ معنویت کشیده شود و با عالم بیکرانه ی قدس آشنا شوند. ولی رقابت هایی که با فرهنگ غربی بین کشورها و اندیشه ها پیش می آید، طوری است که باز راه آسمان به سوی بشر بسته است، مثل رقابتی که بین جهان کمونیسم و جهان سرمایه داری پیش آمد. این رقابت ها رقابت سگان است بر سر جیفه ی گندیده ی دنیا. رقابت های روشنفکرانه چیزی غیر از رقابتِ تمدن دینی با فرهنگ غربی است. روشنفکر غرب زده ابتدا پذیرفته است تکنولوژی غربی و لیبرال دموکراسی غربی کمال است و می خواهد بقیه را نیز در چنین فضایی وارد کند و دعوا بر سر آن است که چه کسی زودتر وارد شود. این ها با سیاست امپریالیستی و اخلاق مبتذلِ غرب مخالف اند و نه با فرهنگ و نگاه غربی به عالم و آدم.

سخن ما این است که اساساً آن تمدن با آن گرایش و آن نوع زندگی که مدّ نظر خود دارد، یک تمدن ضد دینی است و ثابت و متغیر خود را دارد و کسانی که تلاش می کنند تا با نزدیکی اسلام به غرب به زعم خود به اسلام آبرو دهند باید بدانند با این کار اسلام را از کارآیی لازم خارج کرده اند و دیگر آن اسلام، اسلامی نیست که بتوان با آن جهان را از ظلمات مدرنیته رها نمود. این ها به جای این که خدمت گذار اسلام باشند، کارگزاران غرب اند.

ص: ۱۹۰

مسلمانانی که شیفته ی غرب اند سعی شان آن است که در تأیید فرهنگ غربی روایتی پیدا کنند تا بگویند ای غربی ها! یک نمره بیست هم به ما بدهید! ما هم کارهای شما را در اسلام قبول داریم! این ها دانسته یا ندانسته فرهنگ غرب را به جای فرهنگ اسلام نشانده اند.

ای

بسا ابلیس آدم روی هست

پس

به هر دستی نباید داد دست

کسانی مثل تقی زاده ها و تدین ها با آن که ابتدا عمامه سرشان بوده است ولی در مقابل مرحوم مدرس ایستادند و رضاخان را تثبیت کردند. پس می شود با ظاهر اسلامی و با تمسک به چند روایت به جای تبلیغ اسلام، غرب را تبلیغ و تثبیت کرد. عمده توجه اساسی به تفاوت رویکرد غرب در نگاه به عالم و آدم است، در سیره ی انبیاء غلبه با معنویت و پاکی و صفاست، نه با مادی گرایی و عیاشی و شهوت رانی.

باید توجه داشت سیره ی کلی دین در نظر به عالم و آدم کدام است، نه این که به عنوان نمونه یک نکته را از دین درآوریم و از رویکرد اصلی آن غافل باشیم. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بنا به دستور خداوند در قرآن، نسبت به اهل بیت خود سفارش فرمودند تا مردم با رجوع به امامان معصوم علیهم السلام در دینداری خود بی راهنما نمانند و پایدارتر باشند و لذا بعد از آن که گفت: نسبت به ذی القربای پیامبر صلی الله علیه و آله مودّت و محبت بورزید(۱)

فرمود: آنچه نسبت به محبت و مودّت ذی القربی گفتم برای خودِ شما مفید است.(۲)

حال عثمان وقتی خلیفه شد بدون توجه به موضوع عصمت اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله، اموال بیت



---

۱- سوره شوری، آیه۲۳.
۲- «قُلْ ما سَأَلْتُکُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَکُمْ إِنْ أَجْرِی إِلاَّ عَلَی اللَّهِ وَ هُوَ عَلی کُلِّ شَیءٍ شَهید» سوره سبأ، آیه۴۱.

المال مسلمین را به جیب اقوام خود سرازیر کرد و گفت پیامبر صلی الله علیه و آله هم همین کار را کرد، به طوری که کُلّ خراج یک سال آفریقا را یکجا به داماد خود مروان حکم بخشید.(۱)

در حالی که این رویکرد با آن رویکرد از زمین تا آسمان متفاوت است. آری اسلام می گوید شراب حرام است تا در عین آسیب ندیدن بدن، روح عبودیت در انسان ها تقویت شود و خوف از جلال پروردگار در قلب ها زبانه بکشد، و این غیر از آن است که روشنفکر مسلمان می گوید غربی ها هم ثابت کرده اند نوشیدن شراب موجب خرابی کبد می شود، پس اسلام و غرب هر دو یک حرف دارند و یک منظر را دنبال می کنند!

## روشنفکران دینی و غفلت از ابعاد قدسی دین

امید غرب آن است که با روشنفکران دینی که غرب را پذیرفته اند، افق جهان اسلام را به سوی غرب برگرداند. روشنفکر دینی با نوع برداشتی که از مفاهیم دینی القاء می کند راه خروج از دین قدسی و نزدیکی به دین غرب زده را فراهم می نماید. وقتی نگاه علمی غرب به عالم و آدم اصل شد، پس باید مجتهدان ما هم با چنین نگاهی به همه چیز بنگرند تا معرفت دینی آن ها بسط یابد وگرنه کهنه و عقب افتاده اند و معرفت دینی آن ها در قبض است و نه در بسط. آیا با توجه به نکاتی که تا حال گفته شد این نوع پیشنهادها مساوی با غرب زدگی کامل و فرو بسته شدن راه قدس از منظر دین و دینداری نیست؟ اینجاست که عرض می کنم اگر فرهنگ غرب و ذات آن درست شناخته نشود ناخودآگاه در دام آن می افتیم و کارگزار



---

۱- به شرح نهج البلاغه ی ابن ابی الحدید، شرح خطبه ی ۳ رجوع شود.

آن خواهیم شد و تسلیم هوس شیطانی آن شده و حکومت غرائز را به جای تفکر دینی و پارسایی می نشانیم.

تـا ذات تمـدن غربی را نشناسیم نسبت به آن بلاـتکلیف هستیم و به راحتی از آن منفعـل می شویم و اگر هم با غرب مخالف باشیم در عرصه ی اوهـام به جنـگ غرب می رویم و موجب قوام بخشیدن به سیطره ی فرهنگی غرب می شویم و بـا اصالت دادن به نگاه غربی، زمینه ی سکولارشدن جوانان را فراهم می کنیم. آنچه مرز اسلام و غرب را جدا می کند روحیه ی معنوی اسلام و روحیه ی مـادی غرب است و این دو نه تنهـا قابـل جمع نیست، بلکه حتمـاً کارشـان به مقابله می کشـد. زیرا این طور نیست که تمـدن مـادی در حدّ مـادی بودن خود بمانـد، آن تمـدن برای ادامه حیـات خود بایـد هر جریـانی را که نگـاهش به معنویت و شریعت الهی است، نفی کنـد. قرآن شاخصه ی تمـدن ها و فرهنگ های دنیایی را دو چیز می دانـد، یکی تکـذیب آیات الهی و انکار نقش فعّال سنت های معنوی، و دیگر استهزاء کردن آیات الهی، می فرماید: «...كَذَّبُوا بِآياتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يسْتَهْزِؤُون»؛(۱)

آیات الهی را تکذیب می کردند و همواره آن ها را مورد تمسخر قرار می دادند. اشکال روشنفکر دینی در غفلت از قسمت دوم آیه است که متوجه نیست فرهنگ کفر زشت نشان دادنِ ایمان را در برنامه ی خود قرار می دهد و لـذا اجازه ی حیات آبرومندانه به تفکر دینی نمی دهد.

آنچه در همه ی صحنه ها باید مورد توجه باشد حفظ جهت الهی کارها و فعالیت ها است. روح اعتقاد به سنن آسمانی ممکن نیست نابود شود، زیرا



---

۱- سوره روم، آیه ۱۰.

آن سـنن ذاتاً برتر از مرگ و تحول است، هر چنـد ممکن است سـنن معنوی از نظام و یا تمدنی روی برتابند که درآن صورت پایان آن تمـدن فرا خواهـد رسـید، زیرا نظام الهی اجازه نمی دهد فرهنگی که متصل به حقایق عالم قدس و معنویت نیست، به عمر خود ادامه دهـد. به همین جهت در رابطه با تمـدن های نابود شده می فرماید: « أَوَلَمْ يسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَينظُرُوا كَيفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَأَثَارُوا الْأَرْضَ وَعَمَرُوهَا أَكْثَرَ مِمَّا عَمَرُوهَا وَجَاءتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَينَاتِ فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيظْلِمَهُمْ وَلَكِن كَانُوا أَنفُسَهُمْ يظْلِمُونَ»؛(۱) آیا در زمین سـیر نکرده انـد تا ببیننـد فرجام کسانی که پیش از آنان بودنـد چگونه شده؟ آن ها بس نیرومندتر از ایشان بودند و زمین را زیر و رو کردند و بیش از آنچه آن ها آبادش کردند آن را آباد ساختند، و پیامبرانشان دلایل آشـکار برایشان آوردنـد – و آن ها نپذیرفتند، پس نابود شدند- بنابراین خدا بر آن نبود که به آن ها سـتم کند لیکن خودشان بر خود ستم کردند.

آیه ی فوق به ما تـذکر می دهـد که چون پیامبرانشان را تکـذیب کردنـد، خودشان به خودشان ظلم کردنـد و زمینه ی نابودی خود را فراهم نمودند.

توضـیح این که: عـالم مجردات از عـالم مـاده جـدا است، مجرد نابود نمی شود، بنابراین اگر جامعه ای خود را به ماده نزدیک کنـد،ماننـد مـاده که همواره در حرکت و بی ثبـاتی و فنـا است، نابود می شود. چون جنس عالم ماده گـذر و تغییر است، طبق برهان حرکت جوهری، ذات عالم ماده عينُ الْحَرِکه است، پس اگر روح جامعه ای به ماده نزدیک شود با آن یکی



---

۱- سوره روم، آیه ۹.

می گردد و در نتیجه جنبه ی پایداری در آن نخواهد ماند تا آن را حفظ کند. ولی اگر روح جامعه به غیب متصل بود، چون جنس عالم غیب مجرد است و در ثبات است، حیات آن جامعه برایش پایدار می ماند و حاصل تلاش های آن جامعه با آن همراه خواهد ماند، آری در جامعه ی الهی هم افراد می میرند ولی هلاک نمی شوند تا با پوچی و بی ثمری زندگی را به انتها برسانند و فرصت های کمال یابی از دست آن ها برود.

اتصال به عالم غیب به کمک «نبی» و «شریعت الهی» محقق می شود و حیات انسان و جامعه در ازاء پیروی از انبیای الهی جاودان خواهد شد. آری؛ مردن جزء حیات زمینی است، باید طوری زندگی را شکل دهیم که زندگی ما با خوب مردن معنی دار شود، باید کاری کرد که با رفتن از این دنیا تمام سرمایه ی زندگی از دست نرود بلکه با مردن به حیاتی برتر و به سرمایه های جاویدان دست بیابیم. در مورد تمدن ها نیز همین قاعده جاری است که اگر بستر ارتباط انسان ها با عالم قدس و معنویت همراه نشود به جای آن که به انتهای مبارکی برسند به هلاکت می رسند و حاصل سال ها تلاش آن ها یک مرتبه فرو می ریزد.

### تمدن غربی و غفلت از مرگ

از بدترین خصوصیات تمدن غربی این است که «مردن» را نمی شناسد تا خطر هلاکت خود را بفهمد و تفاوتِ عاقبت به خیرشدن را از ویران شدن و بی ثمرگشتن باز شناسد. نگاه به مرگ روشنگرترین وسیله برای درست تحلیل کردن زندگی است. مرگ؛ در نگاه دینی یک رفیق آشناست، جزئی از زندگی و بُعدی از حیات است. در نگاه دینی با مرگ، بسیار

خوب برخورد شده است، به طوری که شما پایین ترین درجه ی حیات را، حیات زمینی می دانید. لازمه ی خوب زندگی کردن آن است که انسان ها نسبت به مردن اضطرابی نداشته باشند وگرنه آن را کابوسی روبه روی حیات خود می پندارند و لذا تمام زندگی آن ها می شود تلاش برای نمردن، و این به هلاکت کشاندن زندگی است. وقتی در بینش یک جامعه روشن شد مردن سیرِ حیات زمینی به سوی حیات غیبی و قیامتی است، زندگی خود را با توجه به گستره ی عالم بعد از مرگ شکل می دهد و روابط خود را با دیگران و طبیعت در افقی گسترده تر از منافع زودگذر مادی تعریف می کند، چیزی که در تمدن غربی هرگز مورد توجه نیست.

قرآن در آیات متعددی بنی اسرائیل و قوم یهود را مورد عتاب و ایراد قرار می دهد، چون فرهنگ بنی اسرائیل یک فرهنگ منحط مادی است که ما امروز نمونه ی بارز آن را در فرهنگ غرب می بینیم. غربِ امروز از نظر مبنای فکری و فرهنگی یهودی است، هر چند از نظر اعتقاد فردی به حضرت مسیح علیه السلام گرایش دارد و به همین جهت در موضع گیری های سیاسی همواره به نفع اسرائیل موضع گیری می کند. خداوند در قرآن وقتی خصوصیات یهود و نصاری را ذکر می کند، تاکید می فرماید مواظب باشید به آن ها نزدیک نشوید زیرا نزدیک شدن به فرهنگی که سراسرِ نگاهش به زندگی، نگاه مادی است برای ما ضربه پذیری فراوانی پیش می آورد.(۱)



---

۱- به تفسیر آیات ۵۱ تا ۵۴ سوره مائده در المیزان رجوع شود.

## فرهنگ غربی، اوج خودخواهی پنهان

فرهنـگ غربی طوری نظام ارزشـی خود را اصل قرار داده که اگر ملّتی خواست در مقابل تهاجم فرهنگ غربی ایسـتادگی کند متهم به کهنه پرستی می شود و به این طریق رقیب خود را از صـحنه خـارج می کنـد. ولی اگر غربی هـا بـا ملّتی مقـابله کردند نشانه ی میهن پرستی به حساب می آیـد و از این طریق به راحتی نهادهای فکری، فرهنگی ملت ها را فتح کردند و هرکس هم تسلیم روح غربی نشـد با مُهر کهنه پرستی و تعصب به انزوایش کشاندند و اکثر ملت ها متوجه نشدند چه بر سـرشان آمد. این است که می بینید فرهنگ غربی هر فرد و ملتی را از زیسـتن و اندیشیدن به غیر از شیوه ی غربی باز می دارد. طوری خود را به سایر ملل تحمیل کردنـد که هیـچ کس حق نـدارد در مقابل تهاجم فرهنگ غرب از سـنن معنوی خود دفاع کنـد، وگرنه کهنه پرست خواهد بود.

علامه طباطبایی «رحمه الله علیه» در این رابطه در ذیل آیه ۲۰۰سوره آل عمران می فرمایند:

غرب؛ این قـدر برای خود ارزش قائـل است که غیر خود را دوست به حسـاب نمی آورد، و به راحتی بین خودشان القاء محبت می کنند و غیرخود را به راحتی می کشند.

همان طور که شـما نمونه ی آن را در دنیا دیده اید. اینها هیچ ارزشـی برای انسان های غیر غربی قائل نیسـتند. علامه«رحمه الله علیه» می فرمایند:

«خودشان تبلیغ می کنند که ما محبت را القاء می کنیم ولی ببینید با غیر خود چه می کنند».

ص: ۱۹۷

آیا به شما راست می گویند؟ این همه دروغ به ملت ها نگفته اند؟ آمدند شهرهای سایر ملل را آباد کنند یا غارت؟ روحیه ی غربی با غفلت از معنویت و رشد خودخواهی و حیله گری در طول تاریخی که از رنسانس شروع شد، به سایر ملل دروغ ها گفته و بقیه ی انسان ها را موجوداتی می بینند که باید به خدمت آن ها در آیند، بدون آن که برای آنان ارزشی برای زندگی کردن قائل باشند. صورت مشخص آن روحیه را در برخورد با مردم آفریقا می یابید که چگونه آن ها را از مزارع خود دزدیده و به آمریکا می بردند تا به عنوان برده در مزارع آن ها کار کنند.

عقل غربی؛ عقل منفعت بین است نه عقل انصاف، چون نگاه آن به عالم نگاهی سراسر مادی است. همان طور که بسیار متفاوت است که شخصی برای رضای خدا، راست بگوید. با کسی که برای شهرتِ بیشتر یا غارت زیادتر راست بگوید، ادب غربی با ادب ملّت های معنوی نیز متفاوت است. دروغ تمدن غربی به سایر ملل - حتی به ملت خود- در پوششی از اخلاق پنهان است تا بهتر بتواند چپاول کند، روح فرهنگ غربی پنهان کاری است، به اسم دفاع از حقوق بشر، بشر غربی را مدّ نظر دارد و همین پنهان کاری است که جهان غیر غربی را نسبت به روح غربی غافل کرده است. اگر عموم مردم ذات دنیای متجدد را می شناختند و معلوم می شد تمدنی که راه آسمان را به روی خود بسته است تماماً در حیله گری و منفعت طلبی فرو می رود، خیلی زود هیبت جهان غرب فرو می ریخت و بحران موجودِ آن به انتهای خود می رسید، فعلاً- با تبلیغات گمراه کننده به حیات خود ادامه می دهد. کافی است پرده از روی چهره ی ظاهری تمدن

غربی عقب رود، در آن صورت نوع برخورد سایر ملل با تمدن غربی متفاوت خواهد بود.

## عدم معنویت ملت ها و قدرت غرب

روشن است که هستی دنیای متجدد معلول نفی حقیقت و معنویت است و لذا ظهور معنویت عین نابودی جهان متجدد است، در همین راستا است که گفته می شود انسان ها قدرت مقاومت در مقابل کفر را باید از دین بگیرند، چون با ظهور حقیقت و معنویت، هیمنه ی کفر چون دودی به هوا می رود. ملّتی که فرهنگ دینی و معنوی خود را از دست بدهد مقاومتش در برابر دنیای متجدد ضعیف می شود و حیات تبلیغی غرب در آن ملّت قوت می گیرد. این که می بینید مُدسازان هر برنامه ای را که اراده کنند در بین عموم ملّت ها عملی می شود، به خاطر از دست رفتن معنویت ملت ها است. فرهنگ غرب در ابتدا گرایش به تقوی را به عنوان تعصب، از قلب و دل انسان ها بیرون می کند و سپس دل ها را در اختیار خود می گیرد. با توجه به همین نکته است که می توان راه حل نجات از ظلمات غرب را به راحتی پیدا نمود. آری هرگاه ملت ها متوجه سرمایه های معنوی خود شدند فرهنگ مدرنیته دیگر آنچه هست، نخواهد بود.

قدرت غرب به عدم معنویت ماست، همه اقرار داریم آنچه فرهنگ غربی پیشنهاد می کند عامل نجات هیچ ملّتی نیست. ولی آیا به آنچه ما را نجات می دهد به طور جدّی نظر کرده ایم؟ با فضایی که فرهنگ غربی ایجاد کرده امکان تصمیم گیری را از ملّت ها ربوده است. یکی از مشکلات جهان امروز این است که از افکار عمیق فرار می کند و

سطحی نگر است، در حالی که اندیشه های الهی و از همه روشن تر قرآن، انسان ها را به تدبّر و تفکر در آیات الهی و سنن معنوی دعوت می نماید، تا ذات عالم هستی را برای مخاطب خود بنمایاند. وقتی می فرمایند قرآن هفتصد بطن دارد این صحیح نیست که ما تمام بطن های قرآن را رها کنیم و صرفاً ظاهر آن را بگیریم، در آن صورت نتوانسته ایم از طریق قرآن جامعه ی خود را هدایت کنیم.

در اروپا با وقوع رنسانس و با شعار تحول فکری و فرهنگی، نقش دین به عنوان راه کاری معنوی در زندگی فردی و اجتماعی، حذف شد و تاریخ غربِ امروزی شروع گشت. فرهنگ غربی در چند قرن اخیر در راستای دوری از معنویت، حرف هایی ارائه داد و توانست جوامعی را به دنبال خود ببرد که زمینه ی دوری از معنویت را در خود داشتند و لذا زندگی غربی در چنین جوامعی جای خود را باز نمود. به عنوان نمونه وقتی اصراری بر زندگی در کنار پدر و مادر نداشتیم به راحتی روح فردگرایی غربی پذیرفته شد و بین خانه هایی که هر کدام جداگانه برای خود ساختیم فاصله افتاد و از این طریق شهرها بزرگ و بزرگ تر شد. گرایش جدیدی که با روح تمدن غربی در بین انسان ها پدید آمد روحیه ی فردگرایی یا «ایندیوی دوآلیسم» بود، در این روحیه همه از همدیگر غریبه اند و هیچ کس نمی تواند دیگری را تحمل کند، از آن طرف بیگانه شدن انسان ها از یکدیگر انواع مشکلات روحی و اجتماعی را به همراه آورد که ما امروز با آن روبه روییم. چیزی که اسلام عکس آن را توصیه و سفارش می کند، تا مؤمنان کنار یکدیگر و غمخوار هم باشند،

اقوام بـا صـله ی رحم با هم مأنوس گردنـد و افراد یک محل در مسـجد محل در کنار هم بنشـینند و با برقراری نماز جماعت با یکدیگر مرتبط باشند.

با خواسـتن خانه ی جدا و حساس نبودن به برکات حضور والدین در زندگی ها، فاصله ی بین افراد را زیاد کردند و خانه ها از همدیگر فاصله گرفت، و برای طی کردن فاصله های پیش آمده به اتومبیل نیازمند شدیم، و از این طریق نیازی بزرگ در کنار نیازهای زنـدگی زمینی به زنـدگی اضافه شد. ماشـین سواری نه تنها زمان بیشتری در اختیار ما قرار نداد، بلکه وقت ما را تنگ تر کرد. شـما باید برای تهیه یک ماشـین سواری ده سال بیش از حدّ طبیعی کار کنید تا بتوانید ماشینی بخرید، با این تصور که زودتر به کارهایتان می رسـید ولی اوقاتی را که صـرف کردید تا پولی جهت خرید ماشین تهیه کنید تا فعلاً این ماشین، شما را به منزل برسانـد در نظر نمی گیریـد!! علاوه بر این که با اسـتفاده از ماشـین سواری از یک طرف شـرایط پیاده روی که موجب سلامت بـدن و آرامش روح است از بین می رود، از طرف دیگر ذات سـرعتِ غیر طبیعی موجب انواع اضـطراب ها می شود و انسان را از رابطه ی سالم با اطراف خود، اعم از پدیده های طبیعی اطراف و یا انسان های اطراف خود خارج می کند.

به زنـدگی کنار همـدیگر بسـنده نکردیم و همه ی زندگی ما عبارت شد از تهیه ی خانه و ماشـین، برای آن که زندگی کنیم، آن زنـدگی که هرگز فرصتی برای به دست آوردنش پیش نیامـد. حال که خود را در کلافه ی چنین زندگی قرار داده ایم می گـوییم اگر ماشـین نبـود چه می کردیم؟! به این نکته توجه نـداریم که طوری زنـدگی را شـکل دادیم که داشـتن ماشـین جزء لاینفک آن شده و حالا می پرسیم اگر ماشین نبود چه می کردیم،

ص: ۲۰۱

غافل از آن که با چه گرایشـی زندگی ها به اینجا رسید. تمدن غربی تمام توجه و گرایش ما را صرف ماده و طبیعت کرد و ما را از معنویت غافـل نمود، حالا از یک طرف گرفتار تکنولوژی مـدرن هستیم، از طرفی گرفتار بحران های ناشـی از گرایش به ماده. عجیب این است که فرهنگ غربی می خواهد بحرانی را که با رویکرد به عالم ماده پدید آورده، با ابزارها و تکنیک های مادی از بین ببرد و ما هم بدون توجه به بحران پیش آمده - به امید رفع بحران به کمک تکنیک جدید- شروع می کنیم آن را تمجیدکردن، بدون آن که فکر کنیم چه شد که این بحران ایجاد شد، آیا با علت بحران می توان بحران را از بین برد؟

## بهترین موضع در مقابل فرهنگ غرب

با توجه به این که فرهنگ غربی - بخواهـد و یا نخواهد - به جنگ سـعادت انسان ها آمده و نه تنها جامعه ی خود را در ورطه هلاـکت انـداخته، بلکه به صورتی نرم همه ی جهـان را به سوی هلاـکت می برد، حـال با توجه به این امر بایـد از خود پرسـید بهترین موضع گیری عملی و نتیجه بخش نسـبت به غرب چگونه باید باشد. و چون موضوع بسیار پیچیده است نمی توان بدون دقت و برنامه ریزی همه جانبه و درازمدت به آن پرداخت.

به طور کلی می توان در برابر غرب سه نوع موضع گیری را تصور کرد.

موضع گیری اول آن است که فکر کنیم امکان دارد در کنار زنـدگی غربی به دینـداری خود بپردازیم. با این تصور که تمـدن غربی مظهر پیشـرفت بشـر است و لـذا نه تنهـا نبایـد از آن کراهت داشت بلکه بایـد آن را تأییـد نمود و تقویت کرد و در بسـتر تمدن جدید بهترین زندگی ها را

به دست آورد و در عین حال در جلسات دینی هم حاضر شد و به عبادات خود هم مشغول بود. نمونه ی بارز این نوع موضع گیری؛ وَهابی های سعودی هستند، که به گمان آن ها دنیای مدرن بستری است تا انسان بهتر دینداری کند و در کشور ما حجّتیه ای ها نیز در همین راستا فکر می کردند و به همین جهت هم شاه را مظهر ارتباط ایران و جهان غرب می دانستند و لذا هیچ تضادی با شاه و نظام شاهنشاهی نداشتند. امام خمینی«رضوان الله علیه» درباره ی آن ها در پیام منشور برادری در سال ۶۷ چنین می فرمایند: «حجّتیه ای هایی که همه را جز خودشان بی ولایت می دانند، این ها حاضر نبودند با شاه مبارزه کنند، مبارزه باشاه را ممنوع می کردند و می گفتند شاه شیعه است، و امروز(۱)

از همه مسلمان تر شده اند و می گویند: مسئولان مملکت کمونیست شده اند...» چون غربی ها هر جریان مخالف خود را متهم به کمونیست بودن می کردند، حجتیه ای ها هم نظام اسلامی را که با غرب مخالفت می کرد کمونیست دانستند.

ریشه ی این نوع نگاه به غرب را چه در وهابی ها و چه در حجتیه ای ها و چه در سِر احمدخانِ پاکستانی، باید در نوع برداشتشان از مذهب جستجو کرد. این ها آن نگاه را نمی شناسند که در آن باید نظام زندگی فردی و اجتماعی بشر با عالم قدس و معنویت مرتبط باشد و همواره روح جامعه باید از عالم قدس متأثر گردد. بلکه عبادات را نیز دستورات اعتباری می دانند که اگر ظاهر و قالب آن ها حفظ شود در قیامت موجب سعادت می شود.



---

۱- منظور؛ زمان حاکمیت نظام اسلامی است.

موضع گیری دوم نسبت به غرب؛ به این صورت است که نسبت به دنیای مدرن بی تفاوت باشی، بدون آن که غرب را تأیید کنی؛ جدای از غرب و تمدن آن به زندگی دینی خود بپردازی، کاری هم نداشته باشی که غرب تا کجاها پیشرفت کرده و چگونه نظام فکری و فرهنگی جوامع را تحت تأثیر خود قرار داده است، که نمونه ی بارز آن را از جهتی می توان در گروه طالبان در افغانستان و مقدسان افراطی در کشور خودمان دانست.

موضع گیری سوم نسبت به غرب؛ این است که معتقد باشی اگر بخواهی به نحو درست دینداری کنی و راه عالم قدس و معنا را به سوی جان جامعه بگشایی، نه تنها باید به بهترین نحو جامعه را متوجه معارف عالیه ی دین نمود، بلکه باید با فرهنگ غرب به عنوان حجاب حقیقت، مخالفت کرد و آن روزی که ضد تمدنِ غرب فکر نکرده باشی و حرف نزده باشی و عمل نکرده باشی، آن روز را برای خود زندگی ندانی.

با توجه به آنچه گفته شد ما معتقدیم تنها موضع گیری نوع سوم است که در شرایط جدید می تواند به عنوان یک زندگی دینی مطرح باشد و نمونه ی بارز آن را حضرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» و اصحاب و یاران ایشان می دانیم.

تجربه ی سال های آخر نظام شاهنشاهی و دهه ی اول انقلاب نشان داد، شور دینی و نشاط دنیایی جوانان ما در راستای عشق به دین و تنفر از کفرِ دوران، به زیباترین شکل ظهور می کند. عشق به نور خدا و تنفر از حجاب های ظلمانی مانع تجلی نور خدا، جوانان را به سوی زندگی متعالی سیر می دهد. تمدنِ کثرتْ طلبِ غرب، ظالم است و سنت الهی این است که ظالمین را نابود کند، پس این تمدن حتماً نابود می شود، حال هر اندازه

که ما خود را وارد این سنت الهی نماییم به همان اندازه انوار الهی از قلب و زبان ما جاری می شود. گفت:

راند

حق این آب را در جوی تو

آفرین

بر دست و بر بازوی تو

بازگو

تا غصه درمان ها شود

بازگو

تا مرهم جان ها شود

اما اگر مجامع دینی به سنگر نقد این تمدن وارد نشوند و یا در استحکام آن قدم بردارند، نه تنها افتخار اجرای سنت خدا را در نـابود کردن تمـدن غربی از دست داده انـد، بلکه فراموش کرده انـد که ایسـتادگی و مبارزه در برابر سـتم، شـرط نجات از آن است، و اگر نسبت به آن بی تفاوت باشـند به عـذابی که خداونـد برای سـتمکاران مقـدّر کرده گرفتار می شونـد. خداوند در قرآن داسـتان قومی از یهودیان را مطرح می فرمایـد که بر خلاف دسـتور خـدا روز شـنبه از دریا ماهی می گرفتنـد، گروهی از یهودیان در مقابل عمل خلاف آن ها ساکت بودند ولی گروه دیگری اعتراض می کردند، می فرماید: «اَنْجَینَا الَّذینَ ینْهَونَ عَنِ السُّوء»؛(۱) ما فقط کسانی را نجات دادیم که روبه روی سـتم ایستادند، نه تنها فاسقان را عذاب کرد، بلکه آن هایی که نهی از منکر نکردند را نیز هلاک نمود - هرچند فاسق نبودند- بر اساس همین سنت است که اگر نسبت به غرب بی تفاوت هم باشیم به نحوی سرنوشتمان با سرنوشت غرب گره می خورد.

ص: ۲۰۵

---

۱- سوره اعراف، آیه ۱۶۵.

## شرایط نفی غرب

در رابطه با سرنوشت پرماجرای غرب اگر در شناخت مبانی فکری و عملیاتی آن تمدن بی حوصلگی به خرج دهیم، بدون آن که بخواهیم در عمل به سوی غرب قدم می زنیم و بستری را که فعلاً- غرب برای زندگی مردم جهان فراهم کرده، تنها بستر برای زندگی می پنداریم. در حالی که با شناخت غرب از یک طرف، و شناخت روح اسلامی تشیع از طرف دیگر می توان زیر سایه ی دین هر چه سریع تر شرایط نفی غرب را در کشورهای اسلامی فراهم نمود.

هر کاری باید از معرفت آغاز گردد تا به نتیجه ی مطلوب برسد، هرگز نمی توان کار ارزش مندی انجام داد و در عین حال پشتوانه ی معرفتی آن ضعیف باشد. «اگر با معرفتی دقیق کیفیت حقیقی دنیای مدرن درک می شد، بی درنگ وجود جهانِ مزبور به عدم می گرایید»؛(۱)

و این تنها شرط از بین رفتن تمدن غربی است.

ما برای از بین بردن وابستگی خود به فرهنگ مدرنیته، به اندازه ای آمادگی پیدا خواهیم کرد که به وخامت اوضاع پی ببریم. زمانی که به روشنی و با بینش توحیدی خود به وَبال بودن فرهنگ تجدد آگاه شدیم، آن فرهنگ بی هیچ تلاشی از بین می رود. تمام تلاش ما در رابطه با غرب و مدرنیته در این راستا باید باشد که روشن شود وضع تمدن غربی بسیار وخیم تر از آن است که بتوان فکر کرد. این تمدن روح جهان را فاسد کرده است و در اثر آن افق بشریت به سیاهی متمایل شده است.

ص: ۲۰۶

---

۱- «بحران دنیای متجدد»، رنه گنون، ص ۱۷۱.

اگر در شناختن تمدن غربی کمی وقت صرف شود بر خلاف ظاهر آن، روشن می شود پیروی از آن تمدن چه اندازه عبث و بیهوده است.

بیشتر مشکلات ما از این جا است که هنوز متوجه نیستیم چیزی را قبول کرده ایم که نباید می پذیرفتیم و هنوز به حد کافی حس نکرده ایم در ازاء پذیرفتن غرب، چه چیزهایی را از دست داده ایم، تا آن جا که فکر می کنیم بدون نبوت و نبی و امامت و امام می توان زندگی کرد و از زندگی خود نتیجه گرفت. متأسفانه نبوت را که یک فرهنگ و دستگاه منسجم الهی است جهت زندگی مطلوب، از دست داده ایم و در مقابل آن حس گرایی و مادی گرایی را که بشر را تماماً در بحران فرو می برد، پذیرفته ایم. و عجیب این است که باز امید داریم از طریق همین تمدن خود را نجات دهیم. به جهت همین غرب زدگی است که خاستگاه مشکلات خود را درست تشخیص نمی دهیم تا نسبت به راه خروج از آن برنامه ریزی کنیم. اگر می بینید تمام استخوان های انسان ها در زیر چرخ های این تمدن شکسته شده، ریشه ی آن در ذات تمدن غربی نهفته است. نه فراغتی برای به خود اندیشیدن مانده، نه تفکری برای شناخت وضع موجودمان در جریان است، و نه حکمتی در محافل آموزشی وجود دارد. این ها همه به جهت آن است که روح حاکم بر اندیشه ها روح اکنون زده و حسی و ماده گرا است، چیزی غیر از انوار قدسی دین در روابط مردم جهان حاکم شده ولی ظاهر اصلاح گرانه به خود گرفته است. غافل از آن که اگر شیطان موجود خبیثی است راست گفتنش هم راست گفتنِ نجات بخش نیست.

اگر جامعه ای تمدن غربی را پذیرفت، به جهت رویکرد شیطانی تمدن غربی، برق و سایر تکنولوژی های آن هم موجب کمک به آن جامعه

نمی شود و به همین جهت امروزه جامعه های غرب زده ی دنیا در عین عقب افتادگی تکنیکی، از نظر اخلاقی و روابط بین جوانان به شدت به فساد گرایش پیدا کرده اند. آری می توان از طریق برق استفاده های مفیدی کرد ولی بفرمایید امروزه از طریق همین برق چه اندازه کارخانه های اسلحه سازی و تهیه ی مواد مخدر در رونق می باشند و به نابودی جوامع انسانی مبادرت می کنند؟ وقتی روح حاکم بر جوامع، روح جدا شده از عالم قدس و معنویت شد دیگر نمی توان امید داشت از جنبه ی مثبت به تکنولوژی نگاه شود.

کارشناسان می گویند؛ هشتاددرصد کاربران اینترنتی جهت استفاده ی خلاف اخلاق به اینترنت رجوع می کنند. چون این تکنیک در فضایی ظهور کرده که به جنبه ی ظلمانی عالم - یعنی عالم ماده- نظر دارد. بسیار ساده انگارانه است اگر گمان کنیم می توان به راحتی اینترنت را از روح حاکم بر آن جدا کرد، مگر این که ابتدا روح ظلمانی تمدن غربی را بشناسیم و با سیر به سوی عالم قدس و معنا، از روح غربی تبرّی بجوییم.

تا از دوران حسیت و ماده گرایی به سوی دوره ی معنویت سفر نکنیم ممکن نیست با نزدیکی به دست آوردهای تکنیکی تمدن غربی، به راهی غیر از راهی که غرب با تکنولوژی خود در آن قدم گذاشت، حرکت کنیم، مگر این که ابتدا از روح غربی تبرّی بجوییم که بحمدالله شرایط آن فراهم شده است.

هایدگر می گوید: «علم جدید تا آن جا پیش می رود که با امر محاسبه پذیر سر وکار پیدا می کند، اما در مرحله ای با امری مواجه می شود که محاسبه پذیر نیست، و این عصر انقلاب است.» حسی زدگی روز به روز

بیشتر تنها می شود و آن هایی که هنوز بر حس گرایی اصـرار می ورزنـد، هر روز بیشتر از روح جامعه فاصـله می گیرند و بین آن ها و روان مردم گسسـتگی پیش می آید زیرا رفته رفته موضوع تفکر انسان خدا خواهد شد، نه ماده و از این منظر طلیعه ی تزلزل تمـدن غربی ظـاهر شـده است، اگر هنوز نمی توانیم خود را از تمـدن غربی جـدا کنیم -که نمی توانیم- لااقل با احتیاط عمل کنیم و چشم خود را به گشایشی که در افق منتظر نگاه ما است باز نگه داریم.

«والسلام علیکم و رحمهالله و برکاته»

## جلسه هفتم: عالم غربی، عالم بی عالمی

### اشاره

ص: ۲۱۱

بسم الله الرحمن الرحیم

«اَفَلَمْ یسیرُوا فِی الاَرْض فَتَکُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ یعقِلُونَ بِها اَوْ اذانٌ یسْمَعُونَ بِها فَاِنَّها لاتَعْمَی الاَبْصارُ وَلکِنْ تَعْمَی القُلُوبُ الَّتی فِی الصُّدُور، وَ یسْتَعْجِلُونَکَ بِالْعَذابِ وَلَنْ یخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ وَ اِنَّ یوْماً عِنْدَ رَبِّکَ کَاَلْفِ سَنَهٍ مِمَّا تَعُدُّونَ»(۱)

آیا در زمین گردش نکرده اند تا دل هایی داشته باشند که با آن بیندیشند، یا گوش هایی که با آن بشنوند؟ در حقیقت چشم ها کور نیست لیکن دل هایی که در سینه هاست کور است. و در عذابی که به آن ها - به جهت پشت کردن به نبوت- وعده داده ای تعجیل می کنند، و هرگز خدا خلف وعده نمی کند، و به درستی که روز در نزد پروردگارت مثل هزارسال است از آن سال هایی که شما به شمار می آورید- پس نمی توان گفت آن عذاب دیر شده- .

## اجرای سنن الهی در ماورای زمان

می فرماید: ای پیامبر آیا کسانی که با مسیر نبوت و زندگی دینی مخالفند و می خواهند برای خود تمدنی غیر از تمدن دینی پدید آورند، یک نگاهی به زمین و زمان انداخته اند تا بیدار شوند و قلبشان تعقل کند، و



---

۱- سوره حج، آیات ۴۶ و ۴۷.

گوششان شنوا شود و عبرت ها و پیام های مهمی در رابطه با راز سقوط و هلاکت تمدن های گذشته بگیرند؟

کسانی که راه کارهای انبیاء را در طول تاریخ نپذیرفتند، تاریخ زمین گواهی می دهد بدون هیچ نتیجه ای نابود شدند، پس این هایی هم که با تو مقابله می کنند، سرنوشتی غیر از سرنوشت اقوام هلاک شده ی گذشته ندارند.

می فرماید: «وَيسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَلَن يخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ وَإِنَّ يوْمًا عِندَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ»؛(۱)

ای پیامبر! از تو می خواهند در آوردن عذاب عجله کنی، خداوند از وعده اش عدول نمی کند و در تحققِ به موقعِ سنت او تأخیری به وجود نمی آید، لکن حوصله ی خداوند مثل حوصله ی شما کم نیست زیرا «وَ اِنَّ يوْماً عِنْدَ رَبِّكَ كَاَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ»؛ یک روز نزد خداوند مثل هزار سال است نزد شما. مهلت می دهد تا منحرفان دَرَکات شقاوت خود را تکمیل کنند. به فرض اگر خداوند به یک تمدنی نصف روز فرصت بدهد، عمر آن تمدن نسبت به عمر ما ۵۰۰ سال طول می کشد. حال با توجه به این امر کل زمانی که سلسله پهلوی در این کشور حکومت کرد، از روزی که رضاخان ظهور کرد تا روزی که محمدرضا سقوط کرد حدود ۵۰ سال شد، در مقایسه با یک روز نزد خدا، چند ساعت بیشتر نمی شود. وقتی یک روز نزد خدا هزار سال از آن سال هایی است که نزد ماست، عمر کل تمدن غرب که از رنسانس شروع شد تا حال، حدود ۴۰۰ سال است. یعنی عمر تمدن غربی هنوز نصف روز خدا



---

۱- سوره حج، آیه ۴۷.

هم به حساب نمی آید. پس کم حوصلگی ما نباید تحلیلِ ما را نسبت به نابودی و اضمحلال تمدنی که کوردل است عوض کند.

باید متوجه بود همه چیز از معنویات محض سرچشمه می گیرد و هر چه از آن سرچشمه نگیرد موهوم و پنداری است و ریشه ندارد، تماماً جوش و خروش های عبث و سطحی است، به گفته ی رنه گنون «هستی دنیای مدرن معلول انکار و نفی حقیقتِ مبتنی بر سنن الهی است»؛(۱)

پس اگر مردم به معرفت حقیقی برگردند به راحتی تمدن غربی فرو می ریزد. وقتی علت اضمحلال تمدن ها را بشناسیم، قدرت ظاهری تمدن غربی موجب نمی شود که گمان کنیم آن تمدن استثناء است، کافی است ما به نقش سنت های الهی در ماورای زمان نظر کنیم.

در جلسه ی قبل عرض شد مؤمنین باید سنت نابودی تمدن های گذشته را بشناسند تا خداوند نابودی باطل و احیای حق را به دست آن ها انجام دهد، وگرنه در عینی که تمدن غربی نابود می شود ما هیچ سهمی در اجرای سنت الهی نخواهیم داشت. محمدرضاخان به گونه ای حرکت کرد که دیگر نمی توانست بماند درنتیجه سنت اجرای نابودی سلسله ی پهلوی به حرکت آمد، ولی شایستگی اجرای سنتِ نابودی آن را امام خمینی«رضوان الله علیه» و یاران او به دست آوردند.

### شایستگی اجرای سنت الهی

آنچه باید مورد تأکید قرار گیرد توجه به سنتی است که حتماً در هلاکت تمدن غربی به جریان می افتد و لذا نباید تمام زندگی خود را بر



---

۱- «بحران دنیای متجدد»، رنه گنون، ص ۱۷۱.

بنیاد تمدنی قرار داد که سخت بی آینده است. و وقتی فرصت آن تمدن تمام شد یقیناً هلاک می شود، حتی یک ساعت هم عقب و جلو نمی افتد، می فرماید: «وَلِکُلِّ اُمَّهٍ اَجَلٌ فَاِذا جاءَ اَجَلُهُمْ لایسْتَأخِروُنَ ساعَهً وَلایسْتَقْدِمُون»؛(۱) برای هر امتی اجل و سرآمدی هست که چون آن اجل سر برسد، نه یک ساعت عقب می افتد و نه یک ساعت جلو. لازم است روی این نکته که ما در اجرای سنت خدا نقشی داشته باشیم و اراده ی خدا به دست ما اجراء شود فکر کنیم.

بزرگان دین می فرمایند: بهترین تجلیل از پیامبر صلی الله علیه و آله در قرآن، آیه ای است که می فرماید: «وَ مَارَمَیتَ اِذْ رَمَیتَ وَلکِنَّ اللَّهَ رَمی»؛(۲) ای پیامبر! آن وقتی که تیرها را به سوی دشمن رها می کردی، تو نبودی که آن ها را رها می کردی، خدا بود که آن ها را رها می کرد. یعنی ما تیرمان را به دست تو بر سر کفار زدیم. قبول داریم که تو تیر زدی، اما آن قدر حرکتِ تو مطابق سنت الهی و ناب بود که تو فانی در اراده ی ما شدی و همان را که ما می خواستیم به دست تو انجام شد، آنچنان صعود کردی که سنت خدا به دست تو جاری گشت وگرنه سنت خدا که جاری شدنی بود، اگر تو شایستگی از خود نشان نمی دادی، کس دیگری را انتخاب می کردیم.

راند

حق این آب را در جوی تو

آفرین

بر دست و بر بازوی تو

بازگو

تا قصه درمان ها شود

بازگو

تا مرهم جان ها شود

ص: ۲۱۶

---

۱- سوره اعراف، آیه ۳۴.

۲- سوره انفال، آیه ۱۷.

نکته ای که لازم است روی آن تأکید شود این که؛ وقتی سنت خدا جاری شدنی است، اولاً: ما طوری با تمدن غربی یکی نشویم که سنت نابودی تمدنِ کور دلِ غربی، به ما هم اصابت کند، ثانیاً: تلاش کنیم به درجه ای از خلوص برسیم که سنت خدا به دست ما جاری شود. خداوند در قرآن می فرماید: سنت من، سنت برخورد با یهود و نصاری است. حال اگر شما آن قدر ارزشتان پایین آمد که هماهنگ با اجرای سنت الهی نشدید، شما را می برم و کسانی را می آورم که شایستگی و لیاقت اجرای سنت مرا داشته باشند؛ «یا اَیهَّاالَّذینَ امَنُوا مَنْ یرْتَدَّمِنْکُمْ عَنْ دینِهِ فَسَوْفَ یاتِی اللَّهُ بِقَوْم یحِبُّهُمْ وَیحِبُّونَهُ أَذِلَّهٍ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ أَعِزَّهٍ عَلَی الْکَافِرِینَ یجَاهِدُونَ فِی سَبِیلِ اللّهِ وَلاَ یخَافُونَ لَوْمَهَ لآئِمٍ ذَلِکَ فَضْلُ اللّهِ یؤْتِیهِ مَن یشَاء وَاللّهُ وَاسِعٌ عَلِیمٌ»؛(۱) ای کسانی که ایمان آورده اید هر کس از شما از دین خود برگردد - و دوستی و سرپرستی یهود و نصاری را بپذیرد - به زودی خدا گروهی دیگر را می آورد که آنان را دوست می دارد و آنان نیز او را دوست دارند، اینان نسبت به مؤمنان فروتن و نسبت به کافران سرفرازند، در راه خدا جهاد می کنند و از سرزنش هیچ ملامتگری نمی هراسند، این فضل خداست، آن را به هرکه بخواهد می دهد و خدا واسعی علیم است.

عرفا نیز در رابطه با موضوع هماهنگی با سنن الهی می فرمایند: عارف کسی است که نظام «اِنَّالِلّهِ وَ اِنَّا اِلَیهِ راجِعُون» را با وجود خود درک می کند و خود را در مسیر «اِنَّا اِلَیهِ راجِعُون» قرار می دهد تا طبق این قاعده



---

۱- سوره مائده، آیه ۵۴.

به سوی خدا سیر کند. و در این حال اراده ی او مطابق اراده ی نظام تکوینی الهی شود، به عبارت دیگر تشریعِ خود را با تکوین هستی منطبق نماید. چنین انسانی بدون هیچ فشار و سختی بلکه با شوق و محبت راه سیر به سوی خدا یا سنت «اِلَیهِ راجِعُون» را طی می کند.

خلاصه ی حرف بنده در جلسات گذشته این بود که مؤمنین در فعالیت های فرهنگی باید تلاش کنند که اولاً: سنت نابودی کفر را به کمک تدبر و تعمق در آیات قرآن بشناسند و درک کنند. ثانیاً: خود را به مقام و درجه ای برسانند که این سنت به دست آن ها انجام گیرد. ثالثاً: در مورد ریشه ها و عوامل نابودی این تمدن فکر نمایند. لازمه ی چنین مباحثی شناخت دقیق و صحیح وخامت آن نوع از زندگی است که جهان غرب معرفی کرده است، و تا وخامت این نوع زندگی روشن نشود عمق فاجعه آشکار نمی گردد. باید بدانیم این تمدن، زندگی خاصی را به ما معرفی کرده که در آن نبوت از ما گرفته شده و راه هماهنگی با نظام عالم مسدود گشته، با شناخت این نکته است که می فهمیم در زندگی مدرن به کلی از زندگی صحیح وامانده ایم و آن چنان نگاه غربی با زندگی ما گره خورده و چشم ما را نسبت به کمالات روحانی کور کرده است که حتی برایمان مشکل شده وخامت وضع خود را بپذیریم، تا آنجا که در برابر هرکس که ما را متذکر آن وخامت می کند مقاومت می کنیم. به همین دلیل جداشدن از تمدن غربی را در حدّ جداشدن جان خود احساس می کنیم. ولی همین که عمق فاجعه روشن شود، با همه ی مشکلاتی که جدا شدن از زندگی غربی در پیش دارد، هیچ راهی را جز تغییر جهت زندگی از آرمان های

غربی به آرمان های قدسی نمی یابیم و در نتیجه تبعات این تغییرِ روی کرد را می پذیریم و آماده ی پایه گذاری تمدن اسلامی می شویم.

## نفس ناطقه و استعداد ذاتی ساختن ابزار

در جلسات قبل اشاره ای به تفاوت کار و پیشه در زندگی گذشتگان با کار و پیشه در تمدن جدید شد. اشاره شد که پیشه و کار در تمدن جدید انسان را بَرده ی خود کرده است، در حالی که پیشه در زندگی گذشتگان عین زندگی بوده است. برای روشن شدن هرچه بیشترِ موضوع نیاز به مقدمه ای داریم که إن شاءالله عنایت می فرمایید:

نطفه ی انسان در دوره ی جنینی؛ در شرایط اولیه ی خود آمادگی خاصی دارد جهت قبول نَفْس، وقتی نفس به آن تعلق گرفت، آن نفس به کمک موادی که از طریق بدنِ مادر در اختیار دارد شروع به ساختن بدن برای خودش می کند، قلب و سر و دست و پا می سازد. در حالی که یک موجود ذره بینی مثل آمیب، چون نفس آمیبی دارد، هیچ وقت قلب یا سر و دست انسانی نمی سازد. ولی جنینِ انسان از موادی که در درون رحم در اختیار او قرار می گیرد شروع می کند به ساختن سر و استخوان و چشم و غیره، نفس انسانی با استفاده از همین مواد برای چشم قرنیه می سازد که از پارچه حریر ظریف تر است. پس معلوم است که نفس انسان در ذات خود دارای استعدادی است که می تواند ابزار مورد نیاز خود را بسازد و اگر شرایط مناسبی در اختیار او باشد، به زیباترین شکل آن ابزارها را شکل می دهد. در همین رابطه و با توجه به این استعداد است که در بیرون از رحمِ مادر به وسیله الیاف نازک، پارچه ی حریر می سازد. اگر نفس انسان

در درون خود قـدرت حریربافی نداشت و قرنیه نمی ساخت در بیرون هم نمی توانست حریر بسازد. نفس انسان در یک مرحله در دوره ی جنینی قرنیه می سازد و در مرحله ی دیگر در بیرونِ رحم حریر می سازد. همین نَفْسـی که در درون برای استحکام بـدن اسـتخوان می سـازد، در بیرون برای حفـظ بـدن، بنای مسـتحکم می سازد، چون اسـتعداد ابزار سازی در ذات نفسِ مجرد انسان هست و لذا می توان گفت همه ی حرکات بیرونی به طور طبیعی به استعداد نفس ناطقه ی انسانی متصل است. حال اگر نفس انسـانی در همـان بسـتری قرار گیرد کـه اعضـای بـدن و اسـتخوان و قرنیه ی چشم را سـاخت، که در اوج ظرافت و دقت ساخته شده، ابزارها و وسایل بیرونی مورد نیاز خود را نیز به زیبایی می سازد.

در دوره ی جنینی، نفس انسان به راحتی به پروردگار خود متصل بود و از نور الهی جهت ساختن اعضاء مورد نیازش الهام می گرفت. حال اگر انسان ها در زندگی زمینی چنین ارتباطی را حفظ کنند استعداد ابزارسازی آن ها به سوی ساختن بهترین ابزار هدایت می شود و شـرایط ظهور تمدنی پدید می آید که انسان ها در بستر آن امکان سیر به سوی معنویت را دارا خواهند بود. ولی اگر انسا ن ها خود را از ارتباط با عالم غیب محروم کننـد، اولاً: ابزارهای آن ها مطابق وَهمیات و امیالشان ساخته می شود و نه مطابق نیازهای حقیقی و تعالی بخش. ثانیاً: چون در آن شـرایطی که تلاش می کنند ابزاری بسازند، نفسِ آن ها رابطه ای با عالم غیب و معنا ندارد و از آن عالم بریده اند، شغل و کار و فعالیتشان برایشان خسته کننده است.

## پیشه ها و شاهکارها

عرض شد نفس ناطقه ی انسان استعداد بافتن حریرِ قرنیه را داشته و در اثر آن استعداد پیشه ی حریربافی در زندگی بشر تجلی کرده است. همچنان که استحکام استخوان را می شناخته و آن را با استحکام خاصی پدید آورده است، با همان استعداد به استحکام ساختمان خانه ی خود نیز می اندیشد و هکذا، حال اگر پیشه های مطرح در زندگی به اصلِ غیبی انسان که سخت هوشیار و دقیق است، به نفس ناطقه، برنگردد دیگر رازآموزی پیشه ها مطرح نخواهد بود.

میان عالَم درون و عالَم برون تطابق کاملی وجود دارد و وقتی پیشه ها با درون و روح انسان مطابق باشد، هر کار و پیشه ای، از یک طرف دریچه ی ورود به عالم درون است و از طرف دیگر محل ظهور آن عالم در بیرون می باشد. وقتی زندگی ما با تغذیه ی نفس ناطقه، از درون معنا یافت، و وقتی شغل ها راه ارتباط با آن عالم شد، دیگر شغل ها خستگی آور نیست و بازنشستگی در آن معنی ندارد، در چنین شرایطی هر حرکتی شاهکار خواهد شد.

واژه ی بازنشستگی واژه ای است که در زندگی غربی به جهت نوع نگاهی که به عالم و آدم داشتند، پیدا شد، و به ما هم سرایت کرد. در حالی که در نظام دینی و اسلامی که زندگی و کار سراسر عبارت است از ارتباط با عالم غیب، بازنشستگی معنایی نداشته است.

علت آن که در زندگی دینی جداشدن از پیشه و کار معنا نداشت و خستگی و بازنشستگی به معنای امروزی مطرح نبود به جهت اتصال زندگی زمینی به آسمان و غیب بود. عالم غیب عالم بیکرانه ای است که

همه چیز در آن جا به صورت جامع وجود دارد، و لذا با نظر به آن عالم - با یک نظر- به همه چیز نظر شده است. با داشتن چنین منظری هر چیزی ساخته شود، آن چیز در رابطه با همه ی عالم، ساخته شده است و از طرف دیگر ظهور آن چیز روح انسان را از جهتی به همه عالم مرتبط می کند. لذا هم سازنده ی اثر با آن اثر زندگی می کند و هم آن کسی که از آن ابزار استفاده می کند، گویا دارد در عالم غیب، با همه ی عالم به سر می برد. با توجه به این امر آیا شغل و پیشه ای که از جان انسان ریشه گرفته و تجلی پیدا کرده است، خستگی دارد تا بازنشستگی داشته باشد؟ چنین پیشه ای هیچ گاه روح انسان را در خود خُرد نخواهد کرد. انسان در شغلی که راهی است به سوی عالم غیب، با خودش بسر می برد، نه با غیر، در نتیجه موجب بیگانگی از خود نخواهد شد تا مارکس بخواهد برای نجات از «ازخودْ بیگانگی کارگران» نهضت ضد سرمایه داری راه بیندازد و باز کارش بی نتیجه بماند.

در کار صنعتی، کارگر نمی تواند از خویشتن خویش چیزی مایه بگذارد، فعالیت او به حرکت درآوردن ماشین است و از اظهار وجود در محصولِ به دست آمده به کلی عاجز است. زیرا ماشین است که شیئی را می سازد نه کارگری که ماشین را به کار می اندازد. بدین ترتیب انسانی که به خدمت ماشین درآمده است خود باید به صورت ماشین درآید و کار او نیز دارای جنبه ای که حقیقتاً انسانی باشد، نخواهد بود. در کار صنعتی، تولیدِ زنجیره ای هدف است، آن هم برای ساختن اشیایی همانند و برای مصرف کسانی که همگی همانند فرض شده اند و باید هرگونه تفاوت کیفی را فراموش کنند، و این بستری است که بخواهیم یا نخواهیم انسان را

از روح انسانی خود خارج می کند و دیگر هیچ ابتکار و اظهار شخصیتی نمی تواند داشته باشد.

## پیشه های ضد انسانی

سؤال اصلی که باید از خود داشته باشیم تا بفهمیم تمدن غربی در زندگی ما چه نقشی داشته این است که ما در این دنیا آمده ایم تا چه کار کنیم؟ آیا آمده ایم که در کنار ماشین پارچه بافی، پارچه ببافیم و پشت یک دستگاه اتوماتیک در کارخانه ی شیر پاستوریزه بایستیم تا هرکدام از درهای شیشه ها که دستگاه اتوماتیک درست جا نَزَد، از زنجیره تولید خارج کنیم، و هر روز کارمان این باشد؟ یا آمده ایم تا خود و مقام غیبی خود را به خداوند وصل کنیم و زمینه ی زندگی در حیات بیکرانه ی ابدی خود را فراهم نماییم؟ آن هایی که زندگی مدرن را طراحی کردند ابتدا از جایگاه خود در هستی غافل شدند و سپس برای سایر انسان ها نیز همان زندگی را شکل دادند. انسانی که در حین کار از عالم معنا منقطع شد، در حین استراحت نیز نمی تواند به خود آید، چون کار او با روح او در تضاد است.

کار و پیشه وسیله ی ظهور استعدادهایی است که روح و روان انسان در ارتباط با غیب به دست آورده است، حال اگر زندگی صنعتی زمینه چنین کاری را از بین برد، عملاً- انسان را از حقیقت انداخته و امکان به فعلیت آوردن استعدادهای او را از بین برده است. در کار صنعتی امکان بروز استعدادهای انسانی و به فعلیت آوردن آن ها کشته شده است. وقتی تمام مقصد انسان تولید بیشتر از یک کالا شد و فراموش کرد برای انجام چه

کاری در این دنیا آمده است، اولین تضاد او، تضاد روح اوست با کارش، و این معضل بسیار بزرگی در زندگی هر فرد خواهد شد، و چیز بسیار عجیبی است. شغل و پیشه ای که باید راه ورود به عوالم بالا باشد، وسیله خُردشدن انسان در خود می شود. زیرا در فرهنگ غربی، پیشه و کار انسان از روحش نشأت نمی گیرد و کار روزانه اش از جانش بیگانه است. این انسان؛ آرام آرام در حین کار، از خویشتن خویش به عنوان یک ودیعه ی الهی غافل می شود.

تمدنی که تمام هدفش تولید شد با مسائل دیگری روبه رو می شود که خود بابی از مشکلات را به همراه دارد. چون وقتی کار با خُردشدن روح و روحیه همراه بود، کار نکردن و فرار از کار یک نوع نجات به حساب می آید و زندگی با کار نکردن بیشتر معنی پیدا می کند تا با کارکردن. آیا این پدیده ی عجیبی نیست که رفاه زدگی به عنوان زندگی به حساب می آید؟

از وقتی این طرز فکر به وجود آمد که انسان ها در این دنیا آمده اند تا در خدمت تولید باشند، گرایش های غلط و هوس پرور و حرص افزا و رفاه پرستانه ظاهر شد. چون از یک طرف آدم ها تبدیل به ماشین شدند و از طرف دیگر روح و روان آن ها ماشینی شدن را نمی پذیرد و به آن اعتراض دارد، پس کاباره ها ساخته شد تا فشار ماشین را تخلیه کنند، و با پنهان کردن آن فشار امکان ادامه ی کار برای شان باقی بماند، و هرچه بیشتر انسانیت فراموش شد. در حالی که بنا بود آدم ها با ساختن ابزارها استعدادهای خود را بنمایانند و گنج درون خود را ظاهر کنند تا خود و بقیه به تماشا بنشینند و به آرامش آیند. حال ملاحظه بفرمایید تولیدات

صنعتی چه اندازه با آنچه باید انسان ها تولید می کردند فاصله دارد، نه ظهوری از صفای روح ابزارساز است، تا بقیه را به آن صفا دعوت کند، و نه سازنده ی آن با نظر به آن ابزار احساس وجود و آرامش می کند.

## سیر از کمّیت به کیفیت و راه نجات

موضوع ماشینیزم و اِلْیِنِه شدن و خالی شدن از انسانیت چیزی است که فریاد همه ی متفکران را در آورده و لذا به صورت های مختلف و به زبان های متفاوت مشکل را مطرح نموده اند، از آقای فرانتس فانون بگیر و کتاب دوزخیان زمین، تا آقای چارلی چاپلین و فیلمِ عصر جدید، آنچه باید دنبال شود نظر به راه کاری است که بتوان از آن معضل خارج شد. به قول مولوی:

آهِ

زندانی این دام بسی بشنیدیم

حال مرغی که رهیده است ازاین دام

بگو

سخن

رنج مگو جز سخن گنج مگو

صفت

راه مگو و ز سرانجام بگو

صدها دانشمند به این تمدن انتقاد کرده اند اما باید طرح و راه حلی برای رفع مشکل ارائه کرد که بتواند جایگزین تمدن غربی شود و تبعات آن را نیز نداشته باشد، و بر همین اساس آیه ی ۴۶ سوره حج را در این جلسات مطرح می کنیم، چون معتقدیم پروردگار عالم راه خروج از هلاکت تمدن غربی را در این آیه نشان داده است. می فرماید: دل باید بیدار شود و به معنویت برسد تا راه کارهای سالمی در مقابل بشر قرار گیرد. حال اگر باز تمدنی حسّی را به جای تمدن حسّی غرب بگذاریم، از کثرتی دچار کثرت دیگری می شویم و مشکل همچنان باقی است و کوردلی ما را به سوی سعادت رهنمون نمی شود.

عرض شد انسانی که در خدمت ماشین درآمده مجبور است روح انسانی خود را نادیده بگیرد و به صورت ماشین درآید، زیرا برای ساختن اشیایی همانند و برای مصرف کسانی که همگی همانند فرض شده اند، تولیدات زنجیره ای نیاز است و در این راستا باید هرگونه تفاوت کیفی فراموش شود. در این نوع زندگی آدم ها حق ندارند که متفاوت باشند و هر کدام استعدادهای خاص خود را در زندگی ظاهر کنند، همه باید یک قالب باشند و تولیداتی همانند را مصرف نمایند. نظام زندگی نیز براساس همان قالب ها شکل می گیرد و اگر کسی خواست تخطی کند، باید تنبیه شود. اگر سرکسی از این قالب بیرون آمد باید سر او را بزنند و اگر پایش بیرون آمد باید پای او را قطع کنند، از نظر انتخاب همه باید یک قد باشند، چون طبق تمدن غربی انسان ها باید مصرفی مطابق تولیدات حاصله از ماشین ها انجام دهند. تبلیغات نیز سلیقه ها را به آن سو هدایت می کند که ای آدم ها حتماً باید بپذیرید که آنچه ما تبلیغ می کنیم خوب است و همه باید این گونه باشید، زیرا از منظر فرهنگ غربی - همچنان که دکارت معتقد است- انسان ها ماشینی هستند که روح دارند، پس همه یک چیزاند. آیا با این روند دیگر باید منتظر شاهکارهایی بود که انسان را تا عالم معنا سیر می دهد؟ آیا ریشه ی خسته شدن انسان ها از زندگی و کار در همین یکسان انگاری انسان ها نیست؟

ریشه ی همسان انگاشتن انسان ها در تولید و در مصرف، ظهور همان بینش دموکراسی غربی است که در سیاست اعمال می شود. وقتی بنا باشد هر آدمی یک رأی باشد و همه ی حقیقت ها از کثرت همین آدم ها به دست آید، همه ی آدم ها باید یک قالب شوند و تولیدِ همسان پیش می آید،

هیچ کس حق ندارد طور دیگر فکر کند. در حالی که قرآن می فرماید: « وَ قَدْ خَلَقَکُمْ أَطْواراً »(۱) ای انسان ها ما شما را طُوْرطُوْر و گوناگون آفریدیم، یعنی هر آدمی را به گونه ای خلق کرده ایم، و این دریای بیکرانِ دین است که همه را در بر می گیرد و جواب گوی همه ی این گوناگونی هاست. ولی وقتی دین از صحنه ی قلب و روان انسان ها رفت انواع فکرها و مکتب ها به میان می آید، مذاهبی مانند «اومانیسم یا اصالت بشر»، «اصالت فرد»، «اصالت ماده»، «اصالت علم تجربی» و بینش های «ترقی خواهانه» و «مساوات طلبانه» و انواع آشفتگی ها ظاهر می شود، همه ی این ها به تعبیر رنه گنون به جهت «سیطره ی کمّیت» است، کمّیتی که ظلمانی ترین مرتبه ی عالم هستی است. به اعتقاد او همه ی نابسامانی ها و بیدادگری های این روزگار زاییده ی «سیطره ی کمّیت» است.(۲)

## ترقی یا انحطاط؟

آنچه اکثریت وسیعی از مردم روزگار ما از آن به عنوان «ترقی» تجلیل می کنند، درست همان چیزی است که ما کاملاً به عکس،آن را انحطاطی عمیق می بینیم. زیرا این وضع و این به اصطلاح ترقی به روشنی نتیجه ی حرکتی نزولی یا سقوطی است که پیوسته شتاب می گیرد و بشریت متجدد را به «سیاهچال» سیطره ی کمّیتِ محض و حاکمیت ماده به جای حاکمیت معنی سوق می دهد. آنچه را ترقی می دانند همان سقوط انسان از معنویت و



---

۱- سوره نوح،آیه۱۴.

۲- به مقدمه ی کتاب «سیطره ی کمّیت»، اثر رنه گنون، ترجمه ی علی محمد کاردان رجوع شود.

اصالت دادن به امیال بشر، یعنی اومانیسم است. روح مکتب اومانیسم چنین است که انسان مساوی غریزه و شهوت است و هیچ بُعد غیبی و فراتر از غریزه و شهوت ندارد. ترقی مورد نظر غرب، ترقی در امیال چنین انسانی است و این است که می توان گفت: ترقی در غریزه و حرص چیزی جز انحطاط نیست، زیرا در این ترقی بُعد مادی وجودِ انسان استحکام می یابد و کیفیت جان او فدای کمّیت جسم او می گردد و این همان دورشدن بشر از حقیقت یا هبوط است.

شاید این گونه مباحث موجب شود که انسان ها متوجه ظلمات دوران گردند و از ادامه ی هبوط باز ایستند، در آن صورت است که بذرهای پاشیده شده شروع به نهال شدن می کند. کافی است بشریت دیگر اصالت را به کمّیت ها ندهد و متوجه اصالت کیفیت ها و حقایق شود، در آن صورت دیگر غرب آنچه هست نخواهد بود و دیگر نوابغ بشر آن هایی نیستند که کمترین شناختی از حقیقت ندارند و هنرشان در فهم کمّیت ها است.

## هنر مدرن و شهرت طلبی

در باب مفهوم سنتی پیشه که با مفهوم هنر یکی است، و این که هر پیشه ای چون از معنویت انسان نشأت بگیرد هنر است، باید متوجه بود که آثار هنرِ سنتی عموماً از هنرمندانی است که بی نام و نشان بوده اند، و این بی نام و نشانی یا گمنامی، کاملاً مقابل وضع هنرمندان جدید است. چرا که هنرمند جدید می خواهد خود را بنمایاند، ولی در هنر قدیم هنرمند می خواهد آنچه را برجانش نگاشته شده، به عنوان یک تکلیفِ روحانی،

بروز دهد، تا استعدادش به فعلیت برسد، نه این که غریزه ی شهرت طلبی خود را ارضاء کند. گمنام ماندن هنرمندِ غیر متجدد به معنی زوال شخصیت او نیست بلکه به تعبیر رنه گنون نشانه ی گرایش تعالی بخش اوست.(۱)

او برای ارتباط با غیبِ جانش، هنر را می نمایاند و عشق خود به معانی را بروز می دهد. کار او در واقع اجرای وظیفه ای زنده در کنار زندگی سایر انسان هاست و نه تافته ای جدا بافته بر دوش انسان ها. گمنام ماندن هنرمندِ غیر متجدد به جهت همان گرایش روحانی او بوده و به همین جهت او هرگز خود را گمنام حس نمی کرده، آنچه را باید انجام می داده است در ازاء نامی نبوده تا گله مند شود چرا نام او بر سر زبان ها نیست.

به گفته ی رنه گنون: «در بینش غیر دینی، هر کس می تواند هر شغلی را به عهده بگیرد و حتی آن را به میل خود عوض کند، چنان که گویی شغلْ صرفاً در خارجِ وجودِ اوست و با هستی او که سبب می شود که او خودش باشد نه شخص دیگر، هیچ گونه پیوند واقعی ندارد. اما در بینش سنتی، به عکس، هرکس علی القاعده باید کار یا وظیفه ای را که از روی طبع برای آن ساخته شده و با استعدادهای معینی که طبع او ذاتاً متضمن آن است انجام دهد. و هرگاه جز این، وظیفه دیگری را به عهده بگیرد، اختلال وخیمی به وجود خواهد آمد و این بی نظمی بر سراسر سازمان اجتماعی که او در آن عضویت دارد، اثر خواهد گذاشت. به علاوه اگر این بی نظمی تعمیم یابد، چون همه ی امور بر اثر تناظر و تطابق دقیقی به یکدیگر پیوسته



---

۱- «سیطره ی کمّیت»، رنه گنون، ص ۷۵.

است، چه بسا در جهان هستی نیز آثاری به بار خواهد آورد.»(۱) با توجه به همین امر است که گفته اند:

هر کسی

را بهر کاری ساختند

مهرِ

آن اندر دلش انداختند

چنانچه ملاحظه می فرمایید وقتی نظام جامعه طوری تنظیم شده که هر کس بر اساس طبع و استعدادش به سوی شغل خود می رود عملاً شغل و هنر جدا از یکدیگر نخواهند بود. در بینش دینی، کیفیت ذاتی افراد است که نوع فعالیت آ ن ها را تعیین می کند، در حالی که در بینش غربی چون افرادِ بریده از هر سنتی، صرفاً عدد به شمار می آیند و می توان آن ها را به جای یکدیگر قرار داد، دیگر به کیفیت توجه نمی شود تا کار آن ها بستر ظهور هنر گردد. در بینش غربی فعالیت ها منحصراً ماشینی است و از هر حقیقت انسانی خالی می باشد و لذا برای انسان هیچ امکانی فراهم نمی شود تا رازهایی بیاموزد و به نمایش آورد. اینجاست که نمی توان شغل های ماشینی را به معنی واقعی آن، شغل نامید، زیرا اگر بپذیریم شغل و پیشه چیزی است که از خودِ انسان سرچشمه می گیرد و به منزله ی تجلی یا گسترش طبیعت خاص اوست، حتماً باید انسان ها با شغل خود راه ورود به رازهای درون را بیابند و بر بقیه بنمایانند و این کار در عینی که شغل است، هنر است و توجه به جنبه ی اعلای وجود آدمی. به گفته ی رنه گنون «وقتی شناختِ مبتنی بر رازآموزی، از پیشه ناشی شود، پیشه نیز به نوبه خود عرصه ی کاربُرد این شناخت خواهد شد و برای شخص، جدا شدن از آن امکان نخواهد داشت.»(۲)

ص: ۲۳۰

---

۱- همان، ص ۶۶.

۲- همان، ص ۶۹.

## تصویر زندگی به جای زندگی

اگر این مسئله را روانکاوی کنید که چرا هنرمندانِ دنیای متجدد عموماً از مردم گله منداند به این نکته خواهید رسید که در هنر جدید آثار هنری رو به سوی مردم دارد و هنرمند در آثار خود به جای اتصالِ هر چه بیشتر به عالم باطن، نظر به تأیید مردم دارد و طبیعی است که بعضاً با ردّ و عدم تأیید مردم روبه رو شود و درنتیجه هنرمندان سرخورده شوند و از عدم تجلیل مردم از هنرشان گله مند گردند، زیرا در ارائه ی آثار هنری به دنبال نام و نشان و شهرت اند و نه به دنبال تعالی روح. ناله ی هنرمندی که می گوید کسی به ما محل نمی گذارد ناله ی بی هنری هنرمند است. اسلام هنری را اصیل می داند که از یک طرف انعکاس جنبه ی روحانیت هنرمند می باشد و از طرف دیگر نظر هنر را به عالم معنا، که فوق صورت است، دعوت کند و به همین جهت ساختن مجسمه را حرام می داند، زیرا مجسمه صورتی است که انعکاس قوه ی وَهمیه ی هنرمند است و متذکر هیچ جنبه ای از عالم معنا نیست. مجسمه سازی هنر ظهور صورت های ذهنی هنرمند است، نه ظهور معانی جان هنرمند. هنر مجسمه سازی و به صورت پرداختن، بیشتر با روح غربی- به خصوص در دوره ی رنسانس که مرحله ی انقطاع از عالم قدس بود- ظهور کرد. در این دوران آقای میکل آنژ، رود نیل و موسی را ساخت و داوینچی هم لبخند ژوکند را، من نمی گویم این ها زحمت نکشیده اند، اما همه ی این زحمت ها، زحمت بر سر هیچ هاست. به قول یکی از دانشمندان؛ کسی که نمی تواند طبیعت را ببیند به عکس ها دل خوش می کند، برای این که توان دیدن طبیعت را در جایگاه خود ندارد، و چون می خواهد طبیعت را به تسخیر خود درآورد با

صورت طبیعت زنـدگی می کنـد. تمـدنی که به صورت ها اصالت می دهـد طبیعت را هم در حدّ صورت تنزل می دهد و هنر مجسـمه سازی و عکاسـی به میـدان می آید. تمدنی که از کیفیت ها روی برگرداند صِرف نظر به صورت ها برایش یک کار محسوب می شود، همچنان که وقتی نتوانست با طبیعت گفت و شـنودی داشـته باشد آن را بر اساس میل خود مورد تجاوز قرار می دهد، چون هیچ جنبه ای جز کمّیت برای طبیعت نمی شـناسد. وقتی چشمِ کمّیت گرای انسانِ غربی به دیدن زیبایی شـکوه دریا بسـته شـد سـعی می کنـد با یک تابلوی رنگی از موج دریا، از مشـهورترین نقاشان، به سـر برد، چون نگاهی که از درک کیفیت ها محروم شـد توان نگاه کردن به زنـدگی و جنبه ی زنـده ی عالم را نـدارد، مدام در زندگی لَه لَه می زند و هرگز به آن نمی رسـد، چون اسـیر صورت ها است. انسانِ تجددزده در هر زمینه ای تصویر زندگی را بر خودِ زندگی ترجیح می دهد، زیرا عموماً بنیادِ هستی این زندگی را تصویرها و سایه ها تشـکیل داده اند و نه معانی و حقایق، در حالی که هرجا انسان هسـت زندگی هم همان جاست.

تو

ز چشم انگشت را بردار هین

وانگهانی

هرچه می خواهی ببین

در گذشـته؛ عنوان هنرمنـد به این معنی که در مورد افراد خـاص به کـار می رود نبوده و آن کسانی را که ما امروزه هنرمنـدان دوران گذشـته می دانیم تصـمیم نداشته اند هنرمند باشند، آنچه می توان در مورد آن ها گفت این است که همیشه انسان های خوب و متعهـد آنچه را در جانشان شـعله ور بوده به نحوی بروز داده انـد و سایر انسان ها با مواجهه ی با آن آثار، متذکر عالم معنی می شده اند.

ص: ۲۳۲

نکته ای که به خوبی عزیزان می تواننـد متوجه شونـد تفاوت هنرمنـد دنیای مدرن با هنرمند دوران گذشـته است، هنرمندی که جـانش وصل به غیب است کجا و هنر هنرمنـدی که جانش وصل به غریزه و شـهوت است کجا! شاعری همچون مولوی که از کلامش نور ریزش می کنـد با شاعری که کلماتش سراسـر برهوت است و ظهور منیت و خودخواهی بسـیار متفاوتنـد. فرهنگ غربی سـعی دارد شـاعر نوع دوم را نیز به عنوان هنرمنـد به اذهـان جـامعه تحمیل کنـد، در حالی که اینان تردسـتانی هسـتند که انسان ها را از طریق الفاظ و کلمات دعوت به غفلت و بی خیالی می کننـد. مولوی و امثال او هیچگاه نمی خواسـته انـد هنرمند یا شاعر باشند بلکه کلماتشان حکایتِ آتش عشقی است که در جانشان شعله ور شده است. به گفته ی خودش:

یک دهان

خواهم به پهنای فلک

تابگویم وصف

آن رشک ملک

ور

دهان یابم چنین و صد چنین

تنگ

آید در فغانِ این حَنین

این

قدر گر هم نگویم ای سند

شیشه ی

دل از ضعیفی بشکند

شیشه ی دل

را چو نازک دیده ای

بهر

تسکین، بس قبا بدریده ای

حال شخصی چون او، آنچه در جانش شعله ور بوده به قدری منظم است که به زبان نظم اظهار می دارد:

حرف

و گفت و صوت را بر هم زنم

تا

که بی این هر سه با تو دم زنم

آن وقتی هم که می خواهد ماورای حرف و گفت و صورت حرف بزند هنرمندانه و در قالب شعر حرف می زند و به گفته ی خودش:

تو

مپندار که من شعر به خود می گویم

تا

که هوشیارم و بیدار یکی دم نزنم

ص: ۲۳۳

و این حالت؛ حالت همه ی هنرمندان گذشته است که هنرشان حکایت جَذَباتشان بود که در قالبی اظهار می کردند و ما امروز به آن هنر می گوییم. اگر کسی تصمیم بگیرد شعر بگوید، شعرش آن شعری نیست که ما را متذکر عالم درون نماید، خودِ مولوی در چهار سالِ آخر عمرش که وارد حالت جدید از احوالات عرفانی شد دیگر کسی از او شعر نشنید، حال این هنر را با هنر متجدد مقایسه کنید که روی و جهت آن به سوی دیگری است. به قول یکی از دانشمندان در مورد هنر تئاتری که در دانشگاه های هنر آموزش می دهند، «عده ای چهار سال در دانشگاه تئاتر زحمت می کشند که یک چیزی غیر خودشان شوند». شاید اشکال کنید اگر این آموزش ها را ندهند و عده ای وارد این حرفه نشوند فیلم های خوب را چه کسانی بسازند؟ جواب این است که اگر آدم ها خوب عمل کنند دیگر چه احتیاجی به ساختن فیلم است، زندگی آدم های خوب به خودی خود نمایش خوبی ها است.

## مشابه؛ برابر اصل!

دنیای مدرن رابطه ی افراد را با انسان های وارسته قطع کرد و کسانی را برجسته کرد که نمی توانند نمونه های خوبی برای زندگی صحیح باشند. همه این اشکال ها از آنجا ریشه گرفت که ما در فرهنگ مدرنیته هنر ارتباط با واقعیات را نمی دانیم و طوری زندگی را پذیرفته ایم که زندگی عبارت شده از دل بستن به تصاویر، به عبارت دیگر به تئاترِ زندگی نظر داریم و نه به واقعیات آن، همانطور که ترجیح می دهیم تصویر طبیعت را از طریق تلویزیون و با نشستن بر روی مبل ببینیم و نه خودِ طبیعت را که

مسلّم با باد و گرما و سرما همراه است، به جای ارتباط با انسان های وارسته، زندگی مصنوعی مورد پسند ما شد. به تئاتر می رویم تا با کسانی ارتباط برقرار کنیم که هنرشان بازی کردن نقش انسان های وارسته است!

وقتی روحیه ی مدرن همه چیز را از اصالت انداخت برای خالی نبودن موضوع، مشابه آن را ساخت و ما هم به همان مشابه عادت کردیم و نفهمیدیم همان طور که تصویر طبیعت برابر با ارتباط با خودِ طبیعت نیست، مشابه هم برابر اصل نیست.

وقتی خانواده در فضای فرهنگ غربی گم شد و پدر و مادر از جایگاه خود خارج شدند و فرزندان به مهد کودک سپرده شدند تا مربیانِ مهد که مشابه مادرانند فرزندانمان را تربیت کنند، جایگاه مادران در خانه از معنی افتاد، روز مادر گرفتیم تا کپی را برابر با اصل کنیم. اگر تصویر طبیعت برابر اصل طبیعت شد، مادرانی هم که مادری را گم کرده اند، با آوردن روز مادر، برابر مادر می شوند.

در گذشته ی توحیدی که مادران در جای خود بودند و ارزش ها به گونه ای بود که مادر، مادر بود و پدر هم، پدر، مادر گم نشده بود تا با روز مادر متذکر وجود و نقش او شویم. در یک نظام دینی زن تماماً در صحنه است، مرد هم تماماً در صحنه است ولی هر کدام در جایی که باید باشند، قرار گرفته اند. در نظام جاهلیتِ مدرن زنان در صحنه ای که زن بودنشان را معنی کند، نیستند، در حالی که اگر زن در جای خودش باشد روز زن نمی خواهیم. کسی که از مادربودن بازنشسته شد برای او روز مادر می گذارند تا با قدرت تبلیغات، شخصیتی را که از دست داده است، به او برگردانند. حال اگر مادرها عشق مادربودنشان را از دست نداده باشند و

ارزش مادربودن شان حفظ شود دیگر احتیاجی به تعیین روزی به نام روز مادر نیست.

در بحث «فاطمه علیها السلام هویت گمشده ی زن در قرن بیستم» عرض شده :

«ای فاطمه! به زنان ما بگو اگر سرتاپای فرزندانتان را با حقوقتان، طلا بگیرید کاری برای آن ها نکرده اید، زیرا مادری نکرده اید، و اگر مادری نکنید هیچ کاری نکرده اید. به آن ها بگو که یک نگاه محبت آمیز مادر به فرزندش بیش از همه ی کاخ ها ارزش دارد».(۱)

در نظامی که رابطه ی جامعه با عالم قدس و معنا قطع شده هیچ چیز در جای خود نیست و همه چیز به هم ریخته است، نه زنها در جای خود هستند و نه مردها. اگر معلمانِ ما گله مندانند که چرا به علم و تعلیم و تربیت و معلم توجه نمی شود ریشه ی آن را باید در روحی دانست که فرهنگ غربی وارد زندگی ها کرده است و با روز معلم هیچ چیز درست نمی شود. روز معلم ادامه ی همان فرهنگ مدرنیته است و به همین جهت بعضی دانش آموزان با دادن یک سرویس چایخوری درجه یک از معلم تجلیل می کنند! زیرا اگر عالَم انسان ها از عالَم غربی به عالم قدسی تغییر نکند هر تحرکی برای احیای ارزش های از دست رفته به تثبیت مدرنیته ختم می شود. برای عبور از این معضلات باید راه کارهای عبور از مدرنیته را بررسی نمود و ساحت زندگی را از حسّ گرایی به در آورد و انسان را از خلاصه شدن در نازل ترین مراتب وجود به سوی مراتب بالاتر سوق داد. همان طور که یک برگ تا به درخت متصل است به زردی نمی گراید،

ص: ۲۳۶

---

۱- برای بررسی موضوع زن و بازخواهی موقعیت زن در شرایط جدید، به کتاب «زن؛ آن گونه که باید باشد» از همین نویسنده رجوع فرمایید.

جامعه نیز تا به کمک شریعت الهی به پروردگار متصل باشد گرفتار بی هویتی و پوچی نخواهد شد.

همین طور که اگر خانواده هایی در کنار ما زمین خوردند و نابود شدند، ما باید هوشیار باشیم که سنگی در راه است که ممکن است ما نیز زمین بخوریم، اگر غرب گرفتار بی هویتی شد هشداری است برای ما که به خودآییم و سنگ را از جلوی جامعه ی خود برداریم و گرنه باری بر ندامت های گذشته ی خود افزوده ایم.

## همه چیز یکسان و بدون ابتکار

در مقایسه ی جامعه ی غربی یا غرب زده با جامعه ای که با نور توحید به حرکت در می آمد، مثالِ پیشه و شغل را در این دو جامعه به میان آوردیم؛ خلاصه ی بحث این شد که هر پیشه ای که به غیب وصل شود آن پیشه در عینی که یک زندگی است، حاصل آن برای آن کس که به آن مشغول است، یک شاهکار هنری است، هنرطبیعی همان دینداری است و هرگاه دینداری در صحنه ای ظهور خاص پیدا کند آن را هنر می نامیم. ولی تمدنی که هدف انسان را از کار و شغل، تولید کالای بیشتر معرفی می کند و برای رسیدن به چنین نتیجه ای ماشین های اتوماتیک می سازد، دیگر در این تمدن انسان ها به عنوان کارگرانی هستند که در خدمت ماشین خواهند بود، بدون آن که بتوانند از خود چیزی در کالای تولید شده مایه بگذارند، در این حال ماشین است که شیئی را می سازد، نه کارگری که ماشین را به کار می اندازد، در چنین تمدنی دیگر نباید منتظر هنرمندانی بود که در شغل خود جنبه های انسانی جان خود را به انسان ها ارائه می دهند، و دیگر

کسی بـا کالاـیی که آثار روح پیشه وری است که آن را ساخته، روبه رو نمی شود و خریـداران نیز نمی تواننـد براساس روح خود به سراغ آثار کار پیشه وری روند که روحشان با کار آن پیشه ور همخوانی دارد. آیا با تولید زنجیره ای و اشیائی همانند، جز این است که انسان ها نیز بایـد تمایلات فردی خود را سـرکوب کننـد و در مقابل اشـیایی هماننـد، همه یکسان و بی ابتکار شوند؟ آیا ریشه ی احساسِ تنگنا در زندگی مدرن با وجودِ این همه وسایل رفاهی در همین جاها نیست؟

وقتی بینش انسان غلط شود تمام انتخاب های او ناخودآگاه غلط می شود آن هم با آرزوهای کاذب، در حالی که به خورشـید پشت کرده است به سوی سایه ی خود می دود.

راه عبور از غرب را باید در جان خود جستجو کنیم، جائی که نظر به خورشید معنویت دارد. اگر فقط روحِ گرفتار حسّ و ماده به میـدان باشـد ما را در زمین متوقف می کنـد و در آن حال بایـد تمام قواعـد زمین را بر روان خود حاکم کنیم. رنه گنون در رابطه با تمدن غربی می گوید:

«کار به جایی رسـیده است که فکر می کنند هرچیزی که به صورت رقم در نیاید و با تعابیر کمّی بیان نشود، از هرگونه ارزش «علمی» عاری است»(۱) و از این طریق هرچیزی که در مقابل مبدل شدن به کمیت مقاومت کند، نادیده گرفته می شود و گویا وجود نـدارد. در همین راسـتا علم جدیـد می کوشـد امور انسانی را درست ماننـد اموری که مربوط به ماده است، مورد مطالعه قرار دهد، به همین جهت فضائلی مثل «تقوی» جایگاهی جدّی در فرهنگ غربی و غرب زدگان ندارد زیرا تقوی چیزی نیست که به



---

۱- «سیطره ی کمّیت»،رنه گنون، ص ۸۰.

عدد و رقم در آید، همچنان که مجردات هرگز با ملاک های کمّیت گرا محاسبه پذیر نیستند.

وقتی از نظر تمدن غربی هرکس باید همه چیز بداند، از طرفی همه ی انسان ها در استعداد مساوی نیستند پس با ساده کردن موضوعات و نادیده گرفتن حقایق اعلاء سیر از عالم معنا به عالم ماده رقم می خورد تا همه چیز به صورت رقم در آید. در حقیقت کاری عجیب تر از این نیست که تمدنی بخواهد عمل ساده کردن را تا قلمرو امور روحانی و معنوی گسترش دهد و ما هم فکر کنیم با این کار تفکر دینی را علمی کرده ایم!

البته دین به معنی اَخص کلمه باید به گونه ای باشد که هرکس به اندازه ی قابلیت خود بتواند از آن چیزی بفهمد، به همین دلیل هم طرفِ خطاب دین همگانند. اما این به آن معنی نیست که دین باید به حداقل تنزل کند و از جنبه های عالیه ی آن غفلت شود و آن جنبه ها نادیده گرفته شود، در ادیان الهی جنبه هایی هست که عالی ترین اندیشه ها می توانند از آن بهره گیرند و سیراب شوند.(۱)

همین جا دوباره نکته ای را که قبلاً عرض شد یادآوری می کنیم که؛ آری اگر فکر کنیم همه می توانند همه چیز بدانند و به همه ی مراتب کمال



---

۱- در کتاب شریفِ کافی از مرحوم کلینی وارد است که: «سُئِلَ عَلِی بْنُ الْحُسَینِ علیه السلامعَنِ التَّوْحِیدِ فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ عَلِمَ أَنَّهُ یکُونُ فِی آخِرِ الزَّمَانِ أَقْوَامٌ مُتَعَمِّقُونَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَی«قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ»وَ الْآیاتِ مِنْ سُورَهِ الْحَدِیدِ «إِلَی قَوْلِهِ وَ هُوَ عَلِیمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ» فَمَنْ رَامَ وَرَاءَ ذَلِکَ فَقَدْ هَلَکَ» از امام سجاد علیه السلام از توحید پرسش شد؛ فرمودند: خدای عزّوجلّ می دانست که در آخرالزمان مردمانی می آیند بسیار عمیق، لذا «قل هو اللّه احد» و آیاتی از سوره حدید را تا «و هو علیم بذات الصدور» فرو فرستاده و هرکه ماوراء آن ها را خواهد هلاک گردد.(الکافی، ج ۱، ص ۹۱)

انسانی دست یابند، این امر منجر به فرودآوردن دانش تا پایین ترین مرتبه ی هوش افراد معمولی خواهد شد، در این صورت توجه به رازهای روحانی دین مورد غفلت قرار می گیرد، چون در آن حال وقتی چیزی مورد فهم همگان نبود باید از مرتبه ی دانستن خارج شود، از طرف دیگر روحیه ی انسان مدرن طوری ساخته شده است که حاضر نیست هیچ نوع راز و استثنایی را بپذیرد، در حالی که هر حقیقتِ متعالی بالأخره وجوهی دارد که بیان ناپذیر است و استعدادهای خاص می توانند آن وجوه را بیابند و فهم آن ها با تزکیه همراه خواهد بود. به گفته ی رنه گنون: «در نگاه کمّیت گرای غربی هر چه بینشی محدودتر و تنگ تر باشد، «عقلی تر» شمرده می شود»(۱)

چنین نگاهی متضمن نفی امور فوقِ فردی و مخصوصاً نفی شهود فکری محض و طرد هر نوع معرفت مابعدالطبیعی و انکار هرگونه مرجعیت روحانی است که بالضروره از عالم ما فوقِ بشری سرچشمه می گیرد.(۲)

وقتی عقل انسانِ غرب زده ارتباط واقعی خود را با عقل کل از دست داد، چاره ی دیگری ندارد جز این که همه انرژی های خود را صرف قطب پائین هستی یعنی عالم ماده کند و رفته رفته در مادیات غوطه ور شود. چنین عقلی به موازات این سقوط کم کم حتی مفهوم حقیقت را از دست می دهد و در غورِ در کمّیت ها متوقف می شود، کامپیوتر می سازد ولی سخن انبیاء را نمی فهمد.



---

۱- «سیطره ی کمّیت»،رنه گنون، ص ۱۰۴.

۲- همان، ص ۱۰۵.

علم جدید نه تنها می خواهد مسائل را با تعابیر کمّی بیان کند، بلکه کارشناسان این علوم از این طریق در بیان حقایق می توانند طفره بروند، بدین صورت که حرفشان را با زبان نمودار و منحنی می زنند و چون نمودارها زبان کمّیت هاست نه کیفیت ها عملاً نمودارها زبانی برای کارشناسان می شود تا کیفیت ها را پنهان کنند. و از طرف دیگر مردم هم چون این زبان را نمی فهمند حیرت می کنند و متوجه نمی شوند و نمی فهمند چه چیزی را در این روش ها از دست داده اند. فقط حیرت می کنند که یکی از این ستون ها خیلی بلند است و دیگری خیلی کوتاه است. بعد می گویند: چیز عجیب و غریبی است ما که نمی فهمیم پس خیلی مهم است.

با توجه به این مطلب است که باز اصرار می کنیم اگر اسیر کمیت ها شویم و ارزیابی ها در کارها فقط در حدّ نمایش کمیت ها باشد، معنویت مورد غفلت قرار می گیرد و نتیجه ی طبیعی چنین گرایشی، کوردلی است. در کوردلی هرگز انسان به انتخابی دست نمی زند که به سعادت او ختم شود.

«والسلام علیکم و رحمهالله و برکاته»

ص: ۲۴۱

## جلسه هشتم: فرهنگ غربی وسطحی کردن حقایق

### اشاره

ص: ۲۴۳

بسم الله الرحمن الرحیم

«اَفَلَمْ یسـیرُوا فِی الاَـرْضِ فَتَکُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ یعقِلُونَ بِهـا اَوْ اذانٌ یسْـمَعُونَ بِهـا فَاِنَّهـا لا ـتَعْمَی الاَبْصارُ وَلکِنْ تَعْمَی القُلُوبُ الَّتی فِی الصُّدُور»(۱)

آیا در زمین گردش نکرده اند تا دل هایی داشته باشـند که با آن بیندیشند، یا گوش هایی که با آن بشنوند؟ در حقیقت چشم ها کور نیست لیکن دل هایی که در سینه هاست کور است.

ای پیامبر؛ آیا کسانی که با انبیاء و دین الهی مقابله می کنند یک نگاه تاریخی عبرت انگیز به وضع جهان گذشـته و اقوامی که به هلاکت رسیده اند، نکردند؟ اگر راز نابودی ملت ها و تمدن ها را می یافتند و علت نابودی و اضمحلال آن ها را درک می نمودند، با پیوسـتن به دین الهی خود را از چنین سـرنوشتی نجات می دادند. این ها از گذشـتگان عبرت نگرفتند، چون چشمی که بایـد راز مانـدگاری را ببینـد کور کردنـد، نتوانسـتند با نظر به خاکستر اقوام گذشـته زنـدگی خود را از خاکسترشدن حفظ کنند. اگر می توانستند دل خود را با تماشای معجزات زندگی، بیدار کنند، زیباترین



---

۱- سوره حج، آیه ۴۶.

انتخاب را که انتخاب دینداری است، در زندگی خود رقم می زدند و در آن حال افق نگاه آن ها از محدوده ی تاریخ دنیای حسّی بالاتر می آمد.

عنایت داشته باشید که در سراسر بحث هایی که گذشت یک نکته مورد تأکید بود، و آن عبارت بود از راز سقوط تمدن های گذشته، و به همین جهت تمام فکر خود را متوجه آیه ی فوق می کردیم و از پایگاه آن آیه به عالم و آدم می نگریستیم و از سخنان جناب آقای رنه گنون شاهد می آوردیم، تا هرچه بیشتر به افقی که آیه برای ما می گشاید نزدیک شویم. علت تکرار آیه در هر جلسه به این جهت است که از طریق این آیه می توان راز پایداری و عدم پایداری ملت ها و اقوام را در گذشته و حال و آینده به دست آورد.

## آفت کمّیت گرائی صرف

قرآن راز فرو افتادن در بحران و اضمحلال امت های گذشته را چنین تبیین می نماید که: «يعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَياهِ الدُّنْيا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَهِ هُمْ غَافِلُونَ»؛(۱)

از زندگی دنیا فقط ظاهری را می شناسند و از آخرت خود غافلند.

گاهی ملت ها دچار بینش انحرافی می شوند که ناخودآگاه تحت تأثیر آن بینش غلط به سوی اضمحلال خود قدم برمی دارند و نظام جامعه و خانواده شان را متلاشی می کنند، در آن حال از آنچه به دنبال آن هستند ناکام می شوند. خداوند در قرآن می فرماید: به فرعون و هامان و



---

۱- سوره روم، آیه ۷.

لشکریانشان همان چیزی را که از آن فرار می کردند نمایاندیم. «نُرِی فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُم مَّا کَانُوا یحْذَرُونَ»؛(۱) به هلاـکتی که از آن فرار می کردنـد نزدیـک شدنـد. علتش این است که نقش حسّ و عالم ماده در جهت گیری آن ها بیش از نقش معنویت، مؤثر بود.

آیه ای که در ابتدا قرائت شد می فرماید: کسانی که در تمدن های گذشـته نابود شدند، قلبشان کور بود و دنیا را فقط از زاویه ی حس می دیدنـد و لـذا از هلاـکت ملت های گذشـته عبرت نگرفتنـد تا به خودآگاهی برسـند. حال لازم است بـدانیم بینش حسّی چه شاخصه هایی دارد؟ اگر بتوانیم آن شاخصه ها را بشناسـیم و متوجه شویم گاهی متدینین نیز گرفتار چنین بینشی می شونـد خـواهیم تـوانست از ظلمـات ظـاهر بینی عبور کنیم و در هر حـادثه ای جنبه هـای قدسـی آن را در نظر بگیریم و همواره قدرت انتقال از ظاهر به باطن را در خود رشد دهیم.

بایـد این نکته به خوبی روشن شود که تـا گنـجِ سراسـر معنویت و ملکوت در برابر دیـدگان بشـر آشـکار نشود روح و جانِ او همچنان در دنیای حسی سرگردان است و امید گذار از ظلمات مدرنیته غیر قابل دسترس خواهد ماند.

گرایش به مدیریت کمّیت گرا در ارزیابی دستگاههای مختلف، سبب می شود که معنویت جایی در آن مدیریت نداشته باشد. چون در این نوع مدیریت، عقیده براین است که همه چیز را «اندازه» مشـخص می کند و میزان موفقیت دسـتگاه ها هم از روی نمودار کمیت ها تعیین می شود. عاقبتِ



---

۱- سوره قصص، آیه ۶.

این نوع بینش این می شود که چون نمی توان امور معنوی را انـدازه گیری کرد و نمودار آن را رسم نمود، امور معنوی نادیـده گرفته می شود. در چنین مـدیریتی معنویت چیزی نیست که بتوان آن را به حساب آورد. با چنین ملاک هایی ناخواسـته جامعه به سوی کمّیت هـا سیر می کنـد و به اسم «سـاده کردن»، فقط کمّیت ها مورد نظر قرار می گیرنـد. وقتی گفته می شود تمـدن غربی کمّیت گراست نه کیفیت گرا، چنین نکاتی مورد توجه است، حال چه منکر معنویت باشـیم، و چه نباشـیم، مهم آن است که انسان در چنین فرهنگی در ارزیابی های خود نسبت به واقعیات معنوی حساس نیست و آن ها را به حساب نمی آورد و این موجب شده که بشرِ مدرن در ساختمان روانی خود در برابر هر نوع اثری جز آن چه به حواس او در می آید، بی تفاوت باشد. به گفته ی رنه گنون: «به واقع نه تنها قوای مُدرکه ی او روز به روز محدودتر می شوند، میدان ادراک حسی او نیز تنگ تر می گردد... خصـیصه ی این نوع زنـدگی آن است که از هر نوعِ موضوعِ مقـدس و یا رمزی تهی می گردد... و اگر هم علناً آن را منکر نشونـد، دست کم آن را جزء قلمرو امور «فوق العاده» یعنی امور اسـتثنایی و عجیب و غیر عادی به حساب می آورنـد... و این وضعِ معکوس، منطقاً به بی خبری از نظام «ما فوق بشری» یا نفی کامل آن می انجامد»(۱)

چنین حالتی که عامل سقوط تدریجی یک تمدن است. این که ما در شرایطی قرار گرفته ایم که فقط کمّیت ها را می توانیم به نمودار بکشـیم یـک معضل فوق العاده خطرناک است که آرام آرام ما را به ورطه های ناخواسـته می کشانـد. عرض بنـده این نیست که چرا کمّیت ها را به صورت نمودار در می آورند، عرض



---

۱- «سیطره ی کمّیت»، رنه گنون، ص ۱۱۸.

بنـده این است که چرا برای ارزیابی امور، نمودارها نقش اصـلی را دارند، به طوری که تصور کنیم امورِ واقعی تنها همان هایی است که نمودارهـا از آن هـا خـبر می دهنـد. می خـواهم عرض کنم عزیزان متـوجه باشـند، چـون قلمرو امـور بشـری هر لحظه محـدود و محـدودتر شود، اموری که کمّیت پـذیر نیسـتند و به نمودار در نمی آینـد به عنوان «امور غیر واقعی» طرد می شوند، نمونه اش آن است که عموماً در زندگی مدرن، انسان ها لفظ «واقعی» را مترادف «محسوس» به کار می برند!

## امور انسانی و عدم پذیرش ارزیابی کمّی

وظیفه ی مـا است که به عـالم و آدم از زاویه ای بالاتر از زاویه ای که غرب نگاه می کنـد، نگاه کنیم و لازم است نقش مهم و تأثیر گـذار امور معنوی را فراموش نکنیم و برای اهداف انسانی و ارزشـیابی آن اهداف، ناتوانی نمودارها را بشناسـیم و ملاک پیشرفت دستگاه ها را صرفاً براساس موضوعات کمّیت پذیر، اندازه گیری ننماییم.

در فرهنگ غرب کار به جایی رسـیده است که هرچه به صورت رقم و عـددِ کمّی بیان نشود، ارزش علمی نـدارد در حالی که در این نگاه بسـیاری از حقایق زنـدگی بشـر نادیده انگاشـته می شود و به جای آن که متوجه نقص ملاک های ارزش گذاری باشند، اظهار می دارند امور معنوی ارزش تحقیق ندارند و در نتیجه علمی نیستند، و تنها چیزی فایده دارد که علمی باشد.(۱)

ص: ۲۴۹

---

۱- تمـدن غربی اموری که به عـدد و کمّیت در نیایـد را نادیـده گرفت ولی آن امور نقش خود را در معادلاـت عـالم داشـته و دارد، به همین جهت آمریکایی ها پیش بینی کرده بودنـد جنگ ویتنام حـداکثر یک سال طول می کشـد و پیروز از آن خارج می شونـد، در حـالی که دوازده سـال طول کشـید و بـا شـکست هم از آن خـارج شدنـد، یـا عـدم توانایی آن ها در پیش بینی اتفاقاتی که در عراق و افغانسـتان رخ داد نیز ناشـی از نادیـده گرفتن نقش اموری است که کمّیت پذیر نیسـتند، و این در حالی است که انبوه دانشـگاه ها و مؤسـسات تحقیقاتی در خـدمت سـیاست آمریکا می باشـند، ولی اموری را تحقیق می کننـد که بر عدد و کمّیت در آیند و لذا از درک نقش امور بسیاری غافل می مانند.

در این نگـاه صـحبت در مـورد خـدا و معنـویت بی معنی و بی فایـده است. این تفکر طوری خود را آراسـته که امروزه مجـامع علمی، آموزشـی همه ی کشورهـای جهـان را تحت تـأثیر خـود قرار داده است و به همین جهت ملاـحظه می فرماییـد در حـال حاضـر جهان راهی به سوی معنویت نمی شـناسد. امید است با طرح چنین بحث هایی در نقد غرب، مجامع علمی آموزشـی در نظـام اسـلامی بـا آگـاهی از چنین نقیصه هایی، راه کارهای خروج از آن را تـدوین نماینـد، در آن صورت است که به راحتی متدین ترین اقشار جامعه، جوانان و تحصیل کردگان خواهند بود.

وقتی علم جدیـد می کوشـد امور انسانی راماننـد امور مادی مورد مطالعه قرار دهد، اتفاقاً اصـیل ترین امور انسانی مورد غفلت قرار می گیرد. در آن نگاه دیگر نظر به نفس مجرد انسان و وسـعت بیکرانه ی آن، و حضور آن در عالم غیب و قیامت مدّ نظر قرار نمی گیرد، دیگر انسـان هـا در ابعـاد غیبی خود زنـدگی نمی کننـد و با ابعاد غیبی عالم، که حقیقی ترین ابعاد عالم است، مرتبـط نیسـتند و نتیجه آن می شود تـا دسـتورات اخلاـقی که وسـیله ی ارتباط انسان با آن عوالم است، معنی خود را از دسـت بدهد و فضائلی مثل تقوی و زهد جدّی تر از ثروت دنیا قلمداد نمی شود. در چنین فضای فکری، مردم به مرحله ای از انحطاط می رسند که مفهوم حقیقت یکسره از

نظرها می رود و مفهوم «سودمندی» و «ساده کردن همه چیز در حدّ کمیت پذیری» جای آن را می گیرد، در این فضا دیگر علم به آن معنی نیست که انسان ابعاد غیبی خود را بشناسد و با غیب عالم آشنا شود، بلکه علم در حدّ صنعت تقلیل می یابد. از این جهت است که رویکرد انقلاب اسلامی با رویکرد تمدن غربی به عالم و آدم متفاوت خواهد بود، وگرنه انقلاب اسلامی نیز در جای خود صنعت را مورد توجه قرار می دهد و از آن استفاده می کند، عمده آن است که توجه به صنعت نباید نظر افراد را از توجه به ساحات متعالی عالم وجود غافل کند. انقلاب اسلامی به جهت رویکرد قدسی خود به عالم و آدم، بر این موضوع پای می فشارد، وگرنه عاملی برای نجات بشر از سرگردانی در ظلمات مدرنیته نخواهد بود.

طبیعی ترین جامعه و تمدن، جامعه و تمدنی است که توانسته باشد بین غیب و شهود را جمع کند وگرنه اگر بیش از حدّ بر امور حسّی پافشاری کنیم با مردمانی روبه رو خواهیم شد که بعضی از ابعاد وجودی آن ها در حدّ نابودی کامل ضعیف شده، تا آنجا که فکر می کنند عالم محسوس همه ی واقعیت است و در همان راستا از تأثیرات عالم غیب و برخورد سنن الهی با تمدن حسّی سخت به وحشت می افتند و نمی فهمند علت ناکامی برنامه هایشان چیست.

## کمّیت گرایی و سطحی شدن دین

خدا وحدت محض است، و وحدت محض قابل تقسیم نیست، چون دارای بُعد نیست. پس خداوندی که کمال مطلق است، از آن جهت که وحدت محض نیز هست کثرت بردار نیست، وحدت او وحدت عددی نیز

نیست، یکی بودن او مثل یکی بودن این پرتقال نیست که بشود یک پرتقال دیگر کنار او باشد، بلکه او یکی است که دو ندارد، چون در کنار هستی مطلق، چیزی نمی تواند باشد، و لذا نمی توان او را تصور کرد، قلب ها متوجه یگانگی او می شوند ولی ذهن ها نمی توانند از او تصوری داشته باشند، قرآن در همین رابطه فرمود: «لَیسَ کَمِثْلِهِ شَی ءٌ وَ هُوَ السَّمیعُ الْبَصیرُ»؛(۱) این آیه و امثال آن ما را دعوت می کند که برای فهم خداوند و ارتباط با او باید خود را بالا بیاوریم و اندیشه ی خود را از محدوده ی درک حسّی و ذهنی، بالاتر ببریم تا با حقیقت وحدانی عالم روبه رو شویم. به گفته ی مولوی مردم معمولی «عدد اندیش»اند و نمی توانند از صندوق صورت ها خود را آزاد کنند.

ذوق

آزادی ندیده جان او

هست

صندوق صُوَر میدان او

گر

ز صندوقی به صندوقی رود

او

سمائی نیست، صندوقی بود

گر

هزاران اند یک تن بیش نیست

جز

خیالات عدد اندیش نیست

پس نمی توان خدا را ساده کرد و در حد فهم خود پائین آورد، بلکه ما باید بالا برویم. اگر خواستیم خدا را ساده یا تقسیم کنیم، دیگر خدا نیست.

حال اگر تمدنی بخواهد همه چیز را ساده کند مطمئناً نه تنها از فهم خدا که از فهم بسیاری از امور معنوی محروم می شود، زیرا به همان اندازه که خدا ساده شدنی نیست عالم ملائکه و معاد نیز همین طورند. ذهن بشرِ مدرن اموری را می فهمد مثل امور مادی ساده و محاسبه پذیر باشند در

---

۱- سوره شوری، آیه ۱۱.

حالی که با این کار بدون آن که بداند عملاً خود را در نظامی مسدود زندانی کرده است.

## ساده کردن کمّیت ها یا کیفیت ها؟

وقتی گفته می شود خصوصیت تمدن جدید این است که همه چیز را ساده و قابل تقسیم کند، خبر از یک فاجعه ی بزرگ به میان می آید. زیرا در این نوع ساده کردن، حقایق بیکرانه ای از منظر انسان پنهان می شود و به تنهایی فوق العاده تاریکی گرفتار می گردد، چون از طرفی نظام فکری و آموزشی اش او را در بن بست عالم ماده محدود کرده است و آستانه ی معرفت او را نسبت به حقایق بی کرانه، بسته است، و از طرفی دیگر اوقات بسیار زیبا و حیات بخش زندگی را با کم نورترین ساحات هستی گره زده است. در اینجا است که باید اعلام کرد هرگز نباید به اسم ساده کردن امور دینی، راه های نظر به حقایق معنوی را مسدود نمود و یا با عنوان ساده کردن متون دینی، حقایق معنوی را آنچنان تقلیل داد که دیگر متذکر عالم غیب و معنویت نباشند و نتوانند نیاز ما را نسبت به ارتباط با عالم غیب، پاسخ دهند و جان ما را زنده نگهدارند. در قرآن خداوند حقایق غیبی را آنقدر که امکان داشته نازل کرده است، بیش از این نازل شدنی نیست، آنقدر که بتوان از معانی عالم معنا محروم نشد، قرآن حقایق را نازل کرده است، از این به بعد ما باید در آن تَدبُّر کنیم و بالا برویم و تُهی درون خود را با آن پُر کنیم، نه این که کتاب الهی را نیز از معانی تهی کنیم.

ص: ۲۵۳

در تماس با معانی عالیه است که دلِ آدمی محبوب و مطلوب خود را می یابد و با خود آشتی می کند، چون توانسته است با خدای خود آشتی کند. اگر ساده کردن به آن معنی است که دیگر ما با جَسَد بی روحی از مفاهیم مرتبط شویم چگونه خدای خود را بیابیم و در خود بشکفیم؟

«رنه گنون» می گوید: «نیاز به ساده کردنِ امور از جهات ناروا و افراطی، یکی از خصائص روحیه ی تمدنِ جدید است»(۱)

و آن را ناشی از تنبلی روحی می داند. چون مردم فکر می کنند وقتی امور حتی الامکان ساده شد فهم آن آسان تر می شود و فهم آن نیز همگانی می گردد «همگانی کردن علم ممکن نیست مگر آن که به حدِّ «کودکانه» ساده و از هرگونه نظرِ بلند و واقعاً عمیق خالی گردد»(۲)

در حالی که ساده کردن در زمینه ی کمّیت ها را نباید به فهم کیفیت ها سرایت داد و از جلوه های گوناگونِ حقایق معنوی خود را محروم نمود. آیا اگر کسی تصمیم بگیرد قرآن را ساده و خلاصه کند بشریت را به قرآن نزدیک تر کرده است یا دورتر؟

از زمانی که بشر گرفتار ساده کردن همه ی امور، حتی امور معنوی شد دیگر آمادگی ارتباط با معانی عالیه را از دست داد و لذا از تفکر دینی محروم شد. وقتی می خواهد خدا را تا حدّ تصور خود پایین بیاورد، عملاً خود را از خدا محروم می کند، زیرا خداوند فوق تصور است و باید از طریق قلب با خدا ارتباط برقرار کرد، نه این که از او صورتی بسازیم. همان طور که حضرت علی علیه السلام در جواب ذِعلب که از آن حضرت پرسید؛ «آیا خدایت را هنگام عبادت او دیده ای؟» فرمودند: «مَا كُنْتُ أَعْبُدُ رَبّاً لَمْ



---

۱- «سیطره ی کمّیت»، رنه گنون، ص ۸۷.

۲- همان.

أَرَهُ» من آنچنان نیستم که پروردگاری را عبادت کنم که او را نمی بینم. آنگاه پرسید؛ «یا أَمِیرَالْمُؤْمِنِینَ کَیفَ رَأَیتَهُ؟» چگونه او را دیـده ای؟ «قَالَ یا ذِعْلِبُ لَمْ تَرَهُ الْعُیونُ بِمُشَاهَـدَهِ الْأَبْصَارِ وَ لَکِنْ رَأَتْهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِیمَانِ»؛(۱) ای ذِعْلب! دیدگان هنگام نظرافکندن، او را درک نمی کنند ولی دل ها با حقایق ایمان او را در می یابند.

## تنبلی روحی و غفلت از ابعاد عمیق دین

روح ضـعیف و کودکـانه است که تمایـل دارد، برای هرچیز صورت سـازی کنـد، حتی خـدایی برای خود می سـازد که بتواند تصور کند و با صورتِ تصوری که برای او ساخته با او انس بگیرد. ذهن تنبل سـعی می کند معنویت را ساده کند در حالی که معنویت در مرتبه ای بالاتر از وجود مادی است و ما را دعوت می کند که به آن بپیوندیم، نه این که آن در عین باقی ماندن ما در ساحت مادی، به ما بپیوندد.

ساده کردن امور معنوی در فرهنگ غربی موجب شده که معنویت آنچنان سیر نزولی پیدا کند که تا حدّ ماده پائین بیاید و لذا سعی می کنند برای روح نیز تعریفی مادی داشته باشند و در حدّ یک پدیده ی مادی با آن برخورد کنند.

عرض شـد نیاز به ساده سازی، علاوه بر این که ناشـی از تنبلی روحی است، بسـیاری از حقایق معنوی را نادیده می گیرد و این در حالی است که گمان می کنند با این کار علم را در دسترس همگان قرار داده اند، غافل از



---

۱- «ارشادالقلوب»، ج ۲، ص ۳۷۴.

این که همگان را از معارف عالیه محروم نموده انـد چون در آن فضا هرکس تصور می کند می تواند همه چیز بداند و نیازمند به عالمـان عمیق و حکیمـان بزرگ نیست. این جـاست که می بینیم امر ساده کردن علم با سـیر قهقرایی آن همراه شـده و یک نوع متـدین مـآبی که همراه است با یک نوع احساسات مبهم دینی به صـحنه می آیـد و جای دین داری واقعی می نشـیند. امام صـادق علیه السـلام فرمودنـد: «قَطَعَ ظَهْرِی اثْنَانِ عَالِمٌ مُتَهَتِّکٌ وَ جَاهِلٌ مُتَنَسِّکٌ»(1) دوکس پشت مرا شکسـتند؛ عـالمِ بی پروا و جاهـل متوقف در ظـاهر عبـادات. این دو گروه هیـچ کـدام راه ارتبـاط بـا عـالم غیب و معنویت را نیافته انـد؛ یا خود را در حدّ مفاهیم علمی متوقف کرده اند، یا قالب عبادات را گرفته اند و از قلب آن ها غافل اند.

اسـلام همیشه از کسانی ضـربه خورده که دین را آنقـدر ساده می کننـد و پائین می آورنـد که دیگر دین نیست، و از نتیجه ی عالی که بایـد به افراد بدهـد خالی می شود. وقتی دین فقط در حـد الفاظ و حرکات پائین آمـد آیا می توانـد روح انسان را به سوی معانی قدسی سیر دهد تا انسان در مقایسه با زندگی غیر دینی، دین را انتخاب کنند؟

آری: بایـد به ظـاهر دین توجه کامـل داشت، زیرا در صورتی نتیجه حاصـل می شود که قـالب و قلبِ دسـتورات هر دو رعایت شود ولی نبایـد با روحیه ی ساده کردنِ همه چیز، دین را در حد حروف و حرکات محدود کرد و در آن متوقف شد. به همین جهت در دین تأکید می شود حضور

ص: ۲۵۶

---

۱- «بحارالأنوار»، ج ۱، ص ۲۰۸.

قلب، شرط قبولی عبادات است،(۱)

چون از این طریق دین از حقیقت خود جدا نمی شود. بعضـی طوری بر روی سادگی دین تأکیـد می کننـد که گویا دین برای افراد احمق به وجود آمـده! حقیقت این است که این نوع طرز فکرها جلوه ی دیگری از غرب زدگی است که با هرگونه تفکر عمیق تر از آنچه غرب می شناسد، مخالف اند.

باز تأکیـد می کنم که دین طوری است که هرکس به انـدازه ی قابلیت خود می توانـد از آن چیزی بفهمـد اما این به آن معنی نیست که دین باید آنچنان پائین بیاید که نادان ترین افراد گمان کنند کاملاً می توانند از همه ی آن سر در بیاورند.

تفکری که شـعار سـاده کردن دین را می دهـد و مـدعی است ظـاهر قرآن و روایـات برای ما کافی است، از این موضوع غافل است که قرآن و روایـات مـا را دعـوت به تـدبّر در خـود کرده انـد، و بـدیهی است حاصـل تـدبّر در قرآن و روایـات می تواند اندیشه هایی راه گشا باشد، که این به مذاق آن هایی که شعار ساده کردن دین را می دهند خوش نمی آید.(۲)

حضور قلب ادب خاصـی را می طلبد و توجه به معنی الفاظ به آن امر کمک می کند، حال با توقف روی سطح و ظاهر دین به بهانه ی ساده کردن آن، چگونه می توان قلب را از همه ی ظواهر دنیایی منصرف کرد و به انوار



---

۱- جهت بررسی بیشتر به کتاب «چهل حدیث»، امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه»، حدیث شماره ۲۷ رجوع شود.
۲- علمایی مثل صـدرالمتألهین پس از تدبّر در آیات و روایات، تفکری را تحت عنوان «حکمت متعالیه» تدوین کرده اند. حال عجیب است عده ای به اسم برگشت به قرآن و روایات با چنین اندیشـمندانی به مخالفت برمی خیزند و به اسم دعوت به آیات و روایات ما را به سطحی نگری در دین دعوت می کنند.

الهی متوجه نمود. کسی که با انوار الهی آشنا نیست چگونه به آن ها روی کند؟ متوقف شدن بر روی ظاهر دین خطر مقدس مآبی را پدید می آورد که حضرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» در مورد آن ها می فرماید: «ما از شرّ این مقدس مآبان به خدا پناه می بریم»؛(۱)چون شخصیت افرادِ سطحی و مقدس مآب طوری است که نه می توان با آن ها جنگید و نه می توان از آن ها در امان بود و به مسیر زندگی دینی خود ادامه داد، به راحتی بازیچه ی دشمن می شوند و لذا دشمنان سخنان خود را با لعاب مقدس مآبی، از زبان آن ها اظهار می کنند.(۲)

## ناتوانی دین سطحی در مقابله با کفر

ما اصرار داریم که عزیزان متوجه باشند اگر دین سطحی و ساده شد و از محتوای خود خالی گشت، دیگر آن معنویتی که بتوان به کمک آن با عالم غیب ارتباط برقرار کرد از آن رخت برمی بندد و در آن صورت نمی توان جامعه را از ظلمات دوران مدرنیته رهانید و به سعادت رساند. به همین جهت همیشه خلفای بنی امیه و بنی عباس از اسلام امامان شیعه علیهم السلام در هراس بودند و نه از اسلام مقدسان نادان.

اگر دین طوری ساده شود که از محتوای معنوی خالی گردد به همان ورطه ای فرو می افتیم که غرب دچار آن شد. شاید در ابتدای امر روشنفکرانی که رنسانس را مدیریت می کردند نمی دانستند نتیجه ی کار به



---

۱- امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه»، ۲۹/۴/۶۷.

۲- در جنگ بیست و دو روزه ی مردم غزه با اسرائیل، مفتی سعودی در باره ی تظاهرات مردم مسلمان به جنایات اسرائیل گفت: تظاهرات یک نحوه فساد در زمین است!

اینجاها می کشد. آن ها به اسم مقابله با کشیشان ادعا کردند همه می توانند کتاب مقدس را بفهمند ولی نتیجه آن شد که امروز در غرب هیچ کس دین را نمی فهمد و دینداری در حدّ عادتی در آمده است که به صورت تشریفاتی در روز یک شنبه در کلیسا برقرار می گردد. جامعه ی اسلامی نیز چنانچه اسلام را در حدّ سطح، محدود کرد ناخودآگاه با غرب احساس یگانگی می کند و به همان سرنوشتی دچار می شود که غرب دچار شد، چیزی که شما امروزه در بعضی از کشورهای اسلامی ملاحظه می کنید.

آنچنان امروزه مردم جهان از دین و نبوت بیگانه اند که اعمالی مثل احضار روح و هیپنوتیزم و حتی جادوگری و جن گیری را به جای دین گرفته اند! چون تصورشان از دین به کلی از بین رفته است و خلأ دین را در زندگی خود احساس نمی کنند. زیرا آن طور که شایسته است دین به آن ها معرفی نشده.

به گفته ی رنه گنون وقتی گرایش به همگانی کردن علم و دین که یکی از عوارض بینش مبتنی بر حکومت عامه و روی آوردن به دانشی است که تا پایین ترین مرتبه ی هوشِ افراد، پائین آمده است، حاکم شد، باید منتظر بود ارزش عالمان در جامعه در حدّ نادان ترین افراد جامعه فرو کاسته شود و عملاً انحطاط جامعه شروع می شود. حضرت موسی بن جعفر علیه السلام می فرمایند: «إِنَّ الْقُرْآنَ لَهُ ظَاهِرٌ وَ بَاطِنِ»(۱) قرآن دارای ظاهر و باطن است. یا حضرت صادق علیه السلام می فرمایند: «إذا ذکرنا لأيه معنى ثم ذکرنا لها معنى فلا تنكر شيئا منهما فإن للآيات ظهرا و بطنا و نذكر فى



---

۱- «بحارالأنوار»، ج ۲۴، ص ۱۹۰.

کل مقام ما يناسبه فالکل حق»؛(۱) چون ما برای آیه ای تفسیری کردیم و باز تفسیر دیگری نمودیم، منکر آن ها مشو، زیرا آیات ظاهر و باطن دارند، و ما در هر جا به مناسبت تفسیری را بیان می کنیم و همه ی آن ها درست می باشند. این روایات نشان می دهد که دین در عین ظاهر، دارای ابعاد باطنی است که آن ابعاد در دسترس همگان نیست. آری دین حقایقی باطنی دارد و آن حقایق نیز حقایقی باطنی تر دارند که هرکس به اندازه ی استعداد و تلاش خود از آن ها بهره می گیرد. همه ی مردم نباید انتظار داشته باشند که همه ی دین را بفهمند، چون برای فهم بعضی از مطالب، استعداد و شایستگی و موهبت خاصِ الهی نیاز است. اگر مردم فکر کنند هر چه را پیامبران گفته اند باید بفهمند، آن وقت اگر حقایقی از دین را نفهمند، نتیجه می گیرندکه پیامبران اشتباه گفته اند و استدلال می کنند که اگر قابل فهم بود، باید ما هم می فهمیدیم، همان چیزی که بت پرستان به پیامبر صلی الله علیه و آله می گفتند تو بشر هستی و ما هم بشریم، پس هرآنچه تو می شنوی ما هم باید بشنویم و چون ما صدای فرشته ی وحی را نشنیدیم پس تو دروغ می گویی؛ این ها متوجه نقص خود و کمال پیامبر صلی الله علیه و آله نبودند.

اکنون فرهنگی در جهان مدرن حکمفرماست که تصور می شود هر کسی می تواند فیلسوف یا عارف شود، با این تصور که همه ی علم برای همه ی انسان ها قابل فهم است. در حالی که فرهنگ غربی از این طریق به گفته ی رنه گنون: «همه امکاناتی را که به مرتبه ی بالاتری تعلق دارند، نابود



---

۱- «بحارالأنوار»، ج ۷۱، ص ۱۳۰.

می سازد»(۱)

و فقط به سطحی ترین معنا از دین اجازه ی بروز و ظهور داده می شود.

در گذشته در محدوده ای کم تر و به صورت های گوناگون در جوامع بشری گرفتار سطحی نگری در دین بوده ایم و خسارت های زیادی هم به بشر وارد شده است. یک زمان شیعه گرفتار اخباریون شد، کسانی که ظاهرِ شریعت را چسبیده بودند و هرگونه تدبّر در دین و اجتهاد در روایات را بدعت می دانستند. همین طرز فکر از طریق اشاعره در اهل سنت پدید آمد و به اسم رعایت شریعت خالص، جامعه را به تحجر و سطحی نگری گرفتار کردند. همین نوع ذهنیت است که وقتی حضرت امام خمینی«رضوان الله علیه» در حوزه علمیه قم حکمت و فلسفه درس می دهند، ظرف آبی که مرحوم آقا مصطفی فرزند ایشان از آن آب خورد را آب می کشد، چون معتقد است هرکس حکمت و فلسفه درس بدهد، از شریعت خارج شده و نجس است. اگر عنایت بفرمایید حرف اصلی آن ها این بود که همه ی دین را همه باید بفهمند، پس حالا که ما حکمت را نمی فهمیم پس حکمت دین نیست.

## فرهنگ رازآموزی دین

شاخصه ی طرز فکری که امروزه می خواهد همه چیز را در حدّ کمّیت ها نازل نماید و آن را محاسبه پذیر کند، فرهنگ غرب است، و از آن جایی که فعلاً غرب در بیشتر جاها وجود دارد، این طرز فکر در بیشتر جاها حاضر است. حوزه و دانشگاه هم ندارد، عمده آن است که متوجه



---

۱- «سیطره کمیت»، رنه گنون، ص ۹۷.

شویم بـا این طرز فکر معنویت در حجـاب می رود و از ما رخ برمی تابـد، در آن صورت دیگر زنـد گی بال و پری نـدارد تا به سوی عالم قدس پرواز کند، همه از الفاظی که لاشه ای از اندیشه های مرده است، استفاده می کنند.

روح کمّیت گرای غربی هر جا پای می گـذارد کاری می کند که در آن جا کلمات در حدّ وسـیله ی گذراندن اوقات سـقوط می کند، دیگر روح ها نیست که لب ها را می گشایند، حرف های حسّی و سطحی، همه ی گوش ها را پُر می کند، بدون آن که به هیچ مرجعیت معنوی و غیبی و روحانی توجه شود.

در شـرایطی که فرهنگ رازآموزی از بین برود، اندیشه های حسّی آنچنان به دور زندگی حصار می کشند که در اثر آن هیچ کس به سـراغ حقیقتی ماوراء عالم محسوس نمی رود. مسلّم همیشه در تاریخ این طور نبوده که همه با رازهای عالم غیب آشنا باشـند، ولی عموماً گوش های مردم با لب هایی که از راز سـخن می گفته آشنا بوده، نه تنها لب های آشنا به راز را انکار نمی کردند، بلکه آن ها را مرجع فکری خود می دانستند. اگر نمی توانستند با راز آشنا باشند لااقل لنگان لنگان سعی می کردند از راه بیرون نیفتنـد. تمـدن غربی به کلی این راه را به بن بست کشانیـد و اشتیـاق بشـر را برای گشودن راه هـایی بزرگ تر از راه های زمین، فرو بست. این فاجعه را کسانی می فهمند که متوجه اهمیت راه های آسـمانی هسـتند، آن هایند که همه ی زندگی زمینی را در مقابل آسمانِ معنویت به هیچ می گیرند.

حضـرت امام خمینی«رضوان الله علیه» عموماً در ماه مبارک رجب و شـعبان و رمضان ملاقات ها را قطع می کردنـد، تا در اوج فعالیت های سیاسی

اجتماعی، راه آسمان را برای خود گشوده نگهدارند. مردم هم می فهمیدند که امام«رضوان الله علیه» پس از این مدت، در اولین سخنرانی تحفه های خاصی دارند، منتظر بودند ببینند ایشان در عید فطر چه می گویند.

آری معلوم است که عده ای با چابکی هر چه تمام تر در سیر به سوی عالم غیب جلو می روند و اشتیاق جان خود به آن عالم را به خوبی جواب می دهند، لااقل اگر نتوانستیم با آن ها همگام شویم، آن ها را انکار ننمائیم.

امام خمینی«رضوان الله علیه» خطاب به فرزندشان می فرمایند: «پسرم، اگر اولیاء و عرفا چیزهایی گفتند که تو نفهمیدی و به زبان تو نگفتند، لااقل انکارشان نکن»، «به جان دوست قسم کلماتِ نوع آن ها شرح بیانات قرآن و حدیث است.»(۱)

ایشان می خواهد به فرزندشان بیاموزند که اَسراری در دین است که در دسترس همه نیست ولی می شود از طریق صاحبان راز به بقیه گوشزد شود. عمده فرهنگ انبیای الهی است که متوجه وجود راز در عالم وجود است، انسان ها در چنین فرهنگی بالأخره راه اُنس با رازهای عالم را کم و بیش پیدا می کنند، عبادات و زیارات، بستر پیدایش راز است، به همین دلیل باید در جلسات مذهبی شرکت کرد، زیرا روح حاکم بر جلسات دینی عامل گشوده شدن راه های غیبی به سوی قلب است. به گفته مولوی:

ای

خدا! جان را تو بنما آن مقام

کاندر

آن بی حرف می روید کلام

روحیه ی کمّیت گرای غربی که همه چیز را در محدوده ی اندازه ها و با تفکر ریاضی می شناسد قادر نیست هیچ نوع راز و حتی استثنائی را بپذیرد،



---

۱- نامه ی موسوم به «نقطه ی عطف» به فرزندشان مرحوم احمدآقا - کتاب سرّالصلوه، ص ۶۵ ، ترجمه حجت الاسلام فهری.

در حالی که دشمنی با راز، یکی از صُوَر دشمنی با اموری است که آن امور از سطح فکر انسان های معمولی بالاتر است. اموری هست که در حد فهم افراد معمولی نیست، ولی علم جدید با اصرار بر روی کمّیت ها عملاً کاری می کند که همه ی انسان ها در فهم و شعور، از حدّ انسان های معمولی بالاتر نباشند، جوانان تحت تأثیر همین فکر و فرهنگ، ارزشی برای پدران و مادران خود قائل نیستند، با این تصور که آنچه آن ها می فهمند ما نیز می فهمیم.

اصرار بر کمّیت گرایی و نفی معنویت، کار را به آنجا می کشاند که معتقدین به راز به عنوان انسان های غیر منطقی قلمداد می شوند. به گفته ی رنه گنون: «[همسان کردن] دنیای جدید بالضروره مستلزم کینه ورزی نسبت به هرگونه برتری است... باری در نزد همه ی کسانی که کما بیش از روحیه ی جدید متأثرند، این روحیه با کینه ورزی نسبت به راز و هر چیزی که کم و بیش به راز شباهت دارد، همراه است».(۱)

## آفات غفلت از عقل قدسی

عرض شد لازمه ی فکر جدید انکار هرگونه مرجعیت روحانی است که از عالم مافوق بشری سرچشمه می گیرد. بر همین اساس تصور می شود می توان با آموزش های رسمی به همه ی آنچه هست دست یافت. یک شخص با گرفتن دکترای اسلام شناسی می خواهد آنچه در دین است را بفهمد، چون دین را چیزی جز همان دستورات ظاهری نمی شناسد. در این طرز فکر اعتقاد به داشتن قلبِ نورانی برای فهم بعضی از حقایقِ دینی



---

۱- «سیطره ی کمیت»، رنه گنون، ص ۹۷ و ۱۰۰.

جایی نـدارد. در حـالی که بعضـی از قسـمت های دین را افراد خاص و در شـرایط خاص درک می کننـد و هر کسـی قادر به درک آن هـا نیست، حتی اگر فردی چنـدین دکترا در رشـته هـای مختلف علوم اسـلامی داشـته باشـد، باز بایـد بدانـد راه فهم رازهـای دین راه دیگری است. جمع آوری اطلاعـات، کـار عقـل جزئی است و عقل انسان ها برای پژوهش، همان عقل جزئی است و عقل جزئی چنانچه از طریق تزکیه به عقل قدسـی وصل شود، نورانی می گردد، زیرا مطالعه، یک چیز است و مجاهـده چیز دیگر. در مجاهـده تحولی مبنـایی در انسـان به وجود می آیـد و ساحت او تغییر می کنـد، تا شایسـته ی ارتباط با عالم بالا گردد.

کسـی که منکر حقایق قدسـی است، تلاشـی هم در جهت اتصال به آن حقایق نمی کنـد و در عقل جزئی خود می ماند و نمی توانـد همه ی حقایق و جوانب را درک کنـد. نتیجه آن می شود که برای زنـدگی خود صـرفاً در محـدوده ی عقل جزئی خود برنامه هایی می ریزد که آن برنامه با حقایق عالم نمی سازد و در نتیجه با معضلاتی روبه رو می شود که در ابتدا باور نمی کرد کار به این جاها بکشد. به گفته ی قرآن: «وَبَدَا لَهُمْ سَـيِئَاتُ مَا كَسَـبُوا وَحَاقَ بِهِم مَّا كَانُوا بِهِ يسْتَهْزِئُون»؛(۱) و نتیجه ی گناهانی که مرتکب شده اند برایشان ظاهر می شود و آنچه را که مسخره و انکار و بدان ریشخند می کردند آن ها را فرا گرفت.

چون بشـر از عقل قدسـی که قادر است در نظام بشـری نور بتاباند، جدا شد و بینایی خود را در فهم سنن الهی از دست داد و با عقل جزئی که



---

۱- سوره زمر، آیه ۴۸.

فقط به سوی پایین ترین مرتبه ی عالم یعنی عالم ماده نظر دارد زندگی را ادامه داد، مشتاق ارتباط با همین عالم می شود. انسان در چنین شرایطی، به موازات سقوط در عالم ماده، کم کم حتی مفهوم حقیقت را از دست می دهد و به جایی می رسد که منکر وجود آن می شود، چنین انکاری، انکار اصیل ترین ابعاد هستی است و مسلّم با بحرانی ترین شکل زندگی روبه رو خواهد شد، و با اشتیاقِ هرچه بیشتر به عالم ماده، عمق بحران و سرعت سقوط آن جامعه افزایش می یابد و عملاً حاکمیت ماده بر معنی در تمام ابعاد زندگی اش به وقوع می پیوندند که یکی از آثار ساده کردن افراطی حقایق دینی است و سعی ما بر این بود که در این جلسه چگونگی آن روشن شود.

وقتی مفهوم حقیقت از نظرها دور داشته شد و انسان ها کمال خود را در رابطه با اُنسِ با حقیقت ارزیابی نکردند، مفهوم سودمندی و آسانی جای اُنس با حقایق را خواهد گرفت.

سخت ترین قسمتِ بحث، آن قسمتی است که بخواهیم در شرایطی که حقیقت از منظر جان ها رخت بر بسته، از آن سخن بگوئیم. نشان دادن پیداترین پیداها به چشمی که فقط محسوسات را می شناسد قصه ی ناله ی حافظ است که گفت:

یارب به که بتوان گفت این نکته که در عالم

رخساره به کس ننمود آن شاهد هر جایی

راستی با کسانی که خدا را در ذهن خود به جستجو نشسته اند می توان از خدایی سخن گفت که در سراسر عالم ظاهر است و همه ی مناسبات هستی، ظهور فعّال اوست؟ روح کمّیت گرا هرچه می بیند ماده می بیند، زیرا جهتی که باید به سوی حقیقت بیندازد را از دست داده است. نهایتاً یک

مفهومی از خدا در ذهن دارد ولی هرگز نمی توانـد با غیب ارتباط برقرار کند، چون تصور می کند آنچه در بیرون ذهن و در واقعیت می تواند باشد، همین سنگ و چوب و آب و امثال این ها است. نمی تواند متوجه باشد علت دیدن و حسّ کردن امثال سنگ و چوب با چشم، به جهت محـدودیتی است که پدیـده های مادی دارنـد و هرقدر موجودی درجه ی وجودی شدیدتری داشـته باشد، به همان اندازه محدودیتش کم تر است و در نتیجه با چشم و لامسه قابل درک نیست، هرچند هست، و در خارج از ذهن به عنوان یک واقعیت، موجود و قابل اثبات است.

فرهنـگ غربی از آنجـایی که واقعیـات را درست نمی شـناسد، همه ی مطالعـات و تحقیقـاتی که انجام می دهـد از دیـدگاهی حسّـِی آغاز می کنـد. این دیـدگاه سـرانجام به نفی هرچه در حوزه ی حسّ نمی گنجـد منجر می شود و از آن بـدتر در حدی برتری این دیـدگاه را مسلّم می پنـدارد که نمی توانـد امکان وجود چیزی را که از دایره ی نظراتش بیرون باشـد، بپذیرد. مثل نابینایی که نابینایی خود را نبیند و لذا انکار وجود نور را برای خود یک برتری می شناسد.

کوربودن و ادعـای بینایی نداشـتن خیلی مشـکل نیست، مشکل وقتی است که انسان از کوری خود غافل باشـد. تمـدن حسـی همچون کوری است که از کوری خود غافل است و به بینایان اشـکال می گیرد. مولوی در مثنوی داسـتان کوری را مطرح می کند که به مهمانی دعوت شده بود، در دو طرف مسـیر میهمانان چراغ های بلورینِ آویزان گذاشـته بودند، آن شخص کور که با حرکات عصایش حرکت می کرد، با عصای خود می زد

و چراغ های بلورین و قنـدیل های گرانقیمت را می شـکست، و تازه اشـکال می گرفت که این ها چیست سـر راه من گذاشـته اید؟ می گوید:

ما

چو کورانه عصاها می زنیم

لاجرم

قندیل ها را بشکنیم

اشـکالی که مخالفانِ انبیاء به انبیاء داشـتند از همین نوع بود. انبیاء الهی به مردم خبر می دادنـد که این نوع زندگی عاقبت بدی دارد، مردم به آن ها می گفتند چرا خوشی ما را به هم می زنید.

جان

ما فارغ بُد از اندیشه ها

در

غم افکندید ما را و عَنا

در حالی که انبیاء آن ها را متذکر بحرانی می کردند که در ذات آن زندگی نهفته بود.

انبیاء

گفتند، فال زشت و بد

از

میان جانتان دارد مدد

از

میان فال بد من خود تو را

می رهانم

می برم سوی سرا

زیرا نگاه انبیاء به عالم از ساحتی است ماورای حسّ.

نبی

آگه کننده است از جهان

کو

بدید آنچه ندید اهل جهان

ولی تاریخ گواه است که مخالفان انبیاء بر صحت همان نگاه محدود خود به عالم و آدم اصرار داشتند و با انبیای الهی مخالفت می نمودند و در صدد نفی آن ها برمی آمدند. و علت مقابله ی غرب با روح شریعت و دینداری بر همین قاعده استوار است.

آن هایی که بیش از حدّ به چشم سرِ خود امیدوارند و چشم دل خود را در حاشیه رانده اند، در زندگی بیشتر زمین می خورند تا آن هایی که اگر چشم سر هم نداشته باشند مواظبند چشم دلشان بسته نشود.

ص: ۲۶۸

## غرب و واژگونی ارزش ها

تمـدن غربی با چشم بسـتن بر روی معنویات، طوری فرهنگ خود را تئوریزه و سازمانـدهی کرده است که گویا افراد معتقـد به حقـایق غیبی در جـای متهم هسـتند! شایـد بتوان گفت اساسـی ترین دلیـلِ ظلمـانی بودن این تمـدن در همین نکته نهفته است. وگرنه همیشه در تاریخ افراد لاابالی و کسانی که به حقایق معنوی وقعی نمی نهاده انـد، بوده اند، ولی نه به عنوان فرهنگی که مـدّعی باشـد، بلکه به عنوان گناهکارانی که نتوانسـته انـد بر امیال خود غلبه کنند. انبیای الهی و متدیِنین به عالم غیب و قیامت دارای شـعور لطیفی بوده و هستند که در عین توجه به حقایق معنوی، از وجود و نور آن ها در جان خود بهره مند می شدند، تا آن جایی که مظاهر عالم غیب را در عالم ماده می شـناختند. مثلاً در روایت داریم رسول خدا صـلی الله علیه و آله می فرمایند: «مَـا بَینَ قَبْرِی وَ مِنْبَرِی رَوْضَهٌ مِنْ رِیـاضِ الْجَنَّه»؛(۱) بین قبر و منبر من بـاغی است از بـاغ هـای بهشت. یا محل وادی السـلام در پشت نجف را مظهری از بهشت می دیدند.(۲)

بعضـی از روح هـا آنقـدر لطیف انـد که می تواننـد حقـایق معنوی جـاری در عالم ماده را حس کننـد، به طوری که عالم ماده حجاب بین آن ها و آن حقایق نمی شود. آری دیـدن حقایق و اسـرار غیبی، نیاز به روحِ تربیت شـده و رشد یافته دارد که باید زمینه ی آن فراهم شود، حال عنایت کنید کار به کجا کشیـده است که نه تنها تمدن غربی متوجه چنین نقصـی در خود نیست، بلکه معتقدین به این حقایق را مسخره می کند.



---

۱- «إعلام الوری بأعلام الهدی»، ص ۱۵۲.

۲- «النورالمبین فی قصص الانبیاء و المرسلین»، محدث جزایری، ص ۲۵۸.

کسانی که تحت تأثیر تمـدن غربی هسـتند و نگاه آن ها در آن محدوده شـکل گرفته می گویند: چه فرقی می کند در مسـجد نمـاز بخوانی یـا در خانه؟! یا چرا برای حَرم ائمه علیهم السـلام ارزش خاص قائلیـد؟ این ها نه تنها از آن روح لطیفی که متوجه باشد مکان های مقدس مظاهر حقایق غیبی هسـتند، محرومند، حتی منکر وجود چنین حقایقی نیز شده اند. ممکن است بعضـی مؤمنین نتواننـد آن حقایق را در آن محل ها درک کننـد ولی همین که ایمان به سـخن امامان معصوم علیهم السـلام دارند و از آن ها تبعیت می کنند ناخودآگاه تحت تأثیر برکات معنوی آن حقایق قرار می گیرند.

وقتی تربیت یافته گان تمدن غربی و برنامه ریزان آن تمدن از ظرایف معنوی عالم هستی غافل باشند هرگز نمی توانند زندگی خود و مردم خود را به جاودانگی های عالم هستی پیوند بزنند تا حاصل کار و مأنوسات روحشان جاودانه بماند.

وقتی به کمک رعایتِ دسـتورات الهی که به وسـیله ی انبیاء به بشـر رسـیده، بالی به سوی آسمان معنویت نمی گشایند چگونه می تواننـد زندگی را ادامه دهند؟ فرهنگی که پنجره ای به سوی عالم بیکرانه ی هستی باز نکرده تا با پروردگار عالم به نیایش بنشـیند، تا کی می توانـد با زنـدگی مرده ی خویش به سـر برد؟ تصور این چنین زنـدگی چگونه می توانـد حرارت امیـدِ ادامه دادن آن را در انسان شـعله ور نگه دارد؟ چون هنوز نور ایمان در مردم ما زنده است تا مغز استخوان خود پوچی زندگی غربی را احساس نکرده انـد و نمی فهمنـد بر روان انسان غرب زده چه می گذرد. ولی اگر همچنان غافلانه به سوی غربی شدن پیش رویم گرفتار راه بی برگشتی

خواهیم شد که همه ی پنجره های امید را به روی ما می بندد. آرزو می کنیم جدولی بود حل می کردیم تا از بودن خود کمی غافل شویم.

وقتی پنجره های ارتباط با غیب در مقابل دل ها مسدود گردد، مرگِ یک ملت شروع می شود، دل های خفته دیگر نگران سرنوشت هلاکت بار خود نیست، هرچند روز به روز آثار آن در زندگی آن ها نفوذ کند، پس به آیه قرآن بیندیشید که می فرماید: «فَإِنَّها لاتَعْمَی الاَبْصارُ وَلکِنْ تَعْمَی القُلُوبُ الَّتی فِی الصُّدُور»؛ آن تمدن هایی که هلاک شدند چشم سرشان کور نبود، چشم دلشان کور بود که در سینه داشتند.

خداوند ما را دعوت می فرماید تا در زمین سیر کنیم، سؤال می کند: چرا آن هایی که بر حسّ گرایی و کمّیت بینی اصرار دارند، نمی روند زمین را سیر کنند. «اَفَلَمْ یسیرُوا فِی اْلارَضِ»؛ سیری که قرآن توصیه می فرماید، یک سیر تفریحی و لغو و بیهوده نیست، زیرا حق تعالی انسان را به کار لغو دعوت نمی کند، بلکه می خواهد آثار باقیمانده از تمدنِ کسانی را ببینیم که تحرک و تلاش و علم داشتند ولی چون جهت گیری معنوی نداشتند به نتیجه نرسیدند.

تحقیقات انجام شده و آثار باقی مانده از تمدن فراعنه نشان می دهد با دقیق ترین قوانین علمی آشنا بوده اند. اهرام مصر را به گونه ای طراحی کرده و ساخته اند که حتی بعضی از نکات آن هنوز برای بشر روشن نشده، از دقت هایی که در سنگ شناسی داشته اند بگیرید تا قدرت حمل و نقل سنگ های فوق العاده بزرگ، تا بقیه ی دقت ها که جای بحث آن این جا نیست. به عنوان نمونه، در سنگ شناسی، علمی به نام کانی شناسی وجود دارد که کم تر از صد سال از عمر آن نمی گذرد. در این علم بررسی

ص: ۲۷۱

می کنند که سنگ را از چه جهتی بُرِش دهند تا مقاومت آن بیشتر شود، این علم در برش سنگ های اهرام مصر رعایت شده است. از طرف دیگر حرکت دادن این سنگ ها، به خصوص سنگی که سقف هر هرمی را تشکیل می داده، از فاصله ۴۰۰ کیلومتری، آن هم از روی آب، کار بسیار عجیبی است. در زمان کنونی و با کمک تمام تکنیک های موجود این کار ممکن نیست. امروزه طبق محاسباتی که انجام شده حتی نمی توانند این سنگ ها را جابجا کنند. حال با این وجود و با تمام قدرت تکنیکی و علمی که آن تمدن داشت، به نتیجه نرسید و نابود شد.

نمونه ای دیگر از توانایی تمدن فراعنه، تقسیم آب رود نیل است که با وجود جزر و مدّ شدیدی که دارد کانال های آب به طوری تنظیم شده که نهایت استفاده را با کمک همین جزر و مدّ، می کرده اند، و امروزه هم همان روش و همان کانال ها مورد استفاده است. در سال های اخیر که مهندسین خواسته بودند آن را تغییر دهند، سبب خشکسالی در اطراف رود نیل شدند. حتی خداوند می فرماید: آنچه جادوگرانِ دربار فرعون ارائه دادند «سحر عظیم» بود.(۱)

معلوم است کار پیچیده ای بوده که خداوند می فرماید سحر آن ها عظیم بود. ولی با این همه؛ ناکام ماندند و قرآن در باره ی آن ها می فرماید: «وَنُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِي فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُم مَّا كَانُوا يحْذَرُونَ»؛(۲)

به فرعون و هامان و لشکریانشان آن چیزی را نشان دادیم و با چیزی روبه رویشان کردیم که همه ی تلاششان آن بود که با آن روبه رو نشوند و از آن فرار کنند.



---

۱- سوره اعراف، آیه ۱۱۶.

۲- سوره قصص، آیه ۶.

همان قاعده ای که تمدن فراعنه را ناکام گذاشت در تمدن غربی به چشم می خورد و همچنان که عرض شد این تمدن نه تنها نسبت به آنچه چشم دین می بیند، کور است بلکه آنچنان به دست آوردهای خود مغرور است که حقایق دینی را انکار می کند و کورچشمی خود را عین بصیرت می داند و گرفتار واژگونی ارزش شده است. این است که تأکید می شود هراندازه مبانی معرفتی این تمدن و کورچشمی آن بیشتر شناخته شود، بیشتر ارزش دینداری معلوم می گردد و هرقدر دینْ خالص تر و از تحریفات پاک تر باشد، قدرتِ گذار از تمدن غربی در آن بیشتر است.

خطر از آن جا ما را تهدید می کند که تمدن غرب را بریده از گذشته و آینده اش بنگریم و حیاتِ در حال اضمحلال و بی آیندگی آن را نبینیم.

در تحلیل وضع امروزی غرب گفته اند: «تمدن غربی مانند خروسی می ماند که سرش را بریده اند، برای مدتی کوتاه این طرف و آن طرف می دود، با حرکتی سریع و بدون هدف، تا جان آن بدر رود و بمیرد.» تمدن فعلی تمدنی است که تحولات آن بسیار زیاد است اما تحولاتی سرگردان که روند فروپاشی آن را سریع تر می کند. بدون آن که تذکرات حکیمان را در امر فروپاشی جدّی بگیرد.

### محاسبه ای غلط

خداوند می فرماید: «وَیسْتَعْجِلُونَکَ بِالْعَذابِ وَلَنْ یخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ وَ اِنَّ یوْماً عِنْدَ رَبِّکَ کَاَلْفِ سَنَهٍ مِمَّا تَعُدُّونَ»؛(۱)

ای پیامبر! به تو می گویند پس

ص: ۲۷۳

---

۱- سوره حج، آیه ۴۷.

عذابی که به ما وعده داده بودی کجاست؟ و از سر استهزاء، نسبت به آن تعجیل می کنند، در صورتی که خداوند هرگز از وعده اش تخلف نمی کند و کسانی را که قلب حسی داشته و ضد نظام هستی موضع گیری می کنند حتماً مضمحل می کند.

نظام الهی به گونه ای خلق شده است که نشان می دهد تمدن غربی در آن نابودشدنی است. ولی این ها عجله دارند و کم حوصله هستند و در محاسبه ای غلط، بقاء چند ساله ی گذشته ی خود را ملاک ادامه ی حیات آینده گرفته اند، و تصور می کنند شبانه روز هم برای خدا همین بیست و چهار ساعت است، در صورتی که یک روز نزد خدا مثل هزار سال شماست. در منظر قرآن با ملاک های قرآنی هم اکنون می توان نابودی فرهنگ غربی را دید، گرچه عده ای با تمسخر می گویند؛ با محرم و صفر و روزه و ... می خواهند غرب را نابود کنند! امام خمینی«رضوان الله علیه» در محرم سال ۱۳۵۷ فرمودند: که این ماه، ماه سرنوشت و ماه پیروزی خون بر شمشیر است. «سولیوان» سفیر آمریکا در ایران در خاطرات خود می گوید: در همان سال وقتی به نزد شاه رفتم بسیار ناراحت بود، علت ناراحتی او را پرسیدم، گفت: اگر ما از این محرم جان سالم به در ببریم مشکل مان حل می شود. امام«رضوان الله علیه» به خوبی می دانستند چه می گویند و شاه هم نقاط ضعف خود را می شناخت. الان هم غرب و به خصوص آمریکا نقاط ضعف خود را می داند، وگرنه این همه انرژی برای مقابله با نظام اسلامی معنی ندارد.

امروز در غرب دو بحران وجود دارد: یکی بحرانی که در درون تمدن غرب بروز کرده که منقطع شدن آن فرهنگ از عالم غیب و معنویت است

ص: ۲۷۴

و بحران بسیار مهمی است. بحران دوّمی که آن تمـدن را بـا جهـان در گیر کرده این تصور است که فکر می کنـد بایـد ارزش هـای مورد نظرش در همه ی جهـان همه گیر شود و اصـرار بر حـاکم کردن آن ارزش ها دارد. بحران ناشـی از برخورد تمـدن غربی با تمدن های دینی و سـنتی، شکسـتن شـیشه ی عمر فرهنگ غربی را در پیش دارد. جنگ تمدن ها پوششی است که در زیر آن جنگ فرهنگ غربی با فرهنگ معنوی نهفته است، و مسلّم فرهنگ دینی بر فرهنگ مادی پیروز می شود.

## ماورای شکوه ظاهری

آیا وقت آن نشده که از خود بپرسـیم اگر تمدن غربی از استحکام کافی برخوردار است چرا در مقابل انتقادهایی که به آن می شود این چنین به دست و پا می افتـد و حاضـر است با هزاران تهمت و دروغ، رقیب خود را از صـحنه خارج کنـد؟ این بهترین دلیل بر ضربه پذیری و بی محتوایی این فکر است.(۱)

مسـلّم هر تمـدنی تلاش می کنـد پایـداری خود را نشان دهـد و با انواع آمارها اثبات نماید ادامه ی تاریخ را در اختیار دارد، و اگر ما صـرفاً به آنچه تمـدن غربی در اثبات پایـداری خود مطرح می کنـد توجه کنیم ممکن است تحت تأثیر قرار گیریم، ولی خدایی که علم مطلق است در مورد رمز سقوط تمدن ها می فرماید: چون چشم دلشان کور بود نابود شدند. پس



---

۱- «دبور سالامون» نویسـنده و تحلیـل گر روزنـامه ی واشـنگتن پست می نویسـد: «مـا رسـانه هـای آمریکـایی طی سه دهه ی گذشـته در بـاره ی ایران به خودمـان دروغ گفته ایم... رسانه های آمریکایی بر اساس یک توافق نانوشـته از پوشـش خبری در بـاره ی واقعیت هـای ایران بعـد از پیروزی انقلاب اسـلامی خودداری کردنـد... در نتیجه امروز با ایرانی روبه رو هستیم کاملاً متفاوت با تصویری که طی سه دهه ی گذشته از آن ترسیم کرده ایم...» (روزنامه ی کیهان، ۲۳/۱۱/۸۷ ، یادداشت روز).

نباید بگوئید اطلاعاتی که از کاخ سفید رسیده مخالف این نظر است، طبیعی است که تمدن غربی ناتوانائی های اساسی خود را نبینـد و معلوم است که مـا بـا اطلاعاتی که کاخ سـفید می دهـد نمی توانیم جایگاه تاریخی کاخ سـفید را ارزیابی کنیم. آیا حضـرت امام خمینی «رضوان الله علیه» اطلاعات به دست آمده از لانه ی جاسوسـی را که معلوم می کرد آمریکائیان چقدر در مقابل نهضت اسـلامی ایران ضـعیف انـد می دانسـتند و گفتنـد: «آمریکا هیـچ غلطی نمی توانـد بکنـد»، یا ایشان قواعد و سـنن جاری در هستی را شناختند و طبق آن سنن حوادث جزئی را ارزیابی می کردند و مصداق ها را تعیین می نمودند؟

ما هنوز با آن که روح ضـد غربی داریم ولی به اندازه ی کافی غرب شناسـی نکرده ایم و جایگاه غرب را بر اساس سـنت های الهی بررسـی ننموده ایم تا بفهمیم چگونه این فرهنگ نه تنها به جنگ طبیعت و بستر زندگی بشر، بلکه به جنگ با خود انسان آمده است و دقت در آیات الهی نشان می دهد جایگاه این تمدن بر خلاف ظاهر پر اُبهتی که می نمایاند، بسیار متزلزل است. هنر ما فهمیدن جایگاه تاریخی غرب است و نه خیره شدن به ظاهر آن. خداوند پس از طرح کورچشمی تمدن های به هلاکت رسـیده در آیه ی مورد بحث و پس از آن که فرمود: ای پیـامبر این هـا در آوردن عـذاب از طرف ما عجله دارنـد و می گویند اگر به گفته تو ما نابود می شویم، پس چرا عذاب نمی آید. می فرماید: «وَ كَاَيِنْ مِنْ قَرْيهٍ اَمْلَيتُ لَها وَهِي ظالِمَهٌ ثُمَّ اَخَذْتُها وَاِلَي الْمَصيرُ»؛(۱) چه بسیار تمدن هایی که ظالم بودند



---

۱- سوره حج، آیه ۴۸.

و بعد از فرصتی که به آن ها دادم آن ها را گرفتم، و مسیر و تحول همه ی امور به سوی من است. این نوع تعامل با تمدن های نابود شده یکی از سنت های الهی است. پس نباید فرصتِ داده شده را حمل بر پایداری آن تمدن دانست و به شکوه ظاهری آن خیره شد و از ریشه های ویران آن غفلت کرد.

در سال های ۱۳۴۱ تا ۱۳۴۳ که حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» به حکم وظیفه ی الهی با شاه درگیر شدند، آن ها - ابتدا طبق سخنانِ اَعْلم، وزیر دربار- تصمیم داشتند حضرت امام را اعدام کنند، حالا چه شد که نتوانستند، بگذریم، در حال حاضر، شاه مرده است و امام«رضوان الله علیه» هم رحلت کرده اند، حال کدام یک با مرگ خود تمام و نابود شدند؟ هنوز که هنوز است حضرت امام«رضوان الله علیه» دارند ادامه می یابند و روز به روز حضور بیشتری در مناسبات جهانی پیدا می کنند. شاه و وزیر دربارش فکر کردند عامل بقاء و مرگ مردم آن ها هستند و خودشان می توانند با برنامه های شبانه روزی که برای بقای خود می ریزند، خود را نگهدارند. خداوند می فرماید: «وَاِلَی الْمَصیرُ» همه ی امور به سوی من ختم می شود و در قبضه ی قدرت من است. فرصتی می دهم تا شخصیت افراد و فرهنگ ها نمایان شود و سپس سنت خاص خود را نسبت به آن ها اجرا می کنم.

چه کسی اسیران ما را که در عراق اسیر بودند آزاد کرد؟ ظاهر قضیه این بود که صدام چون می خواست کویت را بگیرد، گفت بگذار از دست ایران آسوده خاطر شوم و سپس به کویت مشغول شوم، حالا که نتوانستم اهواز را جزء خاک عراق کنم، لااقل با کویت این کار را می کنم. آیا ما اسراء را آزاد کردیم یا خداوند با اندیشه و خیالات خودِ صدام علاوه بر

آن که اسیران ما را آزاد کرد، صدام را هم زمین زد؟ وقتی متوجه چنین حضوری برای خداوند شدیم به راحتی وعده ی او را که می فرماید هر تمدنی که چشم دلش کور شد نابود می شود، باور می کنیم.

در آیه ی بعد به پیامبرش می فرماید: «قُلْ یا اَیهَاالنَّاسُ اِنَّما اَنَا لَکُمْ نَذیرٌ مُبینٌ»؛ بگو: ای مردم من شما را از عواقب زندگی کوردلانه و بی معنویت می ترسانم، حال خود دانید، «فَالَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُم مَّغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ کَرِیمٌ»؛(۱) اگر مؤمن شوید و اعمالتان مطابق دستورات خداوند باشد، آن هایی که ایمان آوردند و عمل مطابق شریعت انجام دادند، تمام گناهانشان بخشیده می شود و از رزق کریم و معارف عالیه ای برخوردار می شوند. «وَالَّذِینَ سَعَوْا فِی آیاتِنَا مُعَاجِزِینَ أُوْلَئِکَ أَصْحَابُ الْجَحِیمِ»؛(۲) و آن هایی که کافر شوند و سعی کنند از اجرای آیات الهی جلوگیری کنند، نهایت کارشان جهنم است.

وقتی از یک طرف متوجه روح ضد قدسی فرهنگ غرب شویم، و از طرف دیگر به وعده های الهی نسبت به ویرانی این تمدن ایمان آوریم، باید ابراهیم وار در سرزمین خشک فرهنگ غرب به فکر احیای تمدن اسلامی بود، و این مسلم است که تا دل از شیفتگی های دروغین غرب برنگیریم، خداوند نور هدایتِ ایجادِ تمدن اسلامی را به قلب ما نمی اندازد. باید مواظب بود به وسیله ی غرب، فریب غرب را نخوریم، تا ایمان



---

۱- سوره حج، آیه ۵۰.

۲- همان، آیه ۵۱.

ابراهیمی به کمک ما بیاید و در این راه از کمی رهروان نهراسیم، ابراهیم علیه السلام که پایه گذار تمدن ادیان ابراهیمی بود، یک تنه به میدان آمد.

تمدن غربی توانایی های الهی ما را از ما پنهان کرده، ما را به حیوان کارورزی تبدیل نموده که در گردابِ دست ساخته های خود دست و پا می زنیم و از صفای دینی و محیط معنوی محرومیم. طوری فضای زندگی ها از معنویت خالی شده و تحت تأثیر روح غربی است که اگر در وسط مساجد امروزی هم بایستیم انگار در وسط خیابان های پاریس ایستاده ایم، دیگر پیام های معنوی و رمزهای روحانی از در و دیوار مساجد ما نمایان نیست، چه رسد به خانه و شهر و محل کارمان.

اگر امروزه جوامع بشری چون حیوان کارورزی در تسخیر تکنولوژی قرار گرفته و بندگی خدا را فراموش کرده و فراموش کرده اند آمده اند در این دنیا تا خود را تغییر دهند و شایسته ی قرب الهی شوند، از آن طرف هم راه نجات مسدود نیست، ما ابتدا خود را گم کردیم و سپس از گمشدگان راه، طلب راه دریا نمودیم.

در مسیر خودیابی متوجه می شویم حقیقت ما بندگی خداست و چشم به شرایطی می دوزیم که آن شرایط، شرایط قیام به بندگی الهی باشد و این سیر برای نزدیکی به تمدن اسلامی، شروع مبارکی است.

برای رسیدن به تمدن اسلامی لازم است بصیرت لازم را جهت گذار از تمدن غربی به دست آوریم و آن بصیرت همان نفی فرهنگ مدرنیته است که در مجموعه ی این جلسات همه ی تلاش جهت به وجودآمدن چنین بصیرتی بود.

ص: ۲۷۹

آری! فهم ظلمات دوران مدرنیته با نظر به تمدن اسلامی و مناسبات خاصی که آن تمدن بین عالم و آدم و پروردگار هستی ایجاد می کند، نقش بسیاری دارد و لذا لازم است علاوه بر شناخت وضع موجود، به شناخت وضع موعود نیز نظر داشته باشیم و بدانیم وقتی انسان کاملی که واسطه ی فیض بین خدا و مخلوق است، در کنار تصرف تکوینی، مدیریت تشریعی عالم را به عهده بگیرد، چه تحولات و برکاتی در عالم ایجاد می شود که امروز، جهان از آن برکات محروم است.

بنده قبول دارم امروز؛ روز نشر علم اجمالی به تمدن اسلامی و نفی فرهنگ مدرنیته است و برای اثبات تمدن اسلامی هنوز راه زیادی مانده است، ولی با نفی ظلمات مدرنیته، نورِ ظهور تمدن اسلامی در افق عالم طلوع خواهد کرد.

برای قیام صحیح، «بصیرت» و «علم» نیاز است. علم به تنهایی کافی نیست، قیام کار عشق است، عشق به الهی زیستن، و لذا سعی شد فضای مباحث بیش از آن که جنبه ی اطلاع دادن داشته باشد، جنبه ی حضوری و به عزم آوردن در آن جاری باشد.

## عقل حسی؛ دینِ تمدن غربی

اجازه فرمایید در آخر این مباحث یک جمع بندی از کلیت روح غربی داشته باشیم، فکر می کنم در تجزیه و تحلیل امور به کمک عزیزان آید.

راسیونالیسم را که فلسفه تعقلی معنی کرده اند، می توان دین تمدن غربی دانست، در این طرز فکر هر امر ما بعدالطبیعی راستین و شهود فکری، نفی می شود، درنتیجه هرگونه مرجعیت روحانی انکار می گردد،

نتیجه آن می گردد که هرکس به خودش اصالت می دهد و هر شخصیتی را که ماوراء ساحت تجربی و حسی، ادراکاتی داشته باشد نفی می کند، و اساس کار ساده کردن و همسان نمودن دانش که قبلاً مورد بحث قرار گرفت از اینجا ریشه می گیرد. و بدین شکل بود که بینش بشریت تنزل یافت.

راسیونالیسم هر گونه حقیقتی را که ماوراء ادراک عقل تجربی و عقل ریاضی است منکر است، و انسان را از عقل قدسی که با تابش خود می تواند انسان را نسبت به سنن جاری در عالم آگاه کند، محروم می گرداند. همین که عقل جزئی انسان ارتباط خود را با عقل کل از دست داد، چاره ای نخواهد داشت جز این که تمام توجه خود را به عالم ماده بیندازد و در آن غوطه ور گردد.

گرایش به مذهب مادی موجب دگرگونی در ساختمان روانی بشر گشت به طوری که در برابر هر نوع اثری جز آن چه به حواس در می آید حقیقتاً نفوذناپذیر شد و دیگر نتوانست از انوار معنوی عالم بهره بگیرد، و این به معنی آن است که روز به روز قوای مدرکه او محدودتر شد تا آن جا که دلیلی نمی یابد تا وجود چیزی را بپذیرد که نمی تواند آن را حس کند. با چنین روحیه ای تأثیر هر نوع چیز مقدسی از زندگی خارج می شود، و اگر هم منکر آن نشود آن را امری فوق العاده می پندارد، در حالی که در یک زندگی دینی امور معنوی و مقدس از امور طبیعی و عادی زندگی به حساب می آیند، پس می توان گفت در نظام غربی، موضوعات زندگی معکوس شده است و با بی خبری از حقایق فوق حسّی آنچه تأثیرگذارتر است به حاشیه رفته است.

## روح غربی و غفلت از لطائف عالم

روح غربی معتقـد است بسـیاری از مسائل برای قـدما مجهول بوده، با این تصور که فکر می کننـد جز غربیان عهد یونان و روم باسـتان در روی زمین بشـری وجود نداشته و فکر می کنند مسائلی برای قدما مجهول و اسرارآمیز بوده است، در حالی که هیچ جا ندیده ایم که قدما چنین چیزی گفته باشند.

آیـا نبایـد این طور تصور کرد که چون فرهنـگ حسـی غربی از درک آن امور عـاجز است به آن امور عنوان «اسـرارآمیز» می دهد چون با راسیونالیسم و عقل حسی تمدن غربی قابل فهم نیستند؟

به گفته ی رنه گنون: «در زمان گذشـته افراد چیزی را می دیدند که امروز نمی بینند، زیرا در محیط زمین و یا در قوای بشـر یا بهـتر بگـویم در هر دو، تغییرات مهمی رخ داده و این تغییرات در ادوار نزدیـک تر به مـا نیز سـریع تر بـوده است...»(۱) آیا می توان نقش و تأثیر اماکن مقدس را به صرف آن که عقل حسی از درک آن ها ناتوان است، نادیده گرفت.(۲)

«رنه گنون» معتقـد است «چون ارتباط میان قلمرو مادی با قلمرو «لطائف» به حـدّاقل خود تقلیل یافته نمی توان با لطایف مرتبط شـد، در حالی که برای درک امور مـذکور بایـد قوای مربوط به آن بیش از پیش رشد یابد، در صورتی که در شـرایط موجود درست کار برعکس شده، و این قوا به جای رشد یافتن، عموماً رو به ضعف گذاشته... و بدین ترتیب درک چنین اموری دو

ص: ۲۸۲

---

۱- «سیطره ی کمیت»، رنه گنون، ص ۱۵۵.

۲- رسول خـدا صـلی الله علیه و آله می فرماینـد: «ما بَینَ قَبْری وَ مِنْبَری رُوضَهٌ مِن ریاضِ الْجَنَّه» بین قبر و منبر من باغی است از باغ های بهشت(من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۶۸).

چندان مشکل تر و کمیاب تر شده، و همین امر موجب گشته تا متجددان آنچه را قدما نقل کرده اند به باد تمسخر بگیرند.»(۱)

در حالی که وجود مکان هایی که امکان ظهور حقایق غیبی را بیشتر در خود داشته باشند در بدن انسان نیز قابل تجربه است، به عنوان مثال آنقدر که چشم انسان می تواند محل ظهور خصوصیات نفس مجرد انسان باشد، کف پای او چنین امکانی را ندارند، یا در هنگام غضب و خجالت – که مربوط به نفس مجرد انسان است– آنقدر که گونه ها مظهر آن حالت هستند، سایر اعضاء بدن چنین امکانی را ندارد، با این که همه ی اعضاء دارای جنس مادی هستند ولی به عنوان مظهرِ بُعد غیبی انسان در یک درجه نمی باشند.

حاصل سخن آن که، عقل حسی ناتوانی های خود را در درک بعضی از حقایق نمی شناسد و لذا آن حقایق را انکار می کند ولی با انکار حقایق، نقش آن ها از بین نمی رود بلکه انسانِ محدود به عقل حسی را با مسائل غیر قابل پیش بینی روبه رو می کند تا آن جا که آن ها را به عنوان معماهای ناگشوده می پندارد، در صورتی که باید به محدودیت درک انسانِ مدرن آگاهی یابند تا متوجه شوند وجود حقایق غیبی در عالم همان قدر طبیعی است که پدیده های مادی وجودشان طبیعی است.

همچنان که قبلاً عرض شد، «رنه گنون» یکی از آثار مکانیکی کردن همه امور در فرهنگ غربی را روحیه متحدالشکل کردن همه چیز می داند، علی الخصوص که در همه دستگاه های اداری «اصل» این است که با افراد به عنوان اَعداد صِرف و کاملاً مشابه یکدیگر رفتار شود. می گوید: «از سوی دیگر، مقرراتی کردن بیش از پیش افراطی همه چیز پیامد بسیار



---

۱- «سیطره ی کمیت»، رنه گنون، ص ۱۵۶.

عجیب و غریبی دارد. زیرا در حالی که به سرعتِ ارتباط میان دورترین کشورها می نازند، در راه آزادی این ارتباطات همه نوعِ مانع فراهم می کنند تا جایی که غالب اوقات رفتن از یک کشور به کشور دیگر عملاً محال است، در حدی که این کار از زمانی که هیچ وسیله مکانیکی جهت حمل و نقل وجود نداشت دشوارتر شده و این نیز جنبه دیگری از «انجماد» است»(۱)

انجمادی که در اثر ثبت و تابع مقررات کردن همه چیز حاصل می شود تا آنجا که انسان ها به جای تحرک لازم در دل طبیعت، گرفتار به هم فشردگی در شهرها می شوند و دیگر در مقابل خود فضای بیکرانه طبیعت را که متذکر روح بیکرانه انسان است از دست می دهند، فضای بیکرانه دائماً امکانات تازه ای فراهم می آورد و به همین جهت پیامبران چوپانی را ترجیح می دادند.

## روح غربی و رازآموزی معکوس

روح غربی آن وقتی هم که از عقل حسی سرخورده می شود و می خواهد به راز برگردد، به تعبیر «رنه گنون» گرفتار «رازآموزی معکوس»(۲)

می شود و به جای رجوع به انبیاء به جادوگران رجوع می کند و با احضار ارواح، خود را مشغول می نماید. زیرا در این فرهنگ همه چیز طبیعت خود را از دست داده و تقلبی شده است، همان طور که روحیه های مردم تصنعی گشته و از مسیر طبیعی خود خارج شده است. موضوعِ پدیدآمدن روحیه های تصنعی آن قدر جدّی است که بقیه امور تماماً وابسته



---

۱- «سیطره ی کمیت»، رنه گنون، ص ۱۶۷.

۲- همان، ص ۲۲۳.

به آن است و برای ارضاء آن پیش می روند، بدون آن که کسی از خود بپرسد کار مذهبِ اصالت عقلِ حسی چرا تا این حدّ به انکار هر گونه قوه متعالی انجامید و تمام همّت بشر را صرف اشیاء بیرونی نمود و دوران «سیطره ی کمّیت» را رقم زد، و همه چیز به صورت مکانیکی در آمد و عنان گسیختگی نیروهای مخرب و استفاده از آن ها برای تکمیل انحراف عالم، به صورت کامل به صحنه آمد که به تعبیر رنه گنون موجب نوعی «وارونگی» گشت.(۱)

حالتی که درست نقطه مقابل جریان طبیعی است، و شاید بتوان گفت که مرتبه آخر تکاملِ انحراف است، به عبارت دیگر «انحراف تامّ دست آخر «وارونگی» با خود می آورد»(۲)

«رنه گنون» می گوید: «آیا عالم جدید در مجموع، انکار مطلق هر حقیقت سنتی نیست؟ در عین حال، این روح انکار، به یک اعتبار روحی دروغین است، و نقاب هایی را بر چهره می زند که شناخته نشود، و حتی خود را عکس آنچه هست بنمایاند و درست در این حالت است که «تزویر» پیش می آید»(۳)

روح غربی طوری عمل می کند که بی نظمی به صورت نظمی دروغین ظاهر می شود و انکار هر گونه اصلی را در زیر پوشش اثبات اصول کاذب پنهان می سازد، ولی با این همه به تعبیر رنه گنون: «با چنان مهارتی عرضه شده اند که اکثریت وسیعی از مردم به دام فریب آن ها می افتند»(۴)

در تمدن غربی هیچ چیز نیست که با خطرِ از



---

۱- همان، ص ۲۲۸.

۲- همان، ص ۲۲۹.

۳- همان، ص ۲۲۹.

۴- همان، ص ۲۳۰.

دست دادن طبیعت خویش مواجه نباشد، و لذا همه چیز قلابی است، «دینِ قلابی» و «طبیعتِ قلابی»؛ «استراحتِ قلابی»(۱)

زیرا از وحدت اصلی که با ارتباط با حضرت احدیت حاصل می شود، به وحدت صوری ظاهری تبدیل شده که همان معنویت معکوس است. و این امری است بسیار ظریف زیرا طوری ارزش ها واژگون می شود که با حفظ ظاهر، تفسیری وارونه از آن ها ظاهر می گردد و حیله گرترین افراد در کسوت واعظان و قدیسان به صحنه می آیند تا مادیت را به تمامیت برسانند و معنویت را آنچنان تنزل دهند که صرفاً بشری گردد و باز به نام معنویت، بشریت را در توهّماتش نگاه دارند بدون آن که بخواهند معنویت راستین که همان فرهنگ انبیاء الهی است، احیاء گردد.

وقتی غرب زیر پوشش معنویت و سنت به صحنه آمد، بدون آن که افق نگاه خود را از عالم حسّ بالاتر بیاورد. سعی می کند امور معنوی را طوری تبیین کند که در منظر انسان هیچ امر فوق بشری به ظهور نیاید، تا آنجا که نبوتِ انبیاء را نیز تجربه روانی می داند، بدون آن که حقیقتاً آن پیامبر با پروردگار عالم ارتباط داشته باشد.(۲) این به جهت آن است که سخت تلاش می کند همه چیز را صرفاً بشری بداند. زیرا وقتی زیر پوشش معنویت، انسان ها از ساحت عالم حسی بالاتر نرفتند فرهنگ غربی را راحت تر می پذیرند. آنچه تصمیم قاطع فرهنگ غربی است این که همه چیز را به امور بشری تأویل کند، در حدّی که گویا عالم هستی



---

۱- همان، ص ۲۳۱.

۲- به کتاب «بسط تجربه نبوی» از آقای دکتر سروش رجوع شود.

پروردگاری ندارد که بخواهد بشریت را به سوی ساحتی برتر هدایت نماید.

پس می توان گفت نظریه های جدید در رابطه با نبوت، همگی دارای این وجه مشترک اند که می خواهند دین را بر امر کاملاً بشری تأویل کنند و این کار دانسته یا ندانسته نفی دین است.

راهِ برون رفت از مذهب اصالت ماده آن نیست که خود را گرفتار موضوعاتی مثل احضار روح نمائیم که سخت مبهم است و به صرف دوری از ماده، نادانسته گرفتار امور دیگری می شود که راهی به سوی بشر نمی گشاید و یک نوع «رازآموزی کاذب» است. این نوع افراد و گروه ها علی رغم نفرتی که نسبت به مذهب اصالت ماده از خود نشان می دهند، از بسیاری جهات به همان مذهب شبیه اند، زیرا اولاً: از همان نگاهِ فرهنگ غربی و عقل حسّی به همه چیز می نگرند و می خواهند با همان روش ها روح را بیابند و اثبات کنند. ثانیاً: هیچ دریافتی که انسان را نسبت به عالم ماوراء ماده مرتبط کند به دست کسی نمی دهند. در همین راستا طوری دین را تبیین می نمایند که عملاً با انکار دین همراه است، همان طور که عده ای می خواهند دین را امری منحصراً اجتماعی و حاصل نوعی «شعور جمعی» به شمار آورند که این نیز مرحله ای جدید از انحراف فرهنگ مدرنیته است.

با این امید که توانسته باشیم جایگاه ربوبیت پروردگار عالم را در ارسال رسولان علیهم السلام تبیین کنیم و معلوم شده باشد چگونه وقتی ملتی از دستورات شریعت فاصله بگیرد گرفتار بحران می شود، بحث خود را تمام می کنم.

ص: ۲۸۷

دین الهی هـدیه ی بزرگ پروردگار جهت به بارنشستن درخت جان انسان ها است، پس بایـد بدون آن که سعی کنیم آن را تقلیـل دهیم دست خود را به آن بـدهیم و به آسـمان معنویت متصـل گردیم. در بقـای بـا دین الهی است که از بی آینـدگی و بحران در تمام ابعادِ خود نجات می یابیم.

در راسـتای دینـداری واقعی معلومـمان می شـود که اگر در خـود سـخت مـتزلزل و سـست هسـتیم، بـا اتصـال به نور احـدی به پایدارترین موجود تبدیل می شویم و در همه ی حیطه های عالم وجود حاضر می گردیم، چیزی را می یابیم که از دانایی های دنیای مـدرن برتر است و آن عشق به حقیقت است، چیزی که در زندگی مدرن هرگز از آن خبری نیست و لذا زندگی در آن چون آتش مرده ای می شود که خـاکسترش نیز بر بـاد رفته است.(۱) در حالی که شـما بسـیار برتر از آن که هستید، می توانید باشـید. حقیقت انسان چیزی است از جنس اُنس با خدا، روحی است که همنشین عرشیان بوده، چرا باید این چنین گرفتار زمین شود که گویا آسمانی در کار نیست؟

امیدوارم در جواب به سؤالات عزیزان نکاتی از بحث که همچنان مبهم مانده است روشن گردد، لذا خواهشـمندم با حوصله ی کامل سؤال و جواب ها را دنبال فرمایید.

«والسلام علیکم و رحمهالله و برکاته»



---

۱- قرآن در رابطه بـا زنـدگی بـدون خـدا و بـدون ارتبـاط بـا عـالم قـدس می فرمایـد: «مَّثَلُ الَّذِینَ کَفَرُواْ بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ کَرَمَادٍ اشْـتَدَّتْ بِهِ الرِّیـحُ فِی یوْمٍ عَاصِفٍ لاَّ یقْدِرُونَ مِمَّا کَسَـبُواْ عَلَی شَـیءٍ ذَلِکَ هُوَ الضَّلاَلُ الْبَعِیدُ» مَثَل کسانی که به پروردگار خود کـافر شدنـد کردارهایشـان به خاکستری می مانـد که بادی تنـد در روزی طوفانی بر آن بوزد از آنچه به دست آورده انـد هیچ بهره ای نمی توانند برد، این است همان گمراهی دور و دراز. (سوره ابراهیم، آیه ۱۸).

## پرسش و پاسخ: جلسه اول، انسان معنوی، انسان بی ابزار

### اشاره

ص: ۲۸۹

بسم الله الرّحمن الرّحیم

سؤال: از آن جایی که هنوز آن طور که باید و شاید مجامع علمی و آموزشی ما به نقد غرب و مدرنیته نپرداخته اند، هر وقت بحث نقد مدرنیته به میان می آید سؤالات زیادی در ذهن مخاطبان ایجاد می شود و لذا اجازه دهید که آن سؤالات با زاویه های مختلف طرح شود تا إن شاءالله نکات مبهم بحث مرتفع گردد، هرچند ممکن است بعضی از آن ها تکراری باشد ولی طرح مجدد آن ها به جهت روشن ترشدن بحث است. حال اولین سؤال این است که حد استفاده از ابزارها به عنوان یک فرد و به عنوان یک جامعه یا یک تمدن چقدر باید باشد؟

جواب: قبل از آن که به سؤال جنابعالی بپردازم در تأیید فرمایش شما عرض می کنم که آری، برای عبور از یک تمدن و ورود به تمدنی دیگر، انبوه سؤالات به میان می آید و سؤالاتی که نشان می دهد، به جهت غلبه ی تمدن غربی، موضوع مورد بحث در هاله ای از ابهام است، ظاهر می شود و بنده نیز معتقدم تا این سؤالات به خوبی تبیین نشود عزم گذار از فرهنگ مدرنیته پدید نمی آید. اما در رابطه با سؤال جنابعالی لازم است به این دو مقدمه دقت کنید. اولاً: انسان باید متخلق به اخلاق الهی شود. ثانیاً: خداوند بدون ابزار، ایجاد و خلق می کند. با توجه به این امر می دانیم که در نهایت انسان به جایی می رسد که در قیامت به هر چیزی فکر کند، آن چیز واقع

می شود. از آن طرف انسان باید در دنیا مقدمات زندگی قیامتی خود را فراهم کند و آرام آرام نیاز خود به ابزارها را به حدّاقل برساند. از طرفی انسان تا به مقام عقل نرسیده و در مقام نفس است، جهت رفع حوائجش نیاز به آلت و ابزار دارد، در تعریف نفس می فرمایند: «النَّفْس کمال الاول لِجِسْمٍ آلِی ذِی حَیات»(۱) نفس کمال اول برای جسمی است که در عین داشتن حیات، نیاز به ابزار دارد. پس مقام نفس مقام نیازمندی به ابزارها است، برعکسِ مقام عقل، که انسان در آن مقام، بدون ابزار حوائج خود را ایجاد می کند. به عبارت دیگر انسان در موطن نقص، نیاز به ابزار دارد. ولی چون این نقص، ذاتی انسان نیست پس نیاز به ابزار، ذاتی انسان نیست و در موطن بی ابزاری به اصل خود رسیده است. حال با توجه به این که قیامت مقام ابدیت ما است و در آن جا جهت رفع حوائجِ خود بدون نیاز به ابزار، با اراده اموراتمان می گذرد، باید جای ابزارها را در زندگی دنیایی مشخص کنیم و به همان اندازه برای آن ها ارزش قائل شویم. قرآن خصوصیت قیامت را این طور ترسیم می کند که: «تَقَطَّعَتْ بِهِمُ اْلَاسباب»؛(۲)

برای آن ها همه ی سبب ها منقطع می شود. چون جنس قیامت آنچنان است که هر چه را طلب کنید بی ابزار برایتان خلق می شود.

وقتی ابزارمند بودن، ذاتی انسان نیست و اگر انسان اسیر ابزارها شود و با همان روحیه به قیامت برود سال ها در سختی قرار می گیرد تا از این حالت آزاد شود، باید با نظر به قیامت ببینیم چقدر باید در زندگی دنیایی مشغول ابزار و وسایل باشیم. اهل بهشت به جهت اعتمادشان به خدا، آنچه



---

۱- «فرهنگ معارف اسلامی»، سید جعفر سجادی، ج ۲ ، ص ۱۲۸۰.

۲- سوره بقره، آیه ۱۶۶.

را می خواهنـد خلق می کنند، چون با ملکاتی که در راسـتای توکل به خدا با خود به بهشت برده اند، اسـیر ابزارها نیستید. ولی اهل جهنم به جهت عـدم توکل به خدا، و اعتماد بیش از حدّ به ابزار و وسایل دنیایی، در عالمی که همه ی اسـباب منقطع شده هیچ کاری نمی توانند برای خود بکنند، چون همه ی امیدشان به ابزارهای دنیایی بوده و نه به خدا، در حالی که در آن عالم از ابزارهای دنیایی خبری نیست. در حقیقت اعتماد به خـدا ندارنـد تا به صِـرف طلب از خداونـد، حوائج شان برآورده شود، زیرا چنین روحیه و ملکاتی را در دنیا برای خود به دست نیاوردند.

یکی از مراحل سـیر و سلوک این است که انسان در دنیا، قیامتی شود، و در این راستا در مرحله ی اول به ابزار دل نمی بندد، و در مرحله ی دوم بـدون آن هـا خلق می کنـد. گفته انـد: «العارِفُ یخْلُقُ بِهِمَّتِهِ»؛(۱) عارف کسـی است که همتش کافی است برای خلـق کردن هر چیز که می خواهـد، چون جنبه ی تجردِ خود را تقویت کرده است. عرض کردم که هر چه جنبه مـادی ما غلبه کند ابزار گرایی ما شدیدتر می شود، و هرچه جنبه ی معنوی ما تقویت شود، آزادی از ابزارها تقویت می شود.

در قیامت خودمان با خود واقعی مان روبه رو هستیم، قیامت مقام ابدیت ماست، پس باید خودمان را در این دنیا براساس قواعد قیـامت ارزیابی کنیم تا خود را درست بشناسیم. حضـرت علی علیه السـلام در رابطه با قیامت می فرماینـد: «قَدْ ضَـلَّتِ الْحِیلُ وَ انْقَطَعَ اْلاَمَلُ»(۲) در آن جا نقشه ها و برنامه ها گم می شود و آرزوها قطع می گردد.



---

۱- «اسفار اربعه»، ملاصدرا«رحمه الله علیه»، ج ۱ ، ص ۲۶۷.

۲- «نهج البلاغه»، خطبه ی ۸۳.

این ابزارها سرمایه ی ابدی ما نیست، سرمایه ی ابدی ما در آزادی از این ابزارهاست، باید خود را به بصیرتی برسانیم که بتوانیم خود را فوق ابزار و آرزوها ارزیابی کنیم. عرفا می گویند: اول پَر و بالتان می دهند تا پرواز را یاد بگیرید بعداً پر و بالتان را می گیرند، تا بی پر و بال پرواز کنید. اول دندان و نیرو به شما می دهند تا متوجه چنین استعدادی در خود بشوید، بعداً آن ها را می گیرند تا بدون این وسایل، توان خوردنِ رزق معنوی و قدرت روحانی پیدا کنید. درحقیقت با گرفتن این ها نمی خواهند چیزی از ما بگیرند بلکه می خواهند چیزی بالاتر و لطیف تر به ما بدهند. به ما غنای از دندان می دهند، نه غنای با دندان. تا بنا به فرمایش حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام به جایی برسیم که: «اِسْتِغْنائُکَ عَنِ الشَّی ء خَیرٌ مِنْ اِسْتِغْنائِکَ بِهِ»؛ استغناء و بی نیازی تو از یک چیز، بهتر از استغناء تو با آن چیز است، زیرا نخواستن بالاتر از داشتن است.

سیر حیات از نیاز به ابزار شروع می شود و باید به بی نیازی از ابزار ختم شود. حال اگر شدت نیاز به ابزار در طول زندگی بر روح و روان کسی غالب شد، او در ابدیت نمی تواند زندگی بی عذابی داشته باشد. انسان هائی که به پیری رسیدند ولی در سیر خودشان نتوانستند از ابزارها آزاد شوند، هنوز کودک اند. پیرانِ مکتب توحید، جهانی هستند بنشسته در گوشه ای، از دنیا برترند، نه این که گرفتار دنیا باشند.

## هدف های آزاد از ابزار

آنچه در باره ی فرد گفتیم در باره ی یک تمدن هم به همین صورت مطرح است. یک تمدن در شرایط متوسطش ابزار می خواهد، مثل کودک

و جوان. با مردم متوسط هم باید همین گونه روبه رو شد. مسئله ی اصلی این است که ابزار، هدف نشود و در رسیدن به هدف ها اسیر ابزارها نگردند، بنی اسرائیل هدفشان خدا بود ولی در بینش آن ها خدا اسیر ابزارها بود. وقتی حضرت موسی علیه السلام در رابطه با جوانی که به قتل رسیده بود و قاتلش مشخص نبود فرمود: «إِنَّ اللّهَ یأْمُرُکمْ أَنْ تَذْبَحُواْ بَقَرَةً»؛(۱)

خداوند به شما دستور داده گاوی را بکشید و قسمتی از آن را به آن جوان بزنید، زنده می شود و قاتل خود را معرفی می کند «قَالُواْ أَتَتَّخِذُنَا هُزُواً»؛(۲)

گفتند: آیا ما را مسخره می کنی؟ فکر کردند اگر هم بناست به کمک بدن یک گاوِ ذبح شده ای این کار انجام گیرد، باید آن گاو، گاو مخصوصی باشد، و لذا سؤال کردند از پروردگارت بپرس آن گاو چه خصوصیاتی باید داشته باشد. یعنی خداوند برای زنده کردن یک مرده باید حتماً از یک گاو مخصوصی استفاده کند.(۳)

در چنین فضایی است که ابزار جای خدا می نشیند. در دستورات دینی از ما خواسته اند به مقام یقین برسید، مقام یقین مقامی است که اراده، به خودی خود علت تحقق چیزی می شود که ما اراده کرده ایم. در خبر آمده است که در محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض شد: «أَنَّ عِیسَی ابْنَ مَرْیمَ کَانَ یمْشِی عَلَی الْمَاءِ، فَقَالَ لَوْ زَادَ یقِینُهُ لَمَشَی فِی



---

۱- سوره بقره، آیه ۶۷.

۲- همان.

۳- حضرت امام رضا علیه السلام می فرمایند: اگر هر ماده گاوی را آورده بودند کفایتشان می کرد «وَلکِنْ شَدّوا فَشَدَّدَ اللّهُ علیهم» ولی سخت گرفتند و خدا هم بر آن ها سخت گرفت (عیون اخبار رضا علیه السلام، ج ۲، ص ۱۳).

الْهَوَاءِ»؛(۱) عیسی بن مریم علیه السلام بر روی آب راه میرفت،آن حضرت فرمودند: اگر یقین او بیشتر بود می توانست در هوا حرکت کند. عمده ی مشکل از اینجاست که باور نداریم یقین داشتن به «فعّالِ مایشاء»بودن خدا در زندگی انسان – اعم از زندگی فردی یا اجتماعی– نقشی اساسی دارد. یقین به همه کاره بودن خداوند، روح و روان جامعه را به جایی می رساند که حوائج خود را با امید به پروردگار حل می کند. البته مردمی که از نظر ایمان متوسط اند باید با ابزارها امور خود را بگذرانند، منتها وقتی متذکر نقش امور معنوی شدند اصالت را به ابزارها نمی دهند. در فرهنگ قرآنی چشم ها به نقش امور معنوی انداخته می شود تا اصالت دادن به ابزارها کم شود، مولوی می گوید:

همچنین

ز آغاز قرآن تا تمام

رفض

اسباب است و علت، والسلام

قرآن آمده تا ما را از اسباب ها آزاد کند تا با عبور از کثرات، گرایش ما به جنبه ی وحدانی عالم بیشتر شود، به همین جهت افرادی که روح قرآنی دارند اصلاً ابزارگرا نیستند. هرچند به عنوان وظیفه در امور عادی زندگی از ابزار استفاده می کنند، ولی در همان حال هم متوجه اند به اراده ی خدا است که این ها ما را به نتیجه می رساند.

ما نمی خواهیم بگوییم ابزارها به کلی باید از صحنه ی زندگی دنیایی خارج شوند، این کار نه ممکن است و نه صحیح. حرفمان این است که در استفاده از ابزارها اولاً: مواظب باشیم آن ها هدف نشوند. ثانیاً: دائماً ماوراء استفاده از ابزار و وسائل، به نقش پروردگار عالم توجه کامل داشته باشیم.



---

۱- «بحارالأنوار»، ج ۶۷، ص ۱۷۹.

آری، انسان تا در دنیا است جسم دارد و لذا ابزار طلب است و حکمت خداوند این گونه جاری شده که تا در دنیا هستیم همان طور که از بدنمان استفاده می کنیم از ابزارها هم استفاده کنیم. البته و صد البته اگر بدن ما مقصدمان شد به انحراف و بحرانِ روحی می افتیم و اگر ابزارها مقصد جامعه و تمدنی شد، آن جامعه به بحران می افتد.

با توجه به این مقدمات در جواب این که سؤال فرمودید چقدر باید از ابزارها استفاده کرد، می توان گفت: بستگی به شرایط انسان ها دارد، کودک تمام وجودش بدنش است پس بدنش باید رشد کند، ولی جامعه باید در کنار استفاده از برکات مادی جهت جواب گویی به نیازهای دنیایی اش، از اندیشه ی حکیمان فاصله نگیرد و حکیمان هم باید همواره جامعه را متوجه اهداف عالیه اش بکنند. طوری نباشد که در زیر پوشش توسعه ی اقتصادی، جهت گیری های معنوی در حاشیه رود. حضرت علی علیه السلام در زمان حکومتشان در زیر پوشش توسعه، خدا را به بهترین نحو به صحنه ی جامعه آوردند. حکومت دینی و غیردینی هر دو برای رفاه جامعه تلاش می کنند ولی در حکومت دینی رفاه مادی مسئله ی اصلی جامعه قرار نمی گیرد. در جامعه ی دینی هر انسانی براساس درجه ی ایمانی که به حقایق معنوی دارد، استفاده اش از ابزارها را به حداقل می رساند، و همان طور که انسان حکیم ابزارها را حجاب خود می بیند و همواره سعی می کند خداوند را مسبّب الاسباب بیابد، جامعه ای که منوّر به نور حکمت الهی شود، کمترین توجه را به ابزارها دارد، لذا همچنان که عرض شد «رنه گنون» در همین رابطه فرمود: در تاریخ گذشته مردم طوری فکر می کردند و طوری زندگی را تعریف کرده بودند که در آن زندگی، نیاز

به این همه ابزار نداشتند، نه این که نمی توانستند آن ها را بسازند. همیشه در طول تاریخ هر جامعه ابزاری را که نیاز داشته ساخته است، ولی طوری زندگی را برای خود معنی نکرده بودند که مثل بشر امروز تمام زندگی شان گرفتار انواع و اقسام ابزارها شود، به طوری که برای باز کردن در خانه هم باید تکنولوژی به کمک او آید.

امیدوارم پس از طرح این مباحث توانسته باشم این مسئله را روشن کنم که همیشه این انسان ها هستند که تصمیم می گیرند به گونه ای که مایل اند زندگی کنند و هر زندگی نیازهای خاص خود را می آفریند، و عموماً کار صنعت گران و اهل فن در هر جامعه ای جواب دادن به آن نیازها است. عالِم علوم تجربی ابتدا چراغ برق را نساخت که بیندیشد با آن چه کند، او نیاز توده ها را برای بیدار ماندن در شهرهای مدرن تا نیمه شب را، فهم کرد و چراغ برق را ساخت. و سایر وسایل و تکنولوژی ها نیز بر همین اساس پدید آمد. عمده ی توجه به این نکته است که رابطه ی بین تعریف انسان مادی و حسّی از زندگی، و افتادن در نیازهای گوناگون نباید فراموش شود. در همین رابطه تأکید می کنم اگر توجه به تمدن اسلامی در جامعه ی ما شکل گرفت و انسان ها توانستند خود را در فضای تمدن اسلامی تعریف کنند، نیازهای خاص آن زندگی را نیز در بستر آن تمدن پدید می آورند، و در عین حال به افقی ماوراء ابزارهای مادی نظر دارند.

باید دقّت کرد که جای ابزارها در شخصیت انسان کجاست. برای روشن شدن این موضوع لازم است دو نکته مورد توجه قرار گیرد. یکی این که انسان در چه مرحله ای از انسانیت قرار دارد، دیگر این که آیا نقش ابزارها برای همه انسان ها یکسان است. امروزه جنبه ی منفی تکنولوژی

غربی برای اکثر انسان ها بر جنبه ی مثبت آن غلبه دارد و بیش از آن که از طریق ابزارها به اهدافی که برای خود تعریف کرده اند دست بیابند، تکنولوژی ها برای آن ها هدف می سازد و آن ها را به اهداف زندگی غربی سوق می دهد. در حالی که اگر جای ابزارها در زندگی مشخص شود، هر ابزاری برای هرکس در راستای تعریفی که از زندگی خود کرده معنی پیدا می کند و لذا ممکن است این تکنولوژی برای جامعه ای ارزش داشته باشد و برای جامعه ای دیگر هیچ ارزشی نداشته باشد. همه ی این ها در صورتی است که انسان ها از ابتدا زندگی و اهداف آن را برای خود تعریف کرده باشند. این است که عرض شد نقش ابزارها به انسانیت فرد و جامعه بستگی دارد. جامعه به اندازه ای که از حکیمان و از هدفی که آنان تعیین می کنند استفاده کند، به همان اندازه اسیر تکنولوژی نیست، چون انسان حکیم، انسانی است که به یک نحوه وحدتِ شخصیت رسیده است، حکیم مطلق خداوند است و پیامبران و ائمه علیهم السلام مظاهر حکمت الهی اند. حکیم به جهت جنبه ی وحدانی شخصیتش می تواند حدّ ابزارها را برای جامعه تعیین نماید. اگر جامعه از حکیمان فاصله گرفت، در حقیقت از وحدت شخصیت و انسجام لازم فاصله گرفته و گرفتار کثرت و گسستگی می شود، نظر به کثرتِ منهای وحدت، موجب اضطراب و پریشانی در روح فرد و جامعه می شود و درنتیجه از ابزاری به ابزاری دیگر پناه می برد و اشتباهاً نجات را در تغییر ابزارها جستجو می کند و نه گذار از آن ها.

این نکته در جای خود حائز اهمیت است که اگر زندگی انسان های جامعه گرفتار ابزارها شد، آن جامعه دائماً در اضطراب به سر می برد. زیرا هر روز به تکنیکی امیدوار می شود، و همواره تکنیک جدید امید جدیدی

در آن می پرورانـد، و با ابزار جدیـدتر امیـدها از تکنیک قبلی بریـده و به تکنیک جدید می افتد و این قصه همچنان ادامه پیدا می کنـد. در چنان فضایی به هرچیزی که می خواهیم دل خوش کنیم و بـدان امیدوار شویم که زندگیمان را با آن ادامه دهیم، فردا رقیب دیگری به میـدان می آیـد و نیازهای جدیـدی در ما می آفریند که دیگر نتوانیم از ابزار قبلی اسـتفاده کنیم. تکنیک جدیـد هم رقیب ابزارهـای قبلی است، هم رقیب نیازهـای فعلی مـا، طوری نیازهـای جدیـد را در ما می پرورانـد که مجبور می شویم آن تکنیک را تهیه کنیم.

اگرجامعه تعریفی منطقی از خود نـداشت و ابزارزده شـد، از آنجا که ابزارها تمام شدنی نیست، و ماده هم بی نهایت صورت و چهره می تواند بپذیرد، انسان را تا بی نهایت گرفتار خود می کند و ثبات و آرامش را از او می گیرد.

## جولان خیال

سؤال:آیـا ظهور این همه ابزارهـای گونـاگون چیزی است که با فرهنگ غربی مرتبط است و یا اسـتعدادی است که در همه ی ملت ها در طول تاریخ وجود داشته است؟

جواب: همه ی انسـان هـا دارای قوه ی خیـال هسـتند، می تواننـد صورتی را تصور کننـد و به دنبال تحقق آن در زنـدگی خود باشـند، اگر هـدفی متعالی در میان نباشد که انسان را کنترل کند، خیالات گوناگون انسان را به خلق آثار گوناگون وامی دارد که این به خودی خود کمال محسوب نمی شود. وقتی انسان به این نتیجه رسید که خیالات خود را در خارج از ذهن خود

محقق کند، آنقدر با طبیعت درگیر می شود تا صورتِ مطلوبِ خود را بسازد. هیولای اولی یا مادّه اُولی، قوّه محض و پذیرندگی صرف است. یعنی پذیرای هر صورتی می باشد. بنابراین شما می توانید بی نهایت صورت بر طبیعت تحمیل کنید. کافی است شما بخواهید چیزی را بسازید، طبیعت این استعداد را دارد که شما بتوانید آن صورت را از طبیعت به دست آورید، هرچند آن خواستن، خواستنِ احمقانه ای باشد.

بشری که برای عمرش ارزش الهی قائل نباشد و زندگی دنیائی را مقصد خود بداند تمام عمرش را صرف می کند، تا آنچه را تخیل کرده است در بیرون خیالش به وجود آورد. آنچه در غرب اتفاق افتاد این بود که این نوع پیروی از خیال به عنوان تحقیق علمی قلمداد شد و لذا ملاحظه کردید در قرن شانزده به بعد هزاران نفر ساعت ها از عمر خود را در آزمایشگاه ها گذراندند تا به اسم تحقیق علمی، ابزارهایی را طراحی کنند که امروز به عنوان تکنولوژی مدرن وارد زندگی ما شده است.

باید توجه داشت که خالق طبیعت، خدای حکیم است و با ساده ترین شکل نیازهای منطقی و طبیعی ما را برآورده می کند، ولی اگر حکیمانه در طبیعت زندگی نکنیم، رقیب مخلوقی شده ایم که خدای حکیم آن را خلق کرده، و چون مقام حکمت، مقام وحدت است در حقیقت رقیب وحدت شده ایم و زندگی ما می شود فاصله گرفتن از وحدت و گرفتارشدن در کثرت ها و اضطراب ها.

«والسلام علیکم و رحمهالله و برکاته»

ص: ۳۰۱

## پرسش و پاسخ: جلسه دوم، چه نیاز به نقد فرهنگ تکنولوژی؟

### اشاره

ص: ۳۰۳

بسم الله الرّحمن الرّحیم

سؤال: وقتی می بینیم جوامع اسلامی، از جمله جامعه ی خودمان در برابر نفوذ فرهنگ غرب روی هم رفته مقاومت چشم گیری از خود نشان نمی دهند، در انتقاد به فرهنگ تکنولوژی چه نتیجه ای می توان به دست آورد؟

جواب: در ارزیابی جامعه ی اسلامی و نسبت آن با فرهنگ غرب نباید صرفاً صورت غرب زده ی جوامع اسلامی را نگاه کرد و از اراده ی آن جوامع که ماوراء اهداف زندگی غربی، به حیات قدسی نظر دارند، غافل بود. جوامع اسلامی اهداف خاص خود را دارند، منتها تصور عموم آن است که استفاده از تکنولوژی غربی تعارضی با آن اهداف ندارند. آنچه مباحث نقد غرب دنبال می کنند تذکر به این امر است که روی هم رفته چنین چیزی واقع نمی شود و بیش از آن که ما بتوانیم تکنولوژی را هضم اهداف خود کنیم، فرهنگ همراه تکنولوژی غربی، اکثر مردم ما را تحت تأثیر خود قرار می دهد. و چون جوامع اسلامی برای اهداف خود ارزش اساسی قائل اند، چنانچه به چنین آگاهی رسید که در نزدیکی به تکنولوژی غربی، فرهنگِ خودی مغلوب آن می شود، مسلّم در استفاده ی افراطی از تکنولوژی احتیاط می کنند و زمینه ی شروعِ از خود را شکل می دهند.

ص: ۳۰۵

سیر تاریخی جوامع اسلامی طوری است که دیر یا زود متوجه آسیب های فرهنگی بر آمده از تکنولوژی غربی خواهند شد – البته موضوع حاکمان جوامع اسلامی را که اکثراً مزدور غرب هستند باید از مردم جدا کرد- سرّ جوامع اسلامی رو به سوی توحید دارد، هرچند فعلاً در یک غفلت تاریخی، گرفتار فرهنگ غربی شده اند. هنوز بسیاری از موضوعات مربوط به فرهنگ غربی و آثار آن در تخریب روح اسلامی، درست و جدّی مطرح نشده وگرنه مردم در رویارویی با آن مثل همان برخوردی را خواهند داشت که با تذکر انقلاب اسلامی، با نظام شاهنشاهی نشان دادند. وقتی متوجه شوند زشتی غرب فقط در حدّ شراب و عریانی نیست بلکه روح آن فرهنگ ضد قدسی است، برگشتی کلی نسبت به آن واقع می شود. وفاداری جوامع اسلامی به روح توحیدی ناب اسلامی را نباید نادیده انگاریم. بنابراین وقتی متوجه باشیم انسان ها به اندازه ای که وفادار به یک فرهنگ صحیح هستند زندگی می کنند و نه به اندازه ای که در ظاهر حرکات آن ها نمایان است، دیگر از این که زندگی آن ها در ظاهر غربی شده، نسبت به برگشت از آن زندگی مأیوس نمی شویم.

نقد فرهنگ غرب، تذکر به ملتی است که در روح تاریخی خود هدفی را که غرب دنبال می کند دنبال نمی نماید. همان طور که وقتی متوجه شدند روح کلی انقلاب اسلامی برای برگرداندن خدا به متن زندگی ها است، بسیاری از همان هایی که به ظاهر سر تا پا غربی شده بودند، به تظاهرات مردم جهت سرنگونی نظام شاهنشاهی پیوستند. پس می توان گفت چون روح جوامع اسلامی با روح فرهنگ اومانیسمی متفاوت است، نقد فرهنگ

غرب با رویکرد به توحید، بسیار کارساز و نتیجه بخش است. و بازگشت از حسّ گرایی به معنویت را در پی خواهد داشت.

می توان انتظار داشت با نقـد غرب تحولی در راسـتای برگشت به تاریخ توحیدی در جوامع اسـلامی پدید آید. نقّادی غرب از یک طرف و بیداری مردم نسبت به ارزش فرهنگ اسلامی و عظمت آن، از طرف دیگر باعث می شود که مسلمانان نسیم مدد الهی را استشمام کنند و همّت عبور از غرب در آن ها شعله ور گردد.

تا ما غرب را نقد نکنیم و برای آن اصالت قائل باشیم هرگز مدد الهی برایمان ظهور نمی کند، زیرا:

طبیب عشق مسیحا دم است و مشفق لیک

چو درد در تو نبیند که را دوا بکند

هرگز خداونـد نمی پسـندد جوامع اسـلامی این چنین تحت ظلم و سـیطره ی فرهنگ غربی باشـند، ولی ظهور لطف الهی طلب رهایی بندگان از آن فرهنگ را در پی خواهند داشت.

## نقد تکنولوژی و آماده گری

سؤال: با فرض نکته ی فوق آیا نقد غرب در حال حاضر که تکنولوژی غربی همه ی زندگی ها را اشغال کرده، می تواند تأثیر عملی و کوتاه مدت هم داشته باشد؟

جواب: از جهـاتی آری، به طور کلی در رابطه بـا مقـابله با فرهنگ غربی سه نوع انسان داریم: نوع اول، انسان هائی هسـتند که وقتی متوجه ضـعف هـای اساسـی فرهنـگ غربی شدنـد، آن قـدر از نظر اراده قوی هسـتند که در مقابـل تمـام روابط اجتماعی حاصل از آن فرهنگِ غلط، می ایستند.

که این روش بیشتر شبیه شیوه ی پیامبران است که یک تنه در مقابل فرهنگ کفرِ دوران خود می ایستادند. چنین انسان هایی وقتی می بینند مثلاً جامعه گرفتار ربا شده تحمل نمی کنند، هرچند به قیمت منزوی شدنشان از آن فرهنگ و جامعه تمام شود، البته معلوم است منزوی نمی شوند، بلکه کفر را منزوی می کنند. روبه روی فرهنگ انحرافی می ایستند و یک تنه خودشان را بلندتر از همه ی آن فرهنگ می دانند. مباحث نقد غرب برای این نوع انسان ها موجب می شود که آنچه را حق می دانند انتخاب کنند و راه را برای بقیه هموار نمایند.

نوع دوم، انسان های نسبتاً با اراده و قوی هستند. این ها وقتی متوجه ضعف های فرهنگ غربی شدند، طوری در کنار فرهنگ رایج در جامعه حرکت می کنند که اسیر آن نشوند، هرچند در خود چنان اراده ای را نمی بینند که یک تنه به مقابله برخیزند، این ها در نهایت، خود را نجات می دهند. مثلاً یک پزشک یا یک مهندسِ آگاه به ضعف های فرهنگ مدرنیته، از صبح تا بعد از ظهر نمی تواند خارج از فرهنگی که بر جامعه تحمیل شده کاری بکند، اما با توجه به معرفتی که نسبت به فرهنگ غربی دارد اجازه نمی دهد بقیه ی روزش نیز لگدمال آن فرهنگ شود. این انسان ها نه تنها شیفته ی فرهنگ غرب نیستند، حتی مانع جلوه کردن آن در زندگی خود می شوند. نقد غرب برای این گونه اراده ها به این صورت خواهد بود تا آرام آرام در شرایط مناسب بیشتر از قبل، خود و جامعه را از ضعف های فرهنگ غربی نجات دهند.

نوع سوم، مردم معمولی هستند که فقط می دانند این فرهنگ بد است اما توان مقابله با آن را ندارند. این ها در عینی که وفادار به فرهنگ اصیل

ص: ۳۰۸

خود هستند، نمی توانند راهی جدا از آنچه فرهنگ غربی در مقابل شان گذاشته انتخاب کنند و یا در مقابل همسر و فرزندانشان که جهت غربی گرفته اند، مقاومت داشته باشند. اما در درون شیفته ی آن فرهنگ هم نیستند. این گروه هم درهر فرصتی که زمینه ی گذار از فرهنگ غرب فراهم می شود، بالأخره خود و خانواده شان را نجات می دهند، چون آن قدر اسیر آن فرهنگ نشده اند که علاقه شان به دین از بین برود. سرّ این ها در طلب چیز دیگری است، هر چند درعمل نشانه ی مشخصی از آن طلب نمی بینید.

در مقابل سه شخصیت مذکور؛ شخصیت چهارمی را می توان در نظر گرفت که کل فرهنگ غرب را پذیرفته و با آن فرهنگ هم افق است. چنین شخصیتی فقط تکنولوژی غربی را نپذیرفته بلکه فرهنگ تکنولوژی را در کنار تکنولوژی پذیرفته است و چون روح فرهنگ غربی ضد قدسی است نمی تواند نسبت به فرهنگ توحیدی وفادار بماند و حتماً از فرهنگ توحیدی جدا می شود. عمده ی مشکل جوامع اسلامی شخصیت نوع چهارم است که در عین قلیل بودن، کارگزاران فرهنگ غرب اند و غرب از طریق آن ها تمام مناسبات جهان اسلام را در دست گرفته است. نقد فرهنگ غرب نه تنها میدان عمل چنین افرادی را در جامعه تنگ می کند، بلکه چراغی جلوی راه گروه های دیگر قرار می دهد تا راهِ برون رفت از معضل زندگی غربی را پی ریزی کنند. جوامعی که توانستند خود را از شخصیت نوع چهارم نجات دهند خود را از بی تاریخی و بی هویتی نجات داده اند. ملت ایران در دوران قاجار و پهلوی به شدّت گرفتار شخصیت نوع چهارم شدند و انقلاب اسلامی شرایط ظهور جدایی از آن ها بود.

ص: ۳۰۹

شخصیت نوع اول با توجه به اراده ی عالی که دارد، به خودی خود راه برون رفت از ظلمات دوران را می نمایانـد و به راحتی خود را از مشکلات دوران نجات می دهد و زمینه ی نفی غرب را نیز فراهم می کند، شخصیت نوع اول و دوم به اندازه ای که در نفی غرب از یـک طرف، و توجه به تمـدن اسـلامی از طرف دیگر، برنامه ریزی کننـد، اراده ی شخصـیت نوع سوم را –که عموم مردم را تشکیل می دهند– جهت عبور از غرب، فراهم می کنند تا جامعه ی جدیدی ابداع شود.

## علت انفعال ما

از جمله نکاتی که در عبور از غرب به ما کمک می کنـد این است که بدانیم چطور شد که جامعه ی ما در برابر فرهنگ غرب منفعل شد. وقتی این موضوع روشن شود در عبور از فرهنگ غرب حکیمانه عمل می کنیم، نه شـتاب زده و سـطحی که دوباره کارها به غرب ختم شود.

در مباحثی که گـذشت سعی شـد جایگاه تاریخی غرب روشن شود و معلوم گردد چه شـد که غرب، غرب شد، تا در انتخاب هـای خود به کلی روحیه ی خود را از روح غربی جـدا کنیم، و وقـتی در مسـیر عبور از غرب بـا موانعی برخورد کردیم، عقب نشینی نکنیم و عملاً دوباره غرب را تثبیت ننماییم. مسلّم هنگامی که تاریخ یک ملت می خواهد ورق بخورد، انبوهی از آثار و میراث گذشـته و مسائـل سیاسـی، اجتماعی، اقتصادی و امثال آن ها به عنوان حجابِ ورود به تاریـخ جدیـد، مانع می شونـد، و هنگامی می توان از همه ی آن ها گذشت که بدانیم با غفلت از فرهنگ الهی است که غرب

ص: ۳۱۰

می آید و می ماند، و با تمسک به فرهنگ انبیاء الهی است که غرب می رود.

وقتی جایگاه فرهنگ دینی و اصیل خود را شناختیم و بدان وفادار ماندیم، چون این فرهنگ با بنیاد انسانی ما سازگار است، در گزینش روح غربی تا حد امکان احتیاط می کنیم و به راحتی هرچه را پیش آمد نمی پذیریم، در نقد غرب، حداقل کاری که پیش می آید بحث گزینش آن است و نه این که از فرق سر تا نوک پای تسلیم آن شویم. دونفر را در نظر بگیرید که هر دو از اتومبیل استفاده می کنند. یکی از آن ها سعی دارد در عین استفاده از آن، روحانیت خود را حفظ کند و لذا بیش از آن که به زندگی تکنیکی علاقه مند باشد به طبیعت – که خدا در اختیار او گذارده – علاقه مند است. او فعلاً گرفتار ماشین شده است، چون شرایط دنیا طوری شده که نمی تواند بدون ماشین زندگی کند. اما دیگری با تمام وجود قلب خود را به ماشین داده، و به همان اندازه از صفای روحی و آرامش روان محروم شده است، بدون آن که متوجه باشد چنین روحیه ای بازتاب چیست. وقتی انسان زندگی حقیقی را گم کند زندگی ماشینی را به عنوان زندگی آرمانی می پذیرد.

انسان در فرهنگ خود زندگی می کند و نه در ابزارها. حال اگر ضعف های فرهنگی را شناخت، به مرور از ابزارهای آن فرهنگ فاصله می گیرد و ابزارهای مناسب فرهنگِ مطلوب خود را جایگزین آن ها می کند. در کتاب «گزینش تکنولوژی از دریچه ی بینش توحیدی» تا حدّی روشن شد این فرهنگ ها هستند که ابزارهای مربوط به خود را می سازند. پس اگر نظرها از فرهنگ غربی برگشت، به مرور به تکنولوژی

دیگری غیر از تکنولوژی غربی معطوف می شود، و بستر شروع ظهور تکنولوژی مخصوص به فرهنگ اسلامی آغاز می گردد.

ممکن است بفرمائید چرا در حال حاضر از ابزارهای فرهنگی استفاده می کنیم، که آن را قبول نداریم؟ جواب این است که هنوز شرایط توجه به فرهنگ خودمان در عموم مردم فراهم نشده است تا آن توجه، ابزار مناسب خود را ظاهر کند، و لذا مجبوریم از ابزارهای موجود استفاده کنیم، اما به اندازه ای که افق فرهنگ توحیدی از منظرمان پنهان نگردد و ذات فرهنگ غربی بر روانمان غلبه ننماید.

بسیاری از ابزارهای غربی، فرسنگ ها از ما فاصله دارند و به جای این که با روح و روان ما آشنا باشند برای روح و روان دیگری ساخته شده اند که چیزی به نام اُنس با خدا را نمی شناسد، به قول معروف ما «با خاک محرمیم نه با تاج پادشاه» در اولین شرایط از این ابزارها رو می گردانیم.

## امید رهایی

سؤال: با توجه به سیطره ی فرهنگ غربی بر همه جوامع موجود، و این که تمام جهان طالب تکنولوژی غربی هستند، چرا باید امیدوار بود که آینده جوامع اسلامی، غربی نخواهد بود؟

جواب: اول باید متوجه بود که تفکر تاریخی یک ملت تابع تبلیغات نیست، حتی تبلیغات زیر سایه ی تفکر تاریخی یک ملت، تاریخ آن ملت را جلو می برد، و جهان اسلام با همه ی قرابت هایی که با غرب پیدا کرده، در اسلام تفکر می کند و گوش آن با این پیام نسبتی بالاتر از نسبتی که با

غرب پیـدا کرده است، دارد. به همین دلیـل است که بارهـا ملاحظه کرده ایـد که غرب در جهان اسـلام در اوج پیروزی اش با شکست روبه رو می شود. با توجه به این مقدمه عرض می کنم به دو دلیل امید رهائی هست. یکی این که روح شیعه نسبت به وفاداری به تفکر تاریخی خود توانایی خاصِ خود را دارد و همواره در هر شـرایطی نسبت به آرمان هایش وفادار بوده و چشم از آن ها بر نگردانـده است، و نه تنها در خود که همواره متذکر جهان اسـلام و تفکر تاریخی آن ها نیز بوده، و به همین جهت پس از انقلاب اسـلامی، فرهنگ الهیات رهایی بخش در کلّ جهان اسلام قوّت گرفت. دیگر این که ما معتقدیم بنیاد این عالم بر مبنـای فطرت انسـان هـا است و فرهنگ مـدرنیته فرهنگ غلبه ی غریزه بر فطرت است. ذات طبیعت طوری سرشـته شـده که نظام تکنولوژی را تحمل نمی کند و سرانجام آن را درهم می پیچد.

در خلاـل بحث هـای گذشـته بیان شـد که این فرهنگ محکوم به فناست، منتهی بایـد سـعی کنیم سـنت نفی غرب به دست ما جاری شود، تا فرهنگ شـیعه در آینده ی جهان حضور فعّال داشـته باشد. مثل نظام شاهنشاهی که آن نظام به جهت اعمالی که انجـام داد ادامه ی حکومتش متزلزل گشت، منتها حضـرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» طوری به صـحنه آمدنـد و با آن نظام برخورد کردند که آینده ی کشور از آن حکومت اسلامی شد.

باید تلاش کرد مبانی ضعف های فرهنگ غرب را به طور صـحیح و به خوبی بشناسیم و با طرح نظام اسلامی، خلأیی را که با نفی غرب حاصـل می شود پر کنیم. ابتـدای امر اکثر مردم تحت تـأثیر فرهنـگ غـالب می باشـند ولی چنـانچه فرهنـگ غـالب، فرهنگی قدسی و الهی نباشد، حتماً در تزلزل

است و لذا با طرح نقطه ضعف های آن می توان آن را از غلبه انداخت، در آن صورت عموم مردم متوجه فرهنگ توحیدی می شوند. در تاریخ توحیدی گذشته ی ما، هر چند اسلامِ ناقصی در جامعه حاکم بود ولی به همان اندازه شاهان نیز مجبور بودند رعایتِ اصول اسلامی را بکنند، ما از زمانی ضربه خوردیم که با حضور فرهنگ غربی در دویست ساله ی اخیر، روح دین داری در عموم مردم ضعیف شد و فرهنگ حاکم، فرهنگ غربی گشت، وگرنه طبیعی است که حتی زمان پیامبر صلی الله علیه و آله هم در ابتدای امر اکثر مردم حق را نمی خواستند و تحت تأثیر فرهنگ شرک زمانه بودند. قرآن در این رابطه می فرماید: «بَلْ جائَهُمْ بِالْحَقِّ وَ اَكْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ كارِهُونَ»(۱) پیامبر براساس حق و حقیقت به سوی آن ها آمد، و اکثر آن ها نسبت به حق کراهت داشتند. اما پیامبران چنان عمل می کنند که مردم حق را می پذیرند و در عموم مناسبات خود، در بستر اسلام عمل می نمایند. شیشه ی عمر فرهنگ غرب وقتی شکسته می شود که به طور صحیح نقّادی شود و نقّادی صحیح فرهنگ غرب با طرح مبنای ضد قدسی آن ممکن است، و از این طریق است که عدم اصالت آن فرهنگ معلوم می شود و گفتمان حاکم تغییر می کند.

وقتی گفتمان حاکم، دینی شد و روح جامعه، الهی گشت، رجوع به نظر مردم، رجوع به راه کارهای مردمی است برای کاربردی کردن هر چه بیشتر برنامه ها، وگرنه در ابتدای امر ممکن است مردم نسبت به حق کراهت داشته باشند.



---

۱- سوره مؤمنون، آیه ۷۰.

تفسیر هرکاری را باید از خدا و دین خدا بخواهیم. جامعه ای که تفسیر اعمالش به دست هوس هایش باشد این جامعه نابود می شود. ابتدا پیامبران آمدند و مردم را متوجه سعادتشان کردند - نه این که هرچه مردم خواستند همان را سعادت آن ها قلمداد نمودند- وقتی مردم سعادت حقیقی خود را شناختند خودشان نهادهای اجتماعی خود را براساس آن تنظیم می کنند، چیزی که بحمدالله نظام جمهوری اسلامی از آن برخوردار است و غرب از آن محروم است. انسان هایی که ملاک های الهی برای ارزیابی خود و جامعه ندارند، هر تصمیمی بگیرند، بر بحران می افزایند، به طوری که به هیچ وجه در زندگی، احساس بقاء و کمال و غنا نمی کنند، همیشه در ناکجاآباد به سر می برند، همیشه خود را ساکن هیچستان می یابند و همیشه هم ناراضی اند.

اگر شرایط موجود جهان را با چشم الهی تفسیر نکنیم و علت بحران و تزلزل آن را درست نشناسیم، وقتی این شرایط از بین رفت نمی دانیم چکار کنیم، وقتی ندانیم چرا فرهنگ غربی به بحران افتاد، همان فرهنگ را به شکل دیگری ادامه می دهیم. ولی اگر نابود شدن آن را درست تفسیر کردیم به خوبی می توانیم فرهنگ الهی را جایگزین آن کنیم. با تفسیر صحیح می توان از این تمدن آزاد شد و طرح دیگری جهت مدیریت جهان ارائه داد و آزادشدن از فرهنگ غربی غیر از منزوی شدن است. با آزاد شدن از فرهنگ غرب، افق اندیشه را متوجه موضوعاتی عالی تر از آن چه غرب بدان می نگرد، می کنید، هر چند در عمل هنوز مجبوریم از ابزارها و تکنولوژی موجود استفاده نماییم.

ص: ۳۱۵

معنی مقابله با غرب را بایـد به جدّ بشناسـیم. آیا مانند مهاتماگاندی با غرب مقابله کنیم یا مانند امام خمینی«رضوان الله علیه»؟ تمام تلاش گاندی این بود که خود را از تکنولوژی غرب جدا کند و لذا جامعه ی جدیدی در دهکده ی ترانسوال در آفریقای جنوبی بنـا کرد، در هنـد هم که رفت همـان طور عمـل نمود. گانـدی در جامعه زنـدگی نمی کرد، هرچنـد راه کارهایی برای آزادشدن از سلطه ی انگلستان به مردمش داد و در آن برهه موفق شد، ولی هندوستان راه جدیدی را پیشه نکرد، چون فرهنگ غربی در زمـان مهاتماگانـدی و جواهرلعـل نهرو آن طـور کـه بایـد و شایـد نقّـادی نشـد و از طرفی فرهنگی منـاسب جهت جایگزینی در حرکت گاندی مطرح نبود، دو موضوعی که در نهضت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» هر دو رعایت شد.

نقـد فرهنگ تکنولوژی ما را از تقلید و شـیفتگی نسبت به آن نجات می دهد و در نتیجه قدرت تجزیه و تحلیل در ما رشد می کند، و در آن راسـتا حقانیت اسـلام و تشیع به عنوان فرهنگ جایگزین به خوبی مشخص می گردد. حال چه اندازه از فرهنگ غرب می توانیم فاصله بگیریم و چقدر از اسلام را می توان عمل کرد، بستگی به عشق ما به الهی زیستن دارد.

پس از روشن شـدن مبانی تئوریک اسـلام، روح فـداکاری برای حاکمیت اسـلام نقش اصـلی را به عهده می گیرد، یعنی برای عبور از غرب روحیه ی بسیجی داشتن نیاز است. عمده این است که در بحث حکمت نظری روشن شود که پشتوانه ی فرهنگ تکنولوژی، دنیـاگرایی و فرار از دین است که با اسـلامیت و گوهر انسان در تضاد است. وقتی حقانیت اسـلام و زشتی فرهنگ مدرنیته روشن شد، قدم دوم عشق الهی و حیرت قدسی است که کار را یکسره می کند.

پس حرف امروز مـا ایـن اسـت کـه بتـوانیم برای مردم طـوری موضـوع را تـبیین کنیـم کـه فرهنـگ تکنولـوژی غربی را کنـار تکنولوژی آن ببینند تا متوجه شوند تکنولوژی به عنوان ابزارِ صـرف وارد زندگی ما نمی شود، بلکه با خود فرهنگ خاصـی را به همراه می آورد، همان فرهنگی که روشن شد در بحران و تزلزل است و با ورود خود در جامعه، آن جامعه و نهادهای سـنتی وی را به تزلزل و بحران می کشاند.

دیـدن نشـانه های پایان یافتن جهان مـدرن نه تنها ما را از نزدیکی به آن باز می دارد بلکه از شـیفتگی به تکنولوژی آن نجات می دهد. با دیدن بی آیندگی غرب، تفکر نسبت به آینده شروع می شود و انسان از بن بستِ اندیشه آزاد می گردد.

رفـاه افراطی و تبخـتر و سـبقت در دنیـاداری، ریشـه در تفکر خاصـی دارد که بایـد ضـعف هـای آن تفکر را که منجر به چنین روحیه ای شـده شـناخت، تـا از آن طریق در مرحله ی عرضه ی فرهنگ اسـلامی، انسان ها بتواننـد فرهنگ اسـلامی را انتخاب کننـد. همیشه وقتی فرهنگی جایگزین فرهنگ دیگری شـده ابتـدا فرهنگ اولی- مهاجم - از نظر تئوری توانسـته خود را اثبات کند و پس از آن آرام آرام قلب انسان ها جهت پذیرش آن نرم شده است.

به نظرم روشن شد که پذیرش تکنولوژی از سـر تقلید و شـیفتگی و بدون تفکر نسـبت به فرهنگِ همراه آن تکنولوژی، چگونه نهادهای دینی جامعه را ویران خواهـد کرد، و چگونه آن ها را از جایگاه خود خارج می کند. و نیز روشن شد چگونه انسان به کمک بینش قرآنی قدرت تجزیه

و تحلیل امور را پیدا می کند و راز موفقیت ها و عدم موفقیت های جوامع و تمدن ها را می شناسد.

مسلّم اگر بخواهیم در سیر به سوی الله قدمی برداریم، اولین شرط این است که تکلیف خود را با فرهنگ ظلمانی حاکم بر جهان روشن کنیم، تا این که حجاب ظلمانی غرب دریده شود و پرتوهای هدایت الهی تجلی کند وگرنه بدون تجزیه و تحلیل آن فرهنگ و بررسی جایگاه تکنولوژی، حتماً نپخته و خام خواهیم ماند.

باید فهمید در چه شرایطی زندگی می کنیم و با چه فرهنگی گره خورده ایم تا بتوانیم راه آزادی را پیدا کنیم. کسانی که هنوز راه را نمی شناسند و به در و دیوار می خورند، چگونه می خواهند به مقصد نزدیک شوند؟

به امید گشوده شدن مددی از عالم قدس و شعله ور شدن آتش عشقی که همه ی ظلمات را بسوزاند و نور را حاکم کند.

«والسلام علیکم و رحمهالله و برکاته»

## پرسش و پاسخ: جلسه سوم، راه نجات

### اشاره

ص: ۳۱۹

بسم الله الرّحمن الرّحيم

سؤال: چگونه می توانیم از تمدن غربی که گرفتار آن شده ایم، نجات یابیم؟

جواب: بایـد عرض کنم برای برخورد صـحیح با تمـدن غرب ابتدا باید مبانی نظری آن را بشناسـیم تا معلوم شود فلسـفه ای که منجر به چنین تمدنی شده چیست و انسان در آن فلسفه چگونه تعریف گشته که به چنین اهدافی تمایل پیدا کرده است.

موضـوع اومـانیسم در تمـدن غربی به عنـوان فلسـفه ای که اصـالت را به انسـانی خـاص می دهـد، موضوعی نیست که بتوان به راحتی از آن گـذشت و بـدون توجه کافی بدان جایگاه تاریخی تمدن غربی را درست تحلیل کرد. انسانِ غربی تعریف عجیبی از خود دارد که براسـاس آن تعریف مـادی ترین تمـدن تاریـخ را پدیـد آورده. وقتی گفته می شود در تفکر اومـانیستی انسان محور هستی قرار می گیرد، یعنی در آن تفکر ملاک همه چیز، حتی ملاک حق و باطل بودن امور، انسان است، ولی نه انسانی که در درون خود خـدا را محور قرار داده، بلکه انسـانی که اگر به خـدا هم اعتقـاد دارد، آن خـدا بایـد میـل های این انسان را برآورده کند، قرآن در تفسیر چنین انسان هایی می فرماید: «وَلَوِ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ

وَمَن فِيهِنَّ، بَلْ أَتَيْنَاهُم بِذِكْرِهِمْ فَهُمْ عَن ذِكْرِهِم مُّعْرِضُونَ»؛(۱) و اگر حق از هوس های آن ها پیروی می کرد قطعاً آسمان ها و زمین و هر که در آن هاست تباه می شد، بلکه ما به یاد آن ها قرآن را فرستادیم ولی آن ها از پیرویِ یادنامه ی خود رویگردانند.

آیه ی فوق نتیجه و سرنوشت نهایی فرهنگی که با میدان دادن به میل های بشر بخواهد خود را تعریف کند روشن می نماید.

پس ابتدا باید از ماهیت غرب سؤال کرد و این که در این تمدن، انسان چه معنی و جایگاهی دارد، مسلم معنایی که مولوی یا لائوتسه از خود داشتند انسان غربی از خود ندارد و به آن وقعی نمی نهد و در نتیجه نمی تواند با خود کنار بیاید، و هیچ نقطه ی امیدی در منظر خود نمی یابد و به همین جهت ناخواسته هرچه بیشتر در طریق نابودی و ویرانی قدم برمی دارد. پس درست گفته اند که «بی خدا بودن، بی خود بودن است». اگر ما راه تازه ای که انسان در آن معنی دیگری برای خود پیدا کند، نیابیم نابود می شویم. باید متوجه بود درمان هایی که با حاکمیت روح مدرنیته، معمولاً برای رفع مشکلات ذکر می کنند، عین بیماری است، وضع نیست انگاری را با صورتی از نیست انگاری نمی توان دفع کرد، باید در جوهر فکر غربی تأمل نمود تا افق نجات در منظر جان ما خود را بنمایاند، آن وقت است که می شنوید: «أَلَيسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ»؛(۲)

آیا صبح نزدیک نیست؟

ص: ۳۲۲

---

۱- سوره مؤمنون، آیه ۷۱.

۲- سوره هود، آیه ۸۱.

تا متوجه نباشیم بحرانی که در عالم کنونی وجود دارد، بحران تفکر غربی است، نمی توان به سؤال شما درست جواب داد.

وقتی با تمام وجود متوجه شدیم انسان مخلوق خداست و همه ی کمال خود را با بندگی او می تواند به دست آورد، و راه و رسم این بندگی را نیز خداوند از طریق ارسال رسولان به ما آموخته است، راه گشوده می شود.

## انقلاب اسلامی؛ راهِ برون رفت

انقلاب اسلامی با چنین توجهی در این دوران ظهور کرد، و بی شک اگر مبانی آن درست رعایت شود، مطمئن ترین راه جهت برون رفت از معضل دوران غرب زدگی خواهد بود. اگر عظمت و ارزش انقلاب اسلامی را در این عصر، آن طور که هست بیابیم و از آن منظر ماوراء تعریف غربی، خود را تعریف کنیم، غرب به کلّی فرو می ریزد.

انسان در انقلاب اسلامی معنای لاهوتی دارد، در حالی که در تمدن غربی معنای ناسوتی به خود گرفته. ارزش انقلاب اسلامی به توانایی آن است در احیای انسانیت از دست رفته.

تمدن غربی انسان را آن طور که هست نمی شناسد، و از ابعاد بسیار متعالی آن غفلت کرده، اگر تعریف الهی انسان ظهور کرد و انسان خود را در آن تعریف بازشناسی نمود توسعه ی اقتصادی نیز معنی خود را می یابد و آن بستر، بستر متعالی شدن انسان می گردد. زیرا در آن فضا مقصد اصلی همه ی برنامه ها حفظ هویت الهی انسان ها است.

همیشه هر ملتی از اصول خود پیروی می کند، ولی در عالَمی که مبنا و اصل آن عالَم هماهنگی با طبیعت است، انسان یک طور زندگی می کند، و

در عالَمی که آدمی خود را مالک و صاحب اختیار موجودات می داند و تسخیر بدون مرز را حق خود می شناسد، طور دیگر زندگی می نماید، لذا راه نجات را باید با تصحیح مبانی فکری جامعه جستجو کرد.

در نگاه دینی، غایت علم هماهنگی با طبیعت بود و نه تصرف بی محابا در آن، زیرا در آن نگاه برای جهان غایتی حقیقی مدّ نظر قرار می گیرد. اما در نگاه بشرِ مدرن، موجوداتِ غیر بشری هیچ غایتی ندارند و لذا نسبتی بین بشر و موجودات برقرار نمی شود، بلکه طرحی را بر موجودات عالم تحمیل می کند. به عبارت دیگر علم جدید صورت برداری از عالم نیست، صورت پردازی است، در صورت برداری تعامل بین انسان و عالم فراهم می شود و این طور نیست که پس از مدتی با بحران زیست محیطی روبه رو شویم و این برعکس صورت پردازی است که می خواهد صورت خیالی خود را بر عالم تحمیل کند.

وقتی نکات فوق نسبت به شناخت تمدن غربی مورد توجه قرار گرفت، دیگر شیفته ی آن فرهنگ نخواهیم شد و این همان نجات است. مرتبه ی بعد، که ورود به فرهنگ و تمدنِ مطابق نگاه توحیدی است، خود به خود ظهور می کند، وقتی چشممان از تمدن غربی برداشته شد، آرام آرام زندگیِ مطابق گرایش توحیدی، رخ می نمایاند.

طبیب عشق مسیحا دم است و مشفق لیک

چو

درد در تو نبیند که را دوا بکند

## تفاوت علم غربی با علم دینی

سؤال: اگر شیمیدان ها با بینش توحیدی، کشفیات خود را انجام می دادند چه تفاوتی در نتیجه ی علم آن ها با بینش غیر توحیدی، ایجاد می شد؟

جواب: عنایت داشته باشید که عالَم، در منظر انسانی که عالم را آیات الهی می داند، با منظر علم شیمی که عالم را عناصر مرده ای می داند که هیچ اراده ی قدسی در پشت آن نیست، تفاوت اساسی دارد، در نگاه دوم است که انسان اجازه ی هر تصرفی در طبیعت و عناصر آن را به خود می دهد و نتیجه اش این می شود که بشر امروز با طبیعتی روبه رو است که سراسر آلوده به مواد شیمیایی است، همچنان که توسط همین علم، داروهایی ساخته شد که در آمریکا یک برنامه ی پنجاه ساله برای از بین بردن آثار سوء داروهای شیمیایی دویست سال گذشته، ریختند.

کیمیاگری که سعی می کند نوامیس عالِم وجود را بشناسد و طبق آن محصولاتی را به دست آورد با شیمیدانی که قائل به نوامیسی در عالم نیست، دو نوع رویکرد به عالم دارند و حاصل کار آن ها یکسان نیست. حاصل علم شیمی کودهای شیمیایی بود که خاک های کشور هلند را پس از پنجاه سال از حیات خارج کرد و حالا استفاده از کود شیمیایی را در کل آن کشور ممنوع کرده اند.

وقتی نظر عالمان به نوامیس عالم وجود باشد با صرف کمترین انرژی از استعداد های طبیعت در راستای اهداف انسانی استفاده می کنند و لذا نه طبیعت را خراب و نه این همه وقت خود را طرف زندگی دنیایی می نمایند. مصیبت بزرگ ما این است که پیچ و مهره سفت کردن را کار می دانیم

ص: ۳۲۵

ولی ذکر «لااله الاالله» گفتن را کـار نمی دانیم. عمر مـا یـک هـدیه الهی است که بایـد در آن به تزکیه و تطهیر قلب بپردازیم. وقتی موضوعِ تزکیه مورد غفلت قرار گرفت، وقت زیـادی از عمر مـا صـرف تغییر طبیعت می شود و بشـر عملاًـ در آن بستر از هویت اصلی خود خارج می گردد.

منظور آن هایی که می فرماینـد: «علم جدید سـکولار است»(۱) آن است که علم جدیـد جنبه هـای معنوی جـاری در هستی را نمی بینـد، چون علم اندازه گیری است و چیزی که در اندازه نگنجد متعلق آن علم قرار نمی گیرد. درست است که می گویند علم کاری به دین و بی دینی ندارد، ولی عنایت داشـته باشید، وقتی نسبت به دین بیگانه است عملاً نفی دین کرده، و نسبت به دین جنبه ی انکـار به خود گرفته است. در این نگاه نتیجه ی کار با نگاهی که جنبه ی قدسـی برای انسان و طبیعت قائل است، یکی نیست.

مقصد علم در نگاه غربی- اعم از شـیمی یا فیزیک و غیره- سـلطه بر طبیعت و تصرف در آن است، برعکس فرهنگ دینی که علم در آن برای ادراک و کشف حقیقت و ارتباط با آن است. وقتی هدف، تسلط بر عالم و تصرف در آن شد، هرگونه رابطه ای میان شناسایی جهان و اخلاق انکار می شود، در حالی که اگر بینش توحیدی مبنا قرار می گرفت دیگر این نوع علوم با این هویت نمی توانستند ادامه یابند، زیرا شرایط ظهور این علوم، شرایطی بوده که تعادل لازم در حیات بشری از بین رفته است.

رشـد سـریع علم جدیـد در تمـدن غرب بـا رویکرد به عـالم محسوس، از آن زمـان امکـان یـافت که علم الهی مورد حمله قرار گرفت، به طوری که



---

۱- دکتر داوری، مقاله تجدد و سکولاریسم ص ۱۱.

آنچه فعلاً در علوم جدید می بینید بر پایه یک ماتریالیسم یا لااقل نفی حکمت دینی بنا شده و به همین جهت می توان گفت ظهور این چنین علوم در عالم اسلام به هیچ وجه امکان پیدا نمی کرد. و با این تحلیل باید گفت: عجز در ساختن تکنولوژی جدید، عین کمال است.

وقتی معنای انسان گم شد، انسان به جای زندگی درآغوش طبیعت برای تقرب به خدا، کارش تغییر طبیعت برای اثبات هویت خود می شود. در چنین بینشی جهت علم، اعم از شیمی و فیزیک و غیره، رفتن به جنگ طبیعت است و این که انسان تمام عمر مشغول چنین جنگی باشد و نام آن را زندگی بنهد و از حیات خود که قرب الی الله است باز ماند. به هر صورت با این مختصر توضیح می توان گفت با بینش توحیدی علم شیمی، مسلم این علمی نیست که فعلاً هست(۱).

## علمِ جهت دار

سؤال: چگونه می توان در تمدن دینی به تحقیقات علمی و علم آموزی پرداخت؟

جواب: یک نظام دینی که در آن انسان ها از مقابله با طبیعت، فارغ و آزادند و مشغولیت های بیهوده ندارند، علم آموزی از یک طرف با موضوعات واقعی و قدسی رشد خواهد کرد و انسان متوجه سنن الهی و نقش آن ها در عالم طبیعت خواهد شد، و از طرفی دیگر تحقیقات علمی با اهدافی فطری و غیر وَهمی دنبال می شود، تا انسان ها به راحتی بتوانند به نیازهای حقیقی خود دست یابند. علمی که حاصل آن فرهنگ حاکم بر



---

۱- برای بررسی بیشتر به نوشتار «تمدن زایی شیعه» از همین مؤلف رجوع فرمائید.

تلویزیـون و امثـال آن است، بیش از آن که برای مـا مفیـد باشـد، فرهنـگ وقت کشـی را به همراه می آورد. و به جـای آن که ابعادی از زنـدگی معنوی را به ما هدیه کند، مزاحم زندگی می شود، چون همچنان که قبلاً عرض شد این تکنیک در فرهنگ خاصی ظهور پیدا کرده است و با همان فرهنگ هم اداره می شود.

تاریخ گواه است که مسـلمانان در ساختن مایحتاج خود نه تنها جدّی که به شدت خیرخواه همدیگر بوده اند. ریشه ی بسیاری از علوم به مسلمانان می رسد ولی هرگز از آن ها در جهت تسخیر بقیه ملّت ها استفاده نکردند. مشهور است که حتی مسیحیان در جنگ های صـلیبی و پس ازآن، وقتی سپر می ساختند برای اینکه به فروش برسد به اسم مسـلمانان مُهر «الله» را روی آن می زدنـد. زیرا مسـلمانان در سـاختن ابزار جنگی هم اعتبار قابل قبولی داشـتند، چون آنچه دست و دل آن ها را جلو می برد ایمان بود و نه سود و نه منفعت صِرف. از روزی که حکمت و بصیرتِ دینی در جامعه ی اسلامی ضعیف شد و در علوم خود نسبت به معنویت بی تفاوت شدیم، همه چیزِ ما رفت، به جای هم سـخنی با آسمان و اُنس با زمین، خواستیم به کمک علم غربی سلطان جهان شویم در نتیجه از خود واماندیم. باید همه ی همت ما بازگشت به بصـیرت و حکمت توحیدی از طریق دین اسلام باشد، در آن شرایط مسلّم در حدّ مورد نیاز و متعادلِ آن، به علوم و فنون مورد نیاز دست خواهیم یافت.

سؤال: آیـا بـا توجه به بحران تمـدن غربی، این طور که شـما می گوییـد، این بحران به ملت هـا و کشورهای شـرقی تحت تأثیر غرب هم سرایت

خواهد کرد و یا ملت های شرقی می توانند بحران موجود را از سر بگذرانند؟

جواب: هم آری، هم نه. حتماً گرفتار بحران غربی می شوند، زیرا برای هر ملتی که دلش مرده است و فقط چشم و دست و حسّ‌ش در صحنه است، بحران حتمی است، ولی چون ملّت های مشرق زمین در خاطره ی تاریخی خود زندگی همراه با سنن الهی را می شناسند در رویارویی با بحران، امکان برگشت به آن سنن در آن ها هست، همچنان که در ملّت ایران بعضاً چنین برگشتی به چشم می خورد. هنر ما آن است که بحران را درست بشناسیم و فکر نکنیم زندگی بدون آن ممکن نیست. در آن صورت تحقیقات علمی و علم آموزی جهتی دیگر به خود می گیرد و دیگر ارزش های جهان متجدد در آن دنبال نمی شود.

## تمدن ماندنی

سؤال: اکنون در فضایی که ارزش های غربی تمام جهان را تحت تأثیر خود قرار داده، فرهنگ انبیاء -که می گوئید ماندنی است - چگونه به حیات خود ادامه می دهد؟

جواب: حضور فرهنگ انبیاء به این صورت است که در هیچ برهه ای از تاریخ راه سعادت بشر در حجاب نرفته، به طوری که فرهنگ ظلمت بتواند آن را دفن کند. در حال حاضر از تمدن فراعنه با آن تکنیک پیچیده هیچ چیز - جز آثار مخروبه - باقی نمانده است، نه برای ابدیتشان چیز قابل پذیرش بردند و نه آثار زحماتشان برای جامعه بشری کمکی باقی گذارد. همین طور یزید و امویان، ولی امام حسین علیه السلام با آن که در کربلا شهید

می شود و به ظاهر از صحنه ی اجتماعِ آن زمان حذف می گردد، ولی با این همه اکنون پر تحرک ترین انسان در قلب مردم است. انسان مادی شده، در گناه و فساد و پوچی، حیات خود را نابود می کند، و اگر چند روز بیشتر هم عمر کند نه حیات فردی و نه تمدن جمعی آن، هیچ کدام بهره ای به همراه ندارند.

امروز هم با آن همه ظلماتی که فرهنگ سکولار و معنوی ستیز مدرنیته پدید آورده، آنچه از انبیاء الهی باقی مانده حرف آخر را می زند، و ملاک ارزیابی ضعف و پیشرفت انسان ها است، و اگر ما امیدواریم که با پشت کردن ملت ها به تمدن غربی، غرب تمام شود، به جهت بارقه ی نوری است که از انبیاء در جان انسان های سراسر دنیا باقی مانده. آری تمدنی که همه ی افق آن را حسیات پر کرده محکوم به فنا است ولی آنچه این فنا را تسریع می کند نوری است که از طرف انبیاء در جان انسان ها سوسو می زند.

حرف اکثر انسان ها در غرب این است که ما نمی خواستیم به اینجایی که رسیده ایم برسیم، این را می گویند بی ثمری یک تمدن. اما هرگز در حیات توحیدی چنین سخنی نیست. یکی از بزرگان می گوید: ای ساقی به من بگو «عشق» را که به حیات ما معنا و معنویت می بخشید و برای ما در رفع موانع چون تیغ بُرّانی بود، چه کسی از ما رُبود؟ در جواب می گوید: این علم بود که عشق را غارت کرده و به جای آن نشست. یعنی هنوز دنبال آن چیزی هستند که انبیاء آن ها را بدان دعوت می کردند، و از علمی که جای عشقِ معنوی را گرفته است می نالند، این بدان معنی است که

تمدن انبیاء هنوز در جهان به مردم حیات و گرمی می بخشد، و پوچی ها را می نمایاند.

سؤال: آیا اگر کسی بخواهد با وضعیت تکنیکی امروز جهان هماهنگ حرکت نکند زیر چرخ های آن له نمی شود؟

جواب: البته باید با ابزارهای امروز دنیا هماهنگ شد. مثلاً وقتی فاصله اماکن زیاد شد از اتومبیل استفاده می کنیم و نمی توان با اسب و قاطر حرکت کرد. ولی بحث اینجاست که فکر نکنید ماشین یک نعمت است و مشکلاتی را که ماشین ایجاد می کند، نادیده بگیریم. وقتی متوجه چنین امری شدیم، دیگر به ابزارها و تکنولوژی موجود، ارزش زیادی نمی دهیم و تنها در حد نیاز از آن ها استفاده می کنیم و تکنولوژی، مقصد و مقصودمان نمی شود. در این صورت ضررهائی را که از ناحیه ی همین ابزارها و ماشین ها به ما می رسد فراموش نمی کنیم، و از همه مهم تر ملاک توسعه یا عدم توسعه ی یک جامعه را بود و نبود چنین ابزارهایی نمی دانیم.

به قول یکی از دانشمندان، ماشین خانواده ها را از هم جدا کرد و صله ی رحم و احسان به والدین را از بین برد. ارتباطات صحیح و طبیعی و انسانی تبدیل به ارتباطات غیرطبیعی و شتاب زده شد. ما در دنیای امروز رابطه ی انسانی با دیگران نداریم. اصلاً جنس این تمدن باعث شده که از هیچ فرصتی استفاده نکنیم، همیشه نگران آینده هستیم و هم اکنون دلمان برای بعدی که هنوز نیامده، شور می زند و در نتیجه از اکنونِ خود هیچ استفاده ای نمی کنیم، و روحمان در «حال» قرار ندارد، و بعداً هم که با زمانِ بَعد روبه رو می شویم، همین عدمِ قرار را با خود می بریم. یعنی تمام زندگیمان می شود عدم قرار و بی بهره بودن از فرصت حیات.

ص: ۳۳۱

درست است که در حال حاضـر نمی توان به طور مشخص و مستقیم کاری کرد ولی وقتی چگونگی تمدن اسلامی را شناختیم و روح و خاسـتگاه تمدن غربی را هم بررسـی کردیم، آرام آرام راه های فاصله گرفتن از تمدن غربی از یک طرف، و نزدیک شـدن به شـرایط تحقق تمـدن اسـلامی از طرف دیگر، گشوده می شود. از آن مهم تر روح مقـاومت در مقابـل تبلیغـاتِ هرچه غربی تر شدن، در جامعه رشد می کند.

بـا مقـاومت در مقابـل تبلیغـاتِ هرچه غربی تر شـدن، باورهای جدیـدی در ما سـربرمی آورنـد و می فهمیم اگر کوچک ترین غفلتی به خود راه دهیم تمام سـرمایه های عظیم معنوی تاریـخ خود را از دست می دهیم و راز مانـدگاری و هویتمان به فنا می رود، هویتی که راه آسـمانِ معنویت را بر مـا گشوده است و دل انسـان را بـا حقـایق نامتنـاهی مـأنوس می کنـد، تا در بقای آن حقایقِ همواره زنده و نامیرا زندگی کنیم.

سؤال: در رابطه با توجه به هویت معنوی و دوری از غرب و نظر به تمدن اسلامی، فرد را باید متحول کرد یا جامعه را؟

جواب: اساساً موضوعِ فرد و جامعه دو مفهوم انتزاعی است که در ذهن از همـدیگر جدا هسـتند، ما در نگاه دینی به روش انبیاء علیهم السـلام باید عمل کنیم که حق را بگوییم، در راسـتای ارائه ی حق انسان ها در مناسبات خود با خدای خود وظایفی پیدا می کنند که در آن راستا مناسبات خود با سایرین را نیز تنظیم می کنند. وقتی در راستای ارتباط جنابعالی با خدا وظیفه ی صله ی رحم پیش می آیـد، عملاً ارتباط با افراد اجتماع تحقق پیدا می کند، اما ارتباطی در رابطه با حق. پس موضوعِ اصـلی، رابطه ی انسان است با

حق، در این راستا هر انسانی در راستای مناسباتی که با حق دارد، مناسباتی با خلق نیز پیدا می کند.

## الگویی مناسب

سؤال: در راستای گذار از تمدن غرب باید به زمان گذشته برگردیم، یا با حفظ شرایط موجود سعی کنیم مشکلات پدید آمده را حل کنیم؟

جواب: همان طور که خودتان هم در سؤالتان باب بحث را باز کرده اید. در موضوع گذار از غرب، بحثِ برگشت به گذشته در میان نیست، بحث درباره ی تمدنی است که روح قدسی را از جامعه ی بشری گرفته است. و برای حل مشکل نمی توان از عامل آن مشکل که نگاه تمدن غربی به عالم و آدم است، غفلت کرد، منتها می ماند که در حال حاضر چه راهکار عملی باید پیشه کنیم. ما به حدیث نبی اکرم صلی الله علیه و آله که می فرمایند: «عُلَماءُ اُمَّتی کَأَنْبِیاء بَنی اِسْرائِیل»؛(۱)

معتقدیم و امام خمینی«رضوان الله علیه» را از عالمان امت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می دانیم، و ایشان به واقع مانند پیامبران در مقابل ظلمات شرک آلودِ دوران خود، خط توحید را به جهان برگرداندند. وقتی پذیرفتیم ایشان خط مستقیم دینداری در عصر حاضر در این جامعه اند، و به بیان دیگر نمونه ی کامل حیات دینی در این قرن می باشند. پس ما در برخورد با مسائلِ امروز جهان سرگردان نیستیم، امام خمینی«رضوان الله علیه» را الگو قرار می دهیم و جلو می رویم. ایشان آن جایی که لازم بود، قناعت و سادگی پیشه می کرد و آن جا که باید از ابزارهای دنیای مدرن استفاده می نمود، منتها اولاً: جهت توحیدی خود را محفوظ



---

۱- بحارالأنوار، ج ۲، ص ۲۲.

می داشـتند. ثانیاً: اصـرار داشـتند ما باید از خود شروع کنیم، چون روح تکنولوژی غربی، الهی نیست. پس در حال حاضر باید مواظب بود غرق دنیای غربی نشویم.

وقتی متوجه بودیم نباید تکنولوژی، هدف باشد، به ابزارها به اندازه ای که بتوانند ما را به هدفمان برسانند ارزش می دهیم، در این صورت خود به خود سلطه ی روح تکنولوژی ضعیف می شود و نظرها به شکل دیگری به زندگی می افتد که آن زندگی ابزارهای دیگری را پدید می آورد.

البته عنایت داشته باشید که تمدن غربی برای اثبات خود زندگی گذشته را درست معرفی نمی کند، ضعف هایی از گذشته را عمده می کند که حقیقت زندگی گذشته آن ضعف ها نبوده است.

از چین گرفته تا آسـیا، برای خود طب و درمان داشـته اند و به صورتی طبیعی با طبیعت تعامل می کردند و از بسیاری از بحران های موجود امروز جهان در امان بودنـد. به گفته ی دانشـمندان اگر تمدن غربی باری از دوش ما برداشت، بار غیر قابل تحملی بر روان و روحمان گذاشت، ولی تمدن غربی نه تنها ما را از قوت فرهنگ های غیر غربی محجوب نگه می دارد، بلکه ضـعف های خود را نیز توجیه یا پنهان می کند.

سؤال: بعضی ها می گویند بحث های نقد غرب برای توجیه مشکلات اقتصادی و مدیریتی نظام اسلامی است که نتوانسته است آن طور که بایـد به وعـده های داده شـده عمل کنـد، آیا همین طور است؟ به عبارت دیگر می گوینـد کسانی که موضوع نقد غرب را پیش کشیده اند با انگیزه ی طرفداری از نظام اسلامی این کار را می کنند و نه با تفکری آزاد. نظر شما چیست؟

ص: ۳۳۴

جواب: این صحبت ها شبیه آن است که دین اسلام توصیه به روزه در ماه رجب و شعبان بکند، بعد شخصی بگوید چون نظام اسلامی گندم ندارد و نمی تواند نیاز مردم را برآورده کند می گویند روزه بگیرید. می شود این حرف ها را زد ولی کسی که مطابق روایات به روزه در ماه های رجب وشعبان توصیه می کند، به جای دیگری نظر دارد، ماورای آنچه کسی بگوید برای رفع مشکل اقتصادی گفته اند روزه بگیرید. مسائل انسانی خیلی بالاتر از موضوعات سیاسی و انگیزه های این چنینی است. بحث ما در نقد غرب در راستای ارزیابی جایگاه انسان در سطح جهان است و این که تفکر دینی چگونه به آن می نگرد و تفکر غربی چه نگاهی به انسان دارد.

ما می خواهیم به کمک بینشی که قرآن در اختیار انسان ها می گذارد به بصیرتی برسیم که قدرت تجزیه و تحلیل عمیق و صحیح مسائلی را که در اطرافمان می گذرد، پیدا کنیم. امام خمینی«رضوان الله علیه» گرچه در هیچ دانشکده ی علوم سیاسی درس نخوانده بودند ولی چون بصیرت قرآنی داشتند به عنوان سیاستمدارترین مرد قرن ظهور کردند و در ازاء همان بینش بود که جایگاه واقعی تمدن غربی را فهمیدند. در ازاء بینش قرآنی بود که اُبهّت های ظاهری این تمدن هیچ نمودی برایشان نداشت و هرگز مرعوب آن نشدند. ما در راستای چنین بینشی غرب را نقد می کنیم، به همین جهت هم با هر کس که غرب را نقد می کند در یک هدف قرار نداریم.

موضوع دفاع از نظام اسلامی به عنوان مرحله ی گذار از ظلمات مدرنیته و رسیدن به حاکمیت امام معصوم عجل الله تعالی فرجه یکی از ارکان عقیدتی ما

است، ولی این به این معنی نیست که هر دولتی را با هر رویکردی تأیید کنیم، آری هر اندازه که دولت ها به اهداف انقلاب اسلامی نزدیک تر باشند، بیشتر مورد قبول ما هستند و برعکس، هر اندازه که دولت ها با حفظ ظاهر اسلامی به غرب اصالت دهند، حجاب نظام اسلامی اند و نقد غرب موجب می شود تا ما به این دولت ها اصالت ندهیم.

### عقیم شدن طبیعت

سؤال: این نظریه که شما معتقدید طبیعت ظرفیت برآوردن نیازهای افراطی ما را ندارد، نظری نیست که همه آن را بپذیرند. در جواب شما می گویند: طبیعت استعدادهای بی نهایتی دارد که اگر ما آن استعدادها را به کار گیریم می توانیم صدها برابر آنچه از طبیعت بهره مند می شویم، از آن بهره بگیریم. به عنوان نمونه به دانه های تحریک شده توسط تشعشعات رادیواکتیویته اشاره می کنند که چند برابر دانه های معمولی محصول می دهد.

جواب: به عبارت دیگر شما می فرمائید اگر ما عوامل انرژی زا یا دوپینگ به طبیعت تزریق کنیم، با بهره یا انرژی بیشتری روبه رو می شویم. آری؛ ولی تجربه نشان داده است، آسیب های جانبی آن نوع بهره برداری ها چندین برابر بهره ای است که به ما می دهد. این یک مسئله ثابت شده است که اگر منحنی مصرف سوخت از حد ظرفیت طبیعت بیشتر شد، جواب طبیعت منفی می شود. «شوماخِر» در کتاب «کوچک زیباست» می گوید: «سوختی که امروز در جهان در طی یک روز مصرف می شود، طبیعت طی یک میلیون سال آن را ساخته است.»

ص: ۳۳۶

دانشمندان معتقدند که آنچه ما امروزه بر سر طبیعت می آوریم آن را عقیم می کند به طوری که پس از مدتی دیگر جوابگوی نیازهای عادی ما نخواهد بود. اتفاقاً هنر ما باید این باشد که متوجه این قاعده ی مهم بشویم که طبیعت در شرایط خود ظرافت های مخصوص به خود را دارد که اگر با میل های انسانی و به روشی روحانی و کنترل شده با آن برخورد نکنیم، عکس العمل نشان می دهد و نمونه ی امروزی آن، مشکلات زیست محیطی است که فعلاً حیات بشریت را تهدید می کند. باید متوجه بود که طبیعت، محل ظهور اسماء الهی در عالم شهادت است، و باید از طریق معرفت به اصول آن یعنی معرفت به اسماء الهی با آن برخورد کرد، اگر از این مسئله غفلت کنیم و بر اساس دستورات الهی با آن برخورد ننماییم، دیری نمی پاید که پژمرده می شود و دیگر آثار حیات و طراوت از آن ظهور نمی کند. مثل استخری می شود که ظاهراً آب زلال و صافی دارد ولی سمّی شده است و هیچ گیاه و جانداری نمی تواند از آن استفاده کند و در آن تنفس نماید.

پهنه ی بی منتهایی که همه به دنبال آن هستیم، جنبه ی ملکوتی طبیعت است که با جنبه ی ملکوتی خود می توان با آن مرتبط شد و این اسن راه نجات که نگاه تمدن غربی، چنین ارتباطی را مختل کرده است.

«والسلام علیکم و رحمهالله و برکاته»

ص: ۳۳۷

## پرسش و پاسخ: جلسه چهارم، تکنیک و فرهنگ برون گرا

### اشاره

ص: ۳۳۹

بسم الله الرّحمن الرّحیم

## تیزهوشان برون گرا

سؤال: علت تغییر یافتن تکنیک و پیرو آن نوع زندگی انسان ها در چیست؟ به عبارت دیگر چرا زندگی و تکنیک دائماً شکل جدید به خود می گیرد و از شکل گذشته ی خود بیرون می آید؟

جواب: انسان همیشه اهدافی را برای خود فرض می کند و برای رسیدن به آن اهداف تلاش می نماید، حال یا موفق می شود یا نه. ما عالَم را به عنوان ابزاری برای رسیدن به اهدافمان در نظر می گیریم، حال اگر آن ابزار - جدا از ابزارهای معمولی تاریخ بشری- براساس اهدافی خاص تهیه شود، به عنوان تکنولوژی آن دوران ظهور می کند. صورت خاص آن تکنولوژی ریشه در اهدافی دارد که انسان های آن دوران پذیرفته اند، انسان غربی با ظهور رنسانس بیش از اندازه برون گرا شد و تمام استعدادهای خود را در جواب گویی به چنین روحیه ای به کار برد، در چنین فضایی تکنولوژی در حدّ هدفِ زندگی، مورد توجه او قرار گرفت. انسان غربی از این به بعد معنی خود را در پدید آوردن تکنیکِ مورد نظر خود می داند. به عبارت دیگر تکنولوژی به معنی امروزینِ آن از وقتی وارد تاریخ شد که نگاه انسان به خودش تغییر کرد و دیگر خود را در سیر به سوی عالم قدس

و معنی جستجو نمی کرد، در نگاه جدید عالم محسوس بیش از حدّ برای انسان غربی اصالت یافت، لذا ابزاری که او را هر چه بیشتر بر عالم محسوس مسلط کند، مقصد و مقصود او گشت، به اصطلاح، تکنولوژی به مثابه هدف مورد توجه قرار گرفت. اگر نگاه انسان به خودش این گونه باشد که خود را باید از انحراف های نفس امّاره حفظ کند و این از طریق سیر در خود ممکن است و نه با سیر در بیرون، عموماً گزینش های چنین انسانی موضوعات معنوی خواهد بود، نه ابزارهایی که عامل سلطه بر طبیعت اند. چنین انسانی تیزهوشی اش را صرف صعود روحانی خود می کند، در حالی که رنسانس، دورانِ به کارگیری هوش تیزهوشان در مسیر ساختن ابزارهایی برای تسلط بر طبیعت است. در دوران گذشته انسان های خیالاتی آرزوی پرواز داشتند ولی هوش و استعداد رسیدن به این آرزو را نداشتند، چون انسان های باهوش و متفکر در موضوعاتی که بیشتر الهی و انسانی بود هوش و فکر خود را صرف می کردند. در دوران جدید تیزهوشانی که بیشتر برون گرا بودند درصدد برآوردن آرزوهای معمولی و خیالی بر آمدند، و تمدن غربی به وقوع پیوست.

تغییر تکنیک از رنسانس به بعد به جهت تغییر تحلیل و تعریف انسان از خودش بود. قبل از رنسانس هم انسان ها تکنیکِ مناسب دوران خود را داشتند، ولی چون در آن دوران بیشتر درون گرا بودند و سعی در حفظ اصالت روحانی خود داشتند، به ساختن ابزارهایی این چنین مهیب دست نمی زدند. انسانِ قبل از رنسانس طوری به ارزش های انسانی ارج می نهاد که حاضر نبود آن چنان خود را خرج بیرون بکند که سرمایه معنوی او به کلی فراموشش شود. هرگز حاضر نبود چهل سال در آزمایشگاه، تمام

ص: ۳۴۲

وقت خود را صرف بکند، تا چند عنصر از عناصر ماده را کشف کند. فرهنگ غربی با اصالت دادن به ماده و عالم حسّ طوری ارزش ها را به هم زد که امروزه دانشمندان بزرگ را کسانی می دانند که روزی هجده ساعت در آزمایشگاه کار کنند. در حالی که این نوع زندگی یک نوع غفلت از خودِ برین را به همراه می آورد.

همان طور که عرض شد اصالت دادن به ماده، طوری برساختمان روانی بشر جدید تأثیر گذارد که قوای مدرکه ی او در حدّ درک پدیده های مادی محدود شد. تا آن جایی که به گفته ی رنه گنون «در حقیقت برای او دلیلی باقی نماند که وجود چیزی را بپذیرد که نه می توان آن را از طریق حس ادراک و نه از راه عقل تصور کرد»(۱) کار به جایی رسید که هرگونه موضوع مقدس و رمزی از منظر او خارج شد به طوری که اگر منکر آن هم نشد، در حاشیه قرار گرفت و جزء امور استثناء به حساب آمد.

## تکنیک و هدف خاص آن

سؤال: باز این سؤال باقی است که آیا نگاه بشر به دنیا عوض شد که تکنیکش تغییر کرد، یا تکنیک، نوع نگاه انسان را عوض می کند؟

جواب: ابتدا هدف انسان نسبت به زندگی عوض شد و خود را به صورتی خاص تعریف کرد که لازمه ی چنین تعریفی وجود این نوع تکنیکی است که شما امروز با آن روبه رو هستید، وقتی انسان خود را طوری تعریف کرد که در آن تعریف، احساس می کند به چنین تکنیکی نیاز دارد، تمام همت خود را در پدید آوردن آن تکنیک صرف می کند،



---

۱- «سیطره ی کمیت»، رنه گنون ص ۱۱۸.

چون از نظر خودش از آن طریق به خود معنی می بخشد. همین که سرعت بیش از حدّ طبیعی برایش مطلوب شد تمام وسایلی که او را به این مطلوب می رساند به تصور می آورد و در صدد پدیدآوردن آن ها، برنامه ریزی می کند. بشر دوران گذشته کیفیت حیات خود را این می دانست که آهسته آهسته و نرم نرم به همراه طبیعت روزش را شب و شبش را روز کند، زیبایی زندگی را در هماهنگی با طبیعت و اُنس با آن می دانست آن هم با سرعتی که در آن طبیعت موجود است. شب را به عنوان قطعه ای از زندگی، می خواست شب باشد و لذا تصور وسیله ای که آن شب را با انواع چراغ ها تبدیل به روز کند نداشت. پیاده رفتن و با طبیعت مأنوس بودن و در کنار آن بودن را زندگی می دانست، شعوری در صحنه بود که بشر دوران گذشته را در آن نوع زندگی، به بالیدن دعوت می کرد و لذا ساز و کارهای مخصوص به آن زندگی را برای خود پدید آورده بود، هرگز به طبیعت به عنوان یک موجود بی جان که بخواهد در آن هر تصرفی بکند نگاه نمی کرد. او حکمت را می شناخت و می خواست. ولی بشر امروز نه حکمت را می شناسد و نه می خواهد، و اگر هم به او از وجود حکمت خبر دهی، نمی خواهد، مثل آدم هوس بازی که می داند گناه می کند و همان گناه کردن را زندگی می پندارد. به قول «فریتیوف شوان» خطاب به مردم غربی: «شما از آن پیر مرد دستار به سر و قبا بلند که آهسته آهسته جاده را طی می کند چه می فهمید.» این دستار و این قبا حرکت را آرام و روح را در آرامش قرار می دهد، حالا ـ شلوار تنگ و بلوز، یعنی نوع دیگری زندگی کن، یعنی در زندگی شتاب کن.

اما قسمت دوم سؤال شما هم در جای خود درست است که با آمدن تکنیک نوع نگاه انسان تغییر کرد، در این حالت است که گفته می شود تکنیـک فرهنگ خود را نیز با خود می آورد. اگر جامعه ای روی هم رفته بستر زنـدگی حکیمانه را فراهم کرده و بر اساس آن زنـدگی کنـد ولی ارزش آن را ندانـد، و این که به راحتی و بـدون هیـچ بحرانی امور می گذرد را امری طبیعی بدانـد، در مقابل ورود تکنولوژی - که به ظاهر امور را راحت تر می کند - مقاومتی از خود نشان نمی دهد. اینجاست که پس از مـدتی شـما متوجه می شویـد مناسـبات و روابط آن جامعه تغییر کرد و بحران های مخصوص به فرهنگ غربی در آن جامعه نیز ظاهر شد، وقتی بشـر جایگاه زندگی حکیمانه را نشناسد، و یک زندگی تجملی و آرایش کرده به او ارائه داده شود، آن را می پذیرد.

در ابتـدا با پذیرفتن این تکنیک، اهدافی که این تکنیک بر مبنای آن ها ایجاد شده، پذیرفته می شود، وقتی هدف ها تغییر کرد و میل ها و گرایش های خاصـی که این تکنیک برآورده می کند به صـحنه آمد، وابسـتگی به تکنیک شروع می شود و رابطه ی متقابـل تکنیک جدیـدتر و هـدف های مربوط با آن همچنان آن جامعه را به سوی اهـداف فرهنگِ غربی جلو می برد، پس می توان گفت: بـا این تکنیک جز آن هـدفی که این تکنیک برای آن ایجاد شـده چیز دیگری حاصل نمی شود، به طوری که نمی توان امیـد داشت این تکنیک در جامعه ای بیایـد و بتوان آن را در راسـتای اهدافی غیر از اهداف مخصوص به آن به کار برد، مگر وقتی جامعه به خودآگاهی رسـیده باشـد و اهـداف توحیـدی او با تمام سـرزندگی در منظرش قرار داشـته باشـد، که چنین انتظاری از مردم معمولی دنیا، انتظار

دور از واقعیت است. قبلاً عرض شد وقتی ماشین آمد، سریع تر به خانه رسیدن را به عنوان یک نوع زندگی جدید با خود آورد، و در دل این زندگی بقیه ابعاد زندگی تکنیکی جای خود را باز کرد.

ابزار ها بر اساس اهداف و تمایلاتی ساخته می شوند، حال اگر آن ابزارها را به ما بدهند آن تمایلات و اهداف را تصور می کنیم و در راستای برآورده شدن آن ها از آن ابزارها استفاده می کنیم، در حالی که قبل از روبرو شدن با آن ابزارها، آن اهداف و تمایلات را تصور نمی کردیم تا بخواهیم برآورده کنیم. وقتی تکنولوژی وارد جامعه ای شد، نگاه آن جامعه را به اهدافی که این تکنیک می تواند برآورده سازد، می اندازد و آنچنان ذهن را مشغول می کند که دیگر به راحتی نمی توان از آن عبور کرد، و لذا آرام آرام جای آن تکنیک برای برآورده کردن آن تمایلات باز می شود. مثل وقتی که در شرایط فرهنگ بومی خود، غذاهای ساده مصرف می کنیم و بالاتر از آن را تصور نمی کنیم ولی اگر با غذائی که هوس را تحریک می کند روبه رو شدیم، ذهنمان مشغول آن غذا می شود و آرام آرام جای خود را باز می کند و ما را تشویق به تهیه آن می نماید. درست است که در ابتدا شما آن غذا را نمی خواستید و به دنبالش هم نبودید اما اگر با آگاهی کامل جایگاه فرهنگ قبلی را نشناخته باشید، با روبه روشدن با فرهنگ جدید که قدرت جواب گویی به هوس را در ذات خود دارد، از فرهنگ قبلی دست برمی دارید و به دنبال آرزوهایی راه می افتید که با روبه روشدن با فرهنگ جدید سر برآورده است.

فرهنگ غربی اهدافی را در مقابل انسان قرار می دهد که کاملاً محسوس است، برعکسِ فرهنگ های الهی که اهداف متعالی را پیش

می آورد که برای نظرکردن و رسیدن به آن ها باید توجه روح از عالم محسوس بالاتر برود، و این کار ساده ای نیست، مگر این که جامعه به آفات زندگی غربی و آفات محدودشدن به عالم محسوس درست اندیشیده باشد و بفهمد جهان هستی طوری خلق نشده که انسانِ سراسر مادی شده بتواند به اهداف و تمایلاتش دست یابد و با انجماد اهداف روبه رو نگردد.

به گفته ی رنه گنون: «در حالی که دانشمندان خودشان دیگر نظریه هایشان را باور ندارند، این نظریه ها در روحیه ی عامه همچنان به حیات خود ادامه می دهد و اثر آن در وضع نفسانی عموم افراد باقی می ماند»(۱)

مردم به آن نظریه ها به عنوان حقیقت می نگرند در حالی که حقیقت نیست، فرضیه ای بود نسبت به توانایی های عالم محسوس که هرگز برآورده نمی شد. ولی چون عنوان «علمی» داشتند قشر عظیمی از عامه را تحت تأثیر خود قرار داد و در همان راستا آثار قدما را به استهزاء گرفتند.

## روحِ گرفتار تکنیک

سؤال: آیا می توان تکنیک را یک نوع علم نامید که توانسته مجهولاتی را برای ما روشن کند؟

جواب: تکنیک آثار یک نوع نگاه به آدم و عالم است که در اثر آن نگاه، ابزارهایی تصور و ساخته شد، چون در پدید آوردن آن ابزارها به تحقیق در توانایی های طبیعت پرداختند به کار خود عنوان «علم» دادند، در حالی که طبیعت هزاران هزار توانایی داشت و دارد که در آن نگاه مورد



---

۱- «سیطره ی کمیت»، رنه گنون، ص ۱۳۸.

غفلت قرار گرفت. پس علم به معنای گشودن درجه ای از مراتب حقیقت که برای ما پنهان است، در تمدنی که تکنولوژی را پدید آورد، موجود نیست. تکنیک با تصرف خود در طبیعت، نظام عالم ماده را در شرایطی خاص قرار می دهد که اگر به توانایی های عالی تر طبیعت آگاهی داشته باشیم، نمی توان شرایط جدید را به عنوان یک برتری برای تمدن غربی به حساب آورد. زمانی در راستای اُنس با طبیعت، دیوار خانه ها را با خاک و گِل می ساختیم و همان دیوار گلی را به عنوان جزئی از زندگی پذیرفته بودیم و اگر پس از مدتی خراب می شد دوباره به راحتی آن را تعمیر می نمودیم، بدون این که توازن طبیعت را به هم بزنیم. ولی یک وقت به تصور خود می خواهیم برای همیشه از ساختن دیوار راحت شویم، حالا آن را با آجر و سیمان می سازیم و توازن قبلی اجزاء طبیعت را به توازنی جدید تبدیل می کنیم و این در حالی است که اگر خواستیم دیوار جدید را خراب کنیم علاوه براین که باید انرژی زیادی صرف خراب کردن آن نماییم، مواد آن به راحتی قابل برگشت به طبیعت نیست و نمی توان به عنوان مواد اولیه برای ساختن دیواری جدید از آن ها استفاده کرد، و این موجب پدیدآمدن اضطراب ها و نگرانی های زیادی در روح بشر خواهد شد، چون زندگی را به شدت برای خود سخت و غیر قابل تحمل کرده است. اگر دیوار کاهگلی خراب می شد با یک مقدار کاه و گل تعمیر می شد، و زندگی در همان بستر ادامه می یافت، در حالی که در نگاه غربی، به امید تکنولوژی و ابزارهای مهیب رابطه ی انسان با طبیعت قطع شد و دیگر طبیعت به راحتی در اختیار انسان قرار نمی گیرد بلکه باید آن را با قدرت تکنولوژی تسلیم خود نمود.

ص: ۳۴۸

وقـتی روح انسـان از طـبیعت فاصـله گرفت ابزارهـای مهیب او را در چنگـال هـای خود محاصـره می کننـد و اضـطراب روحی موجود، ناشـی از زنـدگی با این نوعِ تکنولوژی ها است که برای سـرکوب طبیعت ساخته شده. این علاوه بر آن است که ذات تکنولوژی غربی بـا هر دم جدیدترشـدن همواره پیرمردهـا و پیرزنان را از چرخه ی زنـدگی خارج می کنـد. و آن ها را به آدم های ناتوان تبدیل می نماید که امکان زندگی کردن در شرایط جدید از آن ها گرفته می شود.

روح جهـان جدیـد، چون بر اساس خیالات انسان ها مـدیریت می شود و جلو می رود، طوری است که هر لحظه چیز جدیـدی می سـازد، چون به جـای عقـل «خیالات» در میـدان است، ریشه ی روانی لباس و ظرفِ یک بار مصـرف در این است که بشرِ جدیـد، موجودیت خود را نپـذیرفته و به سوی ناکجا آباد قـدم می زند، سـرعت و عجله ی بشـر جدید نیز در همین رابطه قابل تحلیل است. این که ملاحظه می فرمایید عجله و شـتاب جزء ذات تمدن جدید شده به جهت آن است که می خواهد از خود و گذشـته ی خود فرار کنـد، به طوری که هیـچ ارتباطی برایش باقی نمانـد. «آلوین تافلر» در کتاب «شوک آینـده» می گوید: «با دختری در ساحل دریاچه فلوریدا صـحبت کردم، می گفت از این ساحل خوشم می آید چون کسی مرا نمی شناسد، به راحتی هر کاری می توانم انجام دهم و بعد بروم». در واقع آن خانم می خواهد از گذشـته فاصله داشته باشد، کارهایش برایش نماند، به یک اعتبار می خواهـد همواره با خودش غریبه باشـد، دائم از خودش فرار کند و بودن های گذشـته ی خود را تخریب کند. چون در تعریف خود به نفی همه چیز تن داده است.

ص: ۳۴۹

به اسم علم، به ساختن نوعی از تکنولوژی دامن زدند که بتوانند به خیالاتشان جواب دهند، و این غیر از علم به آن معنی است که انسان به کمک آن با حقایق هستی آشنا می شود و با ارتباط با حقایق ثابت هستی به شخصیت خود استحکام می بخشد و به خود وسعت می دهد.

## تأثیر حدّاقل

سؤال: با توجه به اینکه هر ابزاری فرهنگ خاص خود را به همراه دارد و ما هم فعلاً در استفاده ی آن ها ناگزیریم، در راستای استفاده از آن ها چگونه باید عمل کنیم که از تأثیر فرهنگی آن ابزارها مصون باشیم؟

جواب: همان طور که فرمودید ابتدا باید متوجه باشیم هر ابزاری فرهنگ خاص خود را به همراه می آورد و این توجه و آگاهی، اولین شرط برای به حدّاقل رساندن تأثیر فرهنگی تکنولوژی غربی است. باید متوجه باشیم چگونه ماشین سواری توازن طبیعی را که بین من و والدینم برقرار بود، بر هم زد، تا در عین استفاده کردن از آن، تصمیماتمان مطابق روحیه ای نباشد که ماشین سواری بر زندگی ما تحمیل می کند. وقتی فهمیدیم دوری خانه ها از همدیگر چیزی نیست که با ماشین سواری جبران شود، بلکه روحِ پذیرش ماشین سواری چنین زندگی را به ما تحمیل کرد، با کنترل بیشتری به سوی آن می رویم و سعی می کنیم تبعات آن را به حدّاقل برسانیم. وقتی ماشین سواری وارد زندگی بنده شد، بیش از آن که به کمک آن، بیشتر به والدینم سر بزنم، درگیر مسائل جدیدی می شوم که زندگی همراه با ماشین سواری برایم پیش آورد. باید بشر متوجه شود در شرایطی قرار گرفته که تحت فشار ظلمِ تکنولوژی است، و نمی توان از

طریق ادامه ی همین تکنولوژی آن فشار را رفع کرد، در این صورت استفاده از تکنولوژی کنترل می شود. مثل این که غذای خوشمزه و هوس پروری وارد رژیم غذایی ما شود، به طوری که دیگر نظام تغذیه ی خود را فراموش کنیم، لذا از طرفی شرایط تهیه ی آن غذاهای ساده را از دست داده ایم، و از طرف دیگر نیاز به غذا داریم، پس مجبوریم غذای جدید را بخوریم. ولی اگر متوجه آثار منفی غذای جدید باشیم در عینی که در استفاده از آن احتیاط می کنیم، برخورد ما با آن محبت آمیز و همراه با مدح نخواهد بود. در مورد استفاده از تکنولوژی غربی نیز معتقدیم استفاده نکردن از آن فعلاً کار غلطی است و از این طریق سند مرگ خودمان را امضاء کرده ایم، ولی باید متوجه آثار منفی فرهنگی آن نیز باشیم، و این از حساس ترین مراحل انتخاب ملّتی است که به خودآگاهی رسیده است، تا نه بی جهت خود را منزوی کند و نه از اهداف عالی خود محروم شود.

در متنی که یک سرخپوست آمریکایی نوشته بود خواندم که: «شما نمی دانید چه چیزی را از ما گرفتند. اقوام ما با طبیعت گفتگو داشتند و زبان همدیگر را می فهمیدند و زندگیشان با عالم طبیعت بیگانه نبود. به همین جهت هیچ وقت از آن زندگی خسته نمی شدند و میل به جایی بیرون از محیط زندگیشان نداشتند و روحشان ضعیف و مادون نبود. تمدن جدید همه ی این ها را از ما گرفت و چیزی به ما نداد.» روح انسان به طور ناخودآگاه ابعادی از حیات را می شناسد که فرهنگ مدرنیته از آن غافل است و به همین جهت بشر جدید نمی تواند با خود زندگی کند.

ص: ۳۵۱

در شرایط مطلوب، گزینش تکنولوژی غربی معنا نمی دهد ولی در شرایط فعلی تنها کاری که می توانیم بکنیم این است که حداقلِ استفاده را از آن داشته باشیم و با چشم تحسین به آن نگاه نکنیم. در نهایت به این جا می رسید که هرچند جداشدن از تکنولوژی مشکلاتی را برای ما به وجود می آورد ولی جنبه هایی از معنویت که در اثر فاصله گرفتن از تکنولوژی به دست می آید ارزششان خیلی بالا-تر از آن چیزهایی است که با پشت کردن تدریجی به تکنولوژی، از دست می دهیم. البته توجه داشته باشید که این نوع نگاه عموماً به انتخاب های شخصی مربوط است و ما نباید بدون توجه به شرایط مردم و آمادگی روحی و فکری آن ها، انتظار داشته باشیم مردم یک شبه به تکنولوژی غربی پشت کنند و فکر کنیم دولت اسلامی می تواند خیلی راحت نسبت به استفاده از تکنولوژی کوتاه بیاید. به عنوان مثال شما اگر با ماشین سواری اموراتتان را طی می کنید، بنده حق ندارم به شما انتقاد کنم چرا از تکنولوژی استفاده می کنید، زیرا اولاً: در حال حاضر بسیاری از وسایل تکنیکی با زندگی ها گره خورده است. ثانیاً: نوع زندگی و شرایط افراد متفاوت است.

## هبوط در ابزارها

سؤال: آیا در بینش توحیدی، پیشرفت ابزار معنا دارد؟

جواب: هم آری و هم نه! در بینش توحیدی مقصد انسان قرب الهی است، حال هر شرایطی که بستر تحقق چنین قربی شود، آن بستر را وسیله و یا ابزار نیل به مقصد به حساب می آوریم.

حال ممکن است انسان بدون هرگونه حجابی با مقصد خود ارتباط پیدا کند، مثل این که شما در ابتدای امر از طریق استدلال متوجه وجود خدا می شوید ولی به جایی می رسید که قلب و جان شما بدون واسطه ی استدلال متوجه خدا می باشد، اینجاست که مولوی می گوید:

عقل

بند رهروان است ای پسر

وآن

رها کن، ره عیان است ای پسر

در هر شرایطی انسان ها نسبت به مقصد عالیه ی خود - یعنی خداوند- در یک موقعیتی هستند، یا تماماً گرفتار ابزارها و وسایل اند و از نقش خدا غافل اند، و یا از طریق وسایل و ابزارها راه به سوی مقصد را طی می کنند، و یا ماوراء ابزارها با مقصد خود مرتبط اند. یکی ممکن است عامل سیر شدن خود را گندم ببیند، دیگری عامل سیرشدن خود را خدا می بیند، منتها از طریق گندم و یکی خدا را به عنوان رزّاق می نگرد و لاغیر، در این حالت اخیر انسان می یابد که خدا است که رزق می دهد، حال یا از طریق گندم و سایر غذاها و یا از طریق ماوراء این ها، این انسان، ماوراء ابزارها زندگی می کند، هرچند از ابزارها استفاده می کند، مثل کسی است که نماز می خواند قربه الی الله، اما به نمازش نظر ندارد، به خدا نظر دارد، به خداوند نظر دارد که از طریق او حجاب ها مرتفع شود و قرب الهی حاصل گردد، متوجه است نماز کاری است که تحت عنوان وظیفه می توان انجام داد تا خداوند به لطف خودش بنده پروری کند، و آن کسی که بی دست، دست آفریده به ما لطف کند.

در بینش توحیدی اصل بر این است که بدانیم ابزارها استقلال ندارند، هر چند خداوند از طریق آن ها با ما ارتباط برقرار می کند، پس کمال انسان به آزاد شدن از ابزارها است. وقتی انسان به جایی رسید که متوجه شد از

هیچ کس کاری برنمی آید، به راحتی با توکلِ کامل به خدا، امورش طی می شود و اراده ی حق در قلبش تجلی می کند و لذا اراده ی آن بنده کافی است برای تحقق هر آنچه می طلبد. در روایت داریم که: «اَلْعُبُودِیهُ جُوهَرَهٌ کُنْهُهَا الرُّبوبِّیهُ»؛(۱) بندگی گوهری است که باطن و کنه آن ربوبیت است، یعنی بنده در سیر نهایی اش با قدرت پروردگار عمل می کند. این مطلب که حل شد دیگر ابزارهای بیرونی این اندازه در زندگی ما جا باز نمی کنند که همه کاره باشند. آری از آن ها در حدّ معقول استفاده می کنیم ولی نگاهمان به بالاتر از ابزارها است، و از طرفی سعی می کنیم امور خود را از طریق طبیعی که خداوند در اختیار ما گذارده طی کنیم. ابزارهای امروزی ما را از طبیعت و استفاده ی صحیح و راحت از امکانات طبیعی دور می کند.

انسان باید برای خود غذا تهیه کند، چون بدن دارد، مثل فرشتگان نیست که بدن مادی ندارند و غذایشان را بدون ابزار به دست می آورند و ذکر خدا غذایشان است. انسان چون از بهشت هبوط کرده است اسیر ابزارهاست. خداوند در بهشت به انسان فرمود «تو و همسرت در بهشت جای گیرید و از آن هر چه می خواهید استفاده کنید و به این شجره نزدیک نشوید»(۲)

در آن حالتِ بقای با خدا همه ی شرایطِ باقی ماندن در محضر خدا برایشان فراهم بود، کافی بود به ماوراء آن حالت - که چیزی جز وَهم نبود- نظر نمی کردند، ولی جاوادنگی در حالتِ انس با خدا برایشان کم جلوه کرد، به فکر یک نوع جاودانی دیگر افتادند و شیطان در



---

۱- «مصباح الشریعه»، ترجمه ی عبدالرزاق گیلانی، ص ۵۹۷.

۲- سوره بقره، آیه ۳۵.

این امر به میدان آمد که «فَوَسْوَسَ إِلَیهِ الشَّیطانُ قالَ یا آدَمُ هَلْ أَدُلُّکَ عَلی شَجَرَهِ الْخُلْدِ وَ مُلْکٍ لا یبْلی»؛(۱) و شیطان او را وسوسه کرد و گفت: ای آدم! آیا می خواهی تو را به درخت زندگی جاوید، و ملکی بی زوال راهنمایی کنم؟! بهشت بقاء برایش لذیذ نبود، می خواست چیز دیگری داشته باشد. شیطان در چنین شرایطی که انسان از داده های خدا راضی نیست به میدان می آید و راه های کاذبی را جلو پای انسان می گذارد، به آدم توصیه کرد: برود سراغ آن شجره تا جاودانه شود، و نتیجه ی پیروی از شیطان آن شد که از آنچه داشت محروم شد و به آنچه می خواست نرسید، زیرا امیدش به ابزاری شد که شیطان به او پیشنهاد کرد از آن طریق جاودانه می شود و آن شروعِ گرفتاری هایش شد که حالا باید با انواع ابزارها مایحتاج خود را به دست بیاورد. حال اگر در این دنیا هم به آنچه خدا در اختیار او گذارده راضی نشد و خواست ماوراء مسیر طبیعی، زندگی خود را شکل دهد، بر بی سر و سامانی خود می افزاید. خداوند می فرماید در حالی که به شجره ی ممنوعه نزدیک شد «قُلْنَا اهْبِطُواْ مِنْهَا جَمِیعاً»؛(۲) به آن ها گفتیم حالا که به شجره نزدیک شدید و خواستید خودتان ابزار جاودانگی خود را تهیه کنید، بروید در دنیا، دنیا جای ابزارهاست، شجره مقام کثرت است و انسان خودش این شجره و کثرت را انتخاب کرد، در حالی که می توانست بدون ابزار، بقاء داشته باشد.(۳)



---

۱- سوره طه ،آیه ۱۲۰.

۲- سوره بقره، آیه ۳۵.

۳- جهت توضیح بیشتر این موضوع به کتاب «هدف حیات زمینی آدم» از همین مؤلف رجوع فرمایید.

حالا_ که انسان هبوط کرد نیاز به ابزار دارد، نمی تواند غذا نخورد و لباس نپوشد وگرنه می میرد، در بهشت با نزدیکی به شجره متوجه شد نیاز به لباس دارد و سعی کرد برگ های بهشتی را به خود بگیرد.(۱)

گاهی هبوطِ بشر آنچنان شدید می شود که از ابزارپذیری هم می گذرد و به ابزار پرستی می رسد و تمام زندگی اش را پرستش ابزارها فرا می گیرد.

خلاصه این که به یک اعتبار در نگاه توحیدی، نقش ابزارها بسیار کم است و بیشترین قسمتِ زندگی انسان ها در عالمی قرار دارد که بدون ابزار به حوائجشان می رسند. در نظر بگیرید تفاوت پُر کردن اوقات فراغتی که از طریق اُنس با خدا و نماز و روزه انجام گیرد، با پُر کردن اوقات فراغتی که از طریق ساختن سینما و تهیه ی فیلم و ... انجام گیرد، چقدر است، تا معلوم شود ساحتی که در نظام دینی در مقابل انسان گشوده می شود چه اندازه از نیاز به ابزارها آزاد است.

یک وقت صحبت بر نقد فرهنگ غرب است که چگونه بشریت را گرفتار انواع ابزارها و تکنولوژی ها کرد، یک وقت صحبت بر سر این است که در حال حاضر که گرفتار این ابزارها و تکنولوژی ها شده ایم چه کنیم تا زندگی را راحت تر به مقصد برسانیم. موقعیت ما در حال حاضر مثل موقعیت کسی است که می خواهد با احتیاط از وسط یک دریای پُر از نهنگ عبور کند، در آن حال نیاز به کشتی محکمی دارد، ما در حال حاضر باید تک تک این ابزارها را به گونه ای نگاه کنیم که می خواهیم از آن ها بگذریم تا از افق توحیدی خود محروم نگردیم، نه این که خود ما هم گرفتار چنگال های تکنولوژی گردیم و یکی ازاجزاء این دریا شویم، آری



---

۱- سوره اعراف، آیه ۲۲.

امروزه نیازمند تکنولوژی هستیم ولی با رویکرد عبور از آن، و لذا در راستای استفاده از تکنولوژی یا عدم استفاده از آن، دو حوزه را باید از یکدیگر جدا کرد، یکی حوزه ی فردی و دیگری حوزه ی اجتماعی. از نظر اجتماعی با مردمی روبه رو هستیم که تا رسیدن به خودآگاهی نسبت به غرب، هنوز به دلیل توجه زیاد به ابزارها و تکنولوژی غربی، فاصله ی بسیاری دارند و به همین جهت در رابطه با حوزه ی اجتماعی باید در حد معتدل آن تکنولوژی را به مردم عرضه کرد. منتها در حوزه ی فردی، هر کس باید متوجه باشد که اگر درست عمل نکند گرفتار تکنولوژی می شود و به همان اندازه فرهنگ غربی ذکر و فکر او را اشغال می کند.

مقصد انسان در زندگی دنیایی، دینداری است، دین می خواهد انسان ها به خدا برگردند و قلب خود را در اُنس با خدا قرار دهند و از حجاب دنیا و آنچه دنیایی است آزاد شوند، اما این اتصال و اُنسِ درونی با حق نباید به صورت «محو» باشد، بلکه باید به صورت «صحو» باشد.(۱)

مثل پیامبران که در عین اتصال به حق، از اطرافِ خود غافل و منزوی نبودند.

انسان می تواند به مقامی برسد که هر چه را اراده کرد، محقق شود، خداوند در حدیث قدسی می فرماید: «عَبْدِی اَطِعْنِی حَتّی اَجْعَلُکَ مِثْلی فَاِنّی اَقُولُ کن فیکون، فَاَنْتَ تَقولُ کُن فَیکون»؛(۲) بنده ی من، مرا اطاعت کن تا تو را مانند خود قرار دهم، همان طور که من می گویم باش، پس



---

۱- در مقام «محو» انسان از اطراف خود غافل است، ولی در مقام «صحو» یا هوشیاری، در عین ارتباط با حق از خلق غافل نیست و در مقام وحدت در عین کثرت است.

۲- «اسرار الصلواه»، ملکی تبریزی، ج ۱، ص ۴ – «الدّره الفاخره»، عبدالرحمن جامی، ص ۶۵۶.

موجود می شود، تو نیز بگویی، بشو، پس موجود شود. این مقـام، مقامی است که انسان با اراده ی خود و آزاد از ابزارها، عمل می کنـد، همـان حـالتی که در قیامت برای همه ی انسان ها پیش می آیـد. آن هایی که این مقام را نشناسـند سال ها در قیامت طول می کشـد تا باور کننـد اراده برای تحقق مطلوبشان کافی است و پس از آن می تواننـد عمل کنند. مثل دویدن در خواب، که چون انسـان در خواب هنوز بـا بـاور دنیایی اُنس دارد، و شـرط دویـدن در دنیا حرکت دادن پاهاست، در خواب هرچه می خواهـد سـریع بدود نمی تواند، چون نظرِ نفس به پاها می باشد، در حالی که پاها در رختخواب بی حرکت است و لذا هنوز به اراده ی آزادی که دیگر نظرش به پاهـایش نباشـد، نرسـیده است وگرنه بـا یـک اراده پرواز می کرد، چون روحی که از بـدن آزاد شده نیاز به پا ندارد ولی اُنس به پا مانع تحقق آن اراده است.

خلاـصه هرچه تجرد انسـان بیشتر شود نظر به ابزارها و اصالت دادن به آن ها کم تر می شود و برعکس هرچه انسان از جنبه ی تجرد خود فاصـله بگیرد، به همان انـدازه روحش بیشتر مادی می شود و امیـد برآورده شدن حوائج از طریق ابزارها در او بیشتر می گردد.

سؤال: چگونه می توان تکنیک جدید را در خدمت دین قرار داد؟

جواب: در دل طبیعت بودن عین زندگی دینی است. اسلام هرگز نخواسته است ما از جامعه و طبیعت بِبُریم. ازدواج های پیامبر صلی الله علیه و آله همان قدر قدسی است که در غار حراء نشستن ایشان قدسی است، به همین دلیل هم با این ازدواج ها وَحی الهی قطع نشد، عمده این است که بتوانیم تعامل با تکنولوژی را طوری مدیریت کنیم که ارتباط روحانی ما با عالم قدس

ضعیف نشود و روح تکنیکی بر روح قدسی ما غلبه پیدا نکند. اگر با چنین حساسیتی با تکنولوژی برخورد کردیم، ابتدا به آن مقدار که از آن گریزی نیست از آن استفاده می کنیم، و سپس تکنیکی را پدید می آوریم که در عین باقی ماندن در آغوش طبیعت، به ما یاری می کند که با راحت ترین شکل زندگی کنیم، نه این که به مقابله با طبیعت اقدام نماییم. در آن حالت و در بستر آنچنان تکنولوژی و تمدن، روح انسان ها نه تنها توسط تکنولوژی ها سرکوب نمی شود، که شکوفا می گردد. در آن بستر انسان در عینی که کار و تلاش می کند، هر تلاشش قدمی است به سوی مقصد معنوی. در حالی که کار با تکنیک جدید نیروی روحی انسان را از او می گیرد و برای او انواع اضطراب ها را پدید می آورد، و از این جهت است که گفته می شود فضای تکنیک غربی با معنویت تضاد دارد.

جنس این تکنیک چون در بستر طبیعت نیست، هر لحظه حادثه آفرین است و شما به عنوان یک مهندس کارتان این است که حادثه های پیش بینی نشده را پیش بینی کنید و سپس رفع نمائید، لذا عموماً مضطربید و اصلاً نمی توانید تمرکز فکر داشته باشید. یعنی از جنبه ی وحدت خود که وسیله ی ارتباط با وحدت مطلق است خارجید.

اگر گزینش های بشر با طبیعت تعامل نداشته باشد و باری بر طبیعت باشد، روح انسان را آزار می دهد، در حدّی که روح انسان از وظایف اصلی خود باز می ماند. یکی از علت هایی که در دوران جدید، پیری مساوی بیماری شده آن است که در اثر تقابل دائمی با طبیعت، روح انسان پس از مدتی دیگر قدرت تدبیر بدن را از دست می دهد و تناسب بین روح و بدن به هم می خورد.

خلاـصه این که اگر زنـدگی دینی داشـتن، بـدین معنی است که متـوجه شویم خـدای حکیم، عـالم را به نحو اَحسن آفریـده تا انسان ها در دل طبیعت به راحتی به بندگی خدا بپردازند و اگر دین وسـیله ای است تا انسان ها با عالم و آدم به طور صـحیحی ارتبـاط برقرار کنـد، تکنیـک جدیـد در خـدمت زنـدگی دینی نیست و در مقابل نظام حکیمانه ی الهی قرار دارد، نبایـد انتظار داشت به طور کلی تکنیک جدید در خدمت دین قرار گیرد.

«والسلام علیکم و رحمهالله و برکاته»

## پرسش و پاسخ: جلسه پنجم، نسبت تکنولوژی با فرهنگ

### اشاره

ص: ۳۶۱

بسم الله الرّحمن الرّحیم

سؤال: آیـا تکنیـک مناسب، نقشـی در حضور دین در جامعه دارد و آیا می توان یکی از وظایفِ علمای دین را این دانست که در رابطه با انواع ابزارهای مطرح شده در جامعه حساسیت نشان دهند؟

جواب: وقتی متوجه باشیم هر فرهنگی یک نوع زنـدگی را انتخاب می کند و ابزاری در راسـتای آن زندگی می سازد، جواب مثبت است و واقعاً عالمان دین باید نسبت به بار فرهنگی ابزارها حساسیت داشته باشند، تا نه تنها بستر ظهور دین در تنگنا قرار نگیرد، بلکه جامعه شـرایط نهادینه شدن دین را در خود پدید آورد. شـما اگر زندگی را یک مهلت بدانید برای به ثمررساندن ایـن مهلـت، ابزار خاصـی را انتخـاب می کنیـد و اگر زنـدگی را یـک فراغت بدانیـد برای پرکردن این فراغت نـوع دیگری از ابزارها را برمی گزینیـد. اخلاق انسان این چنین است که اگر بحث فراغت در میان باشد آن را می گذراند و از آن اسـتفاده ی لازم را نمی برد ولی اگر بحث مهلت در میان باشـد از آن اسـتفاده می کنـد. در معنای مهلت هـدفی نهفته است که بایـد برای رسـیدن به آن تلاش کرد، به همین جهت آن نوع خانه هایی که با فرهنگ گذراندن اوقات فراغت می سازیم، غیر از آن خانه هـایی است که برای تقـویت بنـدگی و اسـتفاده از مهلت بنـا می کنیم. مشـخص است که نوع معمـاری بسـتگی به نوع فرهنگ دارد، و فرهنگِ

ص: ۳۶۳

مهلت، غیر از فرهنگ فراغت است. تکنولوژی جدید، تکنولوژی برای گذراندن اوقات فراغت است نه بهره بردن از مهلت.

فرهنگ رنسانس با چنین پیش زمینه ای شکل گرفت که چگونه زندگی را بدون دین بگذرانیم. در این دیدگاه، زندگی معنی دیگری پیدا کرد لذا فرهنگ گذرانِ اوقات فراغتِ زندگی دنیایی به میان آمد و برای چنین زندگی انواع تکنولوژی ها ساخته شد. در این فرهنگ، وظیفه ی الهی انسان ها رنگ می بازد و ارضای امیال قوت می گیرد و به همین جهت عرض شد تکنولوژی غربی یک ابزار خنثی نیست، تجسّم فرهنگی است که جهت ارضای امیال نفسانی می خواهد جهان را تسخیر کند، و در همین راستا باید متوجه بود آن فرهنگ - بر خلاف ادعایش- نسبت به دین خنثی نیست و لذا تکنولوژی مربوط به آن هم نسبت به دین خنثی نمی باشد، بلکه طوری خود را بر روح و روان افراد حاکم می کند که دین به حاشیه ی زندگی می رود.

باید متوجه بود توسعه ی این نوع تکنولوژی همراه با فرهنگی است که نسبت به نقش دین موضع انکار دارد، پس چگونه می توان تصور کرد علمای دین که درد دین دارند نسبت به نقش تکنولوژی غربی در به حاشیه راندن دین، حساسیت نداشته باشند؟

## شورش بر طبیعت

حتماً این نکته را فراموش نفرموده اید که بشر در دور ان گذشته ی توحیدی خود می خواست خود را تغییر دهد تا شایسته قرب الهی شود و در راستای چنین هدفی ابزارهای مناسب آن زندگی را پدید آورد، در

حالی که در دوره ی جدید تصور بشر از خودش این شد که جهان را باید مطابق امیال خود تغییر دهد، و در این حال که جایی برای تعالی بشر نمی ماند، ابزار مناسب خود را ساخت. در دوره ای که بشر از خودِ اصیل و خدا غافل است و جهان را ظهور حکمت و قدرت خدا نمی داند، تکنولوژی موجود ظاهر شد، مسلم این تکنولوژی غیر از تکنولوژی بشری است که جهان را مخلوق پروردگار و بستر ظهور حکمت او می داند، و طبیعت را بستر صعود معنوی می شناسد، در نتیجه ابزاری که می سازد نه در جهت تغییر خود است، و نه در جهت پذیرفتن طبیعتی که خالقی حکیم آن را ساخته است، در این دیدگاه ابزارهای مهیبی جهت تخریب طبیعت به صحنه آمد. در دل این تکنولوژی دو چیز مورد غفلت قرار گرفته، یکی انسانی که باید در مهلت زندگی زمینی به صعودی روحانی دست بیابد، و دیگر خدایی که طبیعت را به عنوان مهد انسان قرار داده و لذا نباید به جنگ طبیعت رفت وگرنه خداوند انتقام می گیرد.

## نگاه عالمان دین

عالِم دینی وقتی حق و باطل را شناخت با باطل درگیر می شود و اگر باطل را نشناسد حتماً حقیقت را نمی شناسد. عالِم دینی به اندازه ای که توحید را بشناسد، شرک را می شناسد، و چون شرک را شناخت، می تواند کثرت گرایی این تمدن را که در مقابل توحید است ببیند و از فرهنگی که همراه تکنولوژی موجود است، غافل نشود. کسانی که با ملاک های توحیدی غرب را ارزیابی نمی کنند و خطرات آن را نمی بینند، ناخودآگاه غرب گرا خواهند بود و به نحوی برای آن اصالت قائل می شوند.

ابزاری که در فرهنگ دینی ظهور می کند، مطابق رویکرد انسان به سوی بندگی خداوند است و با پذیرفتن حکمت الهی در نظام هستی همراه است.

درمان مسئله ی غرب زدگی با برگشت به توحید ممکن است آن هم به برگشت توحید به معنی تمام کلمه تا حدّی که نقش پرودگار عالم را ماورای اسباب در همه ی مناسبات شناخته باشیم، در آن صورت است که متوجه می شویم اگر ابزارگرایی، انسان را مفتونِ خود کرد به همان اندازه خداوند در حجاب می رود و ما را به خود وامی گذارد. معنی این که خداوند ملّتی را به خود وامی گذارد جز این نیست که سرنوشت او را گرفتار اسباب و وسایل دنیایی می کند، که در ذات خود هیچ حقیقتی ندارند، و در نتیجه آنچه را که باید از خدا انتظار داشته باشیم از ابزارها انتظار داریم و به آن ها اصالت می دهیم.

باید متوجه بود که طبیعت پرستی و طبیعت گریزی هر دو دور شدن از تعادل است، آنچه نشانه ی تعادل است، تعامل صحیح با طبیعت است. تعامل با طبیعت به معنی آن است که از استعدادهای طبیعت در مسیر رفع حوائج خود بهره ببریم اما به آن تجاوز نکنیم. با طبیعت در حد مظهر اسم حکیم باید هماهنگ شد.

روحی که به بندگی خدا قانع نباشد بر همه چیز عصیان می کند، برخدا، بر خود، برطبیعت و بر دیگران. بر اساس همین روحیه است که شما آثار تجاوز به طبیعت را در فرهنگ مدرنیته ملاحظه می فرمائید، این ها به آن چه طبیعت الهی در اختیار انسان می گذارد قانع نیستند، با انواع حیله ها و فشارها از حلقوم طبیعت مایحتاج خود را بیرون می کشند.

ص: ۳۶۶

مسلّم انسان میل هایی دارد، و اگر میل او در میل الهی غرق شد، آن میل از بین نمی رود بلکه جهت می گیرد و به زیباترین شکل جواب داده می شود، به اصطلاح میلش مسلمان می گردد. وقتی انسان براساس حکم خدا غذا خورد، بدون آن که میل خود را سرکوب کرده باشد، آن میل را مسلمان کرده است، میل های بشر به طور غریزی، توسعه طلب و بی نهایت گرا است و انسان را همچنان به دنبال خود می برد، اگر آن امیال الهی نشدند و با نور شریعت در کنترل حکم خدا در نیامدند، انسان را در انتها به جهنم می کشانند.

خداوند هر چیزی را به اندازه ای که بشر نیاز دارد در دل طبیعت قرار داده، از جمله ی آن ها «آهن» است، حالا اگر تمدنی بیش از حد آهنی شد، نه تنها روح بشر را در فشار می برد، موجب تخریب بقیه قسمت های طبیعت می گردد. و این علاوه بر آن است که وقتی جنس ابزارهای تکنیکی از مسیر طبیعی خود خارج شد، به اندازه ای برای بشر پرهزینه خواهد بود که بشر در استفاده از آن ها باید همه ی عمر و ذهن و قلب خود را صرف کند. به همین جهت ملاحظه می فرمائید که بشر امروز، به جای آن که ابزارها را در خدمت خود بگیرد، به استخدام ابزارها در آمده و از فراغت هایش برای اُنس با خدا و عبادت پروردگار عالم چیزی باقی نگذارده است. بشر امروز از خودش گرفته شده است، با خودش نیست که بتواند آرام باشد و از خود پنجره ای به عالم غیب یعنی عالم بقاء بسازد.

## پیچیدگی ابزارها و توهم

سؤال: شاخصه ی تکنولوژی جدیـد و تفاوت آن با طبیعت را پیچیـدگی آن می داننـد، اولاً: آیا واقعاً تکنولوژی تمـدن جـدید پیچیـده است و اگر این طور است آیـا این پیچیـدگی برای آن یـک امتیـاز به حسـاب می آیـد؟ ثانیـاً: آیا می توان گفت نظام طبیعی در مقایسه با تکنولوژی مدرن ساده و سطحی است؟

جواب: ابتـدا بایـد توجه داشت که پیچیدگی به معنای توهمی آن غیر از پیچیدگی به معنای کامل بودن است. نمونه اش روش پیامبران است که از طریق خاصی قلب انسان را در توجه به لایه های غیب، عمیق می کردند و او را متوجه رازهای آن عالم می نمودنـد، نه این که او را در لایه های دنیا اسیر کننـد. نتیجه ی کار انبیاء آن می شـد که انسان در سیر به سوی لایه های عمیق وجودش به شـکوفایی می رسـید، پس به این معنـا انسـان پیچیـدگی هـایی دارد ولی دست یافتن به آن پیچیـدگی ها روح افزا است، در صورتی که پیچیـدگی هـای دنیـا به معنی واردشـدن به اموری است که بـا خیالات خود بر دنیا تحمیل می کنیم و در نتیجه فرسایش دهنده است.

در واقع تعالی به سوی عالَم غیب حیرت می آورد، به طوری که روح در رویارویی با پروردگار عالَم به آنچنان حیرتی می افتد که با تمام وجود می گویـد: «لَیسَ کَمِثْلِهِ شَـی»(۱)؛ در این نوع توجه به عـالمِ متعـالی، نقطه ی امنی برای جان و مقصـد اُنسـی برای روح پیدا می شود و انسان در آن عالم

ص: ۳۶۸

---

۱- سوره شوری ، آیه ۱۱.

وطن اصلی خود را جستجو می کند،(۱)

در حالی که در رویارویی با پیچیدگی های تکنیکی چنین حالتی به انسان دست نمی دهد.

انسان وَهم زده آنقدر نیازهای گوناگون برای خود می سازد که برای دست یابی به آن ها مجبور است انواع گوناگون از وسایل پیچیده تهیه کند تا شاید جواب گوی آن نوع نیازهایش باشند، و از این طریق خود را گرفتار وسایل پیچیده ای می کند که برای ارتباط با آن ها لازم است وقت بسیاری صرف کند، و عجیب است که صرف سال ها عمر برای ارتباط با آن ابزارها امتیاز و کمال حساب می شود و نه خسران. به عنوان مثال با حضور کامپیوتر در زندگی ها آنقدر برنامه وارد زندگی انسان ها شد که برای ارتباط با آن باید چندین سال برنامه بریزد تا بتواند با برنامه های تدوین شده در کامپیوتر آشنا شود، و این در حالی است که از این طریق کمالی به انسان اضافه نشد، بلکه تعداد قراردادها و اطلاعات و شماره ها زیادتر شدند. مثلاً وقتی تعداد خیابان های یک شهر زیاد شد شما مجبور به داشتن اطلاعات بیشتری هستید ولی این را نباید علم و کمال حقیقی بنامید. کثرت شماره ها و عددها ما را اسیر اطلاعات بیشتر کرده است در حالی که علم پیامبران خصوصاً، و معرفت دینی عموماً از این مقوله ها نیست. این نوع پیچیدگی ها که بیشتر به جهت کثرت امورِ در عرض هم پدید می آید، غیر از پیچیدگی رازهای عالم غیب است، در واقع این نوع پیچیدگی یک



---

۱- در همین رابطه رسول خدا صلی الله علیه و آله از خدا تقاضا می کنند: «ربّ زدنی فیک تحیراً....» پروردگارا تحیر مرا از شهود عظمت خودت زیاد گردان.( میرزا احمد آشتیانی، طرائف الحکم یا اندرزهای ممتاز، ترجمه ج ۱، ص: ۲۵۷)

پیچیدگی وَهمی است نه حقیقی. حضرت علی علیه السلام می فرمایند: «اَلْعِلْمُ نُقْطَهٌ کَثَّرَها الْجاهِلُون»؛(۱) علم نقطه ای بود که جاهلان آن را کثرت دادند.

## دین در خدمت تجدد!

سؤال: بعضاً گفته می شود مسلمانانِ غرب زده، دین را در خدمت تجدد قرار می دهند، چگونه دین در خدمت تجدد قرار می گیرد؟

جواب: رسالت دین آن است که انسان را از یک طرف به مبدأ عالم متصل گرداند، و از طرف دیگر او را در معاد و ابدیتش سعادتمند نماید، و این یعنی فهمیدن سنت «اِنّاللّهِ وَ اِنّااِلَیهِ راجِعوُنَ»؛(۲) حال اگر دین از مقصد اصلی و رسالت واقعی اش خارج شد و وسیله ی تأیید فرهنگ و تکنولوژی غربی قرار گرفت، گفته می شود دین در خدمت تجدد قرار گرفته است. در این حالت سعی می شود از طریق طرح بعضی از آیات و روایات به کمک فرهنگ مدرنیته بروند تا دینداران زشتی های مدرنیسم را متوجه نشوند. نباید از این نکته غافل شد که ذات فرهنگ مدرنیته پیروی از میل انسان های بریده شده از عالم قدس و معنویت است. حال اگر کسی از دین نیز چنین انتظاری را داشته باشد که از طریق دین به امیال نفسانی اش دامن بزند، عملاً دین را در حجاب مدرنیسم می برد و با این کار در واقع دین را اسیر تجدد می کند، و دینی که محدود به تأیید اهداف فرهنگ غربی شد دیگر کارایی لازم را جهت هدایت انسان به سوی حقیقت، نخواهد داشت.



---

۱- «مجموعه ی رسائل و مصنفات کاشانی»، ص ۶۶۵.

۲- سوره بقره، آیه ۱۵۶.

وقتی متوجه باشیم دین باید مبنای تفسیر همه چیز باشد، و هر حادثه و واقعه ای را باید از منظر دین ارزیابی کرد، دیگر دین را از منظر فرهنگ مدرنیته ارزیابی نمی کنیم، بلکه فرهنگ مدرنیته را از منظر دین به ارزیابی می نشینیم. در این صورت حادثه ها ما را از وطن ثابت و اصلی مان – که همان زندگی با حقایق قدسی است– جدا نمی کند و به سرگشتگی و هردم به کاری نمی کشاند، ولی اگر از مقام ارتباط با حقایق ثابت عالَم که دین عامل آن است، جدا شدیم، گرفتار روزمرّگی می شویم که در فرهنگ مدرنیته هر روز شاهد آن هستیم.

اگر تعلّقمان به فرهنگ مدرنیته باشد و از دین هم نتوانیم بگذریم، سعی می کنیم فرهنگ مدرنیته را رنگ دینی بزنیم تا راحت تر با تجدد کنار بیابیم. در این حال دین را جهت سعادت خود به کمک نگرفته ایم بلکه دین را وسیله ی توجیه تمایلات غیر دینی خود قرار داده ایم، با این تصور که سعادت خود را همانی می دانیم که مدرنیته به ما پیشنهاد می کند. و معنی این که چگونه دین در خدمت تجدد قرار می گیرد، همین است.

### جاهلیت مدرن

سؤال: چگونه می توان تبیین کرد که فرهنگ دنیای متجدد همان فرهنگ جاهلیت است؟

جواب: ابتدا باید روشن شود وقتی از فرهنگ جاهلیت سخن به میان می آید، این فرهنگ منسوب به یک فرد یا یک دوره نیست، یک فرهنگ است، آن هم فرهنگی که نقش خداوند و امور معنوی را در مناسبات بشری برنمی تابد. کار انبیاء در عین ارائه ی احکام الهی و معارف حقیقی،

تفسیری صحیح از فرهنگ جاهلی و بی ثمری آن فرهنگ است. معارفی که انبیاء به بشر ارائه می دهند از یک طرف قواعد نظام تکوین است و از طرف دیگر رعایت دستورات و احکامی که انسان بتواند مطابق قوانین تکوینی عالم عمل کند، فرهنگ جاهلیت، فرهنگی است که نه متوجه قواعد و سنن جاری در نظام هستی است، و نه می داند بشر چگونه باید عمل کند که مطابق سنن عالم عمل کرده باشد، حال چه این فرهنگ مربوط به گذشته باشد، چه مربوط به حال، در هر صورت فرهنگ جاهلیت است. وظیفه ی مؤمنین آن است که وقتی شاخصه های فرهنگ جاهلیت را شناختند، در راستای سیره و سنت پیامبران عمل کنند تا فرهنگ جاهلیت پس از مدتی با اسم دیگری به صحنه ی زندگی بشر نفوذ نکند و فرهنگ نبوی را منسوخ نماید. وظیفه ی مؤمنین است که این منسوخیت را تذکر دهند و ملاک این روشنگری هم اثبات حقانیت وحی و نبوت است، که تنها راه برون رفت از فرهنگ جاهلیت در همه ی دوران ها است.

در غرب ازحدود ۴۰۰ سال پیش فضائی به وجود آمد که به مرور فرهنگ الهی را به حاشیه راند و تحت پوشش علم، بشریت را نسبت به حقیقت در حجاب کامل برد و با غفلت از حقایق عالم هستی، اعمالی از او سر زد که وی را به هلاکت کامل نزدیک می کند. در چنین فضایی هوشیاری ملت ها بسیار ارزشمند است، تا نه تنها خود را از ورطه ی هلاکت برهانند بلکه مسئولیت رهانیدن سایر ملل را نیز به عهده بگیرند.

وقتی فرهنگ شیطانی غفلت از نبی و نبوت، جای فرهنگ الهی نشست، و ظاهر حق به خود گرفت باید حسّاسیت نشان داد و آن فرهنگ را خوب تحلیل کرد و باطل بودن آن را متذکر شد، و مردم را به حق و به

فرهنگ الهی دعوت نمود. کاری که ائمه ی معصومین علیهم السلام در دوران ظلمانی حاکمیت بنی امیه و بنی عباس انجام دادند، و ما امروز بحمدالله از کار آن ها بهره مندیم. حدّاقل کار آن ها این بود که نه خود رنگ فرهنگ اموی را - که در ظاهری اسلامی به صحنه آمده بود - پذیرفتند و نه نسبت به سرنوشت بقیه ی انسان ها در فروافتادن در آن فرهنگ بی تفاوت بودند. سعی کردند ارزش فرهنگ توحیدی را متذکر شوند.

در فرهنگ توحیدی ارزش ها در جای خود قرار دارد و در فرهنگ جاهلی- در هر پوششی که می خواهد باشد- ارزش ها در جای خود نیست. اگر ثروتمند بودن - به جای متقی بودن- ارزش شد این فرهنگ جاهلی است، چون قرآن می فرماید: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِندَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ»؛(۱) والاترین و با ارزش ترین شما نزد خدا، متقی ترین شماست. حال اگر در فرهنگی، انسان های متقی به جهت رعایت تقوی، مورد بی حرمتی قرار می گیرند باید آن فرهنگ را فرهنگ جاهلی دانست و سعی کرد جامعه را از آن عبور داد.

## غفلت بزرگ

چون فرهنگ تجدد و مدرنیسم رجوعی به ارزش های الهی ندارد، فرهنگ طاغوتی و جاهلی است. آنچه موجب غفلت بزرگ و حجاب غلیظ می شود، بررسی غرب است با ارزش های غربی. غرب ابتدا با حمله به ارزش های دینی، ارزش های خود را بر روح و روان انسان ها حاکم کرد، سپس ملاک ارزش یابی هر چیزی را همان ارزش ها قرار داد. هنر ما آن



---

۱- سوره حجرات، آیه ۱۳.

است که آزاد از ارزش های تحمیلی غرب، نور فطرت و دین را به آن فرهنگ بینـدازیم و آن را در آن فضا شـناسایی کنیم تا حقیقت آن روشن شود.

انسان ها با حق عهـدی داشـته اند که تمدن غربی آن عهد را به حاشـیه برده و چیز دیگری جای آن نشانده تا ما را از خلوتِ با حق بیرون آورد. در عهد جدید از یک طرف عهد انسان با خدا پنهان می شود، و از طرف دیگر باطل بر روح و روان انسان ها غالب می گردد. انسان مؤمن در چنین شـرایطی علاوه بر این که بایـد فرزنـد زمان خود باشـد تا بفهمـد در دنیا چه می گذرد، بایـد مواظب باشـد اسـیر روح زمانه ی موجود نشود و روش او در نقـد فرهنگ غرب، روش محمـدی صـلی الله علیه و آله و با ملاـک هـای الهی باشـد تا از عهـد دینی و الهی خود عقب نشـینی ننمایـد، وگرنه ناخواسـته دریچه ی کفر را به روی خود باز کرده است.

## خودآگاهی رهبران جامعه

سؤال: نقش دین در برخورد با دنیای مدرن چگونه می تواند باشد؟

جواب: در بـاب پـذیرش دین سه نکته را بایـد در نظر گرفت تا معلوم شود کـدام دین می توانـد دینـداران را از آفات مـدرنیته مصون بـدارد. یک نکته این که دین را به عنوان ابزاری برای رفع حوائج دنیایی خود بپذیریم، که این نوع دینداری در حقیقت دنیاداری است ولی یک دنیاداری سالم. نکته ی دوم این که دین را به عنوان یک حقیقت متعالی بـدانیم که برای متعالی شدن خود آن را می پذیریم که در پرتو آن در زندگی دنیایی هم

ص: ۳۷۴

سالم عمل کنیم. نکته ی سوم این که بعد از پذیرفتن دین جهت تعالی خود، زمینه ی رویکرد دیگران به دین را فراهم نماییم.

حال وقتی دین را به خوبی پذیرفتیم و از آن طرف هم تجزیه و تحلیل صحیحی نسبت به فرهنگ غرب پیدا کردیم، برخورد با مظاهر فرهنگ غرب یک برخورد نتیجه بخش خواهد بود. آنچه در جواب این سؤال مدّ نظر بنده است چگونگی عبور جامعه از روح مدرنیته به روح دینی است که مسئله ی بسیار حساسی است. چون از یک طرف باید روح دین را در کنار ظاهر دین را در کنار ظاهر دین جمع کرد، چیزی که در سیره ی حضرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» مشاهده کردید، از طرف دیگر عبور از روح مدرنیته احتیاج به جایگزینی مناسب دارد و این امر یک شبه، عملی نیست، باید آرام آرام بستر جایگزینی را فراهم کرد، از آموزش بگیر تا صنعت، باید جامعه از روح سکولارِ حاکم بر آموزش و صنعت، به سوی توجه معنوی سوق داده شود. سال ها برنامه ریزی می خواهد تا بتوان در نظام آموزشی انسان را طوری معرفی کرد که آن انسان خلیفه الله است، و یا صنعتی را پدید آورد که در تعامل با طبیعت مایحتاج ما را برآورده می کند - و نه با تقابل با طبیعت- . دین اگر بخواهد برای مردم اجتماع حرف داشته باشد و به آن ها کمک کند تا از مشکلات عبور کنند، باید ملاحظه ی همه ی سطوح انسانی را بکند، و با ابزارهای زمانه به نحوی ارتباط خود را حفظ کند. مثلاً امروزه نمی توان به مردم گفت تصور خانه ی شخصی داشتن را از ذهن خود بیرون کنید و مثل گذشته با روح تفاهم در کنار همدیگر همه در یک خانه زندگی کنید. البته باید ضعف این تصور که انسان ها گرفتار فردگرایی شده اند را روشن نمود، ولی این

نقیصه در بستر جدیدی باید جبران شود و نه با برگشت به گذشته که فعلاً عملی نیست.

مردم واقعیت هایی را می شناسند و صرف شناختن و تصور آن ها کافی است که آن ها را به عنوان نیازهای خودتصور کنند و سپس طلب نمایند. اگر تکنولوژی و ابزاری باشد که مردم تصور کنند می توانند از طریق آن فلان مشکل خود را حل کنند، به طرف آن تمایل پیدا می نمایند. از نظر فلسفی تصور و تصدیق از امور اختیاری نیست، فقط عملِ مطابق با آن تصور از اختیارات انسان است. مثلاً وقتی ماشین سواری به وجود آمد، تصورِ داشتن ماشین و استفاده از آن برای طی کردن مسافت، بی اختیار در ذهن ما می آید، وقتی تصور ماشین آمد و طرف متوجه شد می تواند مسافت های طولانی را با ماشین سواری طی کند دیگر پاهای انسان در طی کردن مسافت های طولانی با پای پیاده، سست می شود، دیگر نمی توانید مثل قبل به پاهایتان دستور دهید پیاده از روستا به شهر بیاید و برگردد.

پس روشن شد که شما نمی توانید چیزی را که می شود به عنوان یک واقعیت خارجی تصور کرد، به مردم بگویید تصور نکنند، به مردم نمی توان گفت حالا ـ که می شود به ویلاشهرها و شهرک های حاشیه شهر رفت و در آن جا خانه ساخت و سریعاً به وسیله ی ماشینِ سواری به مرکز شهر آمد، چنین چیزی را تصور نکنید. این تصور، واقع می شود چون تحقق خارجی دارد. البته تحقق خارجی آن، تبعاتی را مانند ترافیک شهر و ... به دنبال دارد. حال شما به عنوان مدیری که باید برای جامعه برنامه ریزی کنید و از فروافتادن مردم در معضلات مدرنیته آن ها را حفظ کنید آیا

می توانیـد حضور پدیـده ای مثل ماشـین سواری را نادیـده بگیریـد و جدای از آن برنامه ریزی کنید؟ مسلّم نمی توانید. از آن طرف می دانیـد که تکنولوژی غربی، روح و فرهنـگ غربی را به همراه دارد، پس با جایگزینی تکنیکی بومی به جای تکنیک غربی عبور از تکنیک غربی ممکن است، تا آرام آرام تصور تکنیک جایگزین شده بر تصور تکنیک قبلی غلبه کند و دست و دل مردم به سوی تکنیـک جدیـد متمایـل شود. و البته وقتی مردم متوجه آفـات آن یکی و ارزش آن دیگری بشونـد راحت تر انتخاب می کنند. نقش دین در اینجاست که جهت روح ها را متوجه تکنیکی بکند که با فطرت انسان و ذات طبعت هماهنگی داشته باشد.

## تخیل و تسلیم

کسانی که مرجع علمی و عملی مردم هسـتند نگاهشان به پدیـده ها طوری است که احساس تکلیف می کنند چگونه وظیفه ی جمع مسـلمین را با این پدیـده ها در این زمانه روشن کننـد، تا در عین رعایت اصول اسـلامی، بتواننـد در دنیای مدرن زندگی کنند. شما به عنوان یک شخص می توانید بسیاری از پدیده های جدید را نخواهید ولی این نظر را نمی توانید به جمع مسلمین تحمیل کنیـد. عموم مردم چنین اند که اگر به آن ها گفته شود چون تکنولوژی غربی با فرهنگ غربی همراه است و شـما را از اسـلام باز می دارد، پس تکنولوژی غربی را اسـتفاده نکنیـد، به راحتی به اسـلام پشت می کننـد. چون امکان ندارد تکنولوژی های جدید را تصور کنند و راحتی کار با آن ها را بشناسـند و آن وقت بتوانند به دست و دلشان بگویند از آن ها چشم پوشـی کن، اصلاً دست و پایشان جلو نمی رود.

ص: ۳۷۷

در مباحث فلسفی موضوعی مورد بحث قرار می گیرد به عنوان «فاعل بِالْعِنایه» به این معنی که گاهی تصور یک عمل به خودی خود عامل فرمان دادن به اعضاء می شود و اعضاء را تحت تأثیر خود قرار می دهد، به طوری که تصور ماشین سواری به عنوان «فاعلِ بِالْعِنایه» پای خسته ی انسان را متوقف می کند تا به وسیله ی ماشین سواری ادامه ی راه را طی کند. علت تسلیم شدن انسان در مقابل خستگی پاها، تصور و تخیل ماشینی است که می تواند به کمک آن بقیه راه را ادامه دهد و به همین جهت نمی تواند به پاهای خود فرمان دهد که راه را به صورت پیاده ادامه دهد. وقتی انسان تصور رفتن به وسیله ی ماشین را دارد، دیگر اراده ای جهت رفتن از طریق پاهایش را نمی تواند داشته باشد.

در مورد «فاعلِ بِالْعِنایه» و نقش تصور در فرمان دادن به اعضاء، می فرمایند: کسی را در نظر بگیرید که بر روی دیوار بلند و باریکی راه می رود که عرض آن به اندازه ی عرض یک موزائیک باشد، امکان منحرف شدن پای او از دیوار و لغزش پاها و سقوطش بسیار بیشتر از وقتی است که بر روی زمین، بر روی ردیفی از موزائیک ها قدم می زند که دارای همان عرض اند، زیرا در حالت اول نقش خیال و تصورِ سقوط، نقش بسیار فعالی است و همواره تصور سقوط در او شدت می یابد به طوری که ممکن است به جدّ تصور سقوط کردن در ذهن او واقع شود، و سپس به بدن خود مطابق کسی که سقوط کرده فرمان می دهد، و در نتیجه سقوط می کند. در جریان این نوع سقوط، اول سقوط را تخیل می کند، بعد سقوط می کند، یعنی علت سقوطش همین تخیل سقوط است نه چیز دیگر. چون تخیل سقوط، ماهیچه های پای او را سست و لرزان می کند و بعد

ماهیچه ها عملی مناسب سقوط کردن از خود نشان می دهند و طرف سقوط می کند. در اینجا اول تصور سقوط کردن در خیال او شکل گرفت و بعد سقوط کرد، پس علت سقوط یا فاعل سقوط، بالعنایه بود، یعنی عنایت کرد که سقوط می کند و همان علت و فاعل سقوط کردن شده.

وقتی نقش فاعل بالعنایه و نقش تصور را در اراده ها شناختیم دیگر انتظار نداریم مردم برخلاف تصورات خود عمل و اراده ای داشته باشند. بنده قبول دارم امکان کنترل خیال هست ولی چنین انتظاری را از مردم نباید داشت. مردم با تمام وجود نقش تکنولوژی دنیای مدرن را تصور و لمس می کنند و آن را جدی می گیرند، و دین آمده که چنین انسان هایی را با همین خصوصیات به سعادت برساند. در همین راستا است که فقه شیعه برای ساده ترین تصورات انسان ها جا باز کرده و جواب گو است. رهبران علمی و عملی جامعه با مردم به اندازه عقولشان مدارا می کنند،(۱)

تاآرام آرام آن ها را وارد حوزه ی توحید کنند و از اسارت افراطی ابزارها برهانند.

توجه به آثار منفی تکنولوژی غربی احتیاج به بصیرتی دارد که به عنوان «خودآگاهی» آن را مطرح می کنند، خودآگاهی فوق آگاهی است، چون در خودآگاهی یک نوع عزم و تصمیم گیری نهفته است، وقتی تا حدّ خودآگاهی متوجه آثار منفی تکنولوژی غربی شدیم، برای عبور از آن برنامه ریزی می کنیم، در این حالت است که نقش دین اسلام، به خصوص



---

۱- پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند: «اِنّا مَعاشِرَ الْاَنْبِیاءِ اُمِرنَا اَنْ نُکَلِّمَ النّاسَ عَلَی قَدْرِ عُقُولِهِمْ»؛ (شیخ صدوق، امالی، ص۴۱۹) به ما انبیاء امر شده که به اندازه ی عقل مردم، با مردم سخن بگوییم.

تشیع، مشخص می شود. راستی اگر روحیه ی تشیع نبود چگونه ما می توانستیم ماوراء ماشین جنگی غرب، در دفاع مقدس هشت ساله، از تاریخی که غرب برای ما ترسیم کرده بود، عبور کنیم؟

سؤال: آیا این نوع مدارا کردن و همراه شدن با تصورات و تخیلات مردم، موجب به رسمیت شناختن فرهنگ های سطحی نمی شود؟

جواب: در رابطه با مداراکردن با مردم و حل مسائل آن ها، نظام اسلامی با نظر به افقی که باید به آن رسید، عمل می کند و لذا در عینی که هیچ وقت مدیحه سرای نفس امّاره ی کسی نمی شود، رعایت روح و روحیه عمومی را می نماید. و این نوع عملکرد، عملکردِ حکیمانه ای است، زیرا جهت گیری هایش انسانی است نه طاغوتی. مشکلات در دوره ی قاجار به آن صورت پدید آمد که کسانی به پذیرش فرهنگ غربی اقدام کردند که از حکمت اسلامی برخوردار نبودند و لذا بیش از آن که تکنولوژی غربی را بر اساس نیازهای منطقی جامعه گزینش کنند، درصدد ارضای نفس امّاره ی خود و دیگران بودند، و به همین جهت هیچ مقاومتی در مقابل سیل حضور تکنولوژی غربی نشان داده نشد، بلکه با وَلع هرچه بیشتر به استقبال آن رفتند. در حالی که اگر آن گزینش به دست کسی سپرده می شد که دائم نظرش به مقصد حقیقی انسان ها بود، تکنولوژی غربی به عنوان یک مهمان پذیرفته می شد که دیر یا زود باید برود، در آن صورت مشکل رسمیت بخشیدن به فرهنگ مدرنیته پیش نمی آمد و مدیحه سرای جامعه و تکنیک غربی نمی شدیم، بلکه با روح خودآگاهی سعی می شد در عین استفاده از آن، از آن عبور شود، زیرا نه نفی صِرف تکنولوژی غربی درد ما را دوا می کند، و نه غرق شدن در آن.

وقتی به یک انسانِ ترسو بگوئید نترس، مشکلی از او حل نکرده اید، ابتدا باید به عنوان یک واقعیت بپذیرید که او می ترسد. سپس با شناختن علت ترس و تقویت روحیه ی او و جایگزین کردن تصوراتی به جای تصورات ترس آور، آرام آرام او را از آن ترس عبور دهید. به همین جهت نظام اسلامی یک مرتبه به تکنولوژی غربی پشت نمی کند بلکه سعی در آن است که مردم آرام آرام وارد عالمی از توحید شوند که تصوراتشان نسبت به دنیای مدرن تغییر کند، در آن حالت است که زمینه ی ظهور تمدن اسلامی فراهم می شود و جامعه ی اسلامی با شوری وصف ناشدنی درصدد شکل دادن به نوعی از زندگی می شود که در آن نوع از زندگی نیازهای خاص انسانی برآورده می شود. در آن حالت معلوم می شود که چرا می گوییم، در فضا و روابط و هوای تمدن غربی، ساختن علم دینی ناممکن است، چون در فضای رویکرد به تمدن اسلامی است که معلوم می شود چه نیازهایی داریم و چگونه باید به آن ها پاسخ داد.

«والسلام علیکم و رحمهالله و برکاته»

ص: ۳۸۱

## منابع


قرآن

نهج البلاغه

تفسیر المیزان، علامه طباطبایی«رحمه الله علیه»

اسفار اربعه، ملاصدرا «رحمه الله علیه»

فصوص الحکم، محی الدین

سیطره کمیت و علائم آخرالزمان، رنه گنون، ترجمه علی محمد کاردان

بحران دنیای متجدد، رنه گنون، ترجمه ضیاء الدین دهشیری

اسفار اربعه، ملاصدرا

فصوص الحکم، محی الدین

عصر اوتوپی، دکتر رضا داوری

فلسفه در بحران، دکتر رضا داوری

شناخت اسلام، فریتیوف شوآن

کوچک زیباست، شوماخر

جوان مسلمان و دنیای متجدد، دکتر سید حسین نصر

علم و دین، ایان باربر

انسان شناسی در اندیشه امام خمینی، مؤسسه تنظیم ونشرآثارامام خمینی

بحارالأنوار، محمدباقر مجلسی«رحمه الله علیه»

الکافی، ابی جعفر محمدبن یعقوب کلینی«رحمه الله علیه»

مثنوی معنوی، مولانا محمد بلخی

کلیات شمس تبریزی، مولانا جلال الدین محمد بلخی

دیوان حافظ، شمس الدین محمد شیرازی

ص: ۳۸۲

مصباح الهدایه الی الخلافه و والولایه، امام خمینی«رحمه الله علیه»

فردایی دیگر ؛ سید مرتضی آوینی

توسعه و مبانی تمدن جدید، سید مرتضی آوینی

زندگی در عیش، مردن در خوشی، نیل پستمن

تکنوپولی، نیل پستمن

بیماری به سوی مرگ، کی یرکه گور

پرسش از تکنولوژی، هایدگر

علم و تمدن در اسلام، دکتر سیدحسین نصر

خودآگاهی تاریخی، دکترمحمد مددپور

دیدار بینی، دکتر محمد مددپور

حکمت معنوی و ساحت هنر، دکتر محمد مددپور

ص: ۳۸۳

آثار منتشر شده از استاد طاهرزاده

- جوان و انتخاب بزرگ
- آشتی با خدا ازطریق آشتی باخود راستین
- ده نکته از معرفت النفس
- از برهان تا عرفان (شرح برهان صدیقین و حرکت جوهری)
- معاد؛ بازگشت به جدّی ترین زندگی
- صلوات بر پیامبر صلی الله علیه و آله؛ عامل قدسی شدن روح
- فرزندم این چنین باید بود (شرح نامه۳۱ نهج البلاغه) (جلد ۱و۲)
- مقام لیله القدری فاطمه علیها السلام
- بصیرت فاطمه زهرا علیها السلام
- زیارت عاشورا، اتحادی روحانی با امام حسین علیه السلام
- کربلا، مبارزه با پوچی ها (جلد ۱و۲)
- مبانی معرفتی مهدویت
- جایگاه و معنی واسطه فیض
- زیارت آل یس، نظر به مقصد جان هر انسان
- دعای ندبه، زندگی در فردایی نورانی
- گزینش تکنولوژی از دریچه بینش توحیدی
- فرهنگ مدرنیته و توهّم
- جایگاه رزق انسان در هستی
- هدف حیات زمینی آدم

· زن، آن گونه که باید باشد

· آنگاه که فعالیت های فرهنگی پوچ می شود

· عالم انسان دینی

جایگاه جنّ، شیطان و جادوگر در عالم

ص: ۳۸۴

## درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹